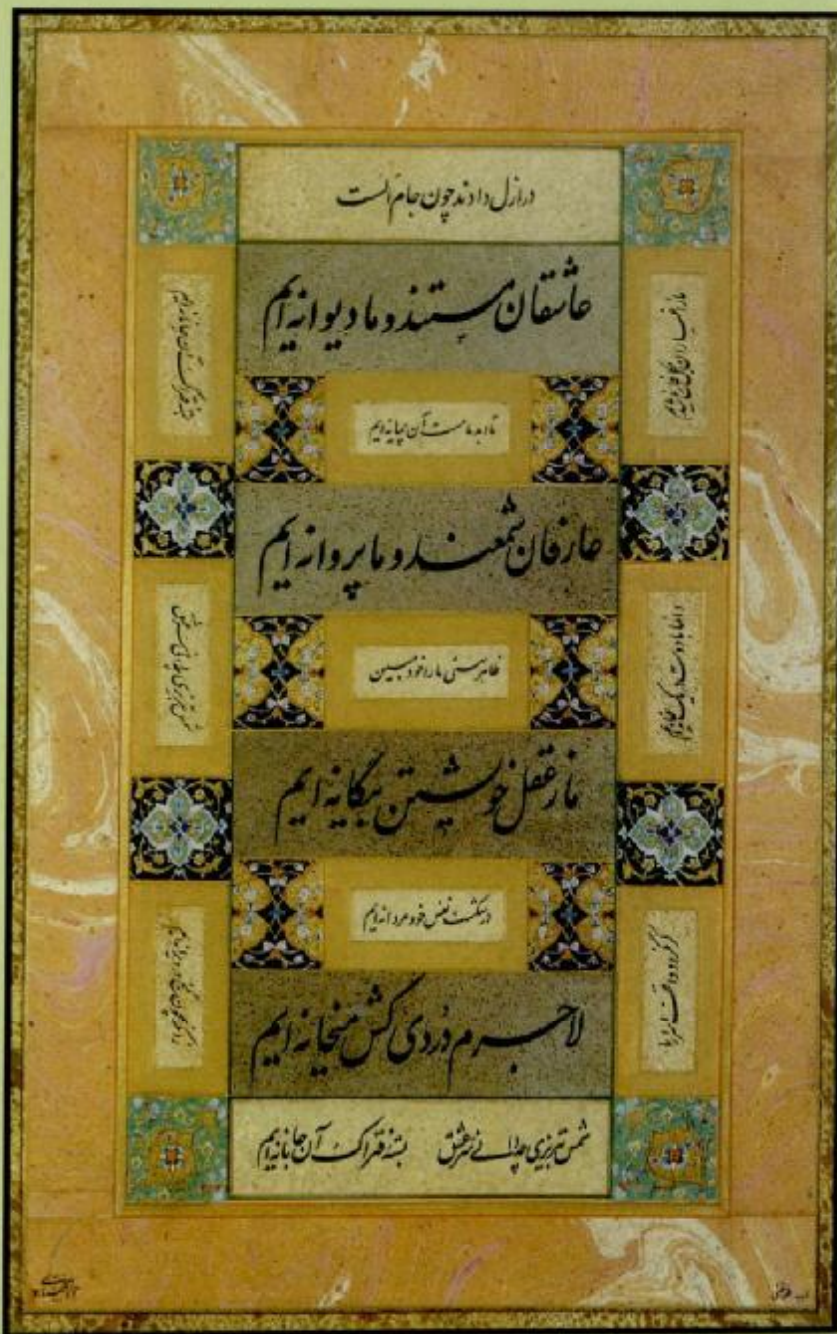




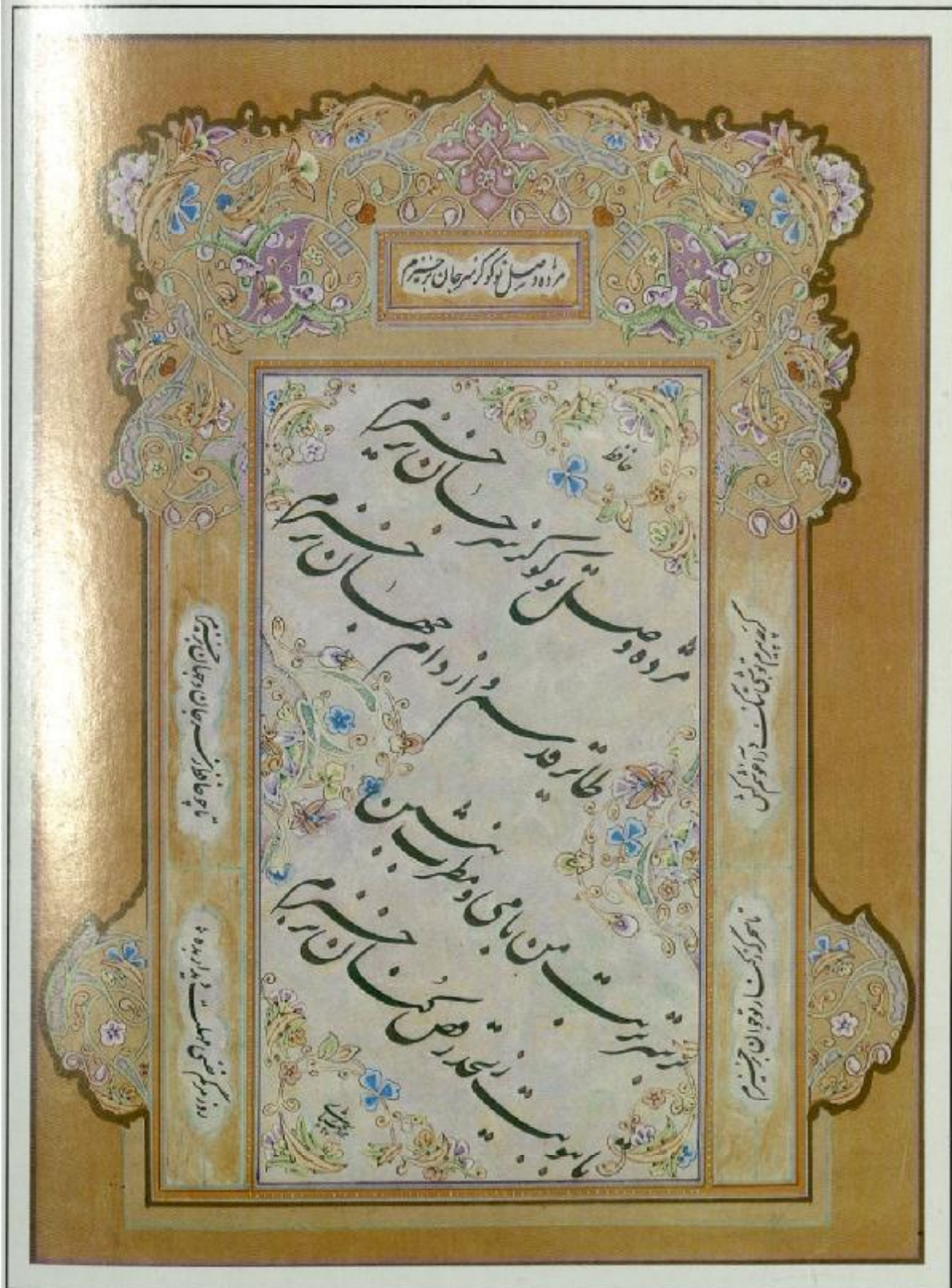
۸۹  
تابستان  
۱۳۸۶

# دانش

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد



# گنجینه دانش



غزلی از حافظ

به خط آقای جواد بختیاری، خوشنویس معاصر ایران



۸۹

تابستان

۱۳۸۶

# دانش

فصلنامه مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان - اسلام آباد

مدیر مسوول و سردبیر:	مهرداد رخشنده
مدیر:	سید مرتضی موسوی
حروف چین:	محمد عباس بلتستانی
چاپخانه:	آرمی پریس (اسلام آباد)
شورای علمی دانش (به ترتیب الفبا)	
دکتر کلثوم ابوالبشر	استاد دانشگاه داکا
دکتر نعمت الله ایران زاده	استادیار دانشگاه علامه طباطبایی
دکتر سعید بزرگ بیگدلی	استادیار دانشگاه تربیت مدرس
دکتر محمّد حسین تسبیحی	پژوهشگر و فهرست نگار
دکتر ساجد الله نفهیمی	استاد دانشگاه کراچی
دکتر احمد تمیم داری	دانشیار دانشگاه علامه طباطبایی
دکتر محمد مهدی توسلی	استادیار دانشگاه سیستان و بلوچستان
اکبر ثبوت	پژوهشگر بنیاد دایرة المعارف اسلامی
دکتر رضا مصطفوی	استاد دانشگاه علامه طباطبایی
دکتر ابوالقاسم رادفر	استاد پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
دکتر سید سراج الدین	دانشیار دانشگاه ملی زبانهای نوین
دکتر سلطان الطاف علی	استاد دانشکده دولتی کویت
دکتر محمد صدیق شهبلی	استاد دانشگاه علامه اقبال
دکتر صفری بانو شکفته	استاد دانشگاه ملی زبانهای نوین
دکتر امیر حسن عابدی	استاد ممتاز دانشگاه دهلی
دکتر محمود عابدی	استاد دانشگاه تربیت معلم
دکتر عارف نوشاهی	دانشیار دانشکده گوردن
دکتر گوهر نوشاهی	استاد زبان و ادب اردو
دکتر گل حسن لغاری	استاد دانشکده دولتی تندوجام
سید مرتضی موسوی	پژوهشگر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان
دکتر معین نظامی	دانشیار دانشگاه پنجاب
دکتر مهر نور محمد خان	استاد دانشگاه ملی زبانهای نوین
دکتر سید علیرضا نقوی	استاد دانشگاه بین المللی اسلامی

روی جلد :

عاشقان مستند و ما دیوانه ایم  
عارفان شمعند و ما پروانه ایم  
ما ز عقل خویشتن بیگانه ایم  
لا جرم دردی کش میخانه ایم

«مولانا»

بدید آورنده : استاد جواد بختیاری



### یادآوری

- \* فصلنامه دانش ویژه آثار و مقالات درباره فرهنگ و ادب فارسی ، مشترکات تاریخی و فرهنگی ایران و شبه قاره و افغانستان و آسیای میانه است.
- \* دانش کتابهای منتشر شده در راستای اهداف خود را نیز معرفی می کند. برای این کار شایسته است از هر کتاب دو نسخه به دفتر فصلنامه فرستاده شود.
- \* دانش در ویرایش مقاله ها آزاد است .
- \* آثار رسیده. بازگردانده نخواهد شد.
- \* مقاله ها ضمن برخورداری از آیین نگارش فارسی ، شایسته است :
  - ماشین نویسی شده یا خوانا و یک روی کاغذ نوشته شده باشند.
  - دارای چکیده مقاله به فارسی و انگلیسی و «پانویس» و «کتابنامه» باشند.
  - ترجیحاً همراه یک قطعه عکس جدید و واضح از مؤلف مقاله باشد.
- \* آثار و مقالات پس از تأیید شورای دانش در نوبت چاپ قرار می گیرند.
- \* مسئولیت آرا و دیدگاههای ابراز شده در مقالات، بر عهده نویسندگان است.
- \* چاپ و انتشار مطالب دانش با آوردن نام مأخذ، آزاد است.

### \* نشانی دانش :

مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان  
خانه ۴، کوچه ۴۷، ایف ۸ / ۱، اسلام آباد، ۴۴۰۰۰ - پاکستان  
تلفن : ۲۸۱۶۰۷۴ - ۲۸۱۶۰۷۶      دورنویس : ۲۸۱۶۰۷۵

Email : [daneshper@yahoo.com](mailto:daneshper@yahoo.com)

<http://ipips.ir>

بهای هر شماره ۳۰۰ روپیه

## فهرست مطالب

- سخن دانش  
معرفی نسخه های خطی
- 
- دو رساله در اسناد مصافحه  
از حافظ سلطان علی اوبهی ۹  
و محمد الباقي بلخی پلاس پوش  
با مقدمه و یادداشتهای دکتر عارف نوشاهی

### اندیشه و اندیشمندان (۱)

#### ویژه مولانا

- عالیجناب مولوی و اندیشه استعلایی دکتر محمد بقایی ماکان ۳۹
- دیدگاه مولانا درباره «از کجا آمده ایم و به کجا می رویم» در پرتو آیات الهی پرفسور دکتر صفیری بانو شکفته ۴۹
- علم و معرفت از دیدگاه مولانا، سعدی و حافظ و مقایسه آن با دیدگاه امیر المومنین (ع) دکتر سید حمید رضا علوی ۶۷
- نفوذ آثار و افکار مولانا در ادبیات سید مرتضی موسوی ۹۷  
بویژه در شبه قاره

### اندیشه و اندیشمندان (۲)

- رشد و تکامل شخصیت خواجه محمد باقی بالله دکتر محمد سلیم اختر ۱۰۵  
نقشبندی کابلی دهلوی و سهم او در گسترش  
سلسله نقشبندیه در شبه قاره
- علامه اقبال، حلقه پیوند شعر فارسی و شناخت دکتر ذوالفقار رهنمای خرمی ۱۱۹
- مختصری درباره رُمان نگاری در ادبیات فارسی دکتر طاهره پروین ۱۴۹
- عبدالرحیم خان خانان و خدمات او به فرهنگ دکتر محمد مهدی توسلی ۱۶۳  
و ادبیات فارسی
- شمه ای از احوال و آثار میر سید علی همدانی دکتر رشیده حسن ۱۷۵  
و سهم او در انتقال فرهنگ اسلامی و شعر و  
ادب فارسی به شبه قاره
- اخلاق پزشکی و تدبیرهای علمی ابن سینا دکتر رضا مصطفوی سبزواری ۱۸۹

## ادب امروز ایران

- داستان کوتاه: روح گمشده راضیه تجار ۲۰۱
- شعر: عزیز الله زیادی، نصر الله مردانی، حسین اسرافیلی، عبدالجبار کاکایی، سعید یوسف نیا، سلمان هراتی، حسن نیکبخت، محمود شاهرخ، شاهرخ تندرو صالح ۲۰۳

## فارسی شبه قاره

- علامه مخدوم محمد معین تتوی دکتر گل حسن لغاری ۲۱۱

## شعر فارسی امروز شبه قاره ۲۲۱ - ۲۳۰

- دکتر سید وحید اشرف، دکتر محمود احمد غازی، دکتر ولی الحق انصاری، عظمی زرین نازیه، دکتر معین نظامی، دکتر علی کمال قرلباش، سید سلمان رضوی، احمد شهريار، دکتر فائزه زهرا میرزا، دکتر سید قاسم جلال، دکتر اسلم انصاری، جاوید اقبال قرلباش، فتانہ محبوب، صدیق تاثیر، سمن عزیز

## گزارش و پژوهش

- خدمات استاد حسن انوشه در زمینه ادبیات فارسی دکتر نجم الرشید ۲۳۳
- رده بندی علمی در نسخه شناسی دکتر پرویز اذکایی سپیتمان ۲۳۷
- راهیان ابدیت: استاد دکتر ریاض الاسلام مدیر فصلنامه دانش ۲۴۵
- مورخ ایران شناس پاکستان، دکتر محمد کلیم سهرامی استاد فارسی بنگلادش
- کتابهای تازه سید مرتضی موسوی ۲۴۷

## نامه ها

- پاسخ به نامه ها دفتر دانش ۲۵۷

- 1-12 Abstracts of Contents in English چکیده مطالب به انگلیسی  
A Glimpse of Contents of this issue Syed Murtaza Moosvi

## بسم الله الرحمن الرحيم

### سخن دانش

نه ترسا نه يهودم من نه گبرم نه مسلمانم  
نه از کان طبعی ام نه از افلاک گردانم  
نه از فرشم نه از عرشم نه از کونم نه از کتم  
نه از ملک عراقینم نه از خاک خراسانم  
نه از آدم نه از حوا نه از فردوس رضوانم

«مولوی»

چه تدبیر ای مسلمانان که من خود را نمی دانم  
نه شرقی ام ، نه غربی ام ، نه بری ام نه بحری ام  
نه از خاکم نه از بادم نه از آبم نه از آتش  
نه از هندم نه از چینم نه از بلغار و سقینم  
نه از دنیا نه از عقبا نه از جنت نه از دوزخ

با عون و عنایت الهی چنانکه در شماره قبل اشاره شده بود  
دومین ویژه نامه مولانا به مناسبت هشتصدمین سال میلاد عارف  
سترگ جهان فارسی مولانا جلال الدین محمد بلخی در شماره حاضر  
از لحاظ خوانندگان محترم می گذرد. شایسته تذکر است که مضافاً بر  
تک تک مقاله ها که در شماره های مختلف در فصلنامه دانش در دهه های  
اخیر منتشر می شده اولین ویژه نامه مولانا، شماره مشترک ۷۱ - ۷۰  
(پاییز و زمستان ۱۳۸۱ ش) فصلنامه بوده که بمناسبت هشتصد و  
پنجاهمین سال ارتحال متفکر کم نظیر برنامه ریزی گردیده بود. یکی  
از مولوی شناسان در نظر سنجی هایی که در شماره بعد منعکس  
گردید، در ضمن استقبال از این ابتکار اعلام داشته بود که طی سده های  
اخیر هیچ مجله علمی فارسی زبان در شبه قاره در زمینه مولوی  
شناسی این خدمت شایانی را قبلاً انجام نداده است. نفوذ فکر و  
فلسفه مولانا از جهان فارسی فراتر رفته و بوسیله تراجم به زبانهای  
مختلف زنده دنیا در کشورهای باختری هم مورد توجه فراوان قرار  
می گیرد. امیدواریم که در شماره های بعدی نیز به این روش ادامه  
بدهیم تا دین «مرشد و مراد اقبال» را تأدیه کرده باشیم و روح مولانا  
گله مند نباشد:

از درون من نجست اسرار من

هرکسی در ظن خود شد یار من

بخواست خداوند برآنیم که در سال جاری ویژه نامه ای از  
فصلنامه جهت بزرگداشت محقق و پژوهشگر نامدار پاکستان پیر حسام

الدین راشدی (م ۱۹۸۲م) به مناسبت بیست و پنجمین سال درگذشت آن فقید سعید تدارک و تقدیم خوانندگان عزیز در سرتاسر جهان فارسی شود. در خور یاد آوری است که در صحنه احیای متون فارسی از قبیل تاریخ، تذکره، دواوین و سایر آن سهم سید راشدی چشمگیر است. تعداد آثار تصحیح، تنقیح، و تحشیه شده پیر راشدی و تألیفات و تراجم وی بالغ بر چهل مجلد است که سه چهارم آن به فارسی و بقیه نیز بزبانهای اردو و سندی به سلک نگارش در آمده اما محتویات آن نحوی از آنجا با ادبیات فارسی ارتباط داشته است. از کلیه محققانی که از صدها مقاله و دهها تألیفات و تراجم پیر راشدی سودهایی جسته اند، تقاضا داریم که مقاله های پژوهشی تدوین و در اسرع وقت ارسال نمایند تا ویژه نامه مزبور تهیه و تقدیم گردد.

مایه دلگرمی است که استادان، پژوهشگران و شخصیت‌های ادبی و فرهنگی کشورهای منطقه در نظر سنجی های مندرجات شماره های مختلف بذل توجه می فرمایند. ادامه این روش برای دست اندرکاران و نویسندگان و سخنوران همکار فصلنامه تشویق آمیز بشمار می رود. اما از عموم گیرندگان محترم فصلنامه نیز درخواست می کنیم که اعلام وصول شماره های دریافتی را مرتباً ارسال نمایند بخصوص در مورد تغییر نشانی تا در توزیع فصلنامه اختلالی بوجود نیاید.

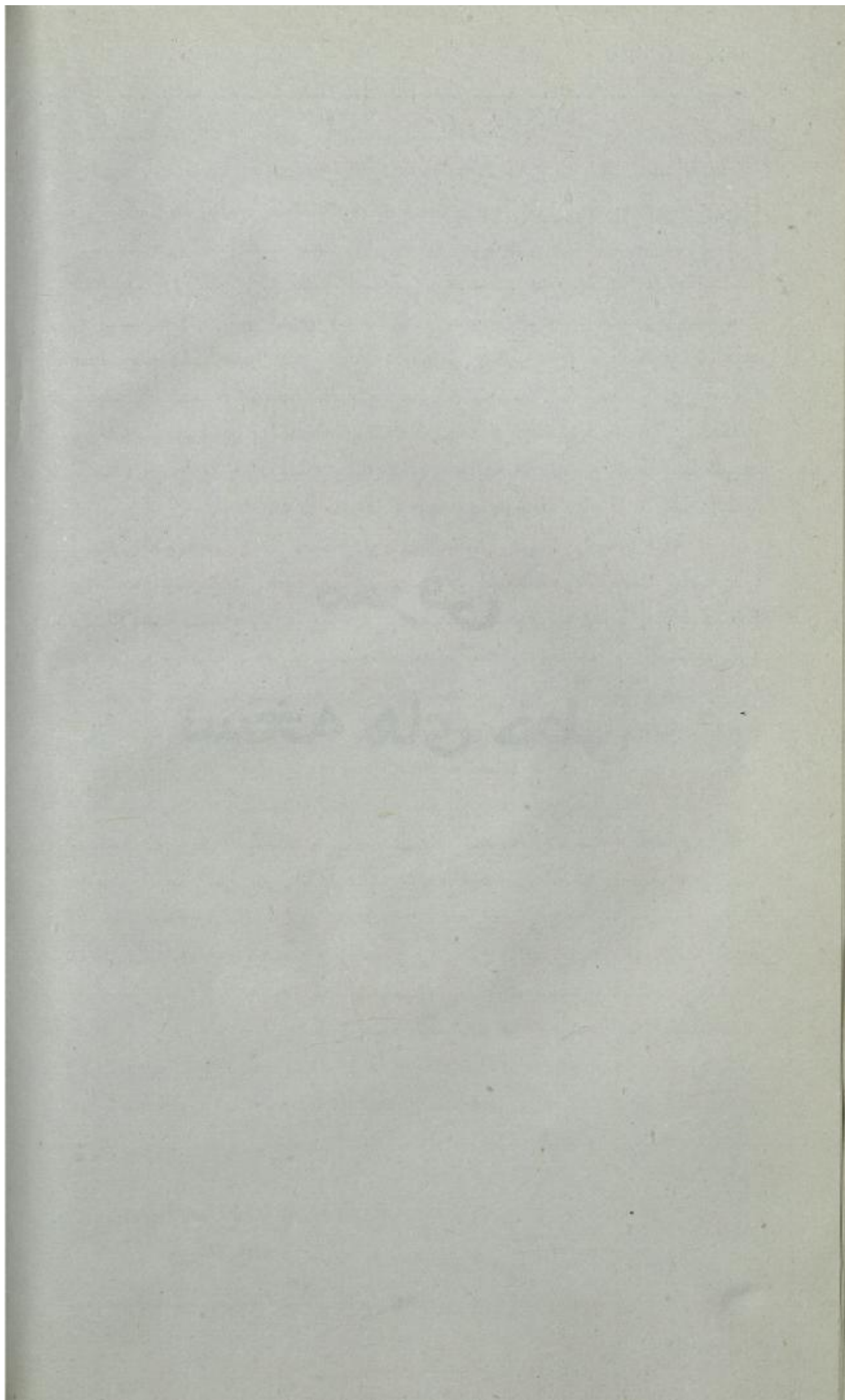
در آخرین مرحله تدوین شماره حاضر کسب اطلاع شد که دکتر ذوالفقار رهنمای خرمی استاد محترم دانشگاه تربیت معلم سبزوار، یکی از همکاران فصلنامه که مقاله ایشان در این شماره نیز شامل است، در حدود شش ماه قبل به لقاء حق شتافت، روانش شاد. فقید سعید در آخرین سال زندگانی پُر ثمر از اینکه راجع به اقبال پایان نامه می نوشت فرصت مطالعاتی را بمدت شش ماه در لاهور سپری کرد، سپس پایان نامه را به دانشگاه شیراز تسلیم و به اخذ درجه دکتری نائل آمده بود. در مقاله مندرج فقید سعید چار چوب پژوهشی پایان نامه خود را تبیین داشته است. فقدان آن مرحوم رابه خانواده محترم، استادان و دانشگاهیان تسلیت می گوئیم.

والسلام علی من تبع الهدی

مدیر دانش



معرفی  
نسخه های خطی



از: حافظ سلطان علی اوبھی و محمد الباقی بلخی پلاس پوش  
با مقدمه و یادداشتها: دکتر عارف نوشاهی

## دو رساله در اسناد مصافحه

### اشاره:

معمولاً «مصافحه» به معنای دست هم دیگر گرفتن هنگام ملاقات به کار می رود، اما نزد محدثان به سندی از اسناد عالی حدیث می گویند. مؤلف رساله اول مصافحه حافظ سلطان علی اوبھی است که نسخه خطی آن در موزه ملی پاکستان کراچی موجود است. مؤلف رساله دوم محمد الباقی بن هاشم بلخی پلاس پوش است که در ۱۰۰۳ هـ در کابل تألیف کرده بود و گردآورنده متن، در ژانویه ۲۰۰۲ هـ در لاهور آن را دیده بود. تصویری از آن را صاحبش مرحوم خلیل الرحمان داؤدی به وی سپرده بود. غیر از معرفی هر دو مولف، شجره های مصافحه هر دو، اسناد گوناگون و متون هر دو رساله در این گفتار آمده است. مضافاً بر حواشی مربوطه یادداشتهای سودمندی درباره میر سید عبدالله برزش آبادی، ابو عبدالله حسن بن حیدر اصفهانی، شمس الدین محمد التبادکانی، سید جمال الدین محدث هروی، خواجه اسحاق ختلانی، حاجی محمد خوشانی، شیخ عماد الدین فضل الله برزش آبادی فراهم آمده است.

\*\*\*

از نظر لغوی «مصافحه» به ضم میم و فتح فا و حاء مهمله دست هم دیگر گرفتن به وقت ملاقات و این قایم مقام معانقه است (۱)  
نزد محدثان «المصافحه» به سندی از اسناد عالی حدیث می گویند که تعداد واسطه های سند کسی از ابتدا تا انتها برابر با تعداد سند شاگرد محدث مؤلف باشد. وجه تسمیه المصافحه نیز همین است همان طور که دو ملاقات کننده با یکدیگر مصافحه می کنند اینجا نیز از طریق سند با شاگرد محدث ملاقات می کند (۲)

مصافحه بر سه نوع است: مصافحه شرعی که مسلمانان بعد از سلام دادن با یک دیگر دست هم می گیرند؛ مصافحه طریقت است که ارباب

طریقت دست هم دیگر گرفته عقد مواخات می کنند؛ مصافحه حقیقت است که با سند به حضرت رسول اکرم (ص) منتهی می شود و این نباید بیشتر از هفت واسطه در میان باشد. (۳).

علما و مشایخ را به حضرت رسول اکرم (ص) دو نوع نسبت است، یکی نسبت «مصافحه» و دیگری نسبت «مبايعت» که این یکی را «سلسله طریقت» و «تربیت» نیز می گویند. نسبت مصافحه دست به دست به آن حضرت (ص) می رسد (۴).

اهمیت مصافحه به اصطلاح حقیقت، بر اساس حدیثی است که به حضرت پیغمبر اکرم (ص) منسوب شده است: من صافحنی صافحته یوم القيامة و وجبت علی شفاعته و کذا من صافح من صافحنی الی سبع مراتب صافحته یوم القيامة وجبت علی شفاعته. یعنی هر کس مصافحه کند با من، مصافحه کنم با وی در روز قیامت و شفاعت او بر من واجب شود و هم چنین هر کس که مصافحه کند با کسی که آن کس با من مصافحه کرده باشد تا هفت مرتبه، من که محمدم مصافحه کنم با وی در روز قیامت و واجب شود بر من شفاعت آن کس (۵).

این حدیث از دو طریق نقل شده است. یکی از طریق شیخ رکن الدین سعید حبشی که می گویند شخصی طویل العمر بود و حضرت عیسی (ع) را دریافته بود و از آنحضرت خواست که خدای تعالی او را طول عمر کرامت نماید تا صحبت پیغمبر الزمان را دریابد. خدا وی را طول عمر داد و او به ملازمت حضرت رسول (ص) رسید و با ایشان مصافحه کرد و آنحضرت (ص) برای او دعا کردند می گویند که سعید حبشی ۸۱۵ سال یا به قول برخی ۱۵۰۰ سال عمر داشت. آن روزی که میر سید علی همدانی (۷۱۴ - ۷۸۶ هـ) او را در حبشه دید، سن او از ۷۳۰ سال گذشته بود. حافظ سلطان علی اوبهی خبر درگذشت سعید حبشی را درختلان شنید (۶). اما محققان سعید حبشی را از کذابان صحابه برشمرده اند، زیرا که جمهور محدثین اتفاق کرده اند برین که جمیع صحابه کرام تا صد سال از انتقال حضرت رسول اکرم (ص) وفات یافته اند و احادیث صحیحه متواترة المعنی در باب انخرام قرن صحابه تا صد سال وارد شده اند و آخر صحابه در وفات حضرت ابوالطفیل عامر بن وائله اللیثی است که در ۱۱۰ هـ درگذشت و کسانی که بعد صد سال دعوی صحابیت کرده اند مثل رتن هندی و معمر حبشی و غیره همه ها از کذابان بوده اند. در کتاب میزان الاعتدال، مجمع

البحار، تمییز الطیب، روضة الاحباب و فواید المجموعه و غیره احوال جمیع مدعین صحبت بعد المائة مذکور شد و درین مسئله بعض رسائل مستقلى هم تألیف شده است مثل تحفة الاصحاب، ارشاد المسلمین، تصریح الایمه، هدیه الاصحاب و غیره (۷)

طریق دوم نقل حدیث مصافحه از عبدالله بن نافع بن فصله بن عبدالعزیز معروف به شیخ معمر بن معمر است که بنا بر روایتی روز جنگ خندق که حضرت رسول اکرم (ص) با اصحاب، خندق می کنند، هر یک از اصحاب رسول (ص) با یک زنبیل خاک می کشیدند و شیخ معمر با دو زنبیل خاک می کشید. آنحضرت (ص) او را تحسین کرد و به او دعای طول عمر داد و با او مصافحه کرد و بشارت داد: انی صافحتک فمن صافحک بستة او سبع لم تمسه النار و دخل الجنة یعنی به تحقیق که من با تو مصافحه کردم، هر که مصافحه کند با تو شش واسطه یا هفت واسطه آتش دوزخ به وی نرسد و درآید آن کس در بهشت جاودان (۸).

درباره شیخ معمر نیز گفته شده که ۳۶۰ سال عمر داشت (۹).

از آنجایی که در هر دو حدیث مذکور بشارت شفاعت نبوی مرکسانی را داده شده است که تا شش یا هفت واسطه با حضرت رسول (ص) مصافحه کرده باشند لا اقل تا قرن نهم هجری کسانی یافته می شده اند که با کمتر از هفت واسطه سند مصافحه خود را به هر دو طریق ---- سعیدیه و معمریه ---- به آنحضرت (ص) می رسانیدند و علماء و مشایخ یافتن صحبت این چنین کسان را و گرفتن اجازه تصافح و روایت حدیث مصافحه و احادیث دیگر را موجب برکت و شفاعت خود می دانستند و سند مصافحه خود را مثل سلسله اسناد حدیث یا سلسله ارشاد / طریقت ضبط می کردند. در اینجا دو رساله از همین مقوله ارائه می گردد.

### مؤلف رساله اول

نام مؤلف را ندارد، اما بنا بر شاهی که در رساله دوم آمده می توان گفت که مؤلف رساله اول حافظ سلطان علی اوبهی است. مؤلف رساله اول می گوید:

«این فقیر در خطه مبارک ختلان بود که خبر فوت شیخ سعید را - رضی الله عنه - شنید» (۱۰) و این خبر را محمد الباقی بلخی مؤلف رساله دوم بدین عبارت آورده است: «جناب حافظ سلطان علی قدس سره در

رساله خود آورده اند که در ختلان بودم که خبر فوت حضرت شیخ سعید حبشی را - رضی الله عنه - شنیدم (۱۱). البته بلخی در رساله خود از رساله اوبهی نقل قولهای دیگر هم کرده است که در رساله در دست دیده نمی شود. ما می دانیم که اوبهی رساله ای در باب مصافحه تألیف کرده است. چنان که در شرح حال او بیاید -- و نسخه ای از آن به خط مؤلف در دست مؤلف تذکره مذکر احباب بوده است و چون برخی رجال که در رساله او مذکور اند هم روزگار اوبهی هستند قرینه دیگر بر بودن این رساله از آن اوبهی است. قبل از پرداختن به شرح حال اوبهی به کمک منابع خارجی، شایسته است که آنچه درباره او در این دو رساله آمده است، ضبط شود:

### از رساله اول:

الف. مؤلف رساله با مولانا کمال الدین محمود فقیه ابیوردی مصافحه کرده بود (۱۲)

ب - مؤلف رساله در ۴ رجب ۸۷۹ هـ با شیخ شهاب الدین عبدالغفار مصافحه کرده بود (۱۳).

ج - مؤلف رساله در ۲۸ رجب ۸۷۹ هـ با شمس الدین محمد تبادکانی مصافحه کرده بود (۱۴).

د - مؤلف رساله در ختلان نیز بوده است (۱۵).

ه - مؤلف رساله نوشته ای به خط امیر سید شهاب الدین عبدالله برزش آبادی دیده بود که در آن آمده وی در ربیع الاول ۸۲۵ هـ در ختلان با ابو عبدالله حسام الدین حسن بن حیدر اصفهانی مصافحه کرده است (۱۶). پس حیات مؤلف رساله قطعاً پس از آن تاریخ بوده است چنان که در بند ب و ج نیز آمده است.

### از رساله دوم:

الف - اوبهی با امیر سید شهاب الدین عبدالله برزش آبادی مصافحه کرده بود (۱۷). این مصافحه در محله چهل گزی در مسجد خواجه شرف الدین از قضات هرات به وقوع آمد (۱۸).

ب - اوبهی با حاجی محمد خوشانی مصافحه کرد (۱۹).

ج - اوبهی با شیخ عمادالدین فضل الله مصافحه کرد (۲۰).

د - اوبهیی در ۸۶۵ هـ در اوبه با شیخ محمود اسفرزی محدث مصافحه کرد (۲۱).

ه - عمر اوبهیی به ۹۳ سال رسیده است (۲۲).

و اما آنچه معاصران اوبهیی و برخی متأخران درباره او و آثارش نوشته اند:

### حافظ سلطان علی اوبهیی

منسوب به «اوبه» که به طرف شرق هرات به دو طرف دریا قرار دارد و در قدیم شهرستان عظیم بوده و علمایی همچون ابو منصور اوبهیی (م ۴۰۳ هـ)، عبدالعزیز اوبهیی (م ۴۲۸ هـ)، ابو عطا اسماعیل بن محمد بن احمد هروی اوبهیی، عبدالمجید بن اسماعیل بن ابو سعید قیسی هروی قاضی بلاد روم، مولانا جلال الدین اوبهیی استاد جامی شاگرد سعد الدین تفتازانی وغیره ازین سرزمین برخاسته اند. (یاقوت، ۱ / ۳۲۷: حافظ ابرو، ۲۹: مایل هروی، ۹۱ - ۹۳). قدیمترین منبعی که از حافظ سلطان علی اوبهیی یاد کرده مجالس النفایس میر علی شیر نوایی (۸۴۴ - ۹۰۶ هـ) است که در آن کتاب در قسم سیم در «ذکر لطائف علمای اسلام که گاهی به نظم التفات می نمایند، می گویند:

حافظ سلطان علی اوبهیی از مردم متعین خراسان است و مردی پاکیزه روزگار و صحبت دیده و خوش طبع است و خطوط را نیک می نویسد، اما در لباس و عقد دستار بسیار تکلف می کند» (ص ۱۴۴). این عبارت اشاره به حیات بودن سلطان علی اوبهیی دارد. چون مجالس النفایس در ۸۹۶ هـ تألیف گردیده، می توان نتیجه گرفت که سلطان علی در آن سال هنوز در خراسان (اوبه) زندگی می کرد. نیمه دیگر زندگانی سلطان علی اوبهیی در بخارا بسر شد. مهاجرت او از خراسان به بخارا ظاهراً در پی فتنه هرات و غلبه صفویه (۹۱۶ هـ) بوده است (نفیسی، ج ۱، ص ۶۲۱) که بسیاری از سنیان ایران از بیم صفویه شیعه به سرزمینهای همجوار --- ماوراء النهر، هند، عثمانی گریخته بودند. سلطان علی اوبهیی شرف مصافحه به پنج واسطه به حضرت رسول الله (ص) داشت و بسیاری از اعزّه بخارا به شرف مصافحه اش مشرف شده بودند. از جمله سید حسن خواجه نقیب الاشراف بخاری مستخلص به نثاری (م ۱۰۰۵ هـ) صاحب تذکره مذکور احباب که در آن کتاب در «ذکر جمیل حافظ سلطان علی اوبهیی» می گوید: به فقیر مزید التفات داشت و به عز مصافحه ساخته بود و در وقت نزع این فقیر به ملازمتش رسید، رساله ای

که در آن باب به خط ید شریفش نوشته بود، به فقیر لطف نمود و به حفظ آن وصیت فرمود... در سن صد و نه رحلت نمود» (ص ۱۸۰ - ۱۸۱، چاپ مایل هروی؛ ص ۳۰۳ - ۳۰۵ چاپ فضل الله). چون تحریر اول مذکر احباب در ۹۷۴ هـ به اتمام رسیده است؛ می توان گفت که سلطان علی اوبهی پیش ازین درگذشته بود.

چون تحریرهای دوم و سوم مذکر احباب با تحریر اول دربرداشتن اطلاعات و سنین اختلاف دارند (نک: عارف نوشاهی، «در باب مذکر احباب»: معارف، تهران دوره ۱۷، شماره ۳، ۱۳۷۹ ش، ص ۱۷ - ۵۱) و در یکی از تحریرهای مذکر احباب سن سلطان علی اوبهی به جای صد و نه، نود و نه سال و محل دفن او به جای خانقاه خواجه احرار پارسا، خواجه پارسا [در بخارا] آمده است (عارف نوشاهی، همان، ص ۳۶) دوره تقریبی حیات سلطان علی اوبهی را می توان بین سالهای ۸۵۳ - ۹۷۴ هـ حصر کرد. میر علی شیر نوایی و نثاری بخاری هر دو از استعداد سلطان علی اوبهی در پارسی سرایی سخن به میان آورده اند و نمونه اشعار او به دست داده اند و نیز به لیاقت خوشنویسی او پرداخته اند. طوری که سلطان علی اوبهی در مسائل خط صاحب نظر بود و خود را از ملک الکتاب عصر سلطان علی مشهدی (م ۹۲۶ هـ؟) فروتر نمی دانست. (نوایی، ۱۴۴؛ نثاری، ۱۸۰ - ۱۸۱ چاپ مایل، ۳۰۴ چاپ فضل الله) اما نمونه های خوشنویسی او به دست ما نرسیده است. کتاب هنر در عهد تیموریان و متفرعات آن، تألیف عبدالحمی حبیبی که معمولاً فهرست همه نام آوران خوشنویس حوزه خراسان در عصر تیموری را در بر می دارد، از ذکر حافظ سلطان علی اوبهی خالیست و مهدی بیانی نیز در احوال و آثار خوشنویسان (ج ۱، ۳۳۴) فقط به نقل قول از مجالس النقایس و مذکر احباب اکتفا کرده است و به هیچ نمونه خطاطی او اشاره ندارد.

فرهنگی به نام تحفة الاحباب نیز از مؤلفات حافظ سلطان علی اوبهی هروی یاد شده است (منزوی، ج ۳، ص ۱۹۲۵؛ دبیر سیاقی، ۷۸) که در ۹۳۶ هـ (= اتمام الکتاب) به پایان رسیده است. باید توجه داشت که مؤلف در دیباچه تحفة الاحباب خود را فقط «حافظ اوبهی» گفته است و کلمه سلطان علی نیامده است (قس: دبیر سیاقی ۷۹ که قسمتی از مقدمه را نقل کرده است) و دکتر ذبیح الله صفا هم ازو فقط با نام «حافظ اوبهی» یاد می کند (ج ۵، ص ۳۷۴). نکته در اینجا است که اگر سلطان علی اوبهی بلا فاصله



پس از حملات صفویه در خراسان (۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸ هـ) به ماوراء النهر گریخته بود - چنانکه پیشتر حدس مرحوم سعید نفیسی ضبط شد - چطور تحفة الاحباب را به نام خواجه کریم الله حبیب الله ساوجی وزیر شاه اسماعیل صفوی در هرات معنون داشته است؟ چنانکه دکتر صفا گمان می برد (ج ۵، ص ۳۷۴) آیا او هنوز همدردی با دستگاه صفویه داشت؟ یا اینکه هنوز در اوبه بود و حکومت صفویه به او تعرض نکرد و او دیرتر به ماوراء النهر کوچید. تحفة الاحباب یک بار به کوشش فریدون تقی زاده طوسی و نصرت الزمان ریاضی هروی، از سوی مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۵ هـ. ش منتشر شد و بار دیگر به خط سیریلیک به کوشش حفیظ رئوف زاده، انتشارات عرفان، دوشنبه (تاجیکستان)، ۱۹۹۲ م، ۲۸۸ صفحه به طبع رسیده است.

دکتر علی اشرف صادقی در مقاله ای «آیا فرهنگ تحفة الاحباب از حافظ اوبهی است» (نشر دانش، تهران، سال ۱۹، شماره ۱، بهار ۱۳۸۱، صفحات ۳۸ - ۴۶) به تاریخهای احتمالی تولد (۸۴۴ و ۸۶۵) و وفات (۹۵۵ و ۹۶۵ هـ) او و اختلال در این تاریخها اشاره دارد. او نیز بر اینست که مؤلف تحفة الاحباب به احتمال بسیار زیاد غیر ایرانی و بی شک هندی بوده است (ص ۴۴) به الفاظ دیگر تحفة الاحباب از حافظ سلطان علی اوبهی نیست. از آثار مسلم او رساله ای در باب مصافحه است که به نثاری بخاری سپرده بود و نثاری بخاری ظاهراً از همان سنه مصافحه اوبهی را نقل کرده است (ص ۱۸۰ چاپ مایل هروی؛ ص ۳۰۳ چاپ فضل الله). محمد الباقی نیز نسخه ای ازین رساله در دست داشته و در رساله مصافحه از آن نقل قول کرده است.

### مؤلف رساله دوم

این رساله از تألیفات محمد الباقی بن هاشم بلخی پلاس پوش حنفی است که دانسته هایی درباره او فقط از راه چند اثر مختصر اوست که به صورت خطی به ما رسیده است:

- ۱ - رساله مصافحه که در ۱۰۰۳ هـ در کابل تألیف و تحریر کرده بود؛
- ۲ - رساله ذکر مشایخ سلاسل و طرق اربعه در بلاد ماوراء النهر و خراسان، این یکی را نیز در ۱۰۰۳ هـ در کابل نوشته بود (۲۳)

۳ - مثنوی بحر اسرار ، در ۱۰۱۲ هـ در بلخ به شیوه گلشن راز سروده است. چکیده احوال بلخی از سه رساله مذکور بدین گونه است:

وطن مالوف او بلخ بود ولی او از اقامت خود در آنجا راضی نبود، زیرا مردم آنجا قدرش را ندانسته بودند. او خود «شیخ محقق» بود و همیشه در جست و جوی و خدمت علما و مشایخ عصر بوده و سفری به مدینه منوره کرده و در ۱۰۰۳ هـ در کابل بوده است. او از خواجه اسحاق دهبیدی (م ۱۰۰۸ هـ) در سلسله نقشبندیه، از قاسم شیخ میان کالی کرمنگی (۹۱۳ - ۹۸۶ هـ) در سلسله جهریه یسویه و پس از او از سید طیب العلی و برادرش سید عبدالله بلخی، از شیخ صدرالدین بخاری قراکولی در سلسله کبرویه همدانیه فتحیه و از برادر طریقت او شیخ ترسون مروی و شیخ ابراهیم الجامی، از سید عبدالله بلخی و شیخ محمد قلی خلیفه در سلسله عشقیه، از شیخ عبدالوهاب مکی (م ۱۰۱۲ هـ) در سلسله قادریه و از سید تاج الدین یقینی در سلسله چشتیه مجاز و ماذون بوده است. او با امیر صدرالدین بخاری و مولانا میر هروی بخاری و حافظ محمد شریف بخاری مدنی مصافحه کرده بود که هر سه از علما و محدثین وقت بودند و با حافظ سلطان علی اوبهی مصافحه کرده بودند. آخرین سالی که از زندگانی او خبر می دهد همانا ۱۰۱۲ هـ است.

### نسخه های خطی دو رساله

رساله مصافحه اوبهی در موزه ملی پاکستان، کراچی، شماره N.M.1957-655/33 در مجموعه ای، در صفحات ۱۴ - ۴ قرار دارد. به خط نستعلیق، بدون تاریخ، احتمالاً قرن ۱۱ هـ. و رساله مصافحه بلخی نیز در مجموعه ای متشکل از آثار خواجه باقی بالله کابلی و محمد الباقی بلخی، در برگهای ۱۸۳ ب - ۱۸۶ الف قرار دارد. این مجموعه در ۱۲۱۳ هـ کتابت شده و در ژانویه ۲۰۰۲ م نزد مرحوم خلیل الرحمان داودی، لاهور دیده بودم و فی المجلس آن دانشمند دانش پرور عکس آن مجموعه را تهیه کرد و به من سپرد. روح او شادباد.

در رونویسی از همین دو تک نسخه استفاده شده است و عجالتاً برای سایر نسخ تفحص نشده است. اما قطعاً نسخه هایی از رساله مصافحه اوبهی باید در کتابخانه های جمهوری های آسیای میانه یا افغانستان باشد،

چه محمد الباقي بلخی وقتی رساله خود را تألیف می کرد نسخه ای از آن در دست داشته و نقل قولهای متعدد از آن کرده است .

### حواشی

- ۱ - غیاث الدین محمد رام پوری ، غیاث اللغات ، به کوشش محمد دبیر سیاقی ، تهران ، جلد ۲ ، ص ۳۷۸ .
- ۲ - محمد ضیاء الرحمن اعظمی ، معجم مصطلحات الحدیث و لطایف الاسانید ، ریاض ، ۱۴۲۰ ق
- ۳ - محمد الباقي بلخی ، رساله مصافحه ، خطی ، ۱۸۵ الف / ب .
- ۴ - سلطان علی اوبهی ، رساله مصافحه ، خطی ، اب ، ۲ الف .
- ۵ - همانجا ، ۲ ب ؛ بلخی ، ۱۸۵ الف .
- ۶ - اوبهی ، ۳ الف ، بلخی ، ۱۸۴ الف .
- ۷ - ابو محمد حاجی محی الدین «مسکین» کشمیری ، تحایف الابرار فی ذکر اولیاء الاخیار ، امرتسر ، ۱۳۲۱ هـ ، ص ۱۱ .
- ۸ - اوبهی ، ۴ الف / ب که از سلاسل الابرار ، تألیف مولانا شمس الدین محمد تبادکانی نقل قول کرده است ؛ بلخی ، ۱۸۵ ب .
- ۹ - بلخی ، ۱۸۵ ب .
- ۱۰ - اوبهی ، ۳ الف .
- ۱۱ - بلخی ، ۱۸۴ ب .
- ۱۲ - اوبهی ، ۳ ب .
- ۱۳ - همانجا ، ۳ ب .
- ۱۴ - همانجا ، ۴ ب .
- ۱۵ - همانجا ، ۳ الف .
- ۱۶ - همانجا ، ۲ الف - ب .
- ۱۷ - بلخی ، ۱۸۳ ب .
- ۱۸ - همانجا ، ۱۸۴ ب که عیناً عبارت رساله اوبهی را آورده است .
- ۱۹ - همانجا ، ۱۸۴ ب .
- ۲۰ - همانجا ، ۱۸۵ الف .
- ۲۱ - همانجا ، ۱۸۵ ب .
- ۲۲ - همان .

۲۳ - به علت شباهت نام مؤلف با خواجه محمد الباقر کابلی معروف به خواجه باقر بالله بن عبدالسلام سمرقندی ( ۹۷۱ یا ۹۷۲ - ۱۰۱۲ هـ ) ، دکتر غلام مصطفی خان رئیس پیشین بخش اردوی دانشگاه سند ، جام شورو این رساله را سه بار به نام او چاپ کرده است و راقم این سطور در طی مقاله ای چاپ شده در مجله فکر و نظر ، اسلام آباد ، ذوالقعدة - ذی الحجه ۱۴۲۳ هـ ، جلد ۴۰ شماره ۳ ، صفحات ۸۷ - ۹۷ مؤلف اصلی آن - که همان محمد الباقی بلخی باشد - را معرفی کرده است .

۲۴ - عارف نوشاهی ، فهرست نسخه های خطی فارسی موزة ملی پاکستان کراچی ، اسلام آباد ، ۱۹۸۳ م ، ص ۲۶۹ بدون ذکر مؤلف . همین جا از آقای سید محمد شاه بخاری مسئول مخزن نسخه های خطی موزة کراچی سپاسگزاری می کنم که در سال ۲۰۰۲ م عکس نسخه را در اختیار من گذاشت .

### پیوست یکم

حضرت محمد رسول الله (ص)

شیخ سعید حبشی

حسام الدین حسن اصفهانی

شهاب الدین عبدالله برزش آبادی

رشیدالدین محمد بیداوازی

کمال الدین محمود ابیوردی      شهاب الدین عبدالغفار

شجره مصافحه حافظ سلطان علی اوپهی به طریق سعیدیه حبشیه مطابق رساله او

### پیوست دوم

حضرت محمد رسول الله (ص)

شیخ معمر صحابی رسول

شیخ ابوالعباس ملتئم

احمد مغربی

شهاب الدین قرنوی

شیخ ؟

شمس الدین محمد تبادکانی

شجره مصافحه حافظ سلطان علی اوبهی به طریق معمربه مطابق رساله او

پیوست سوم

حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم			
سعيد حبشی	شيخ محمد صبغلی	در رؤیا	خضر(ع)
	ابوالحسن علی الخطاب	در رؤیا	
حسن بن حیدر اصفهانی	میر سید علی همدانی	عماد الدین فضل الله برزش آبادی	
اسحاق ختلانی			
میر عبدالله برزش آبادی	شيخ محمود اسفرزی محدث		
	حافظ سلطان علی اوبهی	حاجی محمد خوشانی	
صدر الدین بخاری	میر الهروی بخاری	حافظ محمد شریف بخاری	

شجره مصافحه محمد الباقی بن هاشم بلخی مطابق رساله او

[رساله مصافحه]

باسم سبحانه

افتتاح سخن به بسم الله	به بود نزد عارف آگاه
چون زبانی بدین مقام رسد	که بدین نام خوش به کام رسد
شیوه شکر باید آیین کرد	زین شکر کام خویش شیرین کرد

الحمد لله علی توفیقاته و الصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد و علی آله و صحبه و ذریاته . اما بعد، بدان که مشایخ و علما را — قدست اسرارهم — به حضرت سید کاینات و سرور موجودات.

آن که حق را حبیب مطلق اوست	خلق را پیشوای بر حق اوست
صدر نامی محمد عربی	نامور زوست هر ولی و نبی

صلی الله علیه وعلی آله و اصحابه وسلم — دو نوع نسبت است که شرف دنیا و آخرت است و وسیله نجات و رفع درجات است . و قابلان عنایت و طالبان هدایت بدین دو نسبت سلسله ارادت خود را بدان عالی حضرت متصل می سازند و بدین سعادت عظمی و دولت کبری مستعد و مؤید گشته در سلک اهل الله منتظم می گردند . و آن دو نسبت عالی یکی نسبت «مصافحه» است [ 2a ] و دیگری نسبت «مبايعت» که آن را «سلسله طریقت» و «تربیت» گویند که دست به دست بدان حضرت می رسد. صلی الله علیه وآله واصحابه و سلم.

اما نسبت مصافحه که موجب وجوب شفاعت نبوی و نجات آخروی است - رزقنا الله وایاکم اجمعین - این نسبت شریفه با دو سند متصل بدان حضرت صلعم می شود. اما سند اول طریقه شیخ اجل شهید رکن الملّه و الدنيا و الدین شیخ سعید الحبشی است - رضی الله عنه - و این طریق اعلای مصافحه است . چنانچه شیخ قطب الله، مُقرب درگاه امیر سید شهاب الدین عبدالله البرز شابادی \* قدس الله سره العزیز در سند خود به يد شریف خود بدین طریق نوشته اند که : صورت مصافحه این فقیر با مجاهد مشاهد، عارف واقف، تقی نقی ربّانی، ابو عبدالله حسام الملة والدين حسن بن حيدر الاصفهانی \* - روح الله روحه - مصافحه کرد و اجازت تصافح یافت. و ایشان باشیخ خود شهید رکن الملة والدين سعید الحبشی رضی الله عنه مصافحه کرد شرف اجازت دریافته اند و ایشان به شرف حضرت محبوب آل محمد رسول الله .

#### آنکه کفش مرهم ازار ست

صلی الله علیه و سلم مشرف شده اند و به وجوب شفاعت مبشر گشته و از آن حضرت صلی الله علیه و سلم احادیث صحیحه استماع فرموده [ 2b ] و خدمت سید جید مذکور در نقل احادیث از ایشان مجاز و مأذون گشته و این فقیر از سید مشار الیه سید حسن بن حیدر اصفهانی رحمه الله مجاز است . اجازت و خطیه؛ و ادراک این دولت عظمی در خطه مبارک ختلان در شهر ربیع الاول سنه خمس و عشرين و ثمانمائه میسر گشت.

ظاهراً در باب مصافحه سندی ازین اعلی در عالم هیچ عالم را نیست و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم فرموده است : من صافحنی صافحته يوم القيامة و وجبت علی شفاعته و کذا من صافح من صافحنی الی سبع مراتب صافحته يوم القيامة و وجبت علی شفاعته یعنی هر کس مصافحه کند با من مصافحه کنم با وی در روز قیامت و شفاعت او بر من واجب شود و هم چنین هر کس که مصافحه کند با کسی که آن کس با من مصافحه کرده باشد تا هفت مرتبه ، من که - محمد ام - مصافحه کنم با وی در روز قیامت و واجب شود بر من شفاعت آن کس.

و در این باب اخبار مصطفویه بسیار است و این فقیر در عدد سند مصافحه سیم واسطه است.

و از اکابر معتمد چنین مسموع است که شیخ بزرگوار رکن الملة والدين سعید الحبشی رضی الله عنه دولت مصافحه حضرت عیسی علیه

السلام را دریافته اند. روزی حضرت عیسی علیه السلام [3a] شرف سروری حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وسلم و کرامت ایشان را با اصحاب خود رضوان الله علیهم اجمعین شمه ای تقریر می فرمودند. در اثناء آن شیخ سعید حبشی رضی الله عنه به درخواست برخاسته اند و از حضرت عیسی علیه السلام التماس نموده اند که از حضرت عزت عزه و اسماء درخواهید که مرا طول عمر کرامت فرماید تا ملازمت پیغمبر آخرالزمان را دریابم. حضرت عیسی علیه السلام از حضرت حق عمّت الاوه طول عمر ایشان را درخواست کرده اند و ایشان را دولت ملازمت و مصافحه حضرت رسول صلی الله علیه وسلم دست داد و آن حضرت نیز صلی الله علیه وسلم به جهت شیخ بزرگوار مشار الیه دعا کرده اند. و سید جید سید حسن بن سید حیدر الاصفهانی [در اصل: الاصفهانی] رحمة الله زیارت ایشان را در مملکت حبشه دریافته اند و به شرف مصافحه رسیده و استماع حدیث کرده و اجازه تصافح و نقل حدیث یافته و ابن فقیر در خطه مبارک ختلان بود که خیر فوت شیخ سعید را رضی الله عنه شنید.

و چنین نقل است که حضرت قطب صمدانی میر سید علی همدانی قدس سره در وقت سیاحت در ولایت حبشه به ملازمت ایشان رسیده اند \* و از هزار و چهار صد ولی ای که دریافته اند یکی شیخ بزرگوار مشار الیه است [3b] قد سنا الله باسرارهم.

و باحدیث مصافحه دو حدیث دیگر است که شیخ بزرگوار مشار الیه رض از حضرت رسالت صلعم روایت نموده اند و اجازه نقل آن فرموده اند: « روی السید الجید حسام الدین حسن بن حیدر الاصفهانی رحمة الله عن الشيخ السعيد الحبشي رضي الله عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: بعثت لاتمم مكارم الاخلاق\*. وعنه ايضاً قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: ان الله يحب معالي الامور و يبغض سفاسفها. صدق رسول الله صلى الله عليه وسلم.»

و شیخ العارفین، قطب الکاشفین شیخ رشید الملة والدین محمد بیدوازی قدس سره بامقتدای طریقت و پیر تربیت خود سیدنا و مخدومنا و مولانا امیر سید شهاب الدین عبدالله البرز شادادی قدس سره مصافحه نمودند و احادیث ثلثه را استماع فرمودند و اجازه تصافح و نقل احادیث یافتند و از آن حضرت مولانا کمال الدین محمود فقیه ابیوردی رحمة الله بدین شرف مشرف گشته اند و ابن فقیر با جناب مولانا محمود مشار الیه مصافحه کرده،

استماع احادیث نمود و به شرف اجازه تصافح و نقل احادیث مشرف و مجاز گشت و در این سند این پیر حقیر در عدد ششم واسطه است. و این فقیر را در همین نسبت سندی دیگر هست که در تاریخ روز [4a] چهارشنبه شهر رجب المرجب سنه تسع و سبعین و ثمانمائه باقدوة الابرار والاخیار شیخ بزرگوار شهاب الملة والدين عبدالغفار مصافحه واقع شد و استماع احادیث ثلثه مذکوره کرد و رخصت تصافح و نقل احادیث یافت و شیخ بزرگوار شهاب الملة والدين عبدالغفار المشار اليه با مقتدای خود مرشد طریق واقف اسرار تحقیق سید اهل الله امیر شهاب الدین عبدالله البرز شسابادی مصافحه نموده و استماع احادیث کرده و در تصافح و نقل حدیث مجاز گشته اند و درین طریق این پیر فقیر در عدد پنجم واسطه است.

اما سند دوم از شیخ معمر صحابی است رضی الله عنه که جناب ارشاد مآب کمالات انتساب عارف حقایق و معانی عالم علوم ربّانی مولانا شمس الدین محمد التبادکانی \* در رساله سلاسل الابرار خود در سلک نظم کشیده ، بدین طریق که :

هم بدین می کنم خبر و سلام [کذا]  
می فزایم کنون برای شما  
تا به یثرب کنند خندق زود  
خاک بُردی برون بصد تعجیل  
بدو زنبیل خاک بُرد برون  
جای تحسین و جای احسان دید  
ای معمر که هستی در خور آن  
زین زیادت مرا ز حق در خواه  
بهر تحسین دعای جانش گفت  
همرهش از ازل سعادت بود  
که دلش می سپرد راه مرید  
نه باین نیز هم مسامحه کرد [کذا]  
یا ازان کز تو این شرف دریافت [کذا]  
رسته ز آتش بصدر جنت رفت  
قدوة خلق شیخ ابوالعباس  
و ز معمر بدین مکرم بُود  
شد مشرف به شیخ غوث بدین

بشنو این خاتمه که ختم کلام  
سند و نسبت مصافحه را  
مصطفی اهتمام چون فرمود  
هر یکی از صحابه یک زنبیل  
چون معمر به سعی بود فزون  
خواجه کاینات چون آن دید  
گفت عمرت دهد خدای جهان  
باز او گفت یا رسول الله  
[4b] تا سه کورت نبی همانش گفت  
هم چنان طالب زیادت بود  
چون نبی همت بلندش دید  
خواند پیش خود و مصافحه کرد  
گفت هرکس ز تو مصافحه یافت  
تا ششم یا روایتی تا هفت  
اولاً از کفش گرفت این کاس  
لقبش در جهان ملثم بُود  
قرنوی آن شهاب ملت دین



یافت این را ز قرونوی دریاب  
نه بسفت این ذری که من سفتم  
عرض کرد این حدیث و استادش  
عبد رحمن مصر امام مبین  
برسان این سخن به شیخ و به شاب  
خادم شیخ خود ملثم بود  
بدرستی بدان تو این سندش

شیخ ما زین قدوة اقطاب  
فصل اول به خاتمه گفتم  
شیخ ما چون به شیخ ارشادش  
این چنین گفت شیخ نورالدین  
کین صحیح است هان مرا دریاب  
احمد مغربی که محرم بود  
ز و گرفتم من او ز شیخ خودش

و این فقیر حقیر در روز پنجشنبه آخرین ماه رجب به تاریخ مذکور [ یعنی ۸۷۹ هـ ] با جناب مخدومی ارشاد پناهی مولانا شمس الدین محمد التبادکانی المشارالیه قدس سره مصافحه کرد و اجازت تصافح یافت و درین سند درویش حقیر در عدد ششم مرتبه است و به مضمون حدیث مغیث علیه الصلوة والسلام که « مَنْ رَأَى [ فى المنام ] فَقَدْ رَأَى الْحَقَّ ان الشَّيْطَانَ لَا يَتَمَثَّلُ بِي » این فقیر را سندی دیگر هست به طریقه واقعه که دویم مرتبه است [ 5a ] و سند واقعه را محدثان بنابر صحت حدیث مذکور اعتبار کرده اند و بدان تمسک جسته اند، چنانچه سند مشتبه که هم بر طریق واقعه است نزد محدثان معتبر است و جناب فضایل مآب امیر سید جمال الدین محدث عروى\* که تتبع احادیث نبوی کرده اند، تصحیح این نسبت شریفه فرمودند و بدین نسبت از صاحب واقعه مشرف گشته اظهار بسط و مسرت نمودند. پس بنابرین تقریرات در سند شیخ الحبشی رضی الله عنه از طریقه شیخ رشید الدین محمد و در سند شیخ معمر الصحابی رضی الله عنه از طریق مولانا شمس الدین محمد التبادکانی یک مرتبه باقی است، و از طریقه مولانا شهاب الدین عبدالغفار در سند شیخ سعید الحبشی دو مرتبه در سند واقعه پنج مرتبه دیگر باقی مانده است. بقاء الله تعالى هذه الوسيلة الجليلة والنسبة الجميلة الموجبة لوجوب الشفاعة النبوية المنجاة الاخریة و دخول الجنة الخلود الابدية يوم الجمعة لميقات البرية. نظم:

در درگه کریم چه حاجت بگفت و گوست      دست دعا بر آر که رحمت بهانه جوست

در نسخه، به دنبال بیت مذکور باز مطالبی در باب مصافحه است که از نظر تاریخی نمی تواند از آن مؤلف رساله مذکور باشد و احیاناً تکراری است. باری چون هم قلم و هم آهنگ با متن است، در حاشیه آورده می شود:

به تاریخ اوایل شهر صفر ۹۶۸ با خواجه سیف الدین بن یوسف  
الخبوشانی مصافحه کرده شد و ایشان با حضرت مخدومی ولایت انتسابی  
شیخ حاجی محمد خبوشانی مصافحه کرده اند.

ایضاً سند مصافحه منقول از خط ید [5b] حضرت شیخ المشایخ  
فی الآفاق قطب اله مقرب درگاه امیر سید شهاب الدین عبدالله البرز شهابادی  
قدس سره العزیز بدین نوع و سند مصافحه و سند حدیث ابن فقیر به دو  
واسطه به حضرت نبی امی محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم می رسد:

ولقد حدثنی عالیاً سیداً شیخی الامام الهمام الواقف العارف الربانی  
السید الجید ابو عبدالله الحسن ابن حیدر الاصفهانی روح الله تعالی روحه  
بروایة عن الشیخ الكبير المنیر الفاضل الرشید مرجع الاحرار و العیید رکن  
الملء والدين سعید الحبشی رضی الله عنه بروایة عن رسول الله صلی الله علیه  
وسلم و قال صلی الله علیه وسلم: بعثت لاتمم مکارم الاخلاق.

و سید مذکور مبرور با حضرت بزرگوار که مربای تربیت انبیاء کبار  
است و آن شیخ سعید حبشی است - رضی الله عنه - مصافحه کرده اند و  
اجازت تصافح یافته اند و ایشان را با حضرت رسالت صلعم شرف مصافحه  
و اجازت تصافح یافته اند و ایشان را با حضرت رسالت صلعم شرف  
مصافحه و اجازت تصافح میسر شده و به وجوب شفاعت مبشر گشته اند و  
این فقیر حقیر از سید کبیر روشن ضمیر اصفاهانی مجاز است و ایشان از شیخ  
الشیوخ رکن الدین سعید حبشی و ایشان از حضرت رسول به روایت حدیث  
و صورت مصافحه [6a] مجازند، و در تمامت عرصه عالم عالی تر ازین  
سندی دیگر ظاهر نیست و حضرت رسول صلعم در باب مصافحه تا هفتم  
واسطه وجوب شفاعت و مصافحت روز قیامت وعده فرموده اند و درین  
باب احادیث و اخبار مصطفویه مرویه بسیار است. و این فقیر سیم واسطه  
است و حضرت شیخ بزرگوار رکن الدین سعید حبشی دولت مصاحب  
حضرت عیسی علیه الصلوة والسلام دریافته بوده است. گوئیا که روزی  
حضرت عیسی علیه السلام از فضایل پیغمبری و شمایل سروری حضرت  
محمد رسول الله و شرف امت آن حضرت با حضور مجلس خود شمه ای  
تقریر می فرموده اند و در آن تقریرات حضرت شیخ سعید حبشی رضی الله عنه  
به درخواست برخاسته اند و از حضرت عیسی علیه السلام التماس نموده که  
از حضرت حق عز اسمه در خواهید که برکتی در باقی عمر من کرامت  
فرماید تا دولت ملازمت پیغمبر آخر الزمان محمدرسول الله دریابم. حضرت

عیسی علیه السلام طول عمر او را از حضرت حق عز اسمہ درخواست کرده است و شیخ بزگوار شرف ملازمت حضرت رسول را دریافته و با حضرت رسول مصافحه نموده و احادیث شرف مصافحه و غیر آن بیواسطه استماع کرده و حضرت رسول در درازی [6b] عمر او دعا خوانده اند و فوت ایشان غالباً به تاریخ هشتصد و پانزده سال و چند ماه واقع شده است و سید اصفهانی مشارالیه رحمة الله علیه به جهت زیارت ایشان به مملکت حبشه تشریف برده زیارت کرده اند و مصافحه نموده احادیث استماع فرموده اند . والسلام من تبع الهدی.

۲ . [ رساله مصافحه ]

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي زين قلوب المحبين باشعاع لمعات الانوار و عطر افئدة العارفين بنفحات شمانم المعارف والاسرار و شرف ارواح الكاملين سبحات الحجب و الاستار و جعل المصافحة سبباً لشفاعة سيد المختار والصلوة والسلام الاتمان الاكملان الاشملان عليه و على آله و صحبه الاخيار .

اما بعد مخفی نماند که کمینه داعی [ محمد الباقي ] ابن هاشم البلخی پلاس پوش الحنفی - که راقم این حروف است - به سه کس مصافحه کرده است که هر یک از آن سه کس به جناب شیخ کامل عارف ولی حافظ سلطان علی اوبهی مصافحه کرده اند. یکی به جناب زبده المحققین و تاج العارفين و ملاذ العلماء الراسخين و نقبة الحفاظ المحدثين سیدی و سندی و استاذی امیر صدرالملة والدين البخاری؛ دویم به جناب جامع الكمالات الصوريه و المعنويه و هادی العوم العقليه والنقلیه ، مرجع العلماء و الفضلاء و الاتقیاء ، سید العلماء العالمین و سند الکبراء المحدثین ، الذي كان بين اقرانه كالبدر المنير سيدنا و شيخنا و مولانا مير الهروي البخاری ؛ سیوم به جناب جامع الكمالات والسعادات العالم الفاضل الحنيف المنيف حافظ محمد شريف البخاری المحدثی خطیب مدینه رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم در مسجد مدینه مواجهه له صلى الله عليه و آله وسلم مصافحه کرده شد و این سه عزیز به جناب حافظ سلطان علی قدس سره در بخارا مصافحه

<sup>1</sup> - نام داخل کروش را مصحح اضافه کرده است بنابر سندی که در خاتمه رساله است. در اصل

جای نام سفید است.

کرده اند و جناب حافظ سلطان علی قدس سره اولاً مرتبه به حضرت امیر سید عبدالله برزشابادی مصافحه کرده اند که ایشان مجاز و جای نشین حضرت خواجه اسحاق شهید ختلائی\* بوده اند و نیز مجاز بوده اند در افاده علوم صوری و معنوی از حضرت خواجه محمد پارسا و مولانا یعقوب چرخ‌چی و خواجه حسن عطار قدس الله تعالی ارواحهم و حضرت [ الف ۱۸۴ ] امیر سید عبدالله بن جناب سیدحسن بن حیدر الاصفهانی مصافحه کرده اند و ایشان به حضرت شیخ سعید حبشی رضی الله عنه مصافحه کرده اند و ایشان به آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم.

و منقول است که حضرت شیخ سعید حبشی رضی الله عنه حضرت عیسی را صلوات الله و سلامه علیه دریافته\* و مصافحه کرده اند و حضرت عیسی علیه السلام به شیخ سعید رضی الله عنه گفته اند که چون به ملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم مشرف شوی سلام و دعای من به ایشان برسان. چون ملازمت آن حضرت کرده اند - صلی الله علیه وآله وسلم - سلام و دعای حضرت عیسی علیه السلام رسانیده اند به آن حضرت ایشان مصافحه کرده اند و برای برکت و طول عمر خود از ایشان دعا خواسته اند و او را آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم استعمال دست نموده اند.

و حدیث سنند مصافحه از آن جمله است و شیخ سعید حبشی را - رضی الله عنه - یاقوت الحبشی نیز گویند و او را در هر لحظه و زمان به صورت دیگر دیده می شدی و اگر خادم در یک روز صد بار بر وی در آمدی هر مرتبه او را به صورت دیگر دیدی و با هر زائری یکبار صحبت داشتی.

و حضرت مولانا نور الدین جعفر از حضرت امیر کبیر سید علی الهمدانی قدس سره نقل می کند\* که حضرت سعادت مآب قدس سره فرموده اند که چون با شیخ سعید حبشی ملاقات کردم در حبشه، از عمر شریف ایشان پرسیدم. فرمودند که وقتی که عبدالله آمنه را - که والده رسول الله (ص) است صلی الله علیه وآله وسلم - عقد می کردند من در مکه بودم. چون از ملازمت شیخ بیرون آمدم از اکابر آن دیار پرسیدم از عمر حضرت شیخ؛ فرمودند که از آبا و اجداد به ما رسیده که شیخ عمر طویل دارند، اما کس نمی داند که چند است. و حضرت امیر قدس سره فرمودند که از زمان ولادت آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم تا این زمان که شیخ سعید را -

رضی الله عنه - دیده شد، چون حساب کردیم هفتصد و سی سال گذشته بود.

و در بعضی از رسائل سنَد مصافحه آورده اند که عُمر شریف شیخ سعید از هزار و پانصد سال [ ۱۸۴ ب ] پیش بود و جناب حافظ سلطان علی قدس سره در رساله خود آورده اند \* که در ختلان بودم که خبر فوت حضرت شیخ سعید حبشی را - رضی الله عنه - شنیدم .

وحافظ قدس سره در رساله خود می فرمایند که قال العبد الضعیف الفقیر الحقیر سلطان علی الحافظ الاوبهی انی قد صافحت الشیخ الناسک الصالح قدوة السادات و المحدثین و العلماء المفتخرین و الکبراء المحققین سید عبدالله البرزشابادی فی محلة چهل گزی فی مسجد خواجه شرف الدین القضاة لظاهر هرات المحروسة عن الافات اجازة فیها و هو صافح السید العارف الواقف سید ابو عبدالله حسام الدین حسن ابن حیدر الاصفهانی به ولایت ختلان واجازة فیها و هو صافح الشیخ الکبیر رکن الملة والدين سعید الحبشی رضی الله عنه و اجازة فیها و هو صافح رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم . و اسمع منه - صلی الله علیه وآله وسلم - احادیث صحیحہ و حدیث المصافحه .

و حضرت سید عبدالله با پیر خود خواجه اسحاق شهید ختلانی نیز مصافحه کرده اند و ایشان به حضرت امیر الکبیر سید علی الهمدانی مصافحه کرده اند و ایشان به شیخ سعید حبشی.

و در رساله اسناد مصافحه امیر کبیر همدانی صمدانی مذکور است \* که فرموده اند: دو سنَد از مصافحه به من رسیده بود. یک باری آن حضرت را - صلی الله علیه وآله وسلم - در واقعه دیدم و احادیث که در باب اسناد مصافحه به این فقیر رسیده بود به آن حضرت عرض کردم. گفتم که یا رسول الله دو سنَد از طریق مصافحه به من رسیده است، نمی دانم که کدام از این دو اولی است و اقرب است؟ آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده اند که هر دو سنَد صحیح است و مرا پیش طلبیدند و فرمودند که بیا با من مصافحه کن و من با ایشان مصافحه کردم . پس فرمودند این نیز صحیح است. و باز فرمودند هر سه طریق مقبول است و موصول و صحیح است . پس حضرت امیر درین مرتبه بیواسطه سنَد می شوند.

و جناب حافظ سلطان علی به حضرت مخدومی اعظم شیخ حاجی محمد خوبشانی \* نیز مصافحه کرده اند و ایشان به حضرت خضر علیه السلام و ایشان به آن حضرت [ ۱۸۵ الف ] صلی الله علیه وآله وسلم.

و نیز جناب حافظ سلطان علی به شیخ عماد الدین فضل الله \* مصافحه کرده اند و ایشان به آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم در واقعه خواب مصافحه کرده اند. و بعد ازین واقعه مخدومی اعظم که پسر ایشان اند، تیمناً و تبرکاً با ایشان مصافحه کرده اند. و در مجلسی سؤال نموده اند، همه اکابر به صحت آن حکم فرموده اند. به مقتضای خبری معتبر: من رآنی فی المنام فقد رآنی فان الشیطان لا یتمثل. بنابراین تقدیر و سائط در سند مصافحه بسیار کم می شود. و الله اعلم.

و حدیثی که حضرت شیخ سعید حبشی رضی الله عنه در سند مصافحه با دو حدیث دیگر روایت کرده اند اینست: قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من صافحنی صافحته یوم القیمة و وجب علی شفاعته و كذلك من صافح بمن صافحنی الی سبعة مراتب صافحته یوم القیمة و وجبت علی شفاعته.

و قال النبی صلی الله علیه وآله وسلم: بعثت لاتمم مکارم الاخلاق. و قال النبی صلی الله علیه وسلم: ان الله تعالی یحب معالی الامور و یبغض صفصافها [ کذا: سفصافها ] .

معنی حدیث اول آن که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرموده اند که کسی که مصافحه کند با من یعنی دست مرا بگیرد، من مصافحه می کنم و دست وی را می گیرم روز قیامت و واجب و لازم می دانم شفاعت آن کس، یعنی البته البته او را شفاعت می کنم.

و فرمودند که من انگیزته شده ام<sup>۱</sup> برای آنکه تمام سازم و به کمال رسانم اخلاق ستوده [ و ] نیکو را. ازین جهت حق سبحانه و تعالی در شأن او فرمود: انک لعلی خلق عظیم. و چون [ از ] حضرت صدیقه رضی الله عنها از خلق آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم پرسیدند، ایشان فرمودند: خلقه القرآن یعنی موافق به احکام قرآن است.

و فرمودند که حق سبحانه و تعالی دوست می دارد کارهای بلند را و رساندن هرشی را به اعلی مرتبه و دشمن می دارد کارهای پست را.

<sup>۱</sup> - در اصل: من مبعوث او را انگیزته شده ام.

بدان که مصافحه بر سه نوع می باشد: یکی مصافحه شریعت که مسلمانان بعد از سلام دادن با یکدیگر دست هم می گیرند و سلام به این مصافحه تمام ولی این ناتمام تحیاتکم بالمصافحه دویم مصافحه طریقت است که ارباب طریقت دست هم گرفته عقد اخوت دین [ ۱۸۵ ب ] می کنند چنان که در عهد رسول صلی الله علیه وآله وسلم اصحاب رضی الله عنهم با یکدیگر عقد مواخات می کردند. سیوم مصافحه حقیقت مع السند است که واسطه میان ایشان تا آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم از هفت زیاده نبود چنان که در حدیث سند مصافحه مذکور شد و طریق مصافحه مع السند بر نهجی که مسنون مقوی اکابر است<sup>۱</sup> چنان است که بطن ابهام احدهما به بطن ابهام دیگر مقابل و ملاحق باشد و بطن هم چنین و عهد کنند باهم که هر یک را درجه شفاعت میسر شود، آن دیگر را شفاعت کند در روز قیامت.

مخفی نماند که آنچه مذکور شد از طریق مصافحه طریقه اسعدیه حبشه بود و طریق دیگر طریقه و مصافحه معمریه داشت و این معمر عبدالله بن نافع بن فصله ابن عبدالعزیز است رضی الله عنه و او را معمر بن معمر نیز می گویند. منقول است که در روز غزوه خندق هر یک از اصحابه کرام رضی الله عنهم با یک زنبیل خاک می کشیدند و معمر رضی الله عنه با دو زنبیل خاک می کشید. پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را تحسین فرموده، عنایت کردند که عمرک الله یا معمر تا سه مرتبه یعنی خدای تعالی ترا عمر دهد ای معمر پس حضرت معمر فرمودند که یا رسول الله بهتر از این دعا که بر درازی عمر من کردی مرا شریعتی و عنایتی فرمایی. پس آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم حضرت معمر را پیش طلبیده، مصافحه کردند و فرمودند انی صافحتک فمن صافحتک بستانه او سبع لم تمسه النار و دخل الجنة. یعنی به تحقیق که من با تو مصافحه کردم، هر که مصافحه کند با تو شش واسطه یا هفت واسطه آتش دوزخ به وی نرسد و در آید آن کس در بهشت جاودان با روح و ریحان. پس معمر رضی الله عنه به برکت دعای آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم سه عمر طبیعی یافته اند که سیصد و شصت سال باشد.

پس جناب حافظ سلطان علی به شیخ محمود اسفرزی محدث در قریه اوبه در تاریخ هفتصد [ کذا: هشتصد ] و شصت و پنج مصافحه کرده اند

<sup>۱</sup> - در اصل: آن است چنان است.

و عمر جناب حافظ سلطان علی به نود و سه رسیده است [ ۱۸۶ الف ]  
 و عمر شیخ محمود به صد و بیست ؛ و شیخ محمود اسفرزی به حضرت امیر  
 کبیر امیر سید علی همدانی مصافحه کرده اند و ایشان به شیخ ابوالحسن علی  
 الخطاب قدس الله سره مصافحه کرده اند که عمر ایشان به صد و سی سال  
 رسیده بوده است. و شیخ ابوالحسن علی الخطاب به شیخ محمد صیقلی  
 مصافحه کرده اند که عمر ایشان به سیصد و و شصت سال رسیده بوده است  
 و ایشان به آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم مصافحه کرده اند. پس شیخ  
 محمود اسفرزی و حضرت امیر کبیر جامع طریقین بوده اند در مصافحه زیرا  
 که نسبت شیخ محمود اسفرزی از حضرت امیر کبیر به شیخ سعید حبشی نیز  
 می رسند چنان که به معمری می رسد والله تعالی اعلم.

زهی سعادت و بخت و دولت بنده که به سعادت ابن مصافحه  
 معظمه مکرمه مشرف و مستسعد شود. ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله  
 ذوالفضل العظیم.

کته الفقیر الی العبد العلی الوافی محمد الباقی ابن الهاشم البلخی  
 الپلاس پوшы سنه ثلث و الف فی یوم الاثنین الخامس عشر جمادی الاول  
 وقت ضحوه و خلدہ [ به بلدة ] الکابل حفظه الله عن الآفات والتزلزل علی  
 الله عنی و عن سائر المسلمین اجمعین و صلی الله علی محمد وآله والحمد لله  
 رب العالمین .

\*\*\*

متن رساله در اینجا به پایان می رسد و کاتب نسخه درین محل  
 شجره مصافحه کشیده است، به این شکل:

محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم

شیخ سعید الحبشی رضی الله عنه

مع رسول الله صلی الله علیه وآله و صحبه وسلم

مع السید الکبیر علی همدانی

مع سید الجید حسن ابن حیدر الاصفهانی

قدس الله تعالی سره العزیز

نور الله ضریحه

مع شیخ الکامل شیخ محمود اسفرزی

مع السید الکبیر عبدالله البرزشابادی

قدس سره العزیز

مع الشیخ اکبر حافظ سلطان علی الاوبهی

مع السید الکبیر حافظ سلطان علی الاوبهی

قدس سره العزیز



مخفی نماند که حضرت شیخ محقق محمد الباقر با سه کس مصافحه کرده اند و آن هر سه بزرگوار با حضرت سلطان علی الاوبهی مصافحه کرده اند و اجازه لفظی و خطی حاصل کرده اند و از ایشان این کمینه درویشان<sup>۱</sup> اجازه مستقر دارد.

یادداشتها

رساله اول

میر سید عبدالله بُرزش آبادی / برزشآبادی

منسوب به بُرزش آباد، دیهی از دهستان تبادکان از بخشهای حومه ای و به فاصله ۱۷ کیلومتری شمال مشرق شهر مشهد (فرهنگ جغرافیائی ایران، ج ۹، ص ۵۳) که مولد و مدفن اوست.

از اقطاب سلسله ذهبیه و مرید و خلیفه خواجه اسحاق ختلانی بود. در شعبان ۷۸۹ هـ متولد شد و در ۸۷۲ هـ درگذشت. رساله کمالیه (چاپ ۱۳۶۸ ش به کوشش اصغر منتظر صاحب، شیراز) و شرح لمعات عراقی از آثار اوست...

(ر.ک: خاوری، ج ۱، ص ۲۵۰ - ۲۵۴؛ دیباجی، ۸۳ - ۸۴ در این دو مأخذ به تاریخهای تولد و وفات برزش آبادی توجه نشده است؛ ابن الکربلائی، ۲۰۷ - ۲۴۳ (متن): ۵۸۲ (تعلیقات)؛ در این منبع تاریخهای مذکور آمده؛ نثاری بخاری، ۳۰۲ چاپ مایل هروی). برزش آبادی در ۱۲ ذی الحجه ۸۲۲ هـ به ملازمت خواجه اسحاق ختلانی در آمد. اجازه نامه هایی که برزش آبادی از خواجه محمد پارسا و مولانا یعقوب چرخى دریافته بود، متن آنها در دست است (ابن الکربلائی، ۲۱۸ - ۲۲۲، ۲۲۴) و خواجه حسن عطار نیز توجهات تام فرموده و از خدمت وی ترقیات کلی حاصل شده (همان مأخذ، ص ۲۲۳ - ۲۲۴).

ابوعبدالله حسن بن حیدر اصفهانی

چون او فقط با یک واسطه درمیان - سعید حبشی - سند مصافحه خود را به حضرت رسول الله رسانیده، در سند نامه مصافحه اکثر مشایخ و علماء نام او دیده می شود. چنان که در سند مصافحه مخدوم علی الاطلاق احمد الحسینی الحسنی الموسوی الباب الابوابی الشهیر باللالة (م ۹۱۲ هـ)

<sup>۱</sup> - نام خود را نیاورده است.

به واسطه میر عبدالله برزش آبادی (ابن الکر بلائی) (۲ / ۱۷۰) و سَنَد مصافحه نثاری بخاری به واسطه ناصر الدین محمد بن قوام الدین عبدالله نور الدین عبدالرحمان برزش آبادی (نثاری بخاری، ۳۷ چاپ مایل) می گویند. او به حبشه رفته شیخ سعید را زیارت کرده و مصافحه نموده، احادیث استماع کرده است (ابن الکر بلائی، ۲ / ۱۷۱).

میر سید علی همدانی در وقت سیاحت در ولایت حبشه به ملازمت ایشان [ شیخ سعید حبشی ] رسیده اند.

مسکین کشمیری به تقلید از محققان سلف از طول عمر سعید حبشی و صحابی بودن او انکار دارد و نیز این که سید علی همدانی به خدمت او نرفته است. کشمیری گوید: «بعضی از مورخین متاخرین این شهر [ کشمیر ] ابوسعید معمر حبشی را از مشایخ جناب سیادت مآب [ میر سید علی همدانی ] نوشته اند... این سخن نزد اهل تحقیق ثابت نیست... و از بزرگترین دلایل ساطعه صدق محدثین آن که جناب سید السادات قدس سره در تصانیف خود - که یکصد و هفتاد اند - ذکر ابوسعید معمر حبشی نیاورده اند حال آن که اگر دعوی ابو سعید معمر حبشی راست می بود حضرت سید را چنان رتبه حاصل شد که شیخان ایشان را حاصل نشده بود که در قرن هفتم از تابعین شدند و عدم اعتناء به این رتبه عالییه از مثل حضرت سید معجب است.» ص ۱۱. و نیز به یادداشتهای رساله دوم (بلخی) رجوع شود.

### **بعثت لاتمم مکارم الاخلاق (حدیث)**

در موطا امام مالک (حسن الخلق، ۸) و مسند احمد حنبل (۲ / ۳۸۱) به گونه بعثت لاتمم حسن الاخلاق آمده است.

من رآنی [ فی المنام ] فقد رأی الحق ان الشیطان لا یتمثل بی (حدیث) در بخاری، مسلم، ابی داود، ترمذی، ابن ماجه، دارمی، احمد حنبل به صورت: و من رآنی فی المنام فقد رآنی آمده است.

شمس الدین محمد التبادکانی در رساله سلاسل الابرار خود در سلك نظم کشیده:

مولانا شمس الدین محمد تبادکانی / تبادکانی از خلفای شیخ زین الدین خوافی بود. در ۸۸ سالگی در ۸۹۱ هـ وفات یافت و در هرات مدفون شد. میر علی شیرنوایی در جنوب مزار و خانقاهی ساخت و مولانا حمید

الدین فرزند شمس الدین محمد تبادکانی را قائم مقام پدرش کرد. حمید الدین در ۸۹۲ هـ. فوت کرد. از آثار شمس الدین مخمس قصیده برده، شرح منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری، شرح اسماء الحسنی، تذکرة الحبيب، ترجمة الوصایا، ترجمة اربعین (در باب ذکر)، ترجمة اربعین (در بیان سلوک فقرا) یاد کرده اند. نام رساله سلاسل الابرار که در متن یاد شده است در منابع در دست نیامده است.

نویسی، (مجالس) ۲۷، ۲۰۲؛ (نسایم)، ۳۹۸ - ۳۹۶؛ عبدالواسع نظامی، ۱۱۴؛ بوزجانی (رشحات)، گ ۵۵۳؛ (روضه) ص ۱۲۶؛ معصوم علیشاه، ج ۳، ص ۱۱۰؛ مزارات هرات، ۱۱۷؛ عارف نوشاهی (احوال و سخنان)، ۴۵۶.

### سید جمال الدین محدث هروی

یقیناً اشاره به امیر جمال الدین عطاء الله محدث دشتکی شیرازی دارد که به هرات رفته و در علم حدیث در خراسان در زمان خود نظیر نداشت. مدتی در مدرسه سلطانیه، هرات و خانقاه اخلاصیه به درس و افاده اشتغال داشت. از مؤلفات او روضته الاحباب فی سیرة النبی و آل و الاصحاب شهرت تمام دارد. در ۹۲۶ هـ درگذشت. رک: خوانند میر (حبيب)، ۳ / ۳۴۸ - ۳۴۹؛ (مآثر)، ۲۱۷، نفیسی، ۱ / ۲۴۵.

### رساله دوم

### خواجه اسحاق ختلانی

از خلفای کبار امیر سید علی همدانی است و در بسیاری از سفرها همراه همدانی بوده است و منظور نظر او شد و «از آن نظر به جایی رسیده اند که دو سید دانشمند متبحر عدیم المثل، یکی حضرت سید عبدالله برزشابادی و دیگری حضرت میر سید محمد نور بخش قدس سرهما مرید وی شده اند» (ابن الکربلایی، ۲ / ۲۴۶ - ۲۴۷). شاهرخ او را به اتهام این که سید زاده ای را مهدی خوانده و پادشاه ساخته و می گفت که امام است، حکم قتل خواجه را صادر کرد و او را در ۸۲۷ هـ در بلخ به شهادت رسانید. در آن وقت سن خواجه ۹۶ سال بود. (همان، ۲۵۰؛ ۵۸۳ و نیز: محمد ریاض، ۸۳؛ خاوری، ۱ / ۲۴۹ بدخشانی، گ ۱۵ - ۱۶ ب.

منقول است ... سعید حبشی... حضرت عیسی را ... دریافته،

ابن نقل قول در *مونس العشاق*، تألیف امیر سید عبدالله برزش آبادی شده واز آنجا ابن الکربلائی (ج ۲، ص ۱۷۱ - ۱۷۰) نقل کرده است.

«مولانا نورالدین جعفر از حضرت امیر کبیر سید علی الهمدانی قدس سره نقل می کند»:

نور الدین جعفر بدخشی (م ۱۶ رمضان ۷۹۷ هـ) این قول در کتاب *خلاصه المناقب* (به تصحیح دکتر سیده اشرف ظفر، اسلام آباد، ۱۹۹۵ م، ص ۶۲ - ۶۳) آورده است. با این اختلاف که از زمان ولادت حضرت رسول (ص) تا دیدار با سعید حبشی مدت «هشتصد و سی سال» ضبط شده است یعنی اختلاف صد سال است. مصحح *خلاصه المناقب* به استناد ابو محمد حاجی محی الدین صاحب *تحائف الابرار* - که نویسنده متأخر شبه قاره است - سعید حبشی را کذاب صحابی دانسته و نیز چون که میر سید علی همدانی در تصانیف خود ذکر او به میان نیاورده، لذا ملاقات او با سعید حبشی گزارش ساختگی است (ص ۶۳ پاورقی).

«در رساله اسناد مصافحه امیر کبیر همدانی صمدانی مذکور است.»

در فهرست آثار میر سید علی همدانی که دکتر محمد ریاض در کتاب شرح *احوال و آثار میر سید علی همدانی* (اسلام آباد، ۱۳۶۴ ش) تنظیم کرده است نام چنین رساله ای دیده نمی شود.

### حاجی محمد خوشانی

از اعظم مشایخ سلسله کبرویه بود و سی و هفت خلیفه صاحب ارشاد داشته که به برکت وجود ایشان سلسله کبرویه در اقطار عالم انتشار یافت. گاه به غزلسرای می پرداخت. وفات خوشانی در ۹۳۸ هـ در خوارزم اتفاق افتاد و همانجا مدفون شد. (ابن الکربلائی، ۲ / ۲۴۱ (متن): ۵۸۱ (تعلیقات): خاور، ۱ / ۲۵۷ - ۲۵۹؛ نثاری بخاری، ۹۲ - ۹۳ چاپ مایل: بدخشانی، گ ۲۲ الف - ۲۴ ب.

### شیخ عماد الدین فضل الله | برزش آبادی |

از مریدان حاجی محمد خوشانی مذکور بود. هنوز ملحق نشده بود که از خوشانی در ذیقعد ۸۹۷ هـ خط اجازت گرفت. متن این اجازه نامه

به صورت خطی در کتابخانه گنج بخش ، اسلام آباد (ش ۵۲۵۰ : ص ۱۰۲ - ۱۰۶) نگهداری می شود و از روی آن به کوشش داود ملک تیموری در مجله دانش ، اسلام آباد (ش ۱۴ ، ۱۳۶۷ ، ص ۷۱ - ۸۴) به چاپ رسیده است. شیخ عمادالدین در ۹۱۴ هـ مقتول شد و در مشهد طوس مدفون است. (ابن الکربلایی، ۲ / ۲۰۱ (متن) : ۵۷۵ (تعلیقات)؛ منزوی، مشترک ، ۱۱ / ۸۳۲ - ۸۳۳ : نثاری بخاری، ۱۳۸ - ۱۴۰ چاپ مایل هروی؛ بدخشانی ، گ ۲۴ ب - ۲۸ ب.

### کتابشناسی منابع

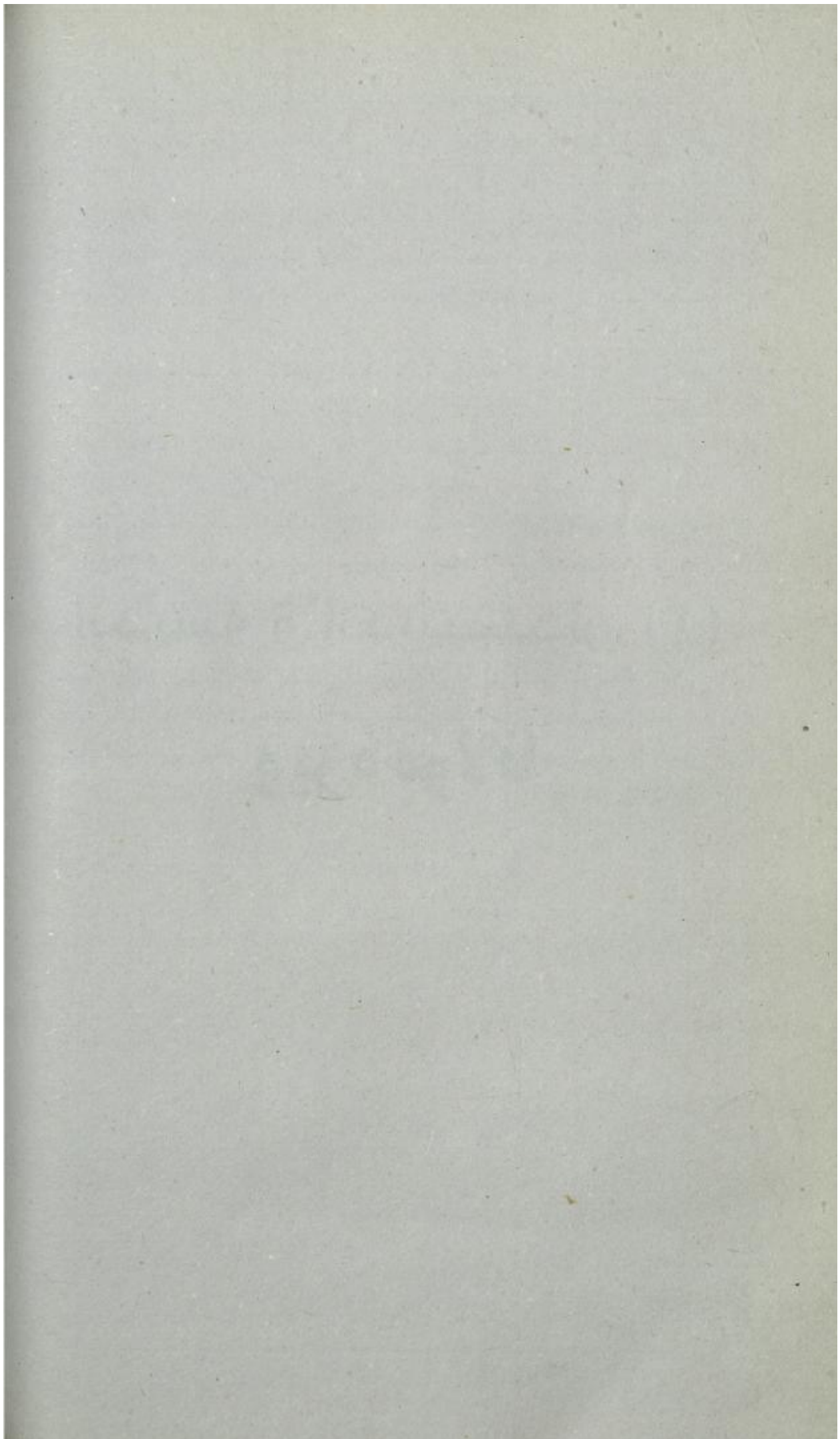
- ۱- ابن الکربلایی ، حافظ حسین کربلایی تبریزی، *روضات الجنان و جنات الجنان*، به تصحیح و تعلیق جعفر سلطان القرانی ، تهران ، ۱۳۴۹ ش.
- ۲- اوبهی ، حافظ سلطان علی ، *رساله مصافحه* ، خطی ، موزه ملی پاکستان ، کراچی ، شماره N.M.1957-655 / 33
- ۳- بدخشانی ، مجد الدین علی ، *جامع السلاسل* ، خطی ، کتابخانه شخصی عارف نوشاهی ، شماره ۲۲ ، نسخه مخدوش و ناقص و پریشان ولی قابل استفاده است. نسخه کامل و موثق در کتابخانه گنج بخش ، اسلام آباد ، شماره ۱۰۶۰ موجود است.
- ۴- بلخی ، محمد الباقی ، *رساله مصافحه* ، خطی ، در مجموعه ای مورخ ۱۲۱۳ هـ در ژانویه ۲۰۰۲م نزد مرحوم خلیل الرحمان داودی ، لاهور دیدم. پس از وفات او این نسخه در معرض فروش است. عکس نسخه در اختیار راقم این سطور است.
- ۵- بوزجانی ، درویش علی ، *رشحات القدس فی شرح نفحات القدس* ، خطی ، کتابخانه مجلس شورای اسلامی ، تهران ، شماره ۲۹۶۳ : *روضه الریاحین* ، با مقدمه و تعلیقات حشمت موید ، تهران ، ۱۳۴۵ ش.
- ۶- حافظ ابرو ، *جغرافیای حافظ ابرو قسمت ربع خراسان هرات* ، به کوشش مایل هروی ، تهران ، ۱۳۴۹ ش.
- ۷- خاوری ، اسدالله ، *ذهبیه : تصوف علمی - آثار ادبی* ، تهران ، ۱۳۶۲ ش.
- ۸- خواند میر ، غیاث الدین بن هماد الدین حسینی ، *حبیب السیر فی اخبار افراد بشر* ، تهران : مآثر الملوک ، به تصحیح میر هاشم محدث ، تهران ، ۱۳۷۲ ش.
- ۹- دبیر سیاقی ، محمد ، *فرهنگهای فارسی و فرهنگ گونه ها* ، تهران ، ۱۳۶۸ ش.
- ۱۰- دیباجی ، ابراهیم ، مقاله «برزش آبادی» در *دانشنامه جهان اسلام* ، تهران ، ۱۳۷۶.
- ۱۱- صفا ، ذبیح الله ، *تاریخ ادبیات در ایران* ، تهران ، ۱۳۶۳ ش.
- ۱۲- عارف نوشاهی ، *احوال و سخنان خواجه عبیدالله احرار* ، تهران ، ۱۳۸۰ ش.

- ۱۳ - عبدالواسع نظامی ، مقامات جامی ، به کوشش نجیب مایل هروی ، تهران ، ۱۳۷۱ ش.
- ۱۴ - مایل هروی . نک : حافظ ابرو .
- ۱۵ - محمد ریاض ، شرح احوال و آثار میر سید علی همدانی ، اسلام آباد ، ۱۳۶۴ ش.
- ۱۶ - مزارات هرات ، شامل سه حصه ، به کوشش فکری سلجوقی ، کابل ، ۱۹۶۷ م.
- ۱۷ - مسکین کشمیری ، محی الدین ، تحایف الابرار فی ذکر الاولیاء الاخیار ، امرتسر ، ۱۳۲۱ ق.
- ۱۸ - معصوم علی شاه ، محمد معصوم شیرازی ، طرائق الحقائق ، به تصحیح محمد جعفر محبوب ، تهران ، ب ت.
- ۱۹ - منزوی ، احمد ، فهرست مشترک نسخه های خطی فارسی پاکستان ، اسلام آباد ، ۱۹۹۰ م : فهرست نسخه های خطی فارسی ، تهران ، ۱۳۵۰ ش.
- ۲۰ - نزاری بخاری ، سید حسن خواجه نقیب الاشراف ، مذکر احیاب ، به تصحیح محمد فضل الله ، حیدرآباد دکن ، ۱۹۶۹ م : به تصحیح نجیب مایل هروی ، تهران ، ۱۳۷۷ ش.
- ۲۱ - نفیسی ، سعید ، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی ، تهران ، ۱۳۶۳ ش.
- ۲۲ - نوایی ، میر علی شیر ، مجالس النفایس (ترجمه های فارسی سلطان محمد فخری هراتی و حکیم شاه محمد قزوینی) ، به سعی علی اصغر حکمت ، تهران ۱۳۶۳ : نسایم المیحة من شمایم الفتوة ، به کوشش کمال ارسلان ، استانبول ، ۱۹۷۹ م.
- ۲۳ - یاقوت الحموی ، شهاب الدین ابی عبدالله ، معجم البلدان ، تحقیق فرید عبدالعزیز الجندی ، بیروت ، ۱۴۱۰ ق.



اندیشه و اندیشمندان (۱)

**ویژہ مولانا**





## عالی جناب مولوی و اندیشه استعلایی<sup>۲</sup>

### چکیده:

اندیشه استعلایی مولوی است که اصطکاک شدید مفهوم سنتی خدا در حوزه دین دارد. پس از آشنایی باشمس تبریزی تحولی در احوالش پدید آمد و از قلمروی زهد به دنیای عشق پای نهاد و این تحول حاصل «دولت عشق» بود.

زین دو هزاران من و ما ای عجا من چه منم  
دست برم هر نفسی سوی گریبان بتی  
گوش بنه عربده را دست منه بر دهنم  
تا بخرشد رخ من ، تا بدرد پیرهنم

بر بنیاد همین تفکر است که از مکتب وحدت وجودی فاصله می گیرد و فنا را به بقا مبدل می سازد. از این رو انسان کامل را به قدری متعالی می بیند که می تواند نه تنها فرشتگان بلکه پیامبر و یزدان را صید نماید.

به زیر کنگره کبریاش مردانند  
فرشته صید و پیمبر شکار و یزدان گیر  
به نظر مولانا انسان با ایمان نه تنها با قلم خویش سرلوح سفید سر نوشتش  
آن گونه که می پسندد می نویسد. بنا براین از دیدگاه مولانا خداوند دوست  
انسان است و عشق او به خدا از هر چیز زیبا قوت می گرفت:

مذهب عاشق ز مذهبها جداست  
عاشقان را مذهب و ملت خداست

اندیشه ارتباط مستقیم با خدا از جمله موضوعاتی است که مولوی با صراحت بیشتر بیان می دارد. در تعبیر دوره کنونی می توان مولوی را «روشنفکر و دینی» خواند. مولوی در همه جا دین را با عشق می آمیزد و آن را امری قلبی می داند.

۱- عضو هیأت علمی پژوهشکده تعلیم و تربیت - تهران makanbaghai@yahoo.com

۲- متن سخنرانی ایراد شده در همایش نکوداشت جلال الدین مولوی که از سوی انجمن فرهنگی ایران زمین (افراز) در فرهنگسرای ورشو در تهران به تاریخ دی ماه ۸۵ برگزار شد.

## آتشی از عشق در جان بر فروز      سر به سر فکر و عبارت را بسوز

\*\*\*

مولوی را می‌شود به منشوری تشبیه کرد با انوار بی شمار ، یا به دریای ژرف بی کرانه ئی با چشم اندازهای گونه گون یکی از این چشم اندازها با انوار خیره کننده ، اندیشه استعلایی اوست که اصطکاک شدید با مفهوم سنتی خدا در حوزه دین دارد. بنابر این ، ابتدا باید دین را از منظر وی مورد بررسی قرار داد تا معلوم شود که چه برداشتی از این پدیده دارد؛ که از آغاز حیات بشر با وی طی طریق کرده و به خلاف تصور فروید زمانی که جامعه جهانی به بلوغ کامل رسید نیز با وی بوده و چنین که پیداست خواهد بود.

مولوی پس از آشنایی با محمد ملک داد معروف به شمس تبریزی و خلوتی که با وی داشت و آن را بین یک تا سه ماه دانسته اند ، تحوّل در احوالش پدید آمد که نهایتاً او را از دایره شریعت به شاهراه طریقت کشاند؛ یعنی که از قلمروی زهد به دنیای شور و عشق و سرمستی پای نهاد:

زاهد بودم، ترانه گویم کردی      سر حلقه بزم و باده جویم کردی  
سجاده نشین با وقاری بودم      بازیچه کودکان گویم کردی

مولانا تغییر احوال خود را که شخصیت تازه ئی در وی پدید می آورد به صورتهای مختلف شرح می دهد :

مردم بدم زنده شدم، گریه بدم خنده شدم  
دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم  
دیده سیر است مرا ، جان دلیر است مرا  
زهره شیر است مرا، زهره تابنده شدم  
گفت که : دیوانه نه ای ، لایق این خانه نه ای  
رفتم و دیوانه شدم ، سلسله بندنده شدم  
گفت که : سرمست نه ای ، رو که از این دست نه ای  
رفتم و سرمست شدم ، و ز طرب آکنده شدم

گفت که : تو کشته نه ای ، در طرب آغشته نه ای  
پیش رخ زنده کنش ، کشته و افکنده شدم  
گفت که ، تو زیرککی ، مست خیالی و شکی  
گول شدم ، هول شدم ، و ز همه برکنده شدم  
گفت که ، تو شمع شدی ، قبله این جمع شدی  
جمع نی ام ، شمع نی ام ، دود پراکنده شدم  
گفت که : شیخی و سری ، پیش رو و راهبری  
شیخ نی ام ، پیش نی ام ، امر تو را بنده شدم  
گفت که : با بال و پری ، من پر و بالت ندهم  
در هوس بال و پرش بی پر و پرکنده شدم  
گفت مرا دولت نو : راه مرو رنجه مشو  
زان که من از لطف و کرم سوی تو آینده شدم  
گفت مرا عشق کهن : از بر ما نقل مکن  
گفتم : آری نکنم ، ساکن و باشنده شدم  
چشمه خورشید تویی ، سایه گه بید منم  
چون که زدی بر سر من ، پست و گدازنده شدم  
تابش جان یافت دلم ، وا شد و بشگافت دلم  
اطلس نو بافت دلم ، دشمن این ژنده شدم  
صورت جان ، وقت سحر ، لاف همی زد ز بطر  
بنده و خر بنده بدم ، شاه و خداونده شدم  
شکر کند عارف حق کز همه بردیم سبق  
بر زبر هفت طبق ، اختر رخشنده شدم  
زهره بدم ، ماه شدم ، چرخ دو صد چاه شدم  
یوسف بودم ز کنون یوسف زاینده شدم  
از توام ای شهره قمر ، در من و درخود بنگر  
کز اثر خنده تو ، گلشن خندنده شدم  
باش چو شطرنج روان خامش و خود جمله زبان  
کز رخ آن شاه جهان فرخ و فرخنده شدم

این تحول که حاصل « دولت عشق » است سبب می شود تا مولانا در ارزشهای سنتی و تثبیت شده ئی که بیشتر آنها را اموری یقینی می دانسته بار دیگر اندیشه بگمارد. از جمله موضوعاتی که پس از « شیخی و سری » و بعد از « گدازنده شدن » مورد تأمل قرار می دهد، خودی یا من آدمی است که می بیند در دایره شریعت بر اساس تفکرات سنتی مجال بروز و شکوفایی نمی یابد، زیرا معیار فضیلت آدمی در بندگی، عبودیت، خضوع و خشوع است، مولوی با بینش تازه ئی که می یابد چنین معیاری را با حقیقت دینی که از بندگان و غلامان، رهبرانی محتشم ساخت در تغایر می بیند؛ چنین معیاری بر اساس آیه ۱۷ سوره نجم با روح دین منافات دارد، زیرا زمانی که انسان عروج معنوی خود را آغاز می کند و چندان کمال می یابد که به عالی ترین مرتبه روحانی نایل می آید و با من غایی یا جهان شمول مواجه می شود، می تواند مستقیم در او بنگرد بی آن که دیده او نه به راست منحرف شود و نه به چپ، « ما زاغ البصر و ما طفی. »

هگل در آغاز کتاب خدایگان و بنده می گوید: « انسان، زمانی به خویشتن خویش پی می برد که اول بار می گوید « من » این همان لحظه یسی است که مولانا پس از پای نهادن در شاهراه طریقت بدان نایل می شود و من خویش را به گونه ئی متفاوت از تفکرات دینداران سنتی اظهار می دارد. این اندیشه مورد ایراد اهل زهد قرار می گیرد تا آنجا که مانع سخن گفتنش می شوند ولی با این همه او خلق را به تحکیم خودی خویش و اعتلای آن تشویق می کند، مولوی کشف حقیقت را منوط به طی مراحل و منازل بی پایان می داند که هر یک وجهی از حقیقت اصلی را می نمایانند. سالک واقعی این طریق کسی است که پس از رسیدن به یکی از منازل بی آن که در آن مأوا بگیرد با تجدید نیرو در پی کشف حقیقت برتری در منزل دیگری بر آید. از این جستجو ست که نهایتاً به غایت قصوایی که حقیقت غایی است دست می یابد.

زین دو هزاران من و ما، ای عجباً من چه منم  
 گوش بنه عربده را دست منه بر دهنم  
 دست برم هر نفسی، سوی گریبان بتی  
 تا بخراشد رخ من، تا بدرد پیرهنم  
 بر بنیاد این تفکر است که از مکتب وحدت وجودی فاصله می گیرد  
 و فانی شدن را پس از طی مراحل سلوک به گونه ئی وصف می کند که فنا

را به بقا بدل می سازد. از جمله تمثیلاتی که مولدی در این باب ارائه می دهد افتادن آهن در آتش است که پس از گداختن ، رنگ آتش را به خود می گیرد، عین آتش می شود ولی هویت خود را از دست نمی دهد. مولوی در واقع معتقد به جاودانگی شخصیت و من آدمی است او می گوید فردیت انسان چنان نیست که مثل قطره ئی در دریای فردیت دیگری مستحیل شود ، بلکه همچون چراغی در روشنائی روز ، هویت خویش را حفظ می کند . در تمثیل آهن و آتش می گوید :

رنگ آهن، محو رنگ آتش است	ز آتشی می لافد و خامش وش است
چون ز سرخی گشت همچون زرکان	پس انا النار است وردش بر زبان
شد ز رنگ و طبع آتش محتشم	گوید او من آتشم ، من آتشم

از این رو انسان کامل را آن قدر متعالی می بیند که می تواند نه تنها فرشتگان بلکه پیامبر و خدا را هم صید کند.

به زیر کنگره کبریاش مردانند فرشته صید و پیمبر شکار و یزدان گیر  
دومین تفکر محوری که مولانا پس از تحول روحی با آن اختلاف می یابد مسأله تقدیر است . غالب ادیان تقدیر را به گونه ئی مطرح می کنند که انسان را مدام در حالتی از خوف نگاه می دارند تا اختیار ، یا به عبارت دیگر ، اندیشه آزاد را از وی جدا سازند و به این ترتیب او را مطیع و منقاد تعالیم تفسیری و برداشتهای خودپسندانه سازند. از همین رو هر اتفاق ناچیزی را به خدا نسبت می دهند؛ اموری چندان ناچیز و بی مقدار که گاه اهانتی است آشکار به ذات خداوند متعال ، مولوی از جمله اندیشمندان پیشتازی است که با این تفکر فهقرایی می ستیزد. به اعتقاد او انسان خود می توان سازنده سرنوشت خویش باشد. انسان باایمان نه تنها با قلم خویش سرلوح سفید سرنوشتش آن گونه که خود می پسندد می نویسد ، بلکه سرنوشت جهان هم به دست اوست ، زیرا « ان الله رجلاً اذا ارادوا اراد.» به همین سبب از حدیث « جف القلم بما هو کائن الی یوم الدین » تفسیری ارائه می دهد که کاملاً با برداشت تقدیرگرایان اهل زهد که معتقدند بر اساس این گفته قلم سرنوشت یکبار بر لوح محفوظ رقم خورد و آنچه نوشت خشک شد و دیگر قابل تغییر نیست ، متفاوت است. به عقیده وی چیزی به نام مشیت الاهی در سرنوشت انسان وجود ندارد، بلکه مشیت خداوند شامل کلیات می شود که

امری پذیرفتنی است ، یعنی هر عملی را عکس العملی است . او می گوید آنچه تقدیر نامیده می شود نام دیگر قانون زندگی است و پیداست هر قانونی که در آن احتمال تغییر و الغاء برود نمی تواند سنت الاهی باشد، زیرا به گفته قرآن در سنت خدا تبدیل و تغییر نیست (فاطر، آیه ۱) قانون خدا این است که هر عمل نیک و بد پادافرهی خاص خود خواهد داشت. اگر جز این می بود مسئولیت اخلاقی معنایی نمی داشت . تقدیر نتیجه اعمالی است که در گذشته از ما سرزده و ربطی به مشیت الاهی ندارد، زیرا هیچکس حتی خدا هم نمی تواند برای کسی تصمیم بگیرد.

کژ روی ، جف القلم کژ آیدت	راستی آری، سعادت زایدت
ظلم آری، مدبری ، جف القلم	عدل آری، برخوردی، جف القلم
چون بدزد دست شد جف القلم	خورده باده مست شد جف القلم
معنی جف القلم کی آن بود	که جفاها با وفا یکسان بود

بنابر این از نظر مولوی رابطه میان انسان و خدا ، رابطه‌ئی تحکمی و نامنعطف نیست . خداوند دوست انسان است ، از آن بالاتر ، معشوق ازلی و ابدی اوست . انسان عاشق اوست ، زیرا شیفته زیبایی است و او سرچشمه زیباییها است . زیبایی خدا در همه جا به صورتهای مختلف از جماد و نبات گرفته تا حیوان و انسان متجلی است. ستایش هر نوع زیبایی در نهایت ستایش خالق زیباییهاست ، به قول جامی :

جمال اوست هر جا جلوه کرده	ز معشوقان عالم بسته پرده
به عشق اوست دل را زندگانی	به عشق اوست جان را کامرانی
دلی کو عاشق خوبان دلجوست	بداند یا نداند عاشق اوست

قلبی که عاشق زیباییهاست ، تنها از زیباییهای دیداری سرمست نمی شود ، زیباییهای شنیداری نظیر نغمه رباب و نی نیز او را به یاد خالق زیباییها می اندازد و از آن به عنوان « آواز دوست » نام می برد:

خشک تار و خشک چوب و خشک پوست	از کجا می آید این آواز دوست
------------------------------	-----------------------------

در علاقه مولوی به موسیقی ، گذشته از ابیات آغازین مثنوی ، شواهد بسیار می توان آورد که در همه آنها پیوند میان موسیقی و عالم بالا کاملاً محسوس است . گفته اند روزی تعدادی از مریدان مولانا مشغول بحث در باب فتوحات مکیه ابن عربی بوده اند. در این هنگام خنیاگری به نام ابوبکر ربابی وارد می شود و شروع به نواختن می کند، مولانا به آن جمع توصیه می کند که فتوحات ابن عربی را رها کنند و گوش دل به فتوحات ابوبکر ربابی بسپارند . معنای این سخن آن است که « حدیث عشق در دفتر نباشد. »  
عشق مولانا به خدا از هر چیز زیبا قوت می گرفت . بر این اساس می توان دریافت که او از چه رو دین را امری قلبی می داند و از چشم انداز عشق می نگرد:

مذهب عاشق ز مذهبها جداست      عاشقان را مذهب و ملت خداست  
او از هر آنچه در دین جنبه ظاهری داشته باشد و راه به حقیقت معشوق ابدی و ازلی نبرد روی گردان است ، از همین رو خلق را به صورتهای مختلف نهیب می زند که پیش از روی آوردن به آداب و نمادهای ظاهری دین ، ابتدا باید خانه دل را جایگاه جمال لایزال کرد:

به عشق روی تو من رو به قبله می آرم      وگرنه من ز نماز و زقبله بیزارم  
حمله شدید عالیجناب<sup>۱</sup> مولوی به آنان که با قلبهای تهی از عشق خالق ، تنها به ظواهر دل خوش می کنند و مغز را بر پوست ترجیح می دهند از همین اندیشه مایه می گیرد:

ما ز قرآن مغز را برداشتیم      پوست را بهر خران انداختیم  
مولانا از کسانی که در کار دین از پوست به مغز راه نیافته اند چندان دلزده است که آنان را با سخیف ترین کلمات به ناسزا می گیرد و ابله و خر می خواند . این حساسیت مبین علاقه او به دین خداست که می خواهد حیاتش بر محبت باشد. قلبها بدل به خانه خدا شود ، زیرا قلبی که در خاکش نهال عشق الاهی نروئیده باشد ، شوره زاری است که هیچ عاملی

<sup>۱</sup> - این عنوان وام گرفته از اقبال است :

نمی تواند آن را مصفا سازد. بنابر این خلق راهشرداری می دهد که خدا را نخست در قلب خویش بجویند نه در خاک و خشت بناهای نمادین :

ابلهان تعظیم مسجد می کنند	در جفای اهل دل جدّ می کنند
آن مجاز است ، این حقیقت ای خران	نیست مسجد جز درون سروران
مسجدی کان اندرون اولیاست	سجده گاه جمله است ، آنجا خداست

از مجموع آنچه تاکنون گفته شد، می توان به درستی نتیجه گرفت که دین مولوی بنیادش بر عشق است و در این طریق عقل با چراغ عشق راهش را می یابد.

دین من از عشق زنده بودن است      زندگی زین جان و سرنگ من است  
طبیعی است که وقتی کسی عاشق سرچشمه زیبائیهاست ، نمی تواند میان خود و چنین معشوق حایلی ببیند. عشقبازی با حضور غیر ، آنهم گیری که درست درمیانه حایل باشد نه تنها غیرت عاشق آن را بر نمی تابد ، بلکه لطف عشق واقعی را از میان می برد.

اندیشه ارتباط مستقیم با خدا از جمله موضوعاتی است که مولوی پس از سهروردی و با صراحت بیشتر بیان می دارد . سهروردی در کلمة التصوف با طرح حذف عامل ارتباطی یا واسطه میان عابد و معبود ، همان اندیشه بی را مطرح می سازد که ده قرن پس از او لونر ، تسوینگلی و کالوین در دنیای مسیحیت مطرح می کنند و هسته مرکزی نهضتی می شود که عنوان پروتستانیسم به خود می گیرد . شیخ اشراق می گوید : « قرآن را چنان بخوان که گویی به خود تو نازل شده » و مولوی همین مفهوم را در مثنوی متذکر می شود :

من نخواهم لطف حق با واسطه      که هلاک قوم شد این رابطه  
چنین ذهنی به دلیل آن که به حقیقتی واحد می اندیشد از تفرقه و فرقه گر  
این نیز روی گردان است :

کی شود اندر دلت حق منجلی      ای گرفتار ابوبکر و علی  
از همین روست که او در تفکرات عالی عرفانی خویش در آن احوالی که تنها  
به حقیقت مطلق می اندیشد، خود را در قالب هیچ دینی نمی بیند:



چه تدبیر ای مسلمانان! که من خود را نمی دانم  
نه شرقی ام، نه غربی ام، نه بری ام، نه بحری ام  
نه از خاکم، نه از بادم، نه از آیم، نه از آتش  
نه از هندم، نه از چینم، نه از بلغار و سقینم  
نه از دنیا، نه از عقبا، نه از جنت، نه از دوزخ  
نه ترسا نه یهودم من، نه گبرم نه مسلمانم  
نه از کان طبیعی ام، نه از افلاک گردانم  
نه از فرشم، نه از عرشم، نه از کونم، نه از کانم  
نه از ملک عراقینم، نه از خاک خراسانم  
نه از آدم، نه از حوا، نه از فردوس رضوانم

در اینجا سوالی مهم چهره می نماید و آن این است که عالی جناب مولوی کیست و از کجاست؟ زیرا او خود را خارج از تمامی قالبهائی می بیند که آدمیان را شامل می شود. او خود را در قالب هیچ دینی نمی بیند، در قید جهات مختلف محصور نیست، نه شرقی است نه غربی، از گوهران چهارگانه هم نیست. مشمول کن فیکون هم نمی شود، به سرزمین خاصی تعلق ندارد، نه لاهوتی است نه ناسوتی. پس او به واقع کیست؟ از کجاست؟ و ماهیتش چیست؟ مولوی پاسخی به واقع حیرت آور به ما می دهد، او خود را با من جهانشمول برابر می گیرد:

نشانی بی نشان باشد، مکانم لامکان باشد  
نه تن باشد، نه جان باشد، که من خود جان جانانم  
نشانیهایی که مولانا در این بیت و در بسیاری ابیات دیگر از انسان آرمانی خود ارایه می دهد صفات خاص خداوندند. از جمله این صفات «جان جانان» است. این اصطلاح و مترادفات آن نظیر «جان جان» و «جان جهان» در عرفان ایرانی مرادف با «ذات حق تعالی» به کار می رود. انسان آرمانی مولوی چندان متعالی است که زبیده چنین صفتی می شود. این اندیشه تعالی طلبی در ادب اسلامی و عرفان ایرانی سابقه بی طولانی دارد. از حضرت پیامبر نقل است که خود را «زمان» می خواند. در حدیث آمده که «از زمان بدگوئی نکنید، زیرا زمان همان خداست» (لا تسبوا الدهر فان الدهر هو الله) از حضرت علی روایت شده که «انا قرآن ناطق». شعار معروف «انا الحق» حلاج به بیان تفسیری یعنی این که «من خدا هستم» از بایزید نیز نقل است که «لیس فی جبتی الا الله». بنابر این وقتی مولوی خود را «جان جانان» می خواند تفکری است استعلایی که ریشه در عرفان متعالی دارد. او همه انسانهای کامل را در همین منزلت می بیند. از نظر او شمس شکر ریز نیز جان جهان است:

گفتمش: ای جان جهان! مفلس و بی مایه شدم

گفت: منم مایه تو نیک نگهدار مرا

شمس شکر ریز توئی، مفخر تبریز توئی

لخلخه آمیز توئی، خواجه عطار مرا

مولوی در وصف منزلت انسان آرمانی خود که او را برتر از قیودات زمینی می بیند تعاریف دیگری نیز ارایه می دهد، از جمله این که او را « مرغ باغ ملکوت » می خواند که به قول عطار نیازی به ارزشهای زمینی ندارد و فراتر از آنهاست:

محتاج به دانه زمین نیست مرغی که به بام لا مکان رفت  
مولوی عارف کامل را برابر می گیرد با امام حی قایم در هر عصر که جهان به برکت وجودش آرامش و صفا می یابد. این منزلت الزاماً حاصل توارث نیست، بلکه ناشی از جد و جهدش در سلوک عرفانی است:

پس به هر دوری ولی ئی قایم است تا قیامت آزمایش دایم است  
پس امام حی قایم آن ولی است خواه از نسل عمر، خواه از علی است  
از این روست که می گوید: « شمس الحق تبریز که بنمود، علی بود»

اکنون با توجه به آنچه در باب رویکرد مولوی نسبت به دین گفته شد می توان نقبی از هشت قرن پیش به این زمان زد و پرسید که اگر او امروز در میانمان بود در زمره کدام یک از کسانی که هر یک از این منظر به نامی خوانده می شوند قرار می گرفت. آیا در نهایت می بایست او را روشنفکر دینی خواند؟ به نظر می رسد ضرورت می داشت برای عالی جناب مولوی عنوان تازه بی در نظر گرفته شود و او را « روشنفکر و دینی » خواند، زیرا ارزش هر یک را در جای خود می شناسد. روح مثنوی از این دو مفهوم مستقل شکل می گیرد. در هیچ یک از نتیجه گیریهای دینی ۲۶ هزار بیت مثنوی معنوی که آن را به « قرآن پهلوی » تعبیر کرده اند و پنجاه هزار بیت دیوان شمس نمی توان موردی یافت که آب دین و روغن فکر در هم آمیخته باشند. مولوی در همه جا دین را با عشق می آمیزد و آن را امری قلبی می داند:

آتشی از عشق در جان بر فروز سر به سر فکر و عبارت را بسوز

\*\*\*\*\*

## دیدگاه مولانا درباره «از کجا آمدیم و به کجا خواهیم رفت» در پرتو آیات الهی

### چکیده:

آثار تکبر در بشر مشهود است شاید به دلیل تسخیر ماه و امکان لمس مریخ در آتی است ولی با داشتن چنین قدرت که موهبت الهی است او نمی داند که از کجا آمده و به کجا خواهد رفت؟ چنانکه از سوره های مختلف کلام الله مجید مستفاد می شود خداوند کریم در آغاز آفرینش سه نوع مخلوق را با ادراک مجهز کرده بود یعنی فرشتگان، جنات و انسان. بیشتر در مورد تخلیق آدم از قرآن مجید، احادیث نبوی و نهج البلاغه استناد گردیده. آن گاه اشارتهایی به سجده تعظیمی فرشتگان به آدم از ناحیه فرشتگان و ابای ابلیس از امثال امر الهی گردیده. حیات بشر که از قطره ای آغاز می شود هرگاه حی و قیوم بخواهد همان زندگانی را باز می گیرد که مرگ نامیده می شود و همه را در رستاخیز نزد خود محشور خواهد کرد:

در حدیث آمد که روز رستاخیز      امر آید هر یکی تن را که خیز

دیدگاه مولانا پیرامون آفرینش بشر، زندگانی آدمیزاد، بازگشت به خلاق بزرگ، حشر و نشر با اقتباس آیات مثنوی و دیوان شمس و درعین حال آیات کلام الله مجید، احادیث و اقوال معصومین مستدل گردیده است. هنگامی که آدم به گناهان خویش اذعان کند به قول مولوی:

بودم امیدى بمحض لطف تو      از وراى راست باشى یا عتو  
بخشش محضى زلطف بى عوض      بودم امید ای کریم بى غرض

مولانا تضرع عبد پیش معبود را این گونه تبیین داشته :

من که باشم که بگویم عفو کن  
ای تو سلطان و خلاصه امر کن  
من کیم تا پیشت اعلامی کنم  
یا که وایادت دهم شرط کرم  
در مورد آینده بشر نه فقط در کتب دینی راهنمایی هایی فراهم  
شده ، بلکه ادبیات فارسی نیز دانش و آگهی های کافی و وافی در اختیار  
خوانندگان قرار داده. مثنوی معنوی مولانا یکی از منابع سرشار به شمار  
می رود :

از عدم دادی به هستی از بقا  
ای خدا احسان تو اندر شمار  
من گنه آرم تو ستاری کنی  
جرمها بینی و خشمم ناوری  
زان سپس ایمان و نور اهتدا  
کی توانم با زبان صد هزار  
جرم من دارم تو معذاری کنی  
ای بقربانت چه نیکو داوری

\*\*\*

آدمی چیست برزخ جامع  
صورتش خلق و حق در اولامع  
متصل با دقایق جبروت  
مشمول بر حقایق ملکوت  
شکی نیست که عصر حاضر، دنیای دانش و بینش است اما شاید  
ازین امر هم کسی انکار نخواهد کرد که درین دنیای مادی ما ، مردم در  
سراسر جهان بابت سلامتی بشر نگران هستند. آینده بشر چه خواهد بود !  
هیچ نمی دانند . خونریزی و تباهی بجائی رسیده است که زندگی تیره و تار  
شده ! اندیشمندان در فکر علاج هستند اما چاره ای نمی یابند! مستکبران  
دنیال قدرت و دنیای دنی دیوانه شده ، مرگ و آخرت خود را فرمواش کرده اند .

مال دنیا هست زهر سهمناک  
گر بیابی بازش اندازی به خاک  
یعنی بهر گور خود انباز کن  
دفن کن اینجا و آنجا بازکن<sup>۱</sup>  
باید بدانیم که این دنیا جای ماندنی نیست ، سرای گذشته است ،  
مزرعه آخرت است! عارفان گفته اند:

زین سبب فرمود احمد (ص) مجتبی  
مزرعه آخرت است این سرا

۱ - مثنوی ... دفتر ششم ، ص ۴۸۴

گرز دستت میشود تخمی بکار  
تا بر آری خرمنی روز شمار  
ورنه کاری مفلسی یوم التناد  
گشته مغبون و خاسر بی مراد  
تخم را میکار و آبی هم بیاش  
تابری یوم الحصاد از غله هاش  
ور نمی کاری چه برداری ازو  
روز محشر ای عتل و ای عتو<sup>۱</sup>  
برای همین خداوند مهربان در قرآن هشدار کرده « مگر از آخرت به  
زندگی دنیا راضی شده اید ( اگر چنین است بدانید که ) بهره گرفتن از دنیا  
در قبال آخرت جز اندکی نیست.<sup>۲</sup>

من حیرانم که آخر این بشر بچه دلیل مثل ابلیس متکبر شده فقط از  
این که ماه را تسخیر کرده و دارد مریخ را در نخچیر لمس در بیاورد او که  
باوجود داشتن چنین قدرت که الحق موهبت الهیه است اصلاً نمی داند که از  
کجا آمده و به کجا خواهد رفت ؟ آخر چرا فکر نمی کند که چه قدر حقیر  
و ضعیف بوده و چه قدر ذلیل خواهد شد. باید بر خلقت خود نظر کند فلینظر  
الانسان مم خلق<sup>۳</sup>

آری! قرآن که مجموعه کتب مقدسه الهیه است، پیرامون آغاز و  
آفرینش انسان می گوید « ما آفرینش شما را آغاز کردیم پس از مراحل نقش  
صورت و از اندام تان را مشخص کردیم<sup>۴</sup> اما آنچه که مسلم است تاریخ  
انسان از حضرت آدم علیه السلام آغاز گردیده اما این هم حقیقت است که  
آدم اولین مخلوق نبود! و حدیث معروف نبی اکرم « ص » « کنت نبیاً و آدم  
بین ماء و طین » بر آن دلیل است یعنی من نبی بودم هنگامی که آدم در  
مرحله آب و گل بود یعنی از همان اول، آغازی که نقطه آغاز ندارد  
حضرت محمد صلی الله علیه و آله وسلم نبی بودند و تا آنجا که به خلقت  
بشر تعلق دارد قرآن آنرا در سوره های مختلفه مکرر ذکر نموده است. چون  
جای ما اینجا کافی نیست خوبست علاقمندان در این مطلب سوره های بقره،

۱ - همان ، ص ۴۹۰

۲ - قرآن ، سوره توبه ۱۰، سوره ۹ و آیت ۳۸.

۳ - سوره طارق ۸۶، آیت ۵

۴ - سوره اعراف ۱۱: ۷ ترجمه از تفسیر معانی القرآن ، ص ۴ - ۱۵۳ محمد باقر بهبودی

نساء، اعراف، حجر و بنی اسرائیل را مطالعه نمایند. چون این سوره ها را بغور مطالعه می کنیم متوجه این امر می شویم که خداوند کریم در آغاز آفرینش سه نوع مخلوق را با ادراک مجهز کرده بود یعنی فرشتگان، جنات و انسان و محل زندگانی فرشتگان ملاء اعلی (آسمانها) است و جنات که به روایتی در آغاز، روی زمین بسر می بردند. سپس به علت نافرمانی و فساد ملائکه آنها را از اطراف زمین بیرون راندند بین ارض و سما، و محل زندگانی انسان زمین مختص شده و رب العزت آدم را به خلافت ارضی منصوب کرد و آن قصه معروف که ملائکه اعتراضی عنوان کردند و دلیل آوردند که این مخلوق روی زمین فتنه و فساد و خونریزی پیا خواهد کرد و ما تسبیح و تقدیس می کنیم اما خداوند علیم فرمود آنچه که من می دانم شما نمی دانید پس خداوند قدوس بر مقتضای حکمت حضرت جبرائیل را فرمان داد که چهل گز گل از روی زمین بیاورد به روایتی از آنجا که قبر مطهر حضرت ختمی مرتبت (ص) است (تاریخ بناکتی: ترجمه معرفت الانساب) جبرائیل رفت چون خواست مشتی گل بردارد زمین گریه و زاری را به زنی کرد و سوگند رب العزت داد و گفت که خداوند عز و جل از گل من خلقی خواهد آفرید که بر پشت من گناه می کند و داخل جهنم خواهد شد، چنانچه جبرائیل دست خالی برگشت. بعد حضرت میکائیل و اسرافیل همین دستور یافتند و از فریاد و فغان خاک متأثر گشته بدون موفقیت هدف برگشتند. اما حضرت عزرائیل زیربار نرفته مشتی از خاک زمین برداشتند و بردند پیش خداوند بزرگ و برتر و به پاداش آن امر قبض ارواح بدو سپرده شد، ملقب به ملک الموت شدند و این قصه را عارف معروف ما رومی چنین سروده اند:

چونکه صانع خواست ایجاد بشر	از برای ابتلای خیر و شر <sup>۲</sup>
جبرئیل صدق را فرمود رو	مشت خاکی از زمین بستان گرو
او میان بست و بیامد بر زمین	تاگذارد امر رب العالمین

۱ - قرآن ۳۰: ۲.

۲ - اشاره بآیه قرآنی است الذی خلق الموت و الحیات لیبلوکم احسن عملاً، سوره ملک ۲۹.

س ۲: ۶۷.

خاک خود را در کشید و شد حذر  
کز برای حرمت خلاق فرد  
روبتاب از من عنان خنگ و رخس  
کرد بر تو علم لوح کل پدید  
دائماً با حق مکلم آمدی  
هم تو باشی افضل هشت آنزمانش<sup>۱</sup>

مولانا مکالمه زمین یا میکائیل را اینطور سروده است:

مشت خاکی در ربا از وی دلیر  
دست کرد او تا برباید از آن  
گشت او لا به کنان و اشک ریز  
با سرشک خونیش سوگند داد  
بین که خون آلوده می گویم سخن  
خالی از مقصود دست و آستین<sup>۲</sup>

و اینک گفتگوی زمین با اسرافیل را ملاحظه فرمائید:

که برو زان خاک پُرکن کف بیا  
باز آغازید خاکستان چنین  
که ز دمه‌های تو جان یابد موات  
پُر شود محشر خلاق از رمیم  
برزید از خاک سرچون شاخ و برگ  
حامل عرشی و قبله دادگاه  
گفت عذر و ماجرا نزد اله  
نهی کردی از قساوت سوی هوش  
او حکیم است و کریم و مهربان

دست سوی خاک بُرد آن موتمر  
پس زبان بکشاد خاک ولا به کرد  
ترک من گو و برو جانم ببخش  
بهر آن لطفی که حقت برگزید  
تا ملائک را معلم آمدی  
روز محشر هشت بینی حاملانش<sup>۱</sup>

گفت میکائیل را رو تو بزیر  
چونکه میکائیل شد تا خاکدان  
خاک لرزید و در آمد در گریز  
سینه سوزان لابه کرد و اجتهاد  
که امانم ده، مرا آزاد کن  
رفت میکائیل سوی ربّ دین

گفت اسرافیل را یزدان ما  
آمد اسرافیل هم سوی زمین  
کای فرشته صور و ای بحر حیات  
در دمی در صور یک بانگ عظیم  
ای هلاکت دیدگان از تیغ مرگ  
تو فرشته رحمتی، رحمت نما  
زود اسرافیل باز آمد به شاه  
امر کردی در گرفتن سوی گوش  
رحمت او بیحدست و بیکران

۱ - اشاره آیه ای از سوره حاقه ۱۱ : ۶۹ و آن روز عرش پروردگارت را هشت تن از فرشتگان

مقرب بر دوش می برند.

۲ - مثنوی مولوی دفتر پنجم ص ۴-۱۶۲.

۳ - همان ص ۶-۱۶۵

سبق رحمت گشت غالب بر غضب  
ای بدیع افعال نیکو کار رب<sup>۱</sup>  
مولوی با لطافت و عذوبت آیه های قرآنی را جامه شعر پوشانیده است .  
اینک نوبت عزرائیل بوده و مکالمه خاک را رومی با فصاحت به صورت شعر  
آورده!

گفت یزدان زود عزرائیل را	که بین آن خاک پُر تخییل را
آن ضعیف زال و ظالم را بیاب	مشت خاکی زو بیاور هین شتاب
رفت عزرائیل سرهنگ قضا	سوی کره خاک بهر اقتضا
خاک بر قانون نفیر آغاز کرد	داد سوگندش بسی سوگند خورد
کای غلام خاص وی حمال عرش	ای مطاع الامر اندر عرش و فرش
حقّ حقّ حقّ که دست از من بدار	ای ترا از حق فضیلت بی شمار
گفت نتوانم بدین افسون که من	رو بتابم ز امر او سرّ و علن
دل همی سوزد مرا بر لابه ات	سینه ام پُر خون شد از شورا به ات
نیستم بی رحم بل زان هر سه پاک	رحم بیشستم بتو ای دردناک
لطف مخفی درمیان قهرها	در خذف پنهان عقیق بی بها
گوش من کرسست از زاری کنان	که منم در کف او همچو سنان
خاک را مشغول کرد او در سخن	یک کفی بر بود زان خاک کهن <sup>۲</sup>

ملاحظه فرمودید که در اشعار فوق مولوی اشاره به قرآن و حدیث

کرده است درست گفته اند ، نیست پیغمبر ولی دارد کتاب

انا عزرائیل چون ملقب به ملک الموت شد، فریاد کنان زاری کرد  
گفت یارب دشمنم گیرند خلق  
گفت اسبابی پدید آرم عیان  
چون فشارم خلق را در مرگ حلق  
از تپ و قولنج و سرسام و سنان  
خلاصه از هر نواحی خاک را جمع کرد و خالق اکبر آدم را از آن  
گل که سیاه و سرخ و زرد و سپید بوده و سخت نیست و دارای سنگ و  
سنگریزه بود، تسویه نمود. همین است که مردمان رنگ و صورت مختلف  
دارند.<sup>۳</sup> و دارای اوصاف و صفات مختلفه مانند نیک و بد. می گویند که

۱ - همان صص ۷۵ - ۶۹

۲ - همان ، صص ۱۷۱ تا ۱۷۵

۳ - ترجمه حیات القلوب ج ۱ ، ص ۵۴.



خداوند قدوس ابتداء صورت بی جان آدم را طوری آفرید که هیچ یک از هفت اندام را نداشته بود و چهل سال چنین بود و چون ملائکه از نزد او گذر می کردند می گفتند که خداوند آنرا برای امر عظیم خلق کرده است و بعداً در او روح دمید و جفت او را از استخوان ضلع او بیافرید و در بهشت باو جفت کرد. شاعری در همین معنی سروده است .

بدست خویش چهل روز باغبان ازل      نماند تخم گلی کو ز کشت در گل من  
« اما پیش آنکه در او روح دمیده شود ، ابلیس بر او رشک برد و به فرشتگان گفت که خدا می خواهد این صورت را در زمین خلیفه خود کند. سپس چون پیکر آدم هنوز تهی بود ابلیس از دهان وارد تن او شد چون بگشت و بیرون آمد به فرشتگان گفت این صورت میان تهی است و او را نیرو نباشد و خلیفه شدن او ، من زمین را از دست نخواهم داد با این مخلوق نیز نبرد خواهم کرد . و او را چون جن از زمین خواهم راند و فرشتگان گفتند. ما این کار را نکنیم و از فرمان خدا سر نه پیچیم و با تو یاری نکنیم . ابلیس چون ایشان را دمساز ندید از گفته خود بازگشت و گفت من این سخن را برای آزمایش شما گفتم . چون خدا جان در آدم دمید به هر جا که جان رسید صورت و اندامها یک یک پدید آمد اول بسر ، سپس چشم و بینی و دهان و گوشت و دیگر اندامها جان رسید. و بیشتر اعضای او را جفت آفرید و برای جفت ها یکی را امیر کرد که به فرمان کار کنند و بی امر او هیچ کار نکنند و آن دل بود که یکی است . مانند ایزد توانا که جفت ندارد و این دل جایگاه خدا است <sup>۱</sup> در حدیث آمده است که چون روح داخل جسم آدم شد. کراهتی کرد و خداوند فرمود که چون تو کراهت کردید با کراهت از جسم بشر بیرون آئید. اما آنچه که شاهین دست پرورده ختمی مرتبت «ص» پیرامون کیفیت آفرینش کائنات و خلقت آدم در خطبه خود بیان کرده اند ازینکه کلام الامام امام الکلام است . اینجا نقل می کنیم:

« چون خداوند متعال آسمان و زمین و خورشید و ماه و ستارگان را آفرید از جایگاه سنگلاخ و جای هموار زمین و جایی که مستعد برای کشت و زرع بوده و جای شوره زار پاره خالی را فراهم آورد ، آب بر آن ریخت

۱ - قرآن مقدمه و سوره بقره - زین العابدین راهنما ، صفحه ۲ - ۱۰۱ .

تا خالص و پاکیزه شود آنرا بآب آمیخت تا بهم چسپد آنگاه از خاک آمیخته شد، شکل را که دارای اطراف و اعضا و پیوستگی ها و گسستگیها بود بیافرید. آنرا جمودت داد تا از یکدیگر جدا نشود و محکوم و نرم قرار داد تا گل خشک شده شد و آنرا بحال خود باز داشت برای زمان معینی ( که در آن وقت مقتضی بود ) روح و حیات به آن داده شود. پس آن گل خشک شده را جان داد، برپا ایستاد و در حالتی که انسانی شد دارای قوای مدرکه که آنها را معقولات به کار می اندازد، و فکری که در کارها تصرف می نماید و اعضایی که خدمتگذار خویش قرار می دهد. و از ابزاری (مانند دست و پا) که در کارهایش به حرکت می آورد و دارای معرفتی که میان حق و باطل و چشیدنیا و بوئیدنیا و رنگها و جنس ها را تمییز می دهد او نیز آن گل خشک شده انسانی شد ( که خلقت و طینت او برنگهای گوناگون آمیخته گردید ) هر جزئی از اجزایش بر طبق حکمت دارای رنگی شد مانند سفیدی استخوان و سرخی خون و سیاهی مو) و دارای چیزهای نظیر یکدیگر (مانند استخوان و دندان) و حالاتی ضد یکدیگر و خلط هائیکه از هم جدا می باشد ( و از آن اختلاط عبارتست ) از گرمی (صفرا) و سردی ( بلغم) و تری (خون) و خشکی (سودا) و ( اما حالات ضدی یکدیگر عبارتند از اندوه و خوشحالی ) و خواب و بیداری و سیری و گرسنگی و مانند آنها ) و خداوند متعال (پس ازینکه چنین انسان را آفرید آدمش نامید) امانت خود را از فرشتگان طلبید و انجام عهد و پیمانی که به ایشان بسته بود خواست و (آن امانت و عهد و پیمان با ملائکه بود) که حاضر شوید برای سجده آدم و فروتنی در مقابل عظمت و بزرگی او (چنانکه در قرآن سوره ۳۸، ص آیت ۷۲ - ۷۱ می فرماید و از قال ربک للملائکه... یعنی یاد کن هنگامی را که پروردگار تو به فرشتگان فرمود « آدم را از گل خلق خواهم نمود پس وقتی که بیافریدم او را جان دادمش بر او در افتید و او را سجده کنید یعنی او را تعظیم نمائید و یا اینکه قبله خویش قرار دهید. خلاصه چون حق تعالی او را خلق کرد) پس فرمود سجده کنید به آدم. هم سجده کردند مگر شیطان که غرور و نفرت او را فرا گرفت و بدبختی بر وی غلبه کرد و تکبر نمود و از جهت اینکه از آتش آفریده شده، خود را بزرگ دانست و آدم را که از پاره گل خشکی به وجود آمده خوار و کوچک شمرد. ( در مقابل حضرت رب

العالمین جل شانہ ایستاد و گفت آدم را سجده نکردم چون من ازو بهترم، زیرا مرا از آتش آفریدی. و او را از گل، چون این ادعا را نمود خداوند فرمود از میان ملائکه بیرون رو) زیرا تو از رحمت من رانده شدی و لعنت و خشم من تا روز جزا بر تو باد) آنگاه شیطان گفت رب فانظرنی الی یوم یبعثون چنانکه در قرآن در سوره ۳۸، آیه ۷۹ می فرماید یعنی پروردگار مرا مهلت ده تا روزی که برانگیخته شود مردمان (و شاید مقصودش این بود که از مرگ رهایی یافته همیشه زنده بماند) پس خداوند هم مهلتش داد تا غضب و خشم او شامل حالش شود (چنانکه در قرآن کریم درباره کفار آمده و لا یحسبن الذین کفرو انما نملی لهم لا نفسهم انما نملی لهم یزداد و اثمًا و لهم عذاب مهین (۱۷۸: ۳) یعنی گمان نکنند کسانی که کافر شدند با اینکه آنها را مهلت می دهیم برای ایشان بهتر است، جز اینست که مهلت شان می دهیم که زیاد تر گناه کنند و به عذابی که رسوا کننده است مبتلاء گردند نیز شیطان را مهلت داد برای اینکه امتحان و آزمایش او تمام شود و برای اینکه وعده ای که باو داده بسر رسد، پس فرمود تو از جمله مهلت دادگانی تا روز معلوم (تا هنگامی که معین شده است از حیات و زندگانی بهره مند باشی)

ملاحظه فرمودید که مولای متقیان علی علیه السلام چقدر با فصاحت خلقت آدم علیه السلام را بیان فرموده اند گوئی که دریا را در کوزه مقید فرمودند نه فقط این بلکه سئوالی که اغلب در مغز ما خطور می کند و افکار ما را پراکنده می کند یعنی خداوند قدوس چرا ابلیس که ما را گمراه می کند اینقدر مهلت طولانی داد، جوابش از قرآن داده اند. قرآن این قصه را کراراً بیان کرده است. بخصوص در سوره اعراف (آیه های ۷ تا ۱۱).

خلاصه این بود آغاز حیات ابوالبشر از دیدگاه قرآن و اخبار دینی و خالق اکبر اینطور آفرینش اولین بشر را بکمال رسانید. اما باید باین نکته توجه کنیم که گل سائر انبیا بشمول حضرت آدم از گل مخصوص درست شده و بکمال رسیده بود و خداوند علی اعلی همه انبیاء را از مرحله اصطفی گزرانیده منتخب کرده بود که در قرآن درباره آن ذکر شده است. ان الله

۱ - ترجمه و شرح نهج البلاغه بعنوان منها فی صفت خلق آدم علیه السلام بقلم فیض الاسلام،

اصطفی آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمران ) و فعلاً ما از بحث آن صرف نظر می کنیم . می گویند که مکالمه ابلیس و خداوند حکیم و فرمان سجده باو در ملاء اعلی صورت گرفته بود و بعداً شیطان را دستور داد که از آن جایگاه والا فرود برود و در کره بعدی که پائین تر از ملاء اعلی بوده هبوط کند ازین جهت که ملاء اعلی پایگاهی والا، بلند و محترم بوده و آن جا برای تکبر نخوت و سر پیچی جا نداشت و می گویند که شیطان اجازه خواست که پائین تر از آن کره بماند تا روز رستاخیز اما به وی مهلت داده شد تا روز معلوم<sup>۱</sup> و باز می گویند ( خدا بهتر می داند ) که سیاره دیگری که نزدیکتر بود آنجا خلقت گسترده شد. یعنی در آغاز تشکیل ذریت بعداً خلقت آدم را بعد از اصطفی سازو سامان داده شد و ملائکه سجده کردند و ابلیس ابا کرد ازین پس که حضرت آدم فریب ابلیس را خورد و نتیجتاً برای ایشان هم فرمان هبوط صادر شد ، یعنی سوی زمین فرود کنند و این احکام جمعی بود یعنی برای آدم و حوا و ابلیس و همه فرشتگان که در آن کره بودند. و به عقیده دانشمند ایرانی شاید آن کره مریخ باشد ( والله اعلم بالصواب ) که پایگاه هبوط ابلیس است و علتش این بیان شده که چون سیاره مشتری در اصل پایگاه ملاء اعلی بود و آنجا اجازه فسق و تمرد نبوده ازین جهت که مریخ از مشتری نزدیکتر بود یعنی پائین تر مشتری چنانچه ابلیس آنرا برای خود انتخاب کرد تا اینکه گفتگو و بحث و مکالمه ملائکه را گوش دهد و قرآن بآن اشاره کرده است « که به یقین ما در آسمان برجهای نگهبانی برقرار کردیم بدینوسیله آسمان را هم برای ناظران زیور نمودیم و بآن برجهای آسمان را از دستبرد هر شیطان رجیمی نگه داری نمودیم مگر آن شیطانی که در فرصت مناسب به چابکی از برجها بگذرد و کنکاش سنای SENATE فرشتگان را بشنود که سنگپاره های آتشین او را دنبال کند و براند و بستر خاک را هم بر روی این کره مسکونی گسترسیم و کوهها را در دل خاک بر جا کردیم پهنه خاک از هر گیاه و شجر و ثمره مناسبی رویانندیم.<sup>۲</sup>

۱ - معانی القرآن ، سوره اعراف ۷ تا ۲۵ تفسیر محمد باقر بهبودی ، صص ۱۵۳ - ۱۵۴ .

۲ - معانی القرآن ، سوره الحجر ۱۶ تا ۱۹ ، تفسیر محمد باقر بهبودی ، ص ۲۶۷

و ازینکه ملائکه احکام و فرمان دستورات الهیه را از همان ملاء اعلی دریافت می کردند منتهی منطقه هر فرشته در آسمان تا یک حدی است و از آن بالاتر نمی توانند بروند و جانی که آدم و حوا سکنی گرفتند آن بعداً بحکم خدا منهدم شد و نتیجتاً سنگ پاره های دو ذنب استرئید را تشکیل داده (تفسیر آقای بهبودی) اما بعد از ینکه سفر کاروان حیات بشر آغاز شده خداوند کریم زمین را اگرچه مایه عیش و زندگانی بشر قرار داد اما توأم با رنج و محنت ساخت - البته این آزمایش و امتحان هست از طرف معبود حقیقی و در این امر شکی نیست هر نعمتی که خداوند ودود به بشر اعطا می کند آن بر بنای حکمت است و به میزان و اندازه مشخصی نازل می کند.

اما این نکته از چشم ما نباید پوشیده باشد که این حیات و زندگانی بشر که از یک قطره کوچک آغاز شده مستعاری است . هر وقت که اوحی و قیوم خواست این حیات را باز می گیرد و آنرا مرگ نامیده است و همه را نزد خود محشور خواهد کرد. باز سوال پیدا می شود که معبودی که صفتش رحیمی و کریمی است ، پس چرا مرگ را آفریده است؟ و این حشر و نشر و رستاخیز و قیامت چه معنی دارد؟ باز هم جواب این پرسش را در قرآن جستجو کنیم که گفته است الذی خلق الموت و الحیات لیبلوکم ایکم احسن عملاً<sup>۱</sup> آن خدائی که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید . عارف حقیقی مولانا رومی پیرامون این سخن هائی سروده است که ما اینجا فقط چند ابیاتی را نقل می کنیم :

امر آید هر یکی تن را که خیز  
همچو وقت صبح هوش آید به تن  
روح ظالم سوی ظالم می رود  
حشر اکبر را قیاس از وی بگیر  
نامه پرداز یسار و از یمین  
فسق و تقوی آنچه وی خو کرده بود  
باز آید سوی او آن خیر و شر

در حدیث آمد که روز رستخیز  
باز آید جان هر یک در بدن  
جان عالم سوی عالم می رود  
صبح حشر کوچک است ای مستجیر  
آنچنان که جان پیرد سوی طین  
در کفش بنهند نامه بخل و جود  
چون شود بیدار از خواب او سحر

۱ - سوره ملک پارۀ ۲۹ ، سوره ۶۷ - آیت ۲

گر ریاضت داده باشد خوی خویش  
 و ربدووی خام و زشت و در ضلال  
 و ربدووی پاک و با تقوی و دین  
 هست ما را خواب و بیداری ما  
 حشر اصغر حشر اکبر را نمود  
 لیک این نامه خیالست و نهان  
 این خیال اینجا نهان پیدا اثر  
 هر خیالی کو کند در دل وطن  
 مخلصم زین هر دو محشر قصه ایست  
 چون بر آید آفتاب در رستخیز  
 سوی دیوان قضا پویان شوند  
 نقد نیکو شادمان و ناز ناز  
 لحظه لحظه امتحانها می رسد  
 آن یکی سر سبز نحن المتقون  
 چون موکل آن ملائکه پیش و پس  
 چون بدیدی نامه کردار خویش  
 نی ترا در شب مناجات و قیام  
 پیش چه بود یاد مرگ و نزع خویش  
 نی ترا بر ظلم توبه پرخروش  
 چون ترازوی تو کژ بود و دغا  
 مولوی منظره حشر و نشر را در بالغ بر نود بیت شرح داده است، ما  
 از ترس اطالة کلام روی قرطاس نیاورده ایم اما هر بنده باید بداند که معبود  
 وی غفور و رحیم و کریم است. اقیانوس لطف و کرم او کرانی ندارد پس  
 دست دعا دراز کند و گوید :

عفو کن ای عفو در صندوق تو

وقت بیداری همان آید به پیش  
 چون عزا نامه سیاه یابد شمال  
 چون شود بیدار یابد در یمین  
 بر نشان مرگ و محشر دو گوا  
 مرگ اصغر مرگ اکبر را زدود  
 وان شود در حشر اکبر بس عیان  
 زین خیال آنجا برویاند صور  
 روز محشر صورتی خواهد شدن  
 مومنان را در بیانش حصه ایست  
 بر جهند از خاک خوب و زشت نیز  
 نقد نیک و بد بکوره در روند  
 نقد قلب اندر ز جبر و در گداز  
 سر دلها می نماید در جسد  
 وان دگر هم چون بنفشه سرنگون  
 بوده پنهان گشته پیدا چون عسس  
 چه نگری پس، بین جزای کار خویش  
 نی ترا در روز پرهیز و صیام<sup>۱</sup>  
 پس چه باشد مردن یاران ز پیش  
 ای دغا گندم نمائی و جو فروش  
 راست چون جوئی ترازوی جزا  
 سابق لطفی همه مسبوق تو<sup>۲</sup>

عفو کن ای عفو در صندوق تو

۱ - مثنوی مولوی دفتر ۵ صص ۸ - ۱۸۳

۲ - همان، ص ۴۱۶

دیدگاه مولانا درباره «از کجا آمدیم و به کجا خواهیم رفت» ...

و اگر بنده عاجز و گنه کار یکایک گناهان خود را اعتراف کند و توبه و استغفار کند و بگوید ای قابل التوب و غافر الذنب و ستار و غفار:

بودم امیدى بمحض لطف تو	از وراى راست باشى یا عتو
بخشش محضى ز لطف بى عوض	بودم امید ای کریم بى غرض
رو سپس کردم بدان محض کرم	سوی فعل خویشتن می ننگرم
چون شمارد جرم خود را و خطا	محض بخشایش در آید در عطا
کای ملایک باز آریدش بما	که بدستش چشم و دل سوی رجا
لا ابالی وار آزادش کنیم	وان خطاها را همه خط بر زنیم <sup>۱</sup>
آتش خوش بر فروزیم از کرم	تا نماند جرم و زلت بیش و کم
خود چو باشد پیش نور مستفر	کرّ و فرّ اختیار بوالبشر <sup>۲</sup>

تضرع و زاری که بنده پیش سلطان کند مولوی اینطور شرح داده:

من که باشم که بگویم عفو کن	ای تو سلطان و خلاصه امر کن
من کیم تا پیشت اعلامی کنم	یا که وایادت دهم شرط کرم <sup>۳</sup>
دوزخی بودم پر از شور و شری	کرد دست فضل اویم کوثری
هست دوزخ همچو سرمائی خزان	هست کوثر چون بهار و گلستان
هست دوزخ همچو مرگ و چون فنا	هست کوثر نفخ صور از کبریا
هست دوزخ همچو مرگ و خاک گور	هست کوثر بر مثال نفخ صور
ای ز دوزخ سوخته اجسام تان	سوی کوثر میکشد اکرام تان

آری! ای بنده ناچیز که عفو از دریای عفو اولی ترا است (همان ص ۴۱۸) و مالک تو کریم و ذوالجلال و مهربان و دائم المعروف و کثیر الخیر» شاه بی بدل است<sup>۴</sup>

اما پیرامون دوزخ قرآن آنرا مثل دو نوع زیست تعبیر می کند. یکی حیات برزخی که انسان در همین جهان در قبر خود بآن روبرو می شود.

۱ - اشاره بآیه قرآنی بمحو الله من بشاء اثبیت الله من بشاء یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و قوله سدید یغفر لکم و اعمالکم و یغفر لکم ذنوبکم.

۲ - مثنوی دفتر ۵، صص ۹۰ - ۱۸۹.

۳ - مثنوی ج ۵، صص ۷ - ۴۱۶.

۴ - مثنوی مولوی، ج ۶، ص ۳۴.

یعنی مدتی بشر در میان مرگ تا روز قیامت آنجا بسر می کند و در آنجا بهره مند از نعمتهای الهیه می شود. نسیم جنان قبرش را معطر می کند و یا قبر وی مثل گودال دوزخ می شود و تا روز رستاخیز آنجا معذب می شود<sup>۱</sup>

و دوم همان رستاخیز است (مرکب از رست و خیز) یعنی بعد از حساب و میزان، بشر روبروی یک جهان پر ترقی و پر تکامل می شود. و در اغلب سوره های قرآنی پیرامون آن ذکر شده است. و آنها را بنامهای مختلف مانند روز جزاء و سزا، روز قضاوت، روز حساب و روز دیدار، یوم الجمع و ساعت مقرر (الساعه) یاد کرده است. و اگر انسان بقدر یک مثقال نیکوئی کرده باشد اجرش هفت سنبل داده خواهد شد که هر یک صد دانه باشد<sup>۲</sup> و این هم که خداوند ترازوی عمل را در روز قیامت برقرار خواهد داشت<sup>۳</sup> و رومی آنرا در ابیات فوق بیان کرده است. قرآن پیرامون دوزخ می گوید «توجه میدانی که دوزخ چیست شراره آن هیچ چیز را رها نمی کند. آدمی را تافته می کند و بر آن آتش نوزده فرشته فرمان می دهند و در سوره جن آمده «بی شک برای طاغیان سرکش بدترین فرجام است. دوزخ آرامگاه شوم است. دوزخی که آنجا کباب می شوند. این سزای قطعی مجرمان است که باید بچشند. آب داغ پرچرک و سیاه و آبی دیگر از همان نمونه که آبشانها فوران دارد با نفت سیاه و قیر و زفت و قطران گروهی از دوزخیان سوار بر کوهپاره های زمینی بر دره های دوزخ سرازیر می شوند و فرشتگان می گویند ای دوزخیان این گروه تازه وارد بر دره شما فرود می آیند و دوزخیان بلا فاصله می گویند قدم های شان شکسته باد و فرشتگان به سخن ادامه می دهند که این گروه تازه وارد درین دره باید کباب شوند که اتباع شمایند و گناهانشان با گناه شما همسان است. گروه تازه وارد به دوزخیان می گویند بلکه قدمهای شما شکسته باد که این شما بودید که ما را

۱ - قرآن سوره غافر ۴۶ : ۴۰ و سوره المومنون ۱۰۰ : ۲۳.

۲ - همان ۶۱ : ۲۰۲.

۳ - برای شرح سوره ۹ و ۸ : ۷ ملاحظه کنید و ۴۹ : ۱۸



به دوزخ کشانیدید که اینک بدترین قرارگاه است. پروردگارا هر کس ما را باین عذاب فروزان رهنمون شد عذاب او را درین دوزخ دو چندان ساز<sup>۱</sup> آری دوزخ جائی است که مقیم در آن کوچ نمی کند و از آنجا بیرون نخواهد شد. اما در مقابل آن بهشت که آنرا عدن، فردوس، جنت، جنت الماوی هم می گویند کراراً در قرآن ذکر آن رفته است. ساکنان آنجا جاویدان هستند. کلمه فردوس که معنی آن هم بهشت است در سوره های ۲۳ و ۱۸ آمده است. قول رسول اکرم «ص» است که فردوس نزهت گاه اهل بهشت است. اما جنت الماوی، عدن و جنات همه دارای همین معانی هستند البته جنت بمعنی باغی است که منزل پارسایان هست و زیر درختان آن نهرها جاری است. در سوره (ص) و واقعه شرح آن رفته است<sup>۲</sup> و علی علیه السلام در خطبه ای فرمودند «بهشت دارای درجه های پایداری است که به یک دیگر برتری دارد و دارای منزلهایی است که از هم امتیاز دارد. پس هر کس برحسب کردار و اخلاص عمل خود که در دنیا انجام داده درجه و منزلی را در آنجا دریابد<sup>۳</sup> چنانکه در سوره رعد: (۱۳) اشارتی رفته است. و آسایشی و عشرتی در آنجا زائل نمی شود.

آری! هیچ دینی پیرامون آینده بشر اینگونه شرح نداده است که اسلام داده است نه فقط در کتب دینی بلکه در خود ادبیات فارسی که مانند گلستانی است که دارای هر رنگ و بو است سائر سخنوارن و عارفان پیرامون دوزخ و بهشت صحبتی کرده اند، چنانچه در مثنوی مولوی پیرامون شرح حدیثی جز یا مومن فان نورک اطفاء ناری<sup>۴</sup> بیان کرده است که بالای دوزخ پل صراط است و چون مؤمن بالای او گذر خواهد کرد او خواهد گفت که زود بگذرید ازینکه عظمت نور تو دارد آتش ما را سرد می کند.

۱- قرآن ۵۴ تا ۶۱: ۲۸- ترجمه از تفسیر معانی القرآن ص ۴۶۴ - برای شرح بیشتری نک سوره ۵۶ واقعه

۲- شرح نهج البلاغه، ص ۲۰۴

۳- قرآن ص ۴۹ تا ۵۶

۴- نهج البلاغه، ص ۲۰۴.

۵- مثنوی ج ۶ ص ۴۴۲ تا ۴۴۳.

ز آتش مومن ازین رو ای صفی  
 گویدش بگذر سبک ای محتشم  
 کفر که کبریت دوزخ اوست بس  
 کفرکان کبریت نار دوزخ است  
 زود کبریتت باین سود اسپار  
 گویدش جنت گذر کن همچو باد  
 که تو صاحب خرمنی من خوشه چین  
 هست لرزان زو جهیم و هم جنان

اینک شمه ای پیرامون رستاخیز و قیامت عرض شود که در اغلب  
 سوره های قرآنی ذکر آن آمده است. چنانچه در سوره قمر می گویند: «آن  
 ساعت قیامت نزدیک آمد و ماه آسمان شکافته شد»<sup>۲</sup> و در سوره حدید می فرماید  
 روزی که مردان مومن و زنان مومن را بینی که نورشان پیشاپیش و در سمت  
 راست شان می رود در آن روز بشارت تان به بهشتی است<sup>۳</sup> ... روزی که  
 مردان منافق و زنان منافق بر کسانی که ایمان آورده اند می گویند درنگی  
 کنید تا از نور تان فروغی گیریم گویند به دنیا باز گردید و از آنجا نور طلبید،  
 میان شان دیواری بر آورند که بر آن دیوار دری باشد. درون آن رحمت باشد  
 و بیرون آن عذاب و آنها را ندا ندهند که آیا ما با شما همراه نبودیم؟ می گویند  
 بلی اما شما خویشان را در بلا افکندید و به انتظار نشستید و در شک بودید  
 و آرزوها شما را بفریفت تا آنگاه که فرمان خدا در رسید و شیطان به خدا  
 مغرورتان کرد و امروز نه از شما فدیة ای پذیرند نه از کافران<sup>۴</sup> در تفسیر  
 آمده که در آن روز که قطبین زمین موازی گردد و نیمه راست در تاریکی  
 دائم فرو رود. و مومنان در تاریکی روانند و نور پیشانی آنان چون نور افکن

۱ - همان، صص ۳ - ۴۴۲

۲ - قرآن سوره قمر ۱: ترجمه آقای حاج شیخ مهدی الهی قمشه ای چاپخانه عبدالرحیم علمی  
 ص ۴۱۲.

۳ - قرآن، سوره حدید ۱۵ تا ۱۲: ۵۷ - ترجمه عبدالحمید آبتی ص ۵۴۰، چاپخانه سروش  
 تهران، ۱۳۷۴.

۴ - تدبیری در قرآن ج ۲ - محمد باقر بهبوری

پیشاپیش گامهای شان می پوید تا مسیر خود را بیابند و از خطر لغزش در امان باشند، از مداری به مداری منتقل گردند و هرچه زودتر به سوی بهشت پرواز کنند. اما جهت رسیدن به بهشت لازم خواهد شد که گرد مدار زمین بچرخند تا راه خروج بیابند و برای آن از نور پیشانی که راه ها را منور خواهد کرد سمت راست خود می چرخند، گفته اند که این نور پیشانی بدلیل سجده های شان که آنها در حین نماز کرده بودند، خواهد بود و هر قدر که سجده طولانی تر بوده تابانی آن در این روز تابان و درخشان تر خواهد بود. و این کاروان مومنین از حدود خط استواء تا مدار سرطان است و تپه اعراف، در همین حدود متشکل شده است و در سوره اعراف ذکر آن موجود است. و مومنین این راه را در سالها طی خواهند کرد و شاید بعضی ها موفق نشوند و منافقین در حدود خط استواء محسور خواهند شد. که آنجا هوا گرگ و میش است و همیشه اینطور می ماند (خدا بهتر می داند) (از جزوه رستاخیز محمود باقری نقل از تبریزی از قرآن ج ۲، ص ۴۹۰ و نیز می گویند که در منطقه شمال قطبی رحمت الهی منتظر مومنان است) و ذکر آن در سوره آل عمران<sup>۱</sup> ملاحظه کنید) و آنها را به بهشت می برد.

اما آغاز قیامت با اولین نفخه صور که توسط حضرت اسرافیل مانند شیپور می شود. سپس سقوط شهاب (طارق) است و مردمان گویا از خواب بیدار می شوند و این شهاب ثاقب چشم ها را از تابش خود خیره می سازد، ماه ناپدید گردد. خورشید و ماه درهم شوند و موج عظیم از دریای خورشید جدا گردد و چون حلقه برگرد آن بیچد آن روزگارهای خورشید و فضای منظومه را پر کند و نمای ستارگان باریک شوند صخره ها و کوهها به فضا پرتاب و روان گردند. اشتران آماده زایمان با نوزادشان بی صاحب رها شوند، جانوران وحشی سراسیمه از لانه های خود بیرون آیند و دریاها بجوش آمده مبدل به بخار شوند. نطفه به ژونها جفت شوند زنده بگوران (دختران) وا پرسی شوند که به کدام جرم و گناه آنها را بگور کردند آنروز که پرونده اعمال چون طومار گشوده گردد. آنروز که آسمان را از سنگپاره ها جاروب

نمایند. دوزخ را بیفروزند و بهشت را نزدیک آورند آنروز هر کسی خواهد دانست که با چه توشه ای به محشر آمده است .

<p>از عدم دادی به هستی ارتقاء ای خدا احسان تو اندر شمار من بخواب و پاسبان من توئی من بعضیان صرف وقت خود کنم جمله می بینی نگیری انتقام بر دل من سه صد و شصت از نظر لیک من غافل ز لطف بیکران من گنه آرم تو ستاری کنی جرمها بینی و خشم ناوری</p>	<p>زان سپس ایمان و نور اهتداء کی توانم با زبان صد هزار من چو طفل و حرز جان من توئی بینی و از حلم می پوشی برم از در حلم و کرم آئی مدام می کنی هرروز ای رب البشر چشم دارم هر زمان با این و آن جرم من دارم تو معذاری کنی ای بقرbant چه نیکو داوری<sup>۱</sup></p>
---	--

### منابع و مأخذ

- ۱ - قرآن مجید با ترجمه آقای حاج شیخ مهدی الهی قمشه ای چاپخانه عبدالرحیم علمی تهران ، همچنین با ترجمه عبدالحمید آیتی چاپخانه سروش - تهران ۱۳۷۴ ش.
- ۲ - معانی القرآن ، محمد باقر بهبودی ، تهران ۱۳۶۹ ش.
- ۳ - مثنوی معنوی ، مولانا جلال الدین محمد بلخی معروف به رومی با ترجمه قاضی سجاد حسین ، ناشر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد ۱۹۷۸ م ( دوره کامل).
- ۴ - مقدمه سوره بقره قرآن مجید نوشته زین العابدین راهنما ، تهران .
- ۵ - ترجمه و شرح نهج البلاغه بقلم فیض الاسلام ، چاپ تهران .
- ۶ - ترجمه حیات القلوب .

\*\*\*\*\*

۱ - ابیات گزیده از مثنوی ج ۶ ، از صفحات ۲۸ - ۵۲۷

« علم و معرفت »  
از دیدگاه مولانا، سعدی و حافظ و مقایسه آن با دیدگاه  
امیرالمؤمنین علی (ع)

« چکیده »

هدف اصلی که مقاله حاضر مترصد تحقق آن است، بررسی و شناسایی آراء و دیدگاههای مولوی، سعدی، حافظ در مورد علم و معرفت و تطبیق آن با نظرات امیرالمؤمنین علی (ع) در موارد مذکور می‌باشد. به منظور وصول به این هدف برخی از مهمترین متون نظم و نثر متعلق به هر کدام از شعرای فوق استخراج و تبیین گردیده و نهایتاً بایکدیگر و با آراء حضرت علی (ع) مورد بررسی تطبیقی قرار داده شده است. عمده‌ترین مواردی که بدین ترتیب استخراج و تشریح شده‌اند، بدین قرار بوده‌اند: هدف علم و معرفت، و ارزش و منزلت آن، نقش تهذیب نفس در تحصیل علم و معرفت، و لزوم تعقل، تفکر و جامعیت در ژرف نگری در علم و معرفت.

نگاهی به نتایج تحقیق مبین آن است که وجوه تشابه بسیار زیادی در موارد مزبور بین آراء و نظریات بررسی شده وجود دارد.

« مقدمه »

تشخیص مولوی، سعدی و حافظ در بین شعرای فارسی انکارناپذیر است و به همین ترتیب اهمیت و حساسیت موضوع علم و معرفت در ادبیات و تربیت انکارناشدنی است. همین امر سبب گردیده که در مقاله حاضر، موضوع مذکور از دیدگاه شعرای فوق مورد بررسی قرار گیرد. بدون تردید می‌توان چهره تابناک حضرت مولی‌الموحدین علی (ع) را به عنوان شاخص و سخن ایشان را به عنوان حجت و نماینده متون دینی انتخاب نموده و ضمن مقایسه دیدگاههای صاحب‌نظران و اندیشمندان فوق با یکدیگر آنها را با آراء و نظریات امیرالمؤمنین تطبیق داد و بدین ترتیب در جهت تبیین هرچه

<sup>۱</sup> - دانشیار دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید باهر کرمان - ایران

بیشتر و بهتر وجوه تشابه و تفاوت در هر مورد اقدام نمود. به منظور وصول به این هدف دیدگاههای حضرت علی (ع) از متونی نظیر نهج البلاغه، غرر الحکم و درر کلم، میزان الحکمه، و... در مورد علم و معرفت استخراج گردیده و به همین ترتیب آراء مولانا از مثنوی معنوی، دیوان شمس تبریزی و فیه مافیه، آراء سعدی از گلستان و بوستان سعدی، غزلیات و... و آراء حافظ از دیوان وی استخراج شده و با در نظر گرفتن سایر کتب تحقیق مورد تشریح و تطبیق قرار داده شده است. در این بررسی، در وهله نخست مسئله خطیر هدف کسب علم و معرفت و سپس ارزش و منزلت آن مورد بررسی قرار گرفته اند. لزوم به کار انداختن فکر و اندیشه و اجتناب از اتکاء به حفظ و تقلید در جهت پرورش و شکوفاساختن بعد عقلانی شخصیت انسان و نقش تهذیب نفس و تطهیر جان و روح در جهت پرورش و شکوفا سازی بعد عاطفی شخصیت انسان و قلب آدمی از جمله مباحثی هستند که در تحقیق حاضر مورد تبیین قرار داده شده اند تا آنکه نگاه جامع ادب فارسی و متون دینی به ابعاد اساسی شخصیت انسان هر چه بیشتر مبرهن و آشکار گردد.

### «هدف علم و معرفت»

امیرالمومنین (ع) یکی از مهمترین اهداف غائی کسب علم را آن می دانند که آدمی به مقامی نائل آید که خدا را اطاعت کند و او را عبادت نماید: «بالعلم یطاع الله و یعبد» (امالی الصدوق). باطن و روح عبادت، عبودیت است. یعنی آنکه انسان به حالتی برسد که عبد و بنده حقیقی خدا گردد و تسلیم او باشد و از غیر او بگسلد.

از دیگر اهداف مترتب بر داشتن علم و دانش - که در راستای هدف غایی اطاعت و عبودیت خداوند می باشد، رسیدن به مقام ورع و تقوی و همچنین پارسائی و زهد نسبت به دنیای فانی و اشتیاق به جهان دیگر است: «انما العالم من دعاه علمه الی الورع و التقوی و الزهد فی عالم الفناء و التوله بجنة الماوی» (غرر الحکم) لذا است که از دیدگاه علی (ع) علم و معرفت می تواند در مسیر رساندن آدمی به سوی رشد و کمال و تعالی عمل کند: «العلم یرشدک» (غرر الحکم)

مولوی هدف از آفرینش انسان را علم و هدایت می داند:

گر چه مقصود از بشر علم و هدیست      لیک هر یک آدمی را معبدیست

(تفسیر مثنوی، ج ۷، ص ۵۷۸)

همچنین مولانا، فلسفه آفرینش انسان را «شناخت حقیقت» معرفی می کند: چون خدا ما را برای آن فراخت که به ما بتوان حقیقت را شناخت

(تفسیر مثنوی معنوی، محمد تقی جعفری، ج ۲، ۱۳۷۳، ص ۶۴۸)

از دیدگاه مولانا، علم و دانش باید برای خدا باشد یعنی هدف و نیت آدمی از فراگیری و اشاعه آن هدفی معنوی والهی باشد: «بلکه علم او، اولاً و آخراً برای خدا بوده باشد و طریق و ورزش او به راه صواب بود، که طبع او آن است و جز آن نتواند کردن» (مولانا، گزیده فیہ مافیہ، ۱۳۷۶، صص ۱-۲). اینچنین علما و دانشمندان کسانی هستند که عقل و تفکر بر آنان حاکم است و لذا علم آنها علمی ظاهری و سطحی نمی باشد بلکه به بینش، بصیرت و معرفتی حقیقی تبدیل گردیده است: «اینچنین عالم را عقل ساینس و زاجر باشد» (مولانا، همان، ص). آنچه که برآستی از اهمیت فراوانی برخوردار است همان هدف مقصود است که اگر نیکو و پسندیده باشد به کار جلوه ای زیبا و قابل تأیید خواهد بخشید: «... آنچه سر می جنباندم و تحسین می کردم که معلوم است که مقصود او از آن شعر چیست. پس معلوم شد که اصل، مقصود است. آن شعر فرع مقصود است که اگر آن مقصود است که اگر آن مقصود نبود، آن شعر نگفتی» (مولانا، همان، ص ۱۶). لذا انسانها از اعمال و رفتار خود و از علومی که می آموزند، بر اساس نیت و هدف خود بهره می گیرند و اگر نیتها و اهداف، معنوی والهی باشند، آنگاه بهره ها و ثمرات به اندازه ای عالی و والا خواهد بود که حتی در وهم انسانها نمی آید: (مولانا، همان ص ۴). انسان برآستی باید مواظب و آگاه از این امر باشد که هر کدام از شاخه های قابل تأیید علوم به منزله ابزار و وسیله ای هستند که در صورت صدق نیت می توانند آدمی را به سوی خدا و حقیقت و آرامش حقیقی رهنمون سازند و گر نه به تنهایی تعالی بخش و آرامش آفرین نخواهند بود، «این خلق به تفصیل در هر پیشه ای و صنعتی و منصبی (می کوشند) و تحصیل نجوم و طب و غیر ذلک می کنند و هیچ آرام نمی گیرند زیرا آنچه مقصود است. به دست نیامده است» (مولانا، همان، ص ۳). می توان گفت آنانکه علم را دوست دارند، در حقیقت خدا را دوست دارند، و هدف و مطلوبشان نهایتاً خدا بوده است: «همه آرزوها و مهر و محبتها و شفقتها که خلق دارند بر انواع چیزها به پدر و مادر و دوستان و آسمانها و زمینها و باغها و ایوانها و علمها و طعامها و شرابها - همه آرزوی حق دارند، و آن چیزها جمله نقابهاست. چون از این عالم بگذرند و آن شاه را بی این نقابها ببینند، بدانند

که آن‌ها نقاب‌ها و روپوش‌ها بود. مطلوبشان در حقیقت آن چیز بود» (مولانا، همان، صص ۲۱-۲۲).

و تنها موردی که در کل مجموعه هستی هدف از رسیدن به آن خود اوست خدای متعال باشد که مطلوب نهائی و غایی است و دیگر فراتر از آن هدفی برای وصول نخواهد بود: «همه چیزهای عالم، ازمال و زن و جامه، مطلوب لغیره است مطلوب لذاته نیست... و همچنین جمله چیزها مسلسل است تا به حق جلاله. اوست که مطلوب لذاته است و او را برای او خواهند نه برای چیز دیگر، که چون او و رای همه است و به از همه است و شریف‌تر از همه و لطیف‌تر از همه، پس او را برای کم از او چون خواهند؟ پس الیه المنتهی. چون به او رسیدند، به مطلوب کلی رسیدند. از آنجا دیگر گذرنیست» (مولانا، همان، صص ۴۶-۴۷) «عالم را و آسمان و زمین را و ماه و آفتاب و سیارات را، نیک و بد را برای آن آفریده که یاد او کنند و بندگی او کنند و مسبح او باشند» (مولانا همان، ص ۸۴)

سعدی، علم را عامل پرورش دین برای انسان می‌نماید: «علم، از بهر دین پروردنست»

(همان، باب هشتم، در آراء صحبت، ص ۲۱۴)

لذا سعدی مؤکداً این نکته را بیان می‌دارد که انسانها وقت خویش را در علم‌های ظاهری ضایع و تباه نسازند و به‌علمی رو آورند که ره‌گشا و راهبر آنها به سوی معنا و کمال باشد:

زمان ضایع مکن در علم صورت مگر چندان که در معنی بری راه

(کلیات سعدی مواعظ، قطعه در مدح و نصیحت، ص ۸۴۷)

اصولاً سعدی، علم را آدمیت و جوانمردی و ادب می‌داند، و لذا اگر عالمی این خصوصیات را نداشته باشد در این صورت فقط ظاهراً انسان است و باطناً حیوانی بیشتر نخواهد بود:

علم آدمیتست و جوانمردی و ادب ورنه ددی، به صورت انسان مصوری

(کلیات سعدی، مواعظ، قصیده در بند و اندرز، ص ۹۴۷)

زیرا به راستی انسانهایی که فاقد «دانش»، «بخشش» و «تقوی» باشند،

در واقع فاقد هرگونه کمال و معنویتی هستند:

کرا دانش و جود و تقوی نبود به صورت درش هیچ معنی نبود

(بوستان سعدی، باب دوم، ص ۲۵۴)



و لذا بیهوده نیست که سعدی واژه‌های «دین» و «دانش» را با هم به کار می‌گیرد :

زهی دین و دانش، زهی عدل و داد      زهی ملک و دولت که پاینده باد  
(بوستان، ص ۳۳۶)

حافظ، هدف از آفرینش آدمی را تعالی و کمال که در پرتو عبودیت و عشق به خدا حاصل می‌گردد معرفی می‌نماید:

طفیل هستی عشقند آدمی و پری      ارادتی بنما تا سعادت بیبری  
(دیوان حافظ، غزل ۴۴۱، ص ۵۱۹)

مراد آنکه «انسان و پری طفیل وجود عشقند، اینها برای محبت الله خلق شده‌اند» بدون تردید کسانی می‌توانند به مقام محبت نسبت به خداوند برسند که او را شناخته باشند، لذا می‌توان مقصود و هدف از وجود انسان را معرفت ذات و صفات پروردگار دانست و چنانکه داود (ع) پرسید یارب لماذا خلقت الخلق قال كنت كنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف، و لذا معرفت حقیقی جز از انسان درست نیاید. حافظ اهداف اصل و مقصود نهائی را وصال محبوب قلمداد می‌نماید :

غرض ز مسجد و میخانه‌ام وصال شماست      جز این خیال ندارم خدا گواه من است  
(غزل ۵۲، ص ۱۳)

لذا هدف کسب معرفت و دانش هم باید همسو و هماهنگ با هدف آفرینش انسان یعنی عشق به خدا و قرب به او و عبودیت و معرفت الهی باشد: «دل سپردگان وادی محبت و ساکنان طریق دوست، واله و شیدا، مفتون و مسحور و مجذوب زیبایی آن زیبایی علی‌الاطلاق گردیده‌اند، و با یک جاذبه نگاه پُر جاذبه‌اش دل از غیر او رها ساخته‌اند».

### «ارزش و منزلت علم و معرفت»

امیرالمومنین علی (ع) ارزش و منزلت علم و دانش را آنقدر بالا قلمداد می‌نماید که هیچ شرافتی را چون دانش نمی‌دانند: «لاشرف كالعلم» (نهج البلاغه، حکمت ۱۱۳)، که اصل ریشه هر خوبی است: «العلم اصل كل خير» (غررالحکم) و رأس و غایت تمامی فضائل است: «رأس الفضائل العلم» (غرر الحکم)، «غایه الفضائل العلم» (غررالحکم). علی (ع) علم را برترین و زیباترین گنج ها معرفی می‌نمایند: «العلم افضل الكنوز واجملها» (شرح ابن ابی الحدید) که میراثی است ارجمند: «العلم وراثه کریمه» (نهج البلاغه،

حکمت ۵) و نباید هیچ کسی را بزرگ شمرد تا وقتی که میزان معرفت و دانش او را آزمود: «لأنستعظم من احداً حتى تستكشف معرفته» (غرر الحکم). هیچ حرکتی نیست مگر آنکه آدمی در آن نیازمند به معرفت و دانش است: «ما من حركة الاوانت محتاج فيها الى المعرفة» (تحف العقول). لذا طالب چنین علم و معرفتی چون مجاهد در راه خدا است: «الشاخص في طلب العلم كالمجاهد في سبيل الله» (روضه الواعظین) و بنابراین دارندگان چنین دانشی تاروزگار باقی است باقی خواهند بود: «العلماء باقون ما بقى الدهر» (نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷) و کسی که چنین علمایی را بزرگ دارد در حقیقت پروردگار را بزرگ و محترم شمرده است «من وقر عالماً فقد وقر به» (غرر الحکم)

مولانا عالم را سراسر پُر از علم و خوبی می داند :

کلّ عالم را سبو دان ای پسر کاین بود از علم و خوبی تا بسر

(تفسیر مثنوی، ج ۲، ص ۳۵۲)

و به کار بردن دو مفهوم «علم» و «خوبی» در کنار یکدیگر، یاد آور این حقیقت است که انجام هیچ خوب و نیکویی یا به طور شایسته بدون علم و دانایی میسر و امکان پذیر نمی باشد.

همچنین مولانا علم را به دریای بی حد و کنار تشبیه می کند که طالب آن، غواص گوهرهای ارزشمند آن دریا است:

علم دریایست بی حد و کنار طالب علمست غواص بحار

(تفسیر مثنوی، ج ۱۴، ص ۳۹۶)

و مولوی علم و آگاهی را خاتم ملک سلیمان «جان عالم» معرفی می نماید :

خاتم ملک سلیمانست علم جمله عالم صورت و جانست علم

(تفسیر مثنوی، ج ۱، ص ۴۶۸)

وی «جان و عقل انسان» را طالب علم و محل طلوع آفتاب علم و معرفت می داند:

آفتاب معرفت را نقل نیست مشرق او غیر جان و عقل نیست

(تفسیر مثنوی معنوی، ج ۳، ص ۷۹)

اصولاً مولانا، جهل را کفر می داند و قضای اینچنین کفری را علم و دانش معرفی می نماید :

کفر جهلست و قضای کفر علم هر دو کی یک باشد آخر حلم و خلم  
(تفسیر مثنوی، ج ۷، ص ۱۵۶)

«کفر» در معنای «پوشاندن» به کار برده شده است و لذا کاملاً  
بجاست که مولانا جهل و نادانی را کفر می‌داند زیرا جهل است که علت  
کتمان و پوشاندن هر گونه حق و حقیقتی است، و ابزار مقابله با چنین جهلی  
چیزی جز دانایی و علم نمی‌باشد.

علم از روشنایی ویژه‌ای برخوردار است و لذا عالم نورانیت خاص  
خود را خواهد داشت و انسان است که می‌تواند مظلوف چنین علم والایی  
قرار گیرد، لذا می‌توان گفت انسان بدون علم، در واقع تاریک و بدون  
نور است و لذا چون حیوان غیر اثر بخش خواهد بود:

هیچ حیوانی تو دیدی روشن و پرنور علم؟! تن چو حیوان است، مگذار از پی حیوان صیام  
(دیوان شمس، غزل ۱۶۰۲، ص ۶۹۷)

لذا وی معتقد است که علم و معرفت، عامل ثمردهی و اثر بخشی  
زهد و پارسائی انسان است، یعنی آنکه بدون معرفت، زهد واجد هیچگونه  
فایده و ثمری برای زاهد و دیگران نخواهد بود:

زهد اندر کاشتن کوشیدنست معرفت آن کشت را رویدنست  
(تفسیر، مثنوی معنوی، ج ۱۴، ص ۵۰)

مولانا، علم را عامل نجات فرشتگان خدا معرفی می‌نماید، و جهل را  
به حیوانات نسبت می‌دهد، و اعتقاد دارد که آنان مخیر گردیده‌اند که با اراده  
خود به فرشتگان و یا حیوانات اقتدا کنند:

فرشته رست به علم و بهیمه رست به جهل میان دو به تنازع بماند مردم زاد  
(دیوان شمس، غزل ۹۱۸، ص ۴۳۴)

حال اگر آدمی علم را برگزیند علم او را به سوی بالاترین مقام‌ها  
سوق خواهد داد و اگر جهل را انتخاب نماید، جهل وی را به پستی وانحطاط  
خواهد کشاند:

گهی همی کشدش علم سوی علین گهیش جهل به پستی که هر چه بادا باد  
(دیوان شمس، غزل ۹۱۸، ص ۴۳۴)

بنابراین مولوی از گروهی شکوه دارد که حیوان صفت از خوردن  
علف فربه گشته‌اند و از دانش تهی و خالی اند:

یک گروه دیگر از دانش تهی همچو حیوان از علف در فریبه  
(تفسیر مثنوی، ج ۱۰، ص ۲۱۳)

چنین به ظاهر انسانهایی فقط به تن پروری روی می‌آورند و از پرورش روح و جان خود بی بهره و محروم می‌مانند.  
 آنانکه بر رهوار علم سوار می‌گردند، هر گونه بارگران دنیوی از دوش آنان بر زمین خواهد افتاد و سبکبار و سبکبال به سوی حقیقت خواهند شتافت :

تا که بر رهوار علم آیی سوار      بعد از آن افتد ترا از دوش بار  
 (تفسیر مثنوی، ج ۲، ص ۵۸۷)

در پرتو علم و معرفت است که آدمی به شناختی متین و استوار نسبت به حقایق هستی و صفات نیک و بد نائل خواهد آمد، آنگاه وی با تمامی صفات و موانعی که وی را از رسیدن به هدف هستی - یعنی قرب و تعالی و کمال - راباژ خواهد داشت به خوبی مقابل خواهد نمود .  
 مولانا ترکیب «علم آرای» رابه کار می‌گیرد و اینگونه مطرح می‌سازد که خدای تعالی، شمس تبریزی را برای علم آرای فرستاده است:

تویی شمس دین حق، شه تبریزیان مطلق      فرستادت جمال حق برای علم آرای  
 (دیوان شمس، ترجیع بند ۳۱، ص ۱۳۹۹)

و براستی که آرایش و تزئین واقعی در پرتو زیور حقیقی - یعنی علم و دانش - امکان پذیر است.

سعدی انسانی را سعادتمند و رستگار معرفی می‌نماید که توشه‌ای از علم و معرفت برای خود فراهم ساخته باشد :

خنک نیکبختی که در گوشه‌ای      به دست آورد از معرفت توشه‌ای  
 (بوستان)

و کسانی می‌توانند اینچنین خرمی از معرفت برای خود تهیه نمایند که سعدی صفت، خوشه چین معانی باشند :

برو خوشه چین باش سعدی صفت      که گرد آوری خرمن معرفت  
 (همان)

سعدی، علم و دانش را میراث پیامبران معرفی می‌نماید و مال و جاه را میراث فرعون و هامان :

«دو امیرزاده در مصر بودند، یکی علم آموخت و دیگری مال اندوخت. عاقبة الامر، آن یکی علامه عصر گشت و این یکی عزیز مصر شد. پس این توانگر به چشم حقارت در فقیه نظر کردی و گفتی: من به سلطنت رسیدم و این همچنان در مسکنت بمانده است. گفت: ای برادر شکر نعمت

باری عزاسمه همچنان افزونتر ست بر من، که میراث پیغمبران یافتم، یعنی علم، و ترامیراث فرعون و هامان رسید یعنی ملک مصر» (فرهنگ موضوعی مفاهیم تربیتی و اخلاقی گلستان سعدی باب سوم، حکایت ۲، علوی، ص ۱۸۰). سعدی، وجود مردم دانا و عالم را چون طلای نابی قلمداد می‌کند که هر کجا هر کجا بروند قدر و قیمت آنان را می‌دانند، در حالیکه افراد نادان بمتابه جواهر قلبی هستند که در دیار خودشان غریب و تنه‌ایند:

وجود مردم دانا مثال زر پلیست      که هر کجا برود قدر و قیمتش دانند  
بزرگ زاده نادان به شهر واماند      که در دیار غریبش به هیچ نستانند

(همان، باب سوم حکایت ۲۸، ص ۱۸۰)

انسانی که دارای فضل و احسان نباشد همانند نقش دیوار می‌ماند:

چو انسان را نباشد فضل و احسان      چه فرق از آدمی تا نقش دیوار

(همان، باب هفتم، حکایت ۱۱، ص ۱۸۱)

برای حکومت و حکم فرمایی، عقل و تدبیر لازم است:

تمیز باید و تدبیر و عقل و آنگه ملک      که ملک و دولت نادان سلاح جنگ خداست

(همان، باب هشتم، در آداب صحبت، ص ۱۸۱)

و سعدی زاهد بی علم را دشمن ملک و دین معرفی می‌کند:

«دو کس دشمن ملک و دین اند: پادشاه بی حلم و زاهد بی علم»

(همان)

همچنین وی زاهد بی علم را چون خانه بی در می‌داند و رونده بی معرفت را مرغ بی پر

(همان، ص ۱۸۷)

حافظ، قصه ارباب معرفت را عامل پرورش روح و جان انسان

معرفی می‌نماید:

جان پرور است قصه ارباب معرفت      رمزی برو پیرس حدیثی بیا بگو

(دیوان حافظ، غزل ۴۰۴، ص ۴۸۲)

در یک دیدگاه، حافظ قداست و ارزش خاصی برای «علم» قائل

است، به گونه‌ای که واژه علم را در ردیف واژه‌های «عمل» و «ادب» ذکر می‌نماید:

مظهر لطف ازل، روشنی چشم امل      جامع علم و عمل جان جهان شاه شجاع

(همان، غزل ۲۸۵، ص ۳۶۳)

- حافظا علم و ادب ورز که در مجلس شاه  
هر که را نیست ادب لایق صحبت نبود  
(همان، غزل ۲۰۲، ص ۲۸۰)
- حتی حافظ از «علم نظر»، «علم غیب»، «علم هیات عشق» سخن  
می گوید و چنین ترکیباتی را در اشعار خود به کار می برد:
- ز بتان آن طلب ارحسن شناسی ای دل  
کاین کسی گفت که در علم نظر بینا بود  
(همان، غزل ۱۹۷، ص ۲۷۵)
- مرا به رندی و عشق آن فضول عیب کند  
که اعتراض براسرار علم غیب کند  
(همان، غزل ۱۸۱، ص ۲۵۹)
- عجب علمی است علم هیأت عشق  
که چرخ هشتمش هفتم زمین است  
(همان، غزل ۵۴، ص ۱۳۲)
- به همین ترتیب «دانش» از دیدگاه حافظ از قدر و منزلت بالایی  
برخوردار است. حافظ دیدن و ادراک حق و حقیقت را به اندازه «ارزش» هر  
فرد معرفی می نماید:
- ترا چنانکه توئی هر نظر کجا بیند  
به قدر دانش خود هر کسی کند ادراک  
(همان، غزل ۲۹۲، ص ۳۷۰)
- و حافظ از هرزه رفتن «دانش و عمر» و اینگونه دست مایه های  
گرانقدر داشتن اما بی کفایتی در استفاده از آنها گله و شکایت دارد:
- ای دل به هرزه دانش و عمرت به باد رفت  
صد مایه داشتی و نکردی کفایتی  
(همان، غزل ۴۲۶، ص ۵۰۴)
- و یا آنکه حافظ، شک و تردید داشتن در حکمت سلیمان را ناشی از  
افت «عقل و دانش» می داند:
- در حکمت سلیمان هر کس که شک نماید  
بر عقل و دانش او خندند مرغ و ماهی  
(همان، غزل ۴۷۷، ص ۵۵۵)
- اما حافظ در مقابل حالات و ترکیبات فوق از «عجب علم»، «قال و  
قیل علم» و «علم بی عمل» سخن می راند و حتی زهد در معنای منفی و ریائی  
آن را نیز در همین حالت به کار می برد و واژه های «زهد و علم» را باهم به  
کار می گیرد:
- به عجب علم نتوان شد زاسباب طرب محروم  
بیا ساقی که جاهل را هنی تر می رسد روزی  
(همان، غزل ۴۴۳، ص ۵۲۱)
- طاق و رواق مدرسه و قال و قیل علم  
درراه جام و ساقی مه رو نهاده ایم  
(همان، غزل ۳۵۵، ص ۴۳۳)

نه من ز بی عملی در جهان ملولم و بس  
ملالت علما هم ز علم بی عمل است  
(همان، غزل ۴۴، ص ۱۲۲)

مطرب کجاست تا همه محصول زهد و علم  
در کار بانگ بربط و آواز نی کنم  
(همان، غزل ۳۴، ص ۴۱۸)

اصولاً حافظ اعتقاد دارد با فکر خطا آلودی برخاسته از دانش  
محدود آدمی است هرگز نمی‌توان فنون عشق‌ورزی را آموخت و هنر عاشق  
بودن را دریافت و معما و رموز عشق را حل کرد :

مشکل عشق نه در حوصله دانش ماست  
حل این نکته بدین فکر خطا نتوان کرد  
(همان، غزل ۱۳۱، ص ۲۰۹)

لذا در چنین طریقی :

دفت‌ر دانش ما جمله بشوئید به می  
که فلک دیدم و در قصد دل دانا بود  
و حتی بسیار بجا و شایسته است که تمامی آنچه‌ان دانش و دینی، نثار  
خاک راه آن محبوب و معشوق حقیقی جاودانه گردد :

هر آبروی که اندوختم زدانش و دین  
نثار خاک ره آن نگار خواهم کرد  
(همان، غزل ۱۲۹، ص ۲۰۷)

حافظ نگران آن است که شور و عشق حقیقی حیات، و حیات  
حقیقی در غالب انسانها به چشم نمی‌خورد و دغدغه دیانت و هدایت و شفای  
دلها و قلوب از بین آدمیان رخت بر بسته است، لذا وی در انتظار حالت و  
زمانی است که خلوت نشینان حقیقت بین، با افروختن مهر تابان حقیقت  
تاریکزار بی فروغ آدمیان را حیات و حرارتی دیگر بخشند :

نمی‌بینم نشاط عیش در کس  
نه درمان دلی نه درد دینی  
درونها تیره شد باشد که از غیب  
چراغی بر کند خلوت نشینی  
نه حافظ را حضور درس خلوت  
نه دانشمند را علم یقینی  
(همان، غزل ۴۷۳، ص ۵۵۱)

### «نقش تهذیب نفس در تحصیل علم و معرفت»

علی (ع) بیان می‌دارند انسانی که به تهذیب نفس خویش نپردازد،  
هرگز از عقل خود سودی نخواهد برد: «من لم یهذب نفسه، لم یتتفع بالعقل»  
(غرر الحکم) علم و دانش چون مال و قدرت گاهی می‌تواند مستی خاص  
خود را در فرد ایجاد نماید. مستی که سبب سلب عقل در انسان می‌گردد:  
«ینبغی للعاقل ان یحترس من سکر المال و سکر القدره، سکر العلم و سکر

المدح، سکر الشاب، فال لكل ذلك، رياحاً خبيثه، سلب العقل، و تستخف  
الوقار» (غرر الحکم). از جمله دشمنان عقل آدمی، هوا و هوس می باشد: «عدو  
العقل الهوی، بحار، ج ۷۸، ص ۱۲»، و در آنجا که هوی و هوس فرمانروای  
انسان باشد چه بسیار عقلهایی که اسیر آن هوا و هوسند: «کم من عقل اسیر،  
عند هوی امیر» (نهج البلاغه، حکمت ۲۱۱). به همین سبب است که از دیدگاه  
علی (ع) عشق و دوستی نسبت به دنیا گوش‌های انسان‌ها را از  
شنیدن حکمت و دانش باز می‌دارد و دل‌های آدمیان را از دریافت نور بصیرت  
و بینش کور و نابینا می‌سازد: «لحب الدنيا صمت الاسماع عن سماع الحکة و  
عمیت القلوب عن نور البصیره» (غرر الحکم). در چنین حالتی، انسان مریض  
و بیمار می‌گردد و آدمی امور را با چشمی منحرف می‌بیند و مورد ارزیابی قرار  
می‌دهد و با گوش‌هایی سنگین می‌شنود، زیرا انواع شهوتها و تمایلات، عقل  
او را کور ساخته و عشق به دنیا قلبش را میرانده است: «من عشق شیئاً اعمی  
بصره و امراض قلبه فهو ينظر بعین غیر صحیحه و یسمع باذن غیر سمیعہ قد  
خرقت الشهوات عقله و امانت الدنيا قلبه» (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۹).

از دیدگاه مولانا علم می‌تواند موجب هدایت و ضلالت هر دو گردد:

هم ضلال از علم خیزد هم هدی هم چنانکه تلخ و شیرین از ندی

(تفسیر مثنوی، ج ۱۰، ص ۵۵۹)

علم در صورتی عامل هدایت است که آدمی علم و دانش را رها از

هر گونه هوای نفس طلبد:

هین مکش بهر هوا آن بار علم تا شوی راکب تو بر رهوار علم

(تفسیر مثنوی، ج ۲، ص ۵۸۷)

مولانا معتقد است که اگر آدمی بتواند حتی لحظه‌ای بر هوای نفس

خویش غالب آید، آنگه علوم تمامی انبیاء و پیامبران الهی براو معلوم و آشکار

خواهد گردید:

یک لحظه اگر نفس تو محکوم شود علم همه انبیات معلوم شود

(رباعی، قسمت هشتم)

اما آنانکه هنوز در گرو خود و خود خواهی هستند و از هوای نفس

رهایی نیافته‌اند، هرگز دانش و علمشان نه تنها برای خود آنان مفید نیست

بلکه برای دیگران هم درخور تأیید و شایسته شنیدن و عمل کردن نمی‌باشد:

آنکه به خویش است گرو علم و فرییش مشنو هست تو را دانش نو هوش به اسناد مده

(دیوان شمس، غزل ۲۲۸۴)



زیرا دنیاطلبی چشم عقل آدمی را کور ساخته و او را از دانش حقیقی دور می‌سازد:

زان ندانی کت زدانش دور کرد      میل دینی چشم و عقلت کور کرد  
(تفسیر مثنوی، ج ۵، ص ۲۴۸)

لذا چه بسا که علم و ذکاوتها و زیرکی‌هایی که در رهروان راه را همچون راه زن زیان و ضرر رساند:

ای بسا علم و ذکاوت و فطن      گشته ره رو را چو غول و راه زن  
(تفسیر مثنوی، ج ۱۴، ص ۱۲۸)

و علمی که مورد تأیید حق نباشد صاحب آن به گفته قرآن کریم چون چار پایی است که تعدادی کتاب حمل می‌کند:

گفت ایزد یحمل اسفاره      بار باشد علم کآن نبود ز هو  
(تفسیر مثنوی، ج ۲، ص ۵۸۷)

حتی مولوی معتقد است که آموزش دادن و تعلیم علم و فن به افراد بد ذات همانند آن است که تیغ و شمشیری را در دست فرد سارق و راهزنی قرار دهند:

بد گهر را علم و فن آموختن      دادن تیغی است دست راه زن  
(تفسیر مثنوی، ج ۱۰، ص ۱۹۸)

به همین علت، وی اعتقاد دارد که شمشیر را در دست زنگی مست قرار دادن بهتر از آن است که افراد پست واجد علم گردند:

تیغ دادن در کف زنگی مست      به که آید علم ناکس را به دست  
(تفسیر مثنوی، ج ۱۰، ص ۱۹۸)

به طور کلی، علم و مال و جاه و مقام برای افراد بد ذات وسیله فتنه و آشوب و تباهی خواهد بود:

علم و مال و منصب و جاه و قران      فتنه آمد در کف بدگوه‌ران  
(تفسیر مثنوی، ج ۱۰، ص ۱۹۸)

عقلی که به مرزی از معرفت، بینش و بصیرت نائل گردیده که واجد «علم و عمل» توأماً گردیده است، یعنی آنکه هم خوب می‌اندیشد و هم انسان را به اعمال شایسته فرمان می‌دهد دیگران در مقابل چنین عقلی نهایت خضوع و خاکساری را خواهند داشت:

عقلی که بر این روزن شد حارس این خانه      خاک در او گردد گر علم و عمل دارد  
(دیوان شمس، غزل ۶۰۰، ص ۳۰۶)

مولوی از «لذت علم و عمل» سخن می‌گوید:

ای روح بخشش بی بدل وی لذت علم و عمل  
باقی بهانه ست و دغل کاین علت آمد و آن دوا

(دیوان شمس، غزل ۱، ص ۶۳)

مولوی، قبول و پذیرش الهی را برای «علم» و «عمل» خود کافی می‌داند، و از هر چه آنچه غیر این قبول آسمانی است، اظهار تنفر و بیزاری می‌نماید:

علم و عمل قبول او بس ای من ز جز این قبول بیزار

(دیوان شمس، غزل ۱۰۵۰، ص ۴۸۶)

اما مولوی با علم و عملی که منشأ هیچگونه تأثیر معنوی نیست و برخاسته از تقلید و تکرارهای کورکورانه است موافق نمی‌باشد و از خدا می‌خواهد که قبل از مرگ خود از چنین علم و عملی رها گردد:

یا رب مرا پیش از اجل فارغ کن از علم و عمل  
خاصه علم منطقی در جمله افواه آمده

(دیوان شمس، غزل ۲۲۷۹، ص ۹۶۸)

از دیدگاه مولانا علم حقیقی هم جویای رسیدن به «یقین» و یقین

جویای دیدار معشوق است:

علم جویای یقین باشد بدان و آن یقین جویای دیدست و عیان

(تفسیر مثنوی، ج ۹، ص ۷۶)

و لذا مولانا برآستی اعتقاد دارد این عشق در اوراق و دفاتر معمولی

و فضل فروشها و علم نمایان عالم نمانمی‌باشد:

عشق اندر فضل و علم و دفتر و اوراق نیست هر چه گفت و گوی خلق آن ره ره عشاق نیست

(دیوان شمس، غزل ۳۹۵، ص ۲۲۶)

زیرا اینچنین علمی برخاسته از عقل‌های سست اندیش و استدلال‌های

ضعیف آدمیان است، حال آنکه عشق حقیقی نشأت گرفته از دلها و قلوب

پاک و مطهری است که برآستی از قید و بند خود و هوای نفس رها شده و

در مقابل معشوق، خود را هیچ انگاشته‌اند و لذا به مقام و جایگاهی

رسیده‌اند که در تشخیص و درک حقیقت - آنگونه که هست - توفیق

افزونتری را داشته‌اند:

خمش کومه کن ای خاطر که علم اول و آخر بیان کرده بود عاشق جو پیش شاه لا باشد

(دیوان شمس، غزل ۵۷۶، ص ۲۹۴)

بیهوده نیست که مولانا، عشق را مدرسه حقیقی می‌شمارد و مدرس چنین مدرسه‌ای را خدای تعالی معرفی می‌نماید و مجموعه انسانهای عاشق را طلاب و دانشجویان چنین مدرسه‌ای می‌داند:

مدرسه، عشق و مدرس، ذوالجلال      ما چو طالب علم و این تکرار ماست  
(دیوان شمس، غزل ۴۲۹، ص ۲۰۴)

و اینچنین علمی، نامحدود و بی‌نهایت است، چرا که معشوق - یعنی خدای عالمیان - را نهایی نیست:

لایحوز و یحوز تا اجل است      علم عشاق را نهایت نیست  
(دیوان شمس، غزل ۴۹۹، ص ۲۶۸)

به همین علت است که مولانا فرمان می‌دهد که آدمیان در طلب چنین علمی باشند که در علامت و نشان نمی‌گنجد:

آن لقمه که در دهان نگنجد به طلب      و آن علم که در نشان نگنجد، به طلب  
(رباعی، قسمت اول)

مولانا اعتقاد دارد که می‌توان در پرتو عشق و علم، از مدرسه و کاغذ و تکرار رهایی یافت:

خاموش کز این عشق و از این علم لدنیش      از مدرسه و کاغذ و تکرار رهیدیم  
(دیوان شمس تبریزی، غزل ۱۴۷۸، ص ۲۲۶)

و تشنگان حق و حقیقت از چنین علم لدنی سیر نمی‌گردند زیرا اینچنین علمی فراتر از مدرسه و کاغذ و تکرار است:

کی سیر شود ماهی ز تری      یا تشنه حق از علم لدن  
(دیوان شمس، غزل ۲۰۹۹، ص ۸۸۶)

اصولاً، علمی که در مدارس معمولی یافته می‌شود و تدریس می‌گردد متمایز با عشق است:

آن علم که در مدرسه حاصل کردند      کار دگر است عشق کاری دگر است  
(رباعی، قسمت سوم)

و لذا کسیکه رو در عشق الهی دارد، گوئی همه فضائل و علوم حقیقی را از آن خود ساخته و نیازی به گردآوری فضل و علم دیگری ندارد:

چه فضل و علم گرد آرم؟ چو رو در عشق او آرم  
به بصره چون کشم خرما؟! به کرمان چون برم زیره

- (دیوان شمس، ترجیع بند یازدهم، ص ۱۳۷۲)

زیرا زمانی که علم با قلب و دل انسان عجین گردد حقیقتاً موجب یاری آدمی و باعث نجات او خواهد بود:

علم چون بر دل زند یاری شود      علم چون بر تن زند باری شود  
(تفسیر مثنوی، ج ۲، ص ۵۸۷)

مولانا واژه‌های «روح» و «علم» و «عشق» را با هم به کار می‌برد و اعتقاد دارد که حیات حقیقی در پرتو اینچنین علمی که با عشق عجین و همراه است به کالبد سرد جسمانی آدمیان سرایت می‌کند و جسم انسان با روح و حیات همراه می‌گردد:

پوسیده استخوان و کفن‌های مرده بین  
کز روح و علم و عشق چه آکنده می‌شود

(دیوان شمس، غزل ۸۷۴، ص ۴۱۴)  
و مولانا دریغ و افسوس می‌خورد برای کسانی که علم حقیقی را در کتابها جستجو می‌کنند و شادی و شیرینی را از حلوا می‌طلبند:

علم جویی از کتبها ای فسوس      ذوق جویی تو ز حلوا ای فسوس  
(تفسیر مثنوی، ج ۱۲، ص ۴۹۸)

در پرتو «عشق»، «عقل آدمی» به زر و طلای ناب تبدیل می‌شود و ارزش راستین و حقیقی خود را باز می‌یابد:

ای عقل، مس‌بدی تو و از عشق ز رشدی      تو کیمیا نه‌ای، علم کیمیاستی  
(دیوان شمس، ترجیع بند ۴۳، ص ۱۴۱)

بدین لحاظ است که مولانا مصرانه از فقهای ظاهری می‌طلبد که به خاطر خدا رو به «علم عشق» آورند و اینچنین علمی را بیاموزند، زیرا علم عشق در دنیا و آخرت نجات بخش آدمی است:

ای فقیه از بهر الله علم عشق آموز تو      زانک بعد از مرگ حل و حرمت و ایجاب کو  
(دیوان شمس، غزل ۲۲۰۵، ص ۹۳۶)

لذا صاحب‌دلان از طریق دل و قلب خویش، علم راه حق و علم رسیدن به او را می‌دانند:

علم راه حق و علم و منزلش      صاحب دل داند آن را یا دلش  
(تفسیر مثنوی، ج ۱۰، ص ۲۱۴)

از دیدگاه مولوی، اگر انسان بخواهد به درک حقیقت نائل آید، کاملاً لازم و ضروری است که فکر و اندیشه خود را از جمیع هواهای نفسانی و از هرگونه غرض و هدف غیر الهی عاری و رها سازد: «آدمی می‌باید که آن

ممیز خود را عاری از غرض‌ها کند» (مولانا، فیه مافیه، ۱۳۷۹، ص ۴). تشخیص درست از نادرست و راستی از کژی، ترک هوای نفس می‌طلبد: «انبیاء و اولیا خود از مجاهده نمی‌رهند. اول، مجاهده که در طلب داشتند: قتل نفس و ترک مرادها و شهوات، و آن جهاد اکبر است. و چون واصل شدند و رسیدند و در مقام امن مقیم شدند، بر ایشان کژ و راست کشف شد. راست را از کژ می‌دانند و می‌بینند» (مولانا، همان، ص ۵۷). و آدمی چون به علم حقیقی نائل آید، حقیقت تمامی امور عالم - آنگونه که در قیامت بر آدمیان کشف می‌گردد بر وی کشف و روشن خواهد شد: «احوال عالم را... در آن عالم دیگرگون باشد که به این نماند. آن را معبر الهی تعبیر کند، زیرا بر و همه مکشوف است» (مولانا، همان، ص ۴۶). گناهان همچون حجاب‌هایی هستند که در مقابل دیده عقل و خرد آدمی قرار می‌گیرند و سبب عدم تشخیص و یا تشخیص نادرست حقیقت می‌گردند: «مزاجی هست آدمی را از روی معنی چون آن ضعیف شود، حواس باطنه او هر چه بیند و هر چه می‌گوید بر خلاف باشد... آدمی عظیم چیز است. در وی همه چیز مکتوب است. حجب و ظلمات نمی‌گذارد که او آن علم را در خود بخواند. حجب و ظلمات، این مشغولیت‌های گوناگون است و تدبیرهای گوناگون دنیا و آرزوهای گوناگون، با این همه که در ظلمات است و محجوب پرده‌هاست به هم چیزی می‌خواند و از آن واقف می‌گردد، بنگر که چون این ظلمات و حجب برخیزد، چه سان واقف گردد و از خود چه علم‌ها پیدا کند، (مولانا، همان، ص ۲۸). مولانا بسیار گله و شکایت از آن عالمی دارد که اگرچه به بسیاری امور احاطه یافته و حلال و حرام امور را دریافته است، با این وجود خود را نمی‌شناسد و پاکی یا ناپاکی خود را نمی‌داند و به چنین امر مهمی توجه ندارد: «علمای اهل زمان در علوم موی می‌شکافند و چیزهای دیگر را، که به ایشان تعلق ندارد، به غایت دانسته‌اند و ایشان را بر آن احاطت کلی گشته و آنچه مهم است و به او نزدیکتر از همه آن است خودی اوست و خودی خود را نمی‌داند. همه چیز را به حل و حرمت حکم می‌کند که این جایز است و آن جایز نیست و این حلال است یا حرام است. خود را نمی‌داند که حلال است یا حرام است، جایز است یا ناجایز، پاک است یا ناپاک است» (مولانا، همان، ص ۱۳).

سعدی ترک هوای نفس را عامل سپر انسان در دریای بیکران معرفت قلمداد می‌نماید:

ترک هواست، کشتی دریای معرفت عارف به ذات شونه به دلق قلندری  
 (کلیات سعدی، قسمت مواعظ، قصیده در بند و اندرز، ص ۹۴۷)  
 به همین علت، او از انسانها می‌خواهد که سخن معرفت را از  
 درویشانی پرسند که هوای نفس خود را ترک گفته‌اند:  
 سخن معرفت از حلقه درویشان پرس سعدیا شاید از این حلقه که در گوش کنی  
 (کلیات سعدی، ص ۷۹۶)

و همچنین به همین سبب است که سخنی بهتر از سخن سعدی برای  
 آنانکه طالب معرفت و صاحب معرفت و صاحب شناختند وجود ندارد:  
 سعدیا خوشتر از حدیث تو نیست تحفه روزگار اهل شناخت  
 (کلیات سعدی، ص ۴۶۷)

زیرا که او هم با ترک هوی، معرفت و شناخت را در قلب و سینه  
 خویش پرورش داده است:  
 چون صدف پروردم اندر سینه در معرفت تا به جوهر طعنه بر ذرهای دریایی زدم  
 (کلیات سعدی، ص ۶۵۷)

سعدی اعتقاد دارد نفس آدمی به گونه‌ای است که هر قدر با آن  
 بیشتر مدارا کنی مخالفت آن با آدمی افزایش می‌یابد: «بزرگی را پرسیدم در  
 معنی این حدیث که: اعدی عدوک نفسک التی بین جنیبک. گفت: به حکم  
 آنکه هر آن دشمنی را که باوی احسان کنی دوست گردد، مگر نفس را که  
 چندانکه مدارا بیش کنی مخالفت زیادت کند» (همان، باب هفتم، حکایت ۱۹،  
 ص ۱۸۹). وی بیان می‌دارد که نفس چون مراد یابد به آدمی فرمان می‌دهد  
 و حکم می‌راند:

فرشته خوی شود آدمی به کم خوردن و گر خورد چو بهایم، بیفتد همچو جماد  
 مراد هر که بر آری، مطیع امر تو گشت خلاف نفس که فرمان دهد چو یافت مراد  
 (همان)

سعدی، شهوت را به سان آتشی معرفی می‌نماید که آدمی طاقت سوختن  
 در آن را ندارد:

که شهوت آتشست از وی پیرهیز بخود بر، آتش دوزخ مکن تیز  
 در آن آتش نداری طاقت سوز به صبر آبی برین آتش زن امروز  
 (همان، باب هشتم، در آداب محبت ص ۲۹۵)

همچنین وی اظهار می‌دارد که: «عقل در دست نفس چنان گرفتارست که مرد عاجز با زن گریز» (همان، باب هشتم، در آداب صحبت، ص ۲۹۵).

سعدی عالم بی عمل را از جمله افرادی معرفی می‌نماید که رنج بیهوده می‌برد و بی فایده سعی و تلاش به عمل می‌آورد:

«دو کس رنج بیهوده بردند و سعی بی فایده کردند: یکی آنکه اندوخت و نخورد و دیگر آنکه آموخت و نکرد» (همان، باب هشتم، در آداب صحبت، ص ۱۸۶).

و سعدی چنین افرادی را نادان و جاهل معرفی می‌نماید و آنان را چون چارپایانی می‌داند که چند کتابی را حمل می‌کنند:

علم چندانکه بیشتر خوانی	چون عمل در تو نیست نادانی
نه محقق بود نه دانشمند	چارپایی بر او کتابی چند
آن تهی مغز را چه علم و خبر	که بر او هیزمست یا دفتر

(همان)

همچنین وی معتقد است: «هر که علم خواند و عمل نکرد، بدان ماند که گاو راند و تخم نیفشاند» (همان).

همچنین او عالم بی عمل را چون درخت بی بر می‌داند (همان، ص ۱۸۷) و یا چون زنبور بی عسل (همان).

سعدی عالم بدون تقوا را چون کور مشعله دار می‌داند (همان، ص ۱۸۶) و معتقد است که ارتکاب گناه از علما و دانشمندان زشت‌تر است: «معصیت از هر که صادر شود ناپسندیده است و از علماء ناخوب‌تر که علم سلاح جنگ شیطانست و خداوند سلاح را چون به اسیری برند، شرمساری بیش برد» (همان). لذا وی اعتقاد دارد که عوام الناس از دانشمندان بدون تقوا بهترند:

عام نادان پریشان روزگار	به ز دانشمند ناپرهیزگار
کان بنابینایی از راه اوفتاد	وین دو چشمش بود و در چاه اوفتاد

(همان)

سعدی، عالم حقیقی را کسی می‌داند که به علم خود عمل کند و خود او مرتکب اعمال ناشایست نگردد، نه آنکه فقط دیگران را توصیه نماید:

عالم آنکس بود که بد نکند      نه بگوید به خلق و خود نکند

(همان، باب دوم، حکایت ۳۹، ص ۱۸۴)

سعدی اینگونه بیان می‌دارد انسانی که تقوی و علم و زهد خویش را بفروشد در واقع خرمنی را به زحمت گردآورده و سپس آن را با خود کاملاً سوخته و از بین برده است:

هر که پرهیز و علم و زهد فروخت      خرمنی گرد کرد و پاک بسوخت

(همان، باب هشتم، در آداب صحبت، ص ۲۱۴).

اصولاً سعدی علم را عامل پرورش دین معرفی می‌نماید نه دنیا دوستی: «علم از بهر دین پروردنست، نه از بهر دنیا خوردن» (همان).

علم و دانش شروط بسیاری می‌طلبد و بسیاری علما از صدها شرایط آن و حتی یک شرط را هم بجا نمی‌آورند حتی به واسطه حب جاه و شهرت و مقام دوستی هنوز مترصد آنند که علم دیگری را نیز به علم قبلی خود بیفزایند:

از صد یکی به جای نیاورده شرط علم      وز حب جاه در طلب علم دیگری

(کلیات سعدی، مواعظ، قصیده در بند و اندرز، ص ۹۴۷)

سعدی بر این نکته بسیار تأکید دارد آنانکه متولی آموزش دانش خود به مردم هستند، قطعاً لازم است آنچه را که به مردم تعلیم می‌دهند، خود بشنوند و عمل نمایند:

ای که دانش به مردم آموزی      آنچه گویی به خلق خود بنیوش

(کلیات سعدی، مواعظ، قطعه در مدح صاحب دیوان، ص ۸۴۰)

زیرا از دیدگاه او، اگر آدمی به ظاهر همه علم عالم را هم داشته باشد، در صورتیکه علم او مقرون به عمل صحیح و شایسته‌ای نباشد، مدعی دروغگویی بیشتر نیست:

گر همه علم عالمت باشد      بی عمل مدعی و کذابی

(مواعظ)

براستی دانشمند و مفسری که علم و ادب خویش را با متاع و کالای حقیر دنیا عوض می‌کند زیان کرده و دچار خسروانی عظیم گردیده است:

زیان می‌کند مرد تفسیر دان      که علم و ادب می‌فروشد به نان

به همین ترتیب، انسانی که علم و دانش خود را از دیگران بالاتر داند، بواسطه همین کبر و غرورش از تمامی افراد پست‌تر می‌باشد:

دعوی مکن که برترم از دیگران به علم      چون کبر کردی از همه دونان فروتری

(کلیات سعدی، مواعظ، قصیده در بند و اندرز، ص ۹۴۷)



از جمله دیگر خصوصیات افراد آگاه و با دانش آن است که هرگز در صدد آن نیستند که با آزدن دیگران، سبب آبادانی خود و افزایش مال و ثروت خویش گردند:

نکند هرگز اهل دانش و داد      دل مردم خراب و گنج آباد  
(کلیات سعدی، مواعظ، مثنوی در بند و اخلاق، ص ۹۸۲)

به طور کلی سعدی رستگار و سعادتمند می‌داند انسانی را که با دانش و عدالت از دنیا رود:

به آخر ندیدی که برباد رفت؟      خنک آن که با دانش و داد رفت  
(بوستان)

زیرا عمل استوار و شایسته شرط رستگاری است، و هیچ راهی درست‌تر از آن نیست که آدمی از هر گونه افتخار و نشان ظاهری به منظور معرفی خود و معروف ساختن خویش اجتناب نماید:

عمل بیار و علم بر مکن که مردان را      رهی سلیم‌تر از کوی بی‌نشانی نیست  
(کلیات سعدی، مواعظ، قصیده موعظه و نصیحت، ص ۸۹۳)

و سعدی، هیچگونه فایده و سودی برای علمی که در عمل به کار بسته نشود قائل نیست، زیرا وی اعتقاد دارد که علم، برای عمل کردن است همانگونه که چشم برای نگریستن:

هر علم را که کار نبندی چه فایده      چشم از برای آن بود آخر که بنگری  
(کلیات سعدی، مواعظ، قصیده در بند و اندرز، ص ۹۴۷)

سعدی، ثمره و میوه درخت علم را «عمل» می‌داند و لذا اگر شخصی علی‌رغم داشتن علم، اهل عمل نباشد از دیدگاه وی به درختی بی‌ثمر خواهد ماند:

بار درخت علم ندانم مگر عمل      با علم اگر عمل نکنی شاخ بی‌بری  
(کلیات سعدی، مواعظ، قصیده در بند و اندرز، ص ۹۴۷)

حافظ با تأکید فراوان افراد ناآگاه را مخاطب این سخن حکیمانه قرار می‌دهد که:

ای بی‌خبر بکوش که صاحب‌خبر شوی (غزل ۴۷۶، ص ۵۵۴)  
زیرا که افراد «بی‌خبر» به واسطه خود پرستی هیچکدام از اسرار عشق و مستی را در نخواهند یافت:

با مدعی مگوئید اسرار عشق و مستی      تا بی‌خبر بمیرد از درد خود پرستی

و می توان گفت نخواستن انانیت و دوری از هوای نفس است که سبب رهبایی رهرو به سوی اوج تعالی و عبودیت و معرفت می شود:

دست از مس وجود چو مردان ره بشوی      تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی  
(غزل ۴۷۶، ص ۵۵۴)

بالاترین حجاب و مانع آدمی در طریق رسیدن به چنین هدف مقدسی، همانا خود خواهی و خود پرستی است: وجودک ذنب لایقاس به ذنب و گرنه:

میان عاشق و معشوق هیچ حائل نیست      تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز  
(غزل ۲۵۸، ص ۳۳۶)

بنابراین:

حضور گرهی خواهی ازوغائب مشو حافظ      متی ها تلق من تهوی دع الدنیا و اهملها  
(غزل ۱، ص ۷۹)

بیا و هستی حافظ زبیش او بردار      که با وجود تو کس نشنود زمن که منم  
(غزل ۳۳۳، ص ۴۱۱)

«حافظ از بی معرفتی قوم رنج می برد، از شیوع ریا و تردید رنج می برد، از بی ایمانی و ریا و دروغ رنج می برد... یکی از خطوط قیافه تابناک حافظ مبارزه با عوام فریبی، با بی ذوقی، با تعصب و خرافات، با فکرهای محدود و اندیشه های متحجر در تقلید است.»

(دشتی، نقشی از حافظ، ۱۳۸۰، ص ۲۷۷)  
معرفت نیست در این قوم خدایا مددی      تا برم گوهر خود را به خریدار دگر

(غزل ۲۴۵، ص ۳۲۳)  
«حسرت بزرگی که حافظ دارد و آن را با خود به گور می برد، «آرزوی خلوص انسانیت» است، و همان است که او را سرانجام به این نتیجه می رساند که: عالمی از نو بیاید ساخت از نو آدمی.»

(اسلامی ندوشن، ماجرای پایان ناپذیر حافظ، ۱۳۷۴، ص ۱۹).  
لذا در دیدگاه حافظ، مدرسه ای که در آن قیل و قالها و جدلها و بحث ها به حقیقتی نینجامد و بلکه موجب فضل فروشی و ریا و تظاهر گردد هرگز مورد تائید نمی باشد:

طاق و رواق مدرسه و قال و قیل علم      در راه جام و ساقی مه رو نهاده ایم  
(غزل ۳۵۵، ص ۴۳۳)

بالاترین مانع نیل به هدف، هوای نفس و دنیا دوستی است: «اغلب مقصود حافظ از دین و عقل و علم و زهد و تقوی و ناموس و غیره که بدان طعن می‌زند همین هستی موهوم و فرعون نفس است، زیرا عامه خلق، دین و عقل و علم و زهد و تقوی را در خدمت نفس آورده و فرعون درونی خود را در حجاب این صورتهای پنهان کرده‌اند» (الهی قمشه‌ای، مقالات، ۱۳۷۹، صص ۱۳-۱۴). از دیدگاه حافظ «خرابات آنجاست که عاشق، طاق و رواق خود پرستی را خراب می‌کند و خانه‌اش در نور خدا غرق می‌شود... خودبینی نزد عارفان حجاب اکبر است و دیگر حجاب‌ها پرده از او وام گرفته‌اند» (همان).  
اخلاص و پاکی در مسیر علم و دانش و همراهی علم و عمل از جمله حساس‌ترین و دشوارترین امور است. بیهوده نیست که ابویزید بسطامی می‌گوید «سی سال مجاهدت کردم، بر من هیچ چیز سخت‌تر از علم و متابعت آن نیامد» (الجلابی الهجویری الغزنوی، کشف المحجوب، ۱۳۸۰، ص ۱۱)

ابوبکر طمستانی، بزرگترین نعمت را بیرون آمدن از نفس معرفی می‌نماید زیرا که نفس بزرگترین حجاب میان انسان و خدای عزوجل است. (قشیری، ترجمه رساله قشیریه، ۱۳۷۴، ص ۵۴۰) لذا عقل دلهایی که در شهوت دنیاگره خورده‌اند از خدا محجوب خواهد بود (همان، ص ۲۲۹)

### «لزوم تعلق، تفکر، جامعیت و ژرفنگری در علم و معرفت»

حضرت علی (ع)، اظهار می‌دارند که فکر کردن آدمیان در مظاهر قدرت الهی، و نعمتهای عظیم او سبب راه یابی انسان به سوی راه صحیحی و استوار می‌گردد: «لو فکروافی عظیم القدره و جسیم النعمه، لرجعوا الی الطریق، و خافوا عذاب الحریق» (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵).  
از طرف دیگر، علی (ع) از مفهوم «قلب» نام می‌برند و بیماری دل و قلب را باعث ضلالت آدمی می‌دانند: «ولکن القلوب علیله و البصائر مدخوله» (همان)

علی (ع) مبنای علم و تعلیم را تفکر و تعقل قلمداد می‌نمایند، تفکری که می‌تواند سبب ایجاد بصیرت و بینش و حکمت در آدمی گردد، یعنی دانش ژرف و جامعی که سبب دیدن هستی آنگونه که هست و انجام کارها آنگونه که باید می‌شود: «تفکرک یفیدک الاستبصار» (غرر الحکم). لذا امیر المومنین علی (ع) حتی دینی را که در آن ژرف نگری و اندیشه نباشد

واجد هیچ خیر و سودی قلمداد نمی‌نمایند: «لاخیر فی دین لا تفقه فیه» (البحار، ج ۷۰ / ۳۷۰). توصیه آن حضرت نیز به فرزندشان امام حسن مجتبی (ع) آن است که: «و تفهم وصیتی و لا تذهبن عنها صفحاً» (نهج البلاغه، ۳۱). (در وصیتم دقت کن و آن را سرسری مگیر). زیرا که ایشان فضیلت و برتری فکر و فهمیدن را به مراتب افزایش از یک سلسله تکرارها و بررسیهای سطحی می‌دانند: «فضل فکر و تفهم انجع من فضل تکرار و دراسه» (غرر الحکم). چنین فکر و اندیشه‌ای اگر با چشم و نگاه انسان عجبین و همراه گردد تبدیل به «نظر» می‌شود یعنی مشاهده دقیق و ژرف نگری که در اینصورت به گفته علی (ع) خورشید و ماه و حتی گیاه و درخت و آب و سنگ هم شایسته چنین نظرکردنی می‌باشند:

«فانظر الی الشمس و القمر و النبات و الشجر و الماء و الحجر» (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۵).

به گفته امام جعفر صادق (ع) کثرت چنین نظری به علم است که سبب شکوفائی عقل آدمی می‌گردد: «کثرة النظر فی العلم یفتح العقل» (بحار، ج ۱، ص ۱۵۹). عقلی که بنا به بیان امیر المومنین علی (ع) هرگز جویای خود را فریب نمی‌دهد: «لا یغش العقل من استصحه» (نهج البلاغه، حکمت، ۲۸۱). و «فرستاده حق» (غرر الحکم) و «پیامبر فکر» (مستدرک نهج البلاغه / ۱۷۶) و «قوی ترین بنیان» (غرر الحکم)، «اصلاح کننده هر کاری» (غرر الحکم) می‌باشد و حتی «دین و ادب نتیجه چنین عقلی هستند» (غرر الحکم)، و «هیچکس نیست که خداوند او را عقل عنایت فرموده باشد مگر آن که در روزی وی را نجات خواهد داد» (نهج البلاغه، حکمت ۴۰۷).

لذا باید فراگیر نسبت به آنچه که می‌آموزد فکر کند تا آنکه علم و دانش او استوار و محکم گردد و آنچه را که نمی‌فهمیده است بفهمد: «من اکثر الفکر فیما تعلم اتقن علمه و تفهم ما لم یکن یفهم» (غرر الحکم).

امیر المومنین علی (ع) می‌فرمایند: «فالبصیر منها شاخص و الاعمی الیها شاخص و البصیر منها متزود و الاعمی لها متزود» (نهج البلاغه، خطبه ۱۳۳) = «انسان بصیر و بینا از دنیا روی بر می‌گرداند، ولی انسان کور و بدون بصیرت به سوی دنیا نگران و خیره است، و انسان بصیر از دنیا توشه بر می‌گیرد ولی انسان کور و بدون بصیرت برای دنیا توشه بر می‌گیرد». منظور از واژه «بصیر» انسانی است که از قلب و نفس سلیم برخوردار است و از قدرت تعقل و تفکر خود نیز بهره می‌گیرد و به واسطه برخورداری از چنین

ابزارهای شناختی است که به این معرفت و علم نائل می‌آید که دنیا شایسته دل سپردن نیست و بلکه باید از آن برای آخرت توشه برداشت. منظور از انسان کور و نابینا هم انسانی است که از بصیرت به مفهوم فوق برخوردار نمی‌باشد و لذا به واسطه عدم برخورداری از ابزارهای عقل حقیقی و قلب بیدار نمی‌تواند به شناخت صحیح و استواری هم نسبت به دنیا نائل آید، لذا چنین امری سبب می‌گردد که به دنیا عشق ورزد و نقطه توشه‌های مادی و دنیوی بگیرد و با مرگ خود آنها را در دنیا جای بگذارد و تنها و بدون توشه ره به سوی جهان دیگر سپرد.

مولانا علم کسانی را تائید می‌نماید که با کنار گذاشتن سطحی‌نگری در علم، به مرحله عین‌الیقین و بالاتر دست یافتند:

نقش و قشر علم را بگذاشتند      رایت عین‌الیقین افراشتند

(تفسیر مثنوی، ج ۲، ص ۶۱۶)

دانش تقلیدی است که در آن متعلم عقل و اندیشه خویش را به کار نمی‌اندازد و با تفکر و اندیشیدن چیزی را در نمی‌یابد، و اتکاء به ظن و گمان هرگز درخور تائید نمی‌باشد:

دام نان آمد تو را این دانش تقلید و ظن      صورت عین‌الیقین را علم القرآن کند

(دیوان شمس، غزل ۷۲۹، ص ۳۵۷)

لذا آنانکه از ابزارهای علم و دانش فقط به «حواس» خود اکتفا می‌ورزند، اینچنین علمی چون مانع و قید برای آنان عمل خواهد کرد و آنان را از هر گونه تعالی و کمال باز خواهد داشت:

علمهای اهل حس شد پوزبند      تا نگیرد شیر از آن علم بلند

(تفسیر مثنوی، ج ۱۱، ص ۳۷۵)

فراوان هستند کسانی که به ظاهر عالمانند اما از دانش تهی و بی‌نصیبند آنان فقط علمی را حفظ کرده‌اند:

ای بسا عالم ز دانش بی‌نصیب      حافظ علمست آنکس نی‌حبیب

(تفسیر مثنوی، ج ۸، ص ۲۶۵)

همچنین علمی که در آنها تعقل و بیداری نباشد - حتی اگر علم فقه دین باشند - آدمی را بجایی نخواهند رساند، فقط موجب سرافرازی ظاهری انسان در «یجوز و لایجوز» خواهند بود:

رو به کتاب تعلّم گرد علم فقه گرد      تا سرافرازی شوی اندر یجوز و لایجوز

(دیوان شمس، غزل ۱۱۹۶، ص ۵۴۷)

مولوی، علم تقلیدی را که در آن تفکر و تعقلی صورت نمی‌گیرد، و  
بال جان انسانها معرفی می‌کند:

علم تقلیدی وبال جان ماست      عاریه است و ما نشسته کآن ماست  
(تفسیر مثنوی، ج ۴، ص ۶۴۱)

اینچنین علمی هرگز مستمعین خود را طراوت و تعالی نخواهد  
بخشید:

علم تقلیدی و تعلیمیست آن      کز نفور مستمع دارد فغان  
(تفسیر مثنوی، ج ۴، ص ۷۰۲)

سعدی برای آنانکه اهل تفکر و تعقلند و عقل و هوش خویش را به  
کار می‌اندازند، هر کدام از برگهای درخشان را ورقی در جهت معرفت و  
شناخت آفریدگار هستی معرفی می‌نماید:

برگ درختان سبز پیش خداوند هوش      هر ورقش دفترست معرفت کردگار  
(دیوان غزلیات سعدی شیرازی، دکتر خلیل خطیب رهبر، غزل ۲۹۶، ص ۴۳۶)

«طبع حافظ نه معمولی بود نه تسلیم جوی. از این رو مطالعه قرآن و  
تأمل در آن وی را با درد واقعی انسان، با درد تعقل، آشنا کرد. تعقل در نفس،  
در احوال انسان که قرآن مکرر مردم را به آن دعوت کرده بود اندیشه در  
احوال نفس، اندیشه در مبدأ و معاد جزو طبع نهاد او بود... قرآن، که وی در  
کشف آینه‌ای برای مشاهده جمال آن یافته بود او را به تأمل و تفکر  
می‌خواند» (زرین کوب، از کوچه رندان، ۱۳۷۹، صص ۳۱-۳۲).

### «نتیجه‌گیری»

آنچه در مقام نتایج این تحقیق می‌توان بیان داشت آن است که بین  
آراء و نظریات مولوی، سعدی و حافظ در موارد بررسی شده وجوه تشابه  
بسیار فراوانی به چشم می‌خورد و همچنین مقایسه آراء مذکور با  
دیدگاههای امیرالمومنین در آن موارد، مبین قرابت و شباهت زیاد آراء شعرا  
فوق با نظریات حضرت علی (ع) است.

علی (ع) از جمله مهمترین اهداف کسب علم و دانش را عبودیت، روبه  
کمال، تقوی و پارسائی می‌دانند. مولوی ضمن قائل شدن اهمیت بسیار فراوان  
به هدف فراگیری دانش، هدف تحصیل علم و معرفت را رسیدن به خدا و  
قرب او تلقی می‌نماید. سعدی هدف مذکور را، پرورش دین و دیانت و

معنویت و رشد انسانیت، جوانمردی و ادب در انسان معرفی می‌کند. حافظ، هدف تحصیلی علم و معرفت را وصال خدا قلمداد می‌نماید.

امام علی (ع) مقام و منزلت بسیار بالایی برای علم و معرفت قائل هستند. ایشان علم را اصل هر خوبی، راس تمام فضائل، زیباترین گنج‌ها، میراث ارجمند و بالاترین شرافت می‌خوانند. مولوی هم علم را جان عالم، عامل اثربخشی زهد در انسان، عامل نورانیت، عامل نجات فرشتگان، عامل حرکت و سبکباری، و دریایی بی‌کران می‌داند. سعدی علم و دانش را میراث پیامبران خدا معرفی نموده، عامل سعادت و رستگاری و ارزشمندی انسان معرفی می‌نماید. حافظ هم علم و معرفت حقیقی را عامل ادراک حق و حقیقت و دریافت حقائق امور عالم و کائنات می‌شناسد. علی (ع) تهذیب نفس را وسیله سود بردن از عقل و خرد می‌داند و معتقدند اگر علم و دانش با دوری از هوای نفس و تطهیر جان همراه نباشد عامل بی‌خبری در انسان خواهد شد و دنیا دوستی گوشه‌های انسانها را از شنیدن حکمت و دانش باز خواهد داشت و سبب عدم تشخیص و عدم دریافت حقیقت امور خواهد گردید. مولانا نیز علم و معرفت را در صورتی عامل هدایت انسان می‌داند که آدمی آن را رها از هر گونه هوای نفس طلبد، وی مبارزه با هوای نفس و خودخواهی را ابزار رسیدن به علم حقیقی می‌خواند، و در غیر این صورت معتقد است که علم آدمی در مسیر ضلالت و انحراف و زیان خود وی و دیگران عمل خواهد نمود و هرگز موجب تشخیص حقیقت نخواهد گردید. مولوی، تاکید بسیار فراوانی بر همراهی «علم و عمل» دارد. مولانا مدرسه حقیقی را هم مدرسه‌ای می‌داند که در آن علوم حقیقی که وسیله رشد معنویت و کمال و نفی خودخواهی می‌شود تلقی می‌نماید و مدارس و کتبی که در این جهت عمل نمی‌نمایند به هیچ وجه مورد تائید مولانا نمی‌باشد. لذا مولانا از علمای زمانه می‌خواهد خود را بشناسند و به میزان صفای باطن و اخلاص خود وقوف حاصل نمایند و به اینکه تا چه میزان در چنین مسیری موفق بوده‌اند، بیندیشند. سعدی هم ترک هوای نفس را عامل تحصیل و کسب معرفت می‌داند و لذا معتقد است باید سخن درست و صواب را از کسانی که در مبارزه با هوای نفس توفیق داشته‌اند جستجو کرد، زیرا هوای نفس آنچنان عقل و اندیشه آدمی را گرفتار می‌سازد که مانع تعقل صحیح می‌گردد. سعدی نیز به همراهی «علم و عمل» اهمیت فراوانی قائل است لذا وی عالم بی‌عمل را جاهلی بیش نمی‌داند که تمامی زحمات خویش را به

هدر می‌دهد و لذا سعدی او را چون درختی بی ثمر و کوری شعله دار معرفی می‌نماید که ارتکاب کار زشت از او به مراتب زشت‌تر و زنده‌تر می‌باشد. حافظ نیز معتقد است که افراد بی‌خبر به واسطه خود پرستی هیچکدام از اسرار عشق الهی و معنویت و معرفت را در نخواهند یافت و لذا دوری از انانیت و هوای نفس سبب رهیابی به سوی هدف هستی و علم یعنی تعالی و عبودیت خواهد گردید و بنابراین، در دیدگاه حافظ مدرسه‌ای که در آن بحث‌ها و جدل‌ها به حقیقی نینجامد و موجب افزایش وجهه دوستی و دنیا پرستی گردد هرگز مورد تائید نمی‌باشد و چه بسا که به ظاهر عالمان علم ظاهری خویش را وسیله در خدمت هوای نفس خود فرار می‌دهند.

حضرت علی (ع) تعقل تفکر، جامعیت و ژرف نگری را نیز عامل اساسی دیگری در مسیر کسب علم و معرفت می‌دانند.

آن حضرت، بنای علم و تعلیم را تفکر و تحقق قلمداد می‌نمایند، تفکری که می‌تواند سبب ایجاد بصیرت و بینش و حکمت و دیدن امور آنگونه که هستند و انجام کارها آنگونه که باید در آدمی گردد. علی (ع) تمام اجزای هستی و کائنات را شایسته اینچنین اندیشه و فهمی معرفی می‌کنند. مولانا هم علم کسانی را تائید می‌نماید که با کنار گذاشتن سطح نگری در علم، به مراحل بالاتر علم دست می‌یابند، لذا از دیدگاه مولوی اکتفایی به «حواس» به عنوان تنها ابزار معرفت و شناخت هرگز قابل تائید نیست. بر همین اساس، مولانا دانش مبتنی به ظن و گمان و حفظ و عدم تعقل و تفکر را مورد تائید قرار نمی‌دهد، زیرا اینچنین علمی نه تنها هرگز نتیجه بخش نخواهند بود بلکه وبال جان هر انسان خواهند شد. سعدی نیز اعتقاد دارد برای آنانکه اهل تفکر و تعقلند و عقل و هوش خویش را در مسیر دریافت حقیقت کائنات به کار می‌اندازند امکان وصول به معرفت و شناخت پروردگار هستی وجود دارد. حافظ هم تعقل و اندیشه جامع و ژرف و حقیقی در کتاب تکوین و تشریح را از جمله عوامل وصول به حقیقت می‌دانست.

لذا براستی اگر بخواهیم به توصیه‌های دین و ادبیات در قلمرو علم و معرفت عمل نمائیم و در این مسیر به موفقیت و سعادت نائل آئیم باید عامل به توصیه‌های مشترک فوق باشیم.



«فهرست منابع»

- ۱ - اسلامی ندوشن، محمد علی. (۱۳۷۴). ماجرای پایان‌ناپذیر حافظ، چاپ دوم، تهران: انتشارات یزدان.
- ۲ - الجلابی الهجویری الغزنوی، ابوالحسن علی بن عثمان. (۱۳۸۰). کشف المحجوب، تصحیح ژوکوفسکی، چاپ هفتم، تهران: انتشارات طهوری.
- ۳ - الحکیمی، محمد رضا والحکیمی، محمد والحکیمی، علی. (۱۳۷۰). الحیاه، ج ۱، چاپ هشتم، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۴ - الهی قمشهای، حسین. (۱۳۷۹). مقالات، چاپ هشتم، تهران: انتشارات روزنه
- ۵ - برازش، علیرضا. (۱۳۷۱) و المعجم المفهرس لالفاظ غررالحکم و دررالکلم، (ج ۱ و ۲ و ۳)، تهران: انتشارات امیر کبیر
- ۶ - جعفری، محمد تقی. (۱۳۷۳). تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی جلال‌الدین محمد مولوی، چاپ دوازدهم، تهران: انتشارات اسلامی.
- ۷ - حافظ. (۱۳۷۶). سایه و چاپ چهارم، تهران: نشر کارنامه
- ۸ - دشتی، علی. (۱۳۸۰). نقشی از حافظ، زیر نظر دکتر مهدی ماحوزی، چاپ دوم، تهران: انتشارات اساطیر.
- ۹ - دشتی، محمد. (۱۳۷۹). ترجمه نهج البلاغه حضرت امیر المومنین علیه السلام، قم، موسسه فرهنگی تحقیقاتی امیر المومنین (ع).
- ۱۰ - رازی، شیخ نجم‌الدین. (۱۳۶۳). مرصاد العباد من المبدأ الی المعاد، به سعی و اهتمام حسین‌الحسینی‌النعمة‌اللهی، تهران: انتشارات کتابخانه سنائی
- ۱۱ - سعدی شیرازی. (۱۳۷۵). بوستان، نگارش محمد علی ناصح، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، چاپ چهارم، تهران: انتشارات صفی‌علیشاه.
- ۱۲ - سعدی. (۱۳۷۴). دیوان اشعار، تصحیح محمد علی فروغی، تهران: انتشارات جاویدان
- ۱۳ - سودی بسنوی، محمد. (۱۳۷۸). شرح سودی بر حافظ، ترجمه دکتر عصمت ستار زاده، ج ۴، چاپ پنجم، تهران: انتشارات سریر.

- ۱۴ - علوی، سید حمید رضا. (۱۳۷۹). تجلی اخلاق و عرفان در اشعار و بیان امام (ره)، مجله علوم انسانی دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال ششم، ویژه نامه الهیات و حقوق اسلامی، شماره ۱۲، ص ۱۳۹-۱۵۸.
- ۱۵ - علوی، سید حمید رضا. (۱۳۸۱). فرهنگ موضوعی مفاهیم تربیتی و اخلاقی گلستان سعدی، کرمان: انتشارات ودیعت.
- ۱۶ - قشیری، ابوالقاسم. (۱۳۷۴). ترجمه رساله قشیریه، بالتصحیحات و استدراکات بدیع الزمان فروزانفر، چاپ چهارم، تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
- ۱۷ - محمدی، سید کاظم و دشتی، محمد. (۱۳۶۹). المعجم المفهرس لالفاظ نهج البلاغه، چاپ دوم، قم، نشر امام علی (ع).
- ۱۸ - محمدی ری شهری، محمد. (۱۳۷۰). میزان الحکمه، ج ۶، چاپ چهارم، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- ۱۹ - مولانا جلال الدین رومی. (۱۳۷۹). گزیده فی ما فیہ، مقالات مولانا. تلخیص، مقدمه و شرح: دکتر حسین الهی قمشه‌ای. چاپ هفتم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۰ - مولوی. (۱۳۶۲). مثنوی معنوی، به سعی و اهتمام رینولد نیکلسون، چاپ نهم، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- ۲۱ - مولوی. (۱۳۷۹). دیوان کامل شمس تبریزی، مطابق نسخه بدیع الزمان فروزانفر، چاپ چهاردهم، تهران: انتشارات جاویدان.
- ۲۲ - ناظم زاده قمی، سید اصغر. (۱۳۷۵). جلوه‌های حکمت، چاپ دوم، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

\*\*\*\*\*

## نفوذ آثار و افکار مولانا در ادبیات بویژه در شبه قاره

### چکیده :

امسال با احتساب تقویم شمسی هشتصدمین سال تولد مولانا است. آثار برجسته منظوم مولوی کلیات شمس در حدود پنجاه هزار بیت ، مثنوی معنوی بالغ بر بیست و شش هزار بیت و رباعیات و سایر آثار شامل فیه ما فیه ، مجالس سبعة و مکاتیب مولانا در سراسر جهان فارسی نفوذ چشمگیری دارد و در شبه قاره نیز طی هفت قرن و نیم اخیر نه فقط در ادبیات فارسی این سرزمین پهناور تأثیر گسترده ای نموده بلکه در ادب سایر السنه و ادبیات زبانهای بومی نفوذ مولانا مشهود است. یکی از شواهد توجه دوایر علمی و ادبی شبه قاره به مثنوی معنوی از قرن هشتم ، تا قرن چهاردهم هجری قمری تعداد تراجم مثنوی است که نسبت به تعداد تراجم گلستان سعدی - محبوب ترین اثر سعدی ، دیوان حافظ شیرازی و رباعیات عمر خیام به طور جداگانه بیشتر است. همچنین تأثیر مثنوی معنوی در مثنوی سرایی بو علی قلندر پانی پتی که معاصر مولاناست ، تسریع اشاعه شعر مولانا در شبه قاره مستدل می باشد. یکی از عوامل انتقال افکار مولانا به مولتان در حین حیات مولوی ، ورود و اقامت ۲۵ ساله عراقی همدانی که ارتباط نزدیکی با مولانا داشته است . به علت اهمیت چندگونه مثنوی معنوی - آموزشی و فکری و تربیتی - نیاز به نوشتن شرحهای مثنوی در شبه قاره از قرنهای پیش احساس گردید . همین گونه نفوذ و تأثیر آثار و افکار مولانا تا اواخر قرن چهاردهم هجری در این گفتار مجملاً مورد بررسی قرار گرفته است .

\*\*\*

جلال الدین محمد بلخی معروف به مولانا، مولوی و رومی در ششم ربیع الاول ۶۰۴ هجری چشم به جهان گشود. از طفولیت باتفاق پدر بزرگوارش دست به مسافرت‌های پیاپی زد و طی آن با بزرگان عدیده معاصر در ایران، عراق و شام دیدارهایی داشت تا اینکه در شهر قونیه در آسیای صغیر برای مادام العمر ماندگار گردید. بهمین دلیل هم وی را رومی می خوانند. در روز یکشنبه پنجم جمادی الاخر سال ۶۷۲ هجری به دار بقا شتافت و در قونیه مدفن وی مرجع خلایق است. امسال هشتصدمین سال تولد باتقویم شمسی و هفتصد و پنجاه و ششمین سال درگذشت مولانا به تقویم قمری است. وی تمام عمر خود را در کسب معرفت و تکمیل فضایل گذراند و زندگانی پُر ثمر او سراسر از کوشش و جدّ و جهد عبارت بوده است. اینک نگاهی به آثار منظوم و منثور مولانا بیندازیم:

**۱ - کلیات شمس:** باید دانست که مولانا بجای تخلّص خود در غزلیات و شعر اسم مُراد خود را می آورد و بهمین جهت است که مجموعه غزلیات او به «کلیات شمس» اشتها دارد.

**۲ - مثنوی معنوی:** اگرچه به ادب فارسی هزاران مثنوی سروده شده، اما طی قرن‌ها کلمه «مثنوی» علی‌الاطلاق به مثنوی مولانا اختصاص پیدا کرده است. مولانا عبدالرحمن جامی در علو مقام مثنوی مولانا بدین گونه ابراز عقیده کرده است.

هست قرآن در زبان پهلوی

مثنوی معنوی مولوی

**۳ - رباعیات مولوی** در سال ۱۳۱۲ هجری توسط مطبعة اختر در اسلامبول چاپ و منتشر گردیده که امکان الحاقی بودن پاره ای از آنان را نمی توان انکار کرد و درست ترین نسخه آن همراه با غزلیات شمس تبریزی توسط استاد فروزانفر به طبع رسیده است.

**۴ - فیه ما فیه:** مجموعه تقریرات مولانا که بوسیله فرزندش بهاء الدین سلطان ولد یادداشت گردیده.

**۵- مجالس سبعه:** شامل مجموعه مواعظ و مجالس مولانا است که با حمد الهی آغاز و به مناسبت، گاه آیه یا حدیث و یا داستان جهت استشهاد آورده و سرانجام نتیجه اخلاقی می گرفته است.

**۶- مکاتیب:** مجموعه مکاتیب و نامه های مولانا که به معاصران خود نوشته.

با اشاره به آثار مولانا اینک می پردازیم به نفوذ افکار و آثار او در ادبیات شبه قاره - چنانکه مستحضر هستید که از قرن پنجم الی سیزدهم هجری که زبان فارسی در شبه قاره جنوب آسیا زبان رسمی، علمی، ادبی و ذوقی بوده است اما زبان عموم مردم اغلب اشتمال به گویشها و السنه محلی داشته که طی قرون آن را به کلمات هندوی، پراکرت، ریخته، اردوی معلی، هندوستانی و بالاخره به اردو موسوم کرده اند. بنا بر این آثار ادبی مولانا، سعدی، حافظ، خیام و جامی و سایر آن در ادوار مختلف با هدف تفهیم نکات دقیق، درک مطالب و همچنین آموزش و تدریس در مؤسسه های آموزشی ترجمه می شد، و مورد استفاده علاقه مندان قرار می گرفت. نفوذ مثنوی معنوی طی قرون بعدی بوده که از همه بیشتر تراجم مثنوی بعمل آمده و تعداد آن ۲۷ ترجمه مختلف بوده در حالیکه گلستان سعدی که مهم ترین اثر مختلط مثنوی و منظوم اوست، ۲۶ مرتبه، دیوان حافظ شیرازی و رباعیات عمر خیام هر کدام ۲۵ مرتبه و مثنوی یوسف زلیخای جامی ده مرتبه در شبه قاره ترجمه گردیده است. بی مناسبت نیست در این جا توضیح داده شود که دهها شرح هایی که از آثار علمی و ادبی مشاهیر نامبرده نگاشته شده، در این آمار که در ۱۹۸۵ میلادی گردآوری شده، بشمار نرفته است. مایه خوشوقتی است که ترجمه منظوم منتخباتی از مثنوی مولانا به عنوان «نوای رومی» توسط آقای محمد یونس سیتهی متخلص به وفا «حکایات رومی» ترجمه مثنوی منتخباتی از حکایات مثنوی بوسیله سید مسعود شاه اخیراً در اسلام آباد چاپ و منتشر گردیده که نشانگر توجه مستمر دوایر علمی به افکار عالی بشر دوستی مولانا می باشد.

اما چون برمی گردیم به عقب نمایی « مولوی شناسی » در شبه قاره ، باید اذعان داشت که شهرهٔ مثنوی مولانا در حین حیات او در شبه قاره پیچیده بود. شبلی نعمانی به نقل از نفحات الانس جامی نوشته است که بوعلی قلندر پانی پتی هم مجلس مولوی بوده است . تأثیر و نفوذ مثنوی معنوی به مثنوی سرایی بُو علی قلندر پانی پتی این واقعت را باثبات می رساند. این امر جالب توجه می باشد که علامه اقبال که خود را مرید مولانا قلمداد می کند، شالودهٔ « اسرار خودی » را به پیروی از مثنوی بُو علی قلندر ریخته بود و بدین گونه هم فکری و تمایلات لسانی مشترک مولانا و بُو علی مشوق شعری علامه اقبال گردید. همچنین ورود عراقی همدانی به مولتان که ارتباط نزدیکی با مولانا داشته است در نقل و انتقال نفوذ فکری مولوی به این سامان موثر بوده است. مضافاً بر آن خانقاه بهاء الدین زکریا مولتانى ، مظهر این تأثیر و نفوذ بوده است . آثار مولانا از قرن نهم هجری جزو مواد درسی در شبه قاره گردیده بود و همزمان نیاز به نوشتن شرحهای مثنوی در دوائر آموزشی و علمی احساس گردید و نه فقط در شبه قاره بلکه در ماوراء النهر ، فلات ایران و غرب آسیا در همان اوان شرح های مثنوی بزبانهای عربی ، ترکی و فارسی نگاشته شد که حاجی خلیفه در کشف الظنون آن را احاطه کرده است.

در شبه قاره ، آثار مولانا و بویژه مثنوی دارای دو جنبه می باشد ، یکی جنبهٔ آموزشی ادبی که از نظر درسی برای مردم این سرزمین مورد علاقهٔ عمیقی بوده است ، دوم جنبهٔ فکری که از نظر مطالعات رومی توسط افکار ابن عربی و پس از آن توسط افکار غزالی آمیخته با توضیحات اعتزالی ! انجام می گرفت . در دورهٔ قبل از تیموریان شبه قاره ، صوفیان سلسلهٔ سهروردی شریعت را اساس طریقت قرار می دادند، اما با گذشت زمان ، تصورات وجودی ، به مسایل وحدت و کثرت رخنه کرد و آوازهٔ « همه اوست » بلند شد . یکی از مفسران افکار مولوی در آغاز دورهٔ تیموریان شبه قاره ، شاه ابوالمعالی لاهوری است . همچنین توضیحات

مربوط به برخی از اشعار مولانا را دارا شکوه در سکنه الاولیاء نقل نموده است.

در دوره اول تیموریان ، شرحهای متعددی از مثنوی نوشته شد و در این دوره محبوبیت افکار مولوی بحدی رسید که اغلب شعرای بزرگ در اشعار خود به تقلید او پرداختند، در شعر طالب آملی، کلیم کاشانی ، بیدل عظیم آبادی وغنی کاشمیری و امثال آن، نفوذ لغوی و فکری مولانا مشهود است. در قرون دوم و سوم فرمانروایی تیموریان ، در آثار ملا عبدالحکیم سیالکوتی ، سعد الله چنیوتی ، شاه عبداللطیف بهتایی ، نظام الدین سهالوی ، ملا محمد علی اسلم رازی و مولف بحر العلوم عناصر « مولوی شناسی » بطور گسترده ای مشهود است . در قرن سیزدهم هجری امداد الله مکی ، مولانا اشرف علی تھانوی و مولانا شبلی نعمانی در مولفات خود، افکار مولانا را در قالبهای گوناگونی عرضه داشتند. قرن چهاردهم هجری شاهد نفوذ عمیق افکار مولانا در فکر و فلسفه علامه اقبال بوده است . چنانکه گفته است :

پیر رومی خاک را اکسیر کرد      از غبارم جلوه ها تعمیر کرد  
پیر رومی را رفیق راه ساز      تا خدا بخشد ترا سوز و گداز

تأثیر و نفوذ مولانا در شعر اقبال بحدی است که نیم قرن پیش دکتر خواجه عبدالحمید عرفانی شرح حال و آثار اقبال را موقعیکه در ایران منتشر ساخت ، اسم کتاب را « رومی عصر » گذاشت ؛ و ربع قرن پیش هم دکتر محمد اکرم رساله خود را در همین زمینه چاپ کرد و آنرا « اقبال در راه مولوی » نامید.

از مولوی شناسان برجسته دیگر قرن چهاردهم هجری در شبه قاره شامل محمد یوسف علی چشتی ، سیماب اکبرآبادی ، نذیر عرشی ، رئیس گوپاموی ، میر ولی الله ، دکتر خلیفه عبدالحکیم می باشند. مولانا گله داشت :

هرکسی از ظن خود شد یار من      وز درون من نه جست اسرار من

هدف مولوی شناسی در واقع جستجوی در طریق کشف اسرار افکار مولانا است .

مقام مولوی در شعر و ادب فارسی مشخص و ممتاز است . خود مولانا گفته است :

عطار روی بود و سنایی دو چشم او  
ما از پی سنایی و عطار آمدم  
شعر عرفانی فارسی طی قرون ششم و اوایل هفتم هجری مدیون آثار متصوفانه ابوالمجد مجدود سنایی و فریدالدین عطار بود که طی ربع دوم و سوم قرن هفتم هجری توسط عشق و جذب و کیف مولوی به اوج و اعتلا رسید. اگرچه در هفت قرن و نیم اخیر دهها فارسیگو گرایش به مضامین عرفانی از خود نشان داده اند که سرآمد همگان امیر خسرو و نورالدین عبدالرحمن جامی بشمار می روند ولی هیچکدام از آنان در شعر عرفانی از مقام و منزلت مولانا برخوردار نیستند. علو مرتبه مولوی در شعر و ادب فارسی بی مانند است.

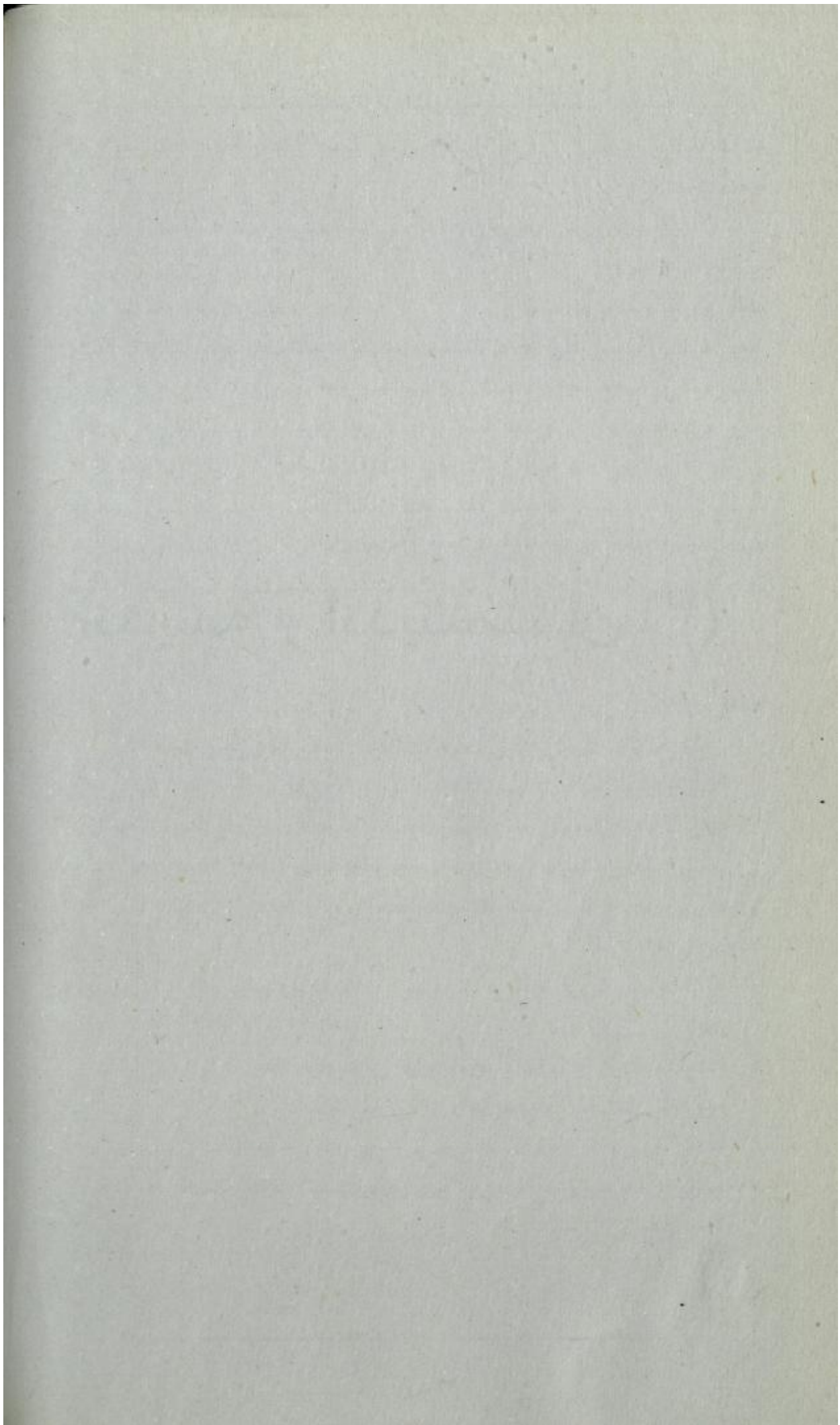
### منابع و مأخذ:

- ۱ - برصغیر پاک و هند مین مثنوی معنوی سه - اعتناء ، دکتر اختر راهی ، مجله فکر و نظر (اردو) اسلام آباد ، ژوئیه ۱۹۷۸ م ، صص ۳۷ - ۴۷ .
- ۲ - فهرست کتابهای فارسی چاپ سنگی و کمیاب کتابخانه گنج بخش ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، گرد آورده سید عارف نوشاهی ، ۱۹۸۶ ، صص ۶۸۱ - ۷۰۵
- ۳ - مثنوی معنوی به سعی رینولد نکلسون و مقدمه بدیع الزمان فروزانفر - نشر ثالث - تهران ۱۳۸۲ ش .
- ۴ - غزلیات شمس تبریزی با مقدمه علی دشتی و جلال الدین همایی ، ۱۳۷۵ هـ . ق ، تهران .
- ۵ - کتاب فیہ ما فیہ ، جلال الدین محمد مولوی ، با تصحیحات و حواشی بدیع الزمان فروزانفر ، انتشارات امیر کبیر تهران ، ۱۳۴۸ هـ . ش .
- ۶ - مثنوی معنوی با ترجمه و مقدمه و حواشی اردو ، قاضی سجاد حسین اسلام آباد .
- ۷ - تمثیل در شعر مولانا : دکتر محمد علوی مقدم ، فصلنامه دانش ، اسلام آباد ، شماره ۱۶ ( زمستان ۱۳۶۷ ش ) .

\*\*\*\*\*



اندیشه و اندیشمندان (۲)



## رشد و تکامل شخصیت خواجه محمد باقی بالله نقشبندی کابلی دهلوی و سهم او در گسترش سلسله نقشبندیه در شبه قاره

### چکیده:

خواجه محمد باقی بالله در پنجم ذی الحجه ۹۷۱ هـ. ق در کابل متولد گردید. نخست به ماوراء النهر و آنگاه به شبه قاره روی آورد. در وهله اول پدرش و سپس مولانا صادق حلوی به تحصیل دانش های رسمی به محمد باقی بالله راهنمایی کردند. به گفته محمد هاشم کشمی خواجه محمد باقی بالله در راه سلوک و طریقت با مشکلات و موانعی گوناگون روبرو گشت اما پایدار ماند.

در ضمن مسافرت کشمیر به محضر درویشی بابا والی نسبت نقشبندیه خود را به پختگی رسانید. در مراجعت از کشمیر در لاهور مدت یک سال اقامت داشت. در همین اثنا به ماوراء النهر معاودت و مدتی بعد به دستور مرادش خواجه امکنگی از سمرقند به شبه قاره در لاهور به ترویج فیوض باطنی پرداخت. شهادت اول متعلق به شیخ عبدالحق محدث دهلوی و شهادت دوم از شیخ احمد سرهندی مجدد الف ثانی که پیروانش در اقصی نقاط اقامت دارند از مکتوبات شان مترشح است. ارتحال خواجه محمد باقی بالله در چهل سالگی (۲۵ جمادی الثانی ۱۰۱۲ هـ. ق) به وقوع پیوست. برخی ماده تاریخ های درگذشت خواجه باقی بالله نیز در این مقال اقتباس شده است.

\*\*\*

از میان شیفتگان راه حق و حقیقتی که در قرن یازدهم هجری محیط عرفانی شبه قاره را به نفسهای مقدس و مطهر خود عطر آگین ساختند، نام نامی و اسم سامی حضرت خواجه محمد باقی بالله نقشبندی کابلی دهلوی علیه الرحمه از مقام و منزلت ویژه ای برخوردار است. با اینکه گروه کثیری از بزرگان و اولیای سلسله نقشبندیه پیش از او، و حتی حین حیات خود آنحضرت نیز از ماوراء النهر به هند روی آوردند اما نیرویی که این سلسله علیه در هندوستان به برکت وجود حضرت خواجه کسب نمود، و به نحوی که این نهال نرم و نازک در مدت اقامت بس کوتاه مشارالیه در آنسامان به

تنومندی و بارآوری گرانید آن بجای خودش دلیل روشنی است، بر عظمت عرفانی آن برگزیده حضرت اله.

خواجه محمد باقی بالله در ۵ ذی الحجه ۹۷۱ هجری مصادف با ۱۵ ژوئیه ۱۵۶۲ میلادی در شهر کابل چشم به جهان گشود. نشانه های بزرگی و عظمت از همان اوایل در پیشانی او نمودار بود و نوعی جدیت و جذبۀ حق طلبی به طور فطری در طبع او ملاحظه می شد. حتی در ایام کودکی نیز وی بی خبر از حول و حوشش ساعتها در حالت سرنگونی و مراقبه در گوشۀ تنهایی بسر می برد. پدرش قاضی عبدالسلام خلجی قریشی که خودش نیز در ارباب فضل و صفای روزگار به شمار می رفت در تربیتش دقیقه ای فرو نگذاشت و چون نوبت به تحصیل دانشهای رسمی رسید خواجه محمد باقی به فاضل معروف آنزمان مولانا صادق حلوائی مراجعه نمود(۱)

مولانا صادق حلوائی از احفاد شمس الاثمه حلوائی معروف بود، در سمرقند پا به عرصۀ وجود گذاشت و تحصیلات ابتدایی را در محضر مولانا احمد جندی به پایان رسانید و چون استادش درگذشت به عزم حج راه هند را پیش گرفت. در هند آن زمان بیرم خان خانخانان ندیم خاص، خلد آشیانی همایون پادشاه و اتالیق اکبر شاه کبیر، پادشاه وقت، در اوج اقتدار بسر می برد و آوازهٔ مدرسهٔ محمدی خواجه واقع در لاهور، که به همت و کیل مطلق خانخانان مزبور، ملا پیر محمد خان شیروانی تأسیس شده بود، به دور دستها رسیده بود. مولانا حلوائی مدتی در این مدرسه تدریس نمود و چون اوضاع آن بعد از درگذشت ملا پیر محمد خان در سال ۹۶۹ هجری بهم خورد، بنابه آشنایی سابق با عبدالله خان اوزبک دوباره به ماوراءالنهر برگشت. جندی نگذشت که بنای کار عبدالله خان نیز دچار اختلال گردید. چنانچه مولانا دوباره احرام زیارت در تن کرد و رهسپار حرمین شریفین گردید. مدتی در آن امکنه شریفه نیز هنگامۀ درس و تدریس را برپا داشت.

در همین آوان برق نگاه پری روی بروی تجلی نمود و او چنان ناگهان به اسارت زلف گره گیر او در آمد که تمامی اندیشه های تصوف و عرفان از خاطرش محو شد. هنوز این قیامت باز نایستاده بود که نوبت به هجر و فراق رسید که غم دوری و درد مهجوری را مضاعف ساخت. برای نجات از این وضع بحرانی و به منظور استقرار سکون و آرامش خاطر او ناچار به آثار محبت و معرفت اهل الله متوسل شد و در این راستا به اصطلاح رفته بود، آتش به دست آورد که به پیغمبری دست یافت. خودش می گوید: «بر سر مطالعه کتابی از کتب اکابر بودم که بر ما تجلی نمودند و ما را از ما ربودند.»(۲) در نتیجه آتش عشق مصاحبت و همکلامی با سالکان راه حق و مجذوبان تجلی ربانی دوباره سراسر وجودش را فرا گرفت و هوای صحرا

رشد و تکامل شخصیت خواجه محمد باقی بالله نقشبندی و سهم او در...

نوردی چنان به سرش زد که همصدا با مولانا عبدالرحمان جامی او مداوم در عالم جذب و کیف در ویرانه ها سرگردان دیده می شد :

آه من العشق و آیاته  
ما نظر العین الی غیرکم  
احرق قلبی بحرارة  
اقسم بالله و آیاته

چنانکه از بیانات محمد هاشم کشمی بر می آید در اشتیاق سلوک در راه طریقت و در طلب اهل الله خواجه محمد باقی بالله با چنان مشکلات و موانعی مواجه می شد که به جای وی اگر کسی دیگر بود از ادامه این راه منصرف می شد. در فصل باران یا « برسات » شبه قاره که به علت کثرت گل ولای در رهگذرها راه رفتن دشوار بود، وی با تمام رنجوری و ناتوانی خود در کوچه و پس کوچه های شهر لاهور، و در قریه ها، ویرانه ها و گورستانهای دور و بر آن دیوانه وار می گشت و دست از طلب رهبر و رهنما بر نمی داشت. این شور و اشتیاق وی بالاخره مثمر ثمر شد و وی به شناخت مجذوبی عارف موفق گردید. اما هرگاه وی به سراغش می رفت آن عارف متوسل به سب و شتم می شد و با کمال بی دردی و سنگدلی وی را از خود طرد می نمود. در برابر شداید تمام این بدرفتاریها خواجه محمد باقی بالله چنان پایدار ماند که سرانجام آن درویش بر وی رحم آورد، او را نزدیک خواند و با توجه خاصی مشرف ساخت و موفقیت او را از درگاه احدیت خواستار شد. در نتیجه بنا به گفته محمد هاشم کشمی « از نظر و دعای او ایشان را فواید نصیب روزگار آمد » (۷) و خود حضرت خواجه چون به یاد آن روزها می افتاد، می گفت که « اگرچه ما ریاضات شاقه چنانکه بعضی اهل الله کشیده نکشیده ایم، لیکن انتظارها و قلقهای عظیم دیده ایم که ریاضتها و سختیهای بزرگ را متضمن بود » (۸)

مادر محترم حضرت خواجه باقی بالله که طبق بعضی روایات از خانواده سادات بود چون بیقراری و رنجوری و ناتوانی فرزندش را در طلب عرفا ملاحظه نمود از وخامت اوضاع او بسیار محزون و دلگرفته می شد و با کمال تضرع و زاری دست دعا به بارگاه رب العزت بلند می کرد و می گفت: « بارالها! فرزندم در طلب تو از هرشی روگردان شده و تمام لذتهای جوانی را پشت پا زده است. تو آرزویش را برآورده گردان و اگر نه حیات را از من بستان که من تاب دیدن ناکامی و نامرادی و ناآرامی و اضطراب او را ندارم » و به گفته حضرت خواجه « ازان دعا و التماس ایشان مرا گشایشها روزی گردید. » (۹).

دست آخر خواجه محمد باقی بالله از لاهور به کشمیر مسافرت نموده به درویشی بابا والی نام گردید که اصلاً از اهل خوارزم بوده و از سال ۹۹۹ هجری به کشمیر آمده در خانقاه معلائی امیر کبیر سید علی همدانی اقامت داشت، زیر نظر او نسبت نقشبندیه خود را به پختگی رسانید (۱۰) و متعاقب درگذشت مشارالیه به اشارت «حضرات خواجهها» دوباره به ماوراءالنهر برگشته به حلقه ارادت مولانا خواجهگی امکانگی در آمد و طریقه خواجهگان را از وی اخذ نمود.

مولانا خواجهگی مرید پدر خود مولانا درویش محمد امکانگی بود و ایشان نسبت ارادت به دایی خود مولانا محمد زاهد و خسواری داشت که از جمله خلفای خواجه احرار محسوب بود. به تعبیر دیگر سلسله ارادت مولانا خواجهگی بدو واسطه به خواجه احرار واصل می شد. خلاصه مولانا خواجهگی پس از مرید ساختن خواجه محمد باقی، او را سه شبانه روز لیل و نهاراً پیش خود در خلوت نگهداشته تمام مراحل تربیت و سلوک طریقت را سپری گردانید و سپس وی را دستور داد که به هند بشتابد، و در ضمن این نوید را نیز گوشزد وی ساخت که «این سلسله عالییه را آنجا از شما رونقی پدیدار آید و مستفیدان عالی مقدار آنجا از یمن تربیت شما پیروی کار آیند.» (۱۱)

پس از مراجعت به هند حضرت خواجه نخست به مدت یکسال در شهر لاهور بسر برد و تعداد زیادی از علما و فضلائی آنجا از فیوضات روحانی وی بهره ور شدند. سرانجام وی لاهور را به سوی دهلی ترک نمود و در محل قلعه فیروزی در شهر دهلی سکونت گزید تا آخر حیاتش همانجا ماند.

حضرت خواجه محمد باقی بالله طبعاً بسیار فروتن و متواضع بود و شکسته نفسی اش به جایی رسیده بود که چون دست دعا بلند می ساخت، می گفت: بارالها! مرا مسکین زنده نگهدار، مسکین بمیران، و روز رستاخیز در زمره مسکینان محشور گردان، و دلسوزی وی برای خلق خدا چنان بود که نوبتی منطقه لاهور دچار قحطی شد و حضرت ایشان تا چندین روز دست به غذایی دراز نکرد. می گفت: «قرین انصاف نیست که مردم به قحطی جان بسپارند و ما غذا بخوریم» (۱۲) وی در حضور خود اجازه نمی داد که کسی به غیبت و چغلی مبادرت ورزد، بلکه به محض اینکه احساس می کرد که مطلبی علیه کسی گفته می شود، شروع به تعریف او می کرد. در نتیجه از حضار کسی را جسارت نمی شد که درباره شخص غایب زبان طعن بکشد. درباره امور دنیوی نیز اجازه نبود که در محضر حضرتش گفتگویی به میان بیاید. بر لقمه دلال اصرار زیاد می ورزید و در این مورد شخصاً نیز

مراقبت شدیدی به عمل می آورد. اگر شخصی را مرتکب امری نا مشروع تشخیص می داد چیزی به صراحت به او نمی گفت، بلکه نارضایی خود را به اشاره و کنایه القا می کرد (۱۳) ستر احوال را به شدت مراعات می کرد و دست بیعت در دست هر کس و ناکس نمی داد و در احترام سادات و دانشمندان بسیار مبالغه می کرد و در تمام امور کلی و جزئی به نظر و عقیده شان اهمیت زیادی می داد (۱۴). ملاحظه سخن و لطافت گفتار وی معروف بود و مزاح و طیبت را دوست داشت. دوشادوش این محاسن ظاهری، کمالات باطنی وی نیز به جایی رسیده بود که هر جا صاحب استعدادی وجود داشت خودی خود به آستانش کشیده می شد و قدرت روحانی وی آنچنان قوی بود که به مراجعین در نخستین برخورد با وی بیخودی و وارفتگی شگوفی مستولی می شد، و به قول محمد صادق دهلوی کشمیری همدانی (۱۵) « غیبت و فنا و نیستی که بعضی ارباب سلوک را بعد از مجاهده بسیار میسر می شود، از برکت نظیر کیمیا اثر [ او ] در اندک زمانی حاصل می شد » (۱۶)

از قراین موجود چنین بر می آید که چون خواجه محمد باقی بالله به امثال امر پیر و مرادش خواجگی امکانگی آخرین مرتبه سمرقند را به سوی هند ترک نمود نه تنها کوتاه بودن عمر ظاهری باقیمانده اش بلکه درباره عظمت و اهمیت ماموریتی هم که به عهده اش گذاشته شده بود او کاملاً آگاه بود. برای همین است که به مجرد رسیدن به لاهور وی در راستای سرسبز نگهداشتن نهال فکر ارادتمندانش، برای سیرابی کشت خیالشان و به منظور تنویر بواطنشان از هیچگونه ایثار و خود گذشتگی و احساس تعهد فرو گذاشت نکرد. در مورد فیوض باطنی فوق العاده وی و رونق بی عدیل خانقاهش در دهلی خوشبختانه ما حداقل در شهادت معاصر بسیار ثقه و معتبر در دست داریم که مماثلت آنها بهم دیگر خود دلیل بارزی است. بر صحت و صداقت آنها. شهادت اول متعلق است به شیخ عبدالحق محدث دهلوی (۱۷) که مرید و رفیق حضرت خواجه است. وی در نامه ای به خانخانان میرزا عبدالرحیم خان می نویسد:

... درین زمان که مایه حادی عشر است نوری جدید [خواجه محمد باقی بالله] از مشرق ولایت و هدایت می تابد، بی شک درین جا سری از اسرار الهی مضمهر است که توقف و انکار را در آنجا مجال تنگ است و دلایل حقایق و ظهور نورانیت لایح [ او ] بایح است و جمعی از طالبان که در ظل تربیت و حوزه تصرف و عنایت این مظهر حق مشغول اند کشف حقیقت حال و استغراق و استتار ایشان در ذکر الهی و ظهور انوار و اسرار

شگرف از حیطة تعبیر و تقریر بیرونست. امروز مثل این حلقه و اجتماع اهل ذکر در زیر طاس فلک نباشد و اگر باشد کمتر باشد... (۱۸)

شهادت دوم متعلق است به مرید و خلیفه محبوب حضرت خواجه، شیخ احمد سرهندی معروف به امام ربّانی مجدد الف ثانی (۱۸ الف)، مؤسس و بنیانگذار سلسله نقشبندی مجددی که پیروانش امروزه در اقصی نقاط جهان گسترده اند. نامبرده درباره مقام شامخ شیخ و مرشدش در یکی از مکتوباتش چنین اظهار نظر می کند:

... این فقیر به یقین می دانست که مثل این صحبت [و] اجتماع و مانند آن تربیت و ارشاد بعد از زمان آن سرور علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات هرگز به وجود نیامده است و شکر این نعمت به جا می باید آورد که اگرچه به شرف صحبت خیر البشر علیه و آله الصلوه و السلام مشرف نشدیم، باری از سعادت این صحبت محروم نماندیم. (۱۹)

مکتوبی که او پس از اکتساب فیض از محضر مرشد به رفیقی قدیم - مولانا محمد حسن کشمیری (۲۰) که وی را به حضرت خواجه معرفی نموده بود، برای ابراز تشکر و اظهار امتنان مرقوم داشته، نمایانگر بزرگی حقیقی شخصیت والای خواجه محمد باقی نیز هست. در این نامه شیخ احمد سرهندی می نویسد:

... فقیر در ادای شکر نعمت دلالت شما اعتراف به قصور دارد و در مکافات آن احسان شما معترف به عجز... این همه کاروبار مبنی بر آن نعمت است و این دید و داد مربوط به آن احسان. به حسن توسط شما آن داده اند که کم کسی دیده است و به یمن توسط شما آن بخشیده اند که کم کسی شنیده. از خواص عطایا آنقدر عطا فرموده اند که اکثری را از عموم عطایا آنمقدار میسر نشده است. احوال و مقامات و اذواق و مواجید و علوم و معارف و تجلیات و ظهورات همه را زمینهای راه عروج ساخته به منازل وصول رسانیده اند. لفظ قرب از تنگی میدان عبارت اختیار کرده است و الا فلا قرب ثمه و لا وصول و لا عبارة و لا اشاره و لا شهود و لا حلول و لا اتحاد و لا کیف و لا این و لا زمان و لا مکان و لا احاطه و لا سریان و لا علم و لا معرفه و لا جهل و لا حیره -

چگویم من از آن مرغی نشانه  
ز عنقا هست نامی پیش مردم  
که باعنقا بود هم آشیانه  
ز مرغ من بود آن نام هم گم

چون اظهار این احسانهای خداوندی جل سلطانه که در عالم اسباب ظهور آن مرتب بر آن نعمت شما بوده است، در ضمن چند فقره مندرج



رشد و تکامل شخصیت خواجه محمد باقی بالله نقشبندی و سهم او در...

ساخته در قید کتابت در آورده بود که لختی از شکر آن نعمت شما را ادا یابد (۲۱). پس از اینکه خواجه محمد باقی بالله به دهلی وارد شد حیات ظاهری اش پیش از دو سه سال دوام نیاورد. در آن زمان عرفای بی شماری در سراسر هند بسر می بردند. آنها حتماً با وی معاصر بودند از دیدگاه تأثیر صحبت و نفوذ در جامعه هیچکدامشان همسنگ و همپایه وی نبود.

خواجه محمد باقی بالله در حدود چهل سال زندگی کرد که قسمت عمده اش در تلاش و تقلا برای پی بردن به کنه حقیقت ذات احدیت صرف شد و آنچه باقی ماند آنهم در نشر و پخش ثمرات همان تجربه شیرین و گوارا به کار آمد. در مدت بس کوتاه چند سال او چه گوهرهای گرانمایه ای را همانند دانه های تسبیح در رشته ایمان و عرفان و اخوت در کشید (۲۲) و به چه منوال تمام مساعی و توجهات همه آنها را مثل یک عدسه به نکته لطیف و ظریف احیای سنت و امانت بدعت متمرکز ساخت، این خودش یک داستان جداگانه است متقاضی فرصت بیشتر و گفتار مجرایی. فعلاً ما به نقل قسمتی از زندگینامه حضرت خواجه محمد باقی بالله که به تواریخ و مراثی ای اختصاص داد که متعاقب ارتحال آنحضرت در روز شنبه ۲۵ جمادی الثانی ۱۰۱۲ هجری مصادف با ۳۰ نوامبر ۱۶۰۳ میلادی توسط بعضی از فضلاء آن روزگار سروده شد (۲۳) اقتصار می کنیم.

این مطالب که اشاره ای به جمع آوری آنها در کلمات الصادقین (۲۴) محمد صادق دهلوی کشمیری همدانی، تألیف سال ۱۰۲۳ هجری / ۱۶۱۴ میلادی هم دیده می شد، غیر از منظومه رثایی خود گرد آورنده گمنام این مجموعه، در کلیات چاپی آن حضرت ظاهراً از قلم افتاده است. اسامی و آثار سایر مرثیه نگاران و تاریخ گوینان در ذیل اقتباس زیر آورده می شود.

قیاس کن ز گلستان من بهار مرا

بیان وصال حضرت ایشان بدین منوال است که روز شنبه آخر نشده بود، به تجهیز و تکفین متوجه شدیم و روز یکشنبه شهر جمادی الثانی ۱۰۱۲ هـ بعضی از اصحاب که محرمیتی و نزدیکی در خدمت داشتند متوجه به غسل شدند و بعضی از علمای مخلص کتاب فقهی با خود داشته بیرون در ایستادند و بر وفق کتاب و سنت تجهیز و تکفین نموده بیرون قلعه که سلطان فیروز پادشاه دهلی برای سکونت مجاوران قدم حضرت رسالت پناه علیه من الصلوة اتمها و من التحیات اعینها ساخته و در زمان تحریر آن قلعه آبادانست، در زمینی که به غایت مروح و پسندیده مخلصان بود مدفون شدند. جناب استاذی جامع ظاهر و باطن المنفرد به ما یلیق التکمیل جناب شیخ احمد سلمه الله و جناب افاده پناهی مختص العنایات العالیه میان شیخ تاج الدین مدتی است که اجازت تام دارند و غیره [برگ ۶۶] از آنچه به مقدار نسبت

حتی متألم به قیاس صاحب مسوده غمی دیگر کم داشته باشد، لیکن با جمعی حاضران و مخلصان، هر یک حیران و مضطرب مانده ایم و از مردانی که حاضر اند کسی سر حلقه جمع الحال تواند بی شبه جناب مخدومی ملاذی شیخ میان الممداد سلمه تا تاریخ تحریر درین باب متوجه اند و بعضی دیگر که در خلوت از آن عالی حضرت شنوده شد که استعداد تکمیل در آنهاست، ظهور اثر آن معلوم نیست که درین نزدیکی شود و جناب مخدومی ملاذی میان شیخ الهداد تا تاریخ تحریر درین باب متوجه نمی شوند (۲۵) حق سبحانه آخر این تفرقه را به جمعیت مبدل گرداند. اللهم احفظنا یا فیاض من جمیع البلیا و الامراض. و رحلت آن عالیحضرت بی شبه بعد از اتمام چهل سالگی واقع شد، لیکن اختلاف در نیست که بعد از اتمام چهل سال سه ماه دیگر گذشت و بعضی می گویند که بعد از اتمام چهل بی هیچ فاصله روزی و ماهی ارتحال واقع شد. چون هنوز والدۀ ماجدۀ ایشان از غم و هیبت آن قدر بافاقت نیامده اند که ازین امور توان پرسید، هر دو روایت نوشته شد. ان شاء الله چون والدۀ ایشان ازین غم هلاک نشده به شعور تمام آمدند [پرگ ۶۶ ب] فاضلی که مسوده را [به] بیاض خواهد برد تحقیق نموده خواهد نوشت بعد از رحلت به چند روزی از تسوید این رقیمه فراغ حاصل شد. بعضی از تواریخ و مرثیه ها که از فضلالی منتسبان گفته بودند ایراد می یابد. جناب ملاذ العلماء و ملحاء فضل، جامع منقول و معقول خدام میان عبدالحق که معتقد و مقبول و منظور حضرت ارشاد پناهی بودند « تاریخ گفته اند و آن اینست :

هادی اهل طریقت بر صراط مستقیم  
بر طریق اصل این مردم به منهج قویم  
هیچ جا صورت نه بست، از کلک نقاش قدیم  
کس ندید اندر نهایت و هو ذوالفضل العظیم  
دشمن بد نفس او مانند شیطان رحیم  
گشت از تیغ عداوت سینۀ حاسد دونیم  
بوستان بر دوستان، بر دشمنان نار جهیم  
شد خرامان آخر از دنیا به جنات نعیم  
سال تاریخ وفاتش، الصراط المستقیم (۲۶)  
سر حلقه اهل فقر بی شبه و ریب  
غیب آمد به تاریخ وفاتش از غیب

خواجه باقی مطلع روز هدایت روی او  
کرد تسلیک طریق نقشبندان در جهان  
همچو او نقش نکو بر صفحه آخر زمان  
در هدایت آنچه او را آمد ز فضل و کمال  
کو کسی بودست منقض از سمای معرفت  
تا بر آمد همچو بدر کامل از برج شرف  
ساحت عزت سرای قوم نیل [مصدران]  
بود سرو باغ فردانیت آزاد از همه  
بود چون دایم صراط مستقیمش، راه شد  
بری ۶۷ ف آن خواجه که پاک بود از وصمت عیب  
چون بود به غیب ذات او مستهلک

رشد و تکامل شخصیت خواجه محمد باقی بالله نقشبندی و سهم او در...

تقوی شعار جامع العلوم مولانا محمد یوسف مرغینانی که بعد از تحصیل علوم متداوله به فقر و شکستگی که یکی از امثال ایشان را دست دهد، درین خانقاه می بودند، و محل الطاف عالیّه گشته اند، باوجود [آنکه] ورزش شعر گفتن ندارند از روی اخلاص تاریخی یافته در بیت چند اندراج نموده اند، و رباعی نیز از خود آورده بودند. اگرچه دیگری از فضل به ایشان توارد کرده لیکن تبرکاً برای یادداشت خود نوشته می شود، تا این یادداشت اجتماع این طور مردم را یاد دهد و در اوقات تفرقه سبب جمعیت گردد. ابیات اینست:

دیده دل بغیر حق نکشود  
زو نمود ازو چهره مقصود  
چشم مستش بعشوه هوش ربود  
آیت صدق شاهد و مشهود  
آفتاب جهان غروب نمود  
چرخ در ماتمش لباس کبود  
اشک ریزان چو چشم من نغنود  
هاتفی گفت: شیخ اکمل بود

خواجه باقی که بود قطب جهان  
بود مرات غیب چهره او  
لب لعلش به نطق جان بخشید  
هرکه دیدی رخس، عیان خواندی  
شد بر اهل زمان جهان تاریک  
صبح در فرقتش گریبان چاک ابری ۶۷  
چشم انجم ز شام تا به سحر

مولانا حسن نام یکی از فضلابی که بشرف اخلاص و قرابت مشرف بودند این مضمون را که رحلت آن عالیحضرت بعد از اتمام چهل سالگی بود، به خوب ترین طریقی آورده تاریخی هم در آن قطعه درج نموده اند و آن قطعه اینست:

خاکروب آستانش اهل قال و اهل حال  
مشرق و مغرب گرفته چون جنوب و چون شمال  
حالیا بر بندگان دارد تجلی جلال  
چون مسیحا کرد از داری بداری انتقال  
یاگرفت آئینه اش از خاکیان گرد ملال  
تا مشرف سازد آنجا هم زهی صاحب کمال  
کرد قصد وصل بعد از اربعین بی انفصال

قبله اهل سعادت خواجه باقی آنکه بود  
همچو خورشید حقیقت نور فیض اقدسی  
مدتی حق تجلی جمالی کرده بود  
حیف کان قطب زمان بعد از چهل سال تمام  
تا دلش فارغ شد از ارشاد ابنای زمان  
یا بتکمیل ملائک رفت سوی آسمان  
یا نه اینست و نه آن، و زشوق آن خلوت نشین

و زکمال عشق واصل گشت با محبوب خویش

عاشق کامل محبت شد از ان سال وصال

جناب فضیلت مآب میان نور محمد (۲۷) ولد میان عبدالحق قصیده در مرثیه حضرت ارشاد پناهی گفته، و در میان آن بیتها و مصرعهای پسندیده یافته می شود [برگ ۶۸ الف] و بعضی فضلاء می نمایند که [در] مصراعی از بیت بیست و دوم مشار الیه به خاقانی توارد نموده اند.

در کمین فتنه زمان برخاست  
و ز فلک ابر خون فشان برخاست  
بلبل از صبح نوحه خوان برخاست  
کز برش یوسف زمان برخاست  
که سرا فسرده ز جهان برخاست  
کز میان میر کاروان برخاست  
به سوی ملک جاودان برخاست  
افسر فرق راستان برخاست  
جان ز دل رفت و دل ز جان برخاست  
لاله از کشت زعفران برخاست  
خیزد از تن اگر توان برخاست  
آن نهان بین خرده دان برخاست  
مظهر رحمت از میان برخاست  
شهر دین را خدایگان برخاست  
که نهالی لبان لبان برخاست!  
صاف تر از لب آسمان برخاست  
قطب ارشاد از میان برخاست  
کز نشان سوی بی نشان برخاست  
او نه امروز از میان برخاست  
بود نابود همچنان برخاست  
پاک ازین تیره خاکدان برخاست  
بام به نشست آستان برخاست  
هوس گنج شایگان برخاست  
از ره دیده سیلی زمان برخاست  
و ز پی فکر بعد از ان برخاست  
بار دیگر پی بیان برخاست  
که به شوق تو بس روان برخاست

همدم انبیاء مرسل گشت

که وی از ننگ این و آن برخاست

و صلی الله علی محمد و اصحابه و اولیائه [برگ ۶۹ الف] و سلم تسلیماً  
کثیراً کثیراً، مخلص دیگر این قطعه تضمین کرده است:

قطب ارشاد خواجه باقی آنکه مردم از ماتمش بر آشفتمند  
سال تاریخ آن یگانه عصر وای تاریک شد جهان گفتند

\* \* \*

الحذر کاتش از جهان برخاست  
بر زمین جای سبزه شعله دمید  
پیرهن چاک دست گل زیباغ  
گشت یعقوب دهر دیده سفید  
گیتی از غصه خاک بر سر کرد  
غرق سیلاب دیده قافله شد  
رخت هستی ازین سرا بر بست  
از سر دین کلاه عزت رفت  
خواجه باقی که از گذشتن او  
بر رخ از اشک دیده آبله بست  
به خدا جان ناتوان بی او  
ای دریغا که از میانه جمع  
قدوه اولیا ز دیده نهفت  
مسند آرای ملک فقر گذشت [برگ ۶۸ ب]  
به چمن دیر پای بایستی  
پاک تر از گل بهشت دمید  
بیدلی چند حلق بسته بماند  
آن ز خود نانی و بحق باقی  
بود مستهلک تجلی ذات  
به دوام شهود مستغرق  
به حرم گاه قدس منزل کرد  
رفت آن که خدای خانه دین  
از گدایان خاک حضرت او  
سال فوتش ز مشرقی جستم  
اول خواند شیخ کامل بود  
خواجه عارف الهی گفت  
یا این برگزیده خود را

دردا که هیچ همنفسی نیست در جهان  
انده گرفت طبع مرا سخت در کنار  
پایم به قید محنت و دستم به جیب غم  
صبرم ز پا افتاده ، شکیم ز دست ماند  
من می طیم به خون ز هوای وصال دوست  
دل همدم فغان و فغان مونس دلم  
گیتی به کین و چرخ به خشم و فلک به جور  
از جور غیر شکوه کنم یاز خوی یار  
در خاطر ملام و به لب زهر خندگی  
گر با کسی نگویم سوزد دل و جگر  
هر لحظه می زخم سر خود را به سنگ غم  
[بر ۹۶] القصه دارم از غم او حال این چنین  
دریای فیض ، گوهر یکتای کان شرع  
خیرالانام فخر زمان خواجه باقی آنکه  
آن میر کاروان چو به چهل سالگی رسید  
شد حور نوحه گر ملکوتش جنازه کش  
کزیانگ نوحه غلغله در شش جهت فتاد  
آن روز همچو روز قیامت همی نمود  
شبلی وقت ، بایزید زمان  
گشته دل مضطر ، از گذشتن او  
آن گلستان فیض غنچه صفت  
سال فوتش ز عقل پرسیدم  
از جهان رفت قطب الاقطابی

تا حال خویش عرض توان کرد پیش آن  
ادبار نخل بخت مرا کرد آشیان  
رخساره زعفرانی و اشکم ارغوان  
عقلم بیاد شد ، خردم رفت رایگان  
اندر کمین نشسته زهر سوی دشمنان  
جان در میان آتش و آتش میان جان  
اغیار در پی ستم ، یار همچنان  
ز ایام سردهم گله را ، یا ز آسمان  
تا چند آتش دل خود کنم نهران  
ور با کسی بگویم سوزد لب و دهان  
هر دم به تنگ می شوم از دست این و آن  
تا رفته است قطب زمان ازین جهان  
خورشید چرخ معرفت و تاج راستان  
پیدا نه شد چو او دگری اندرین زمان  
بر بست بار و رفت سوی ملک جاودان  
افتاده ماتمی بسر خلق آنچنان  
وز شور گریه ولوله بر هفت آسمان  
از نفخ صور یاد همی داد آن زمان  
حضرت خواجه ، لجه عرفان  
شده خاطر ز رفتنش حیران  
رفت خوشحال و خرم و شادان  
عقل در فکر رفت و شد حیران  
گفت با سوز و درد و نعره زنان

ایضاً

### تاریخ وفات قطب الاقطاب خواجه محمد باقی قدس سره

آنکه بوده قبله ارباب معنی صورتش  
صبح پیراهن درید اندر میان فرقتش  
هست سرتاپا (۲۸) همه عالم گواه عصمتش  
سر گروه نقشبندیه حساب رحلتش (۳۹)

رفت هادی شریعت ، مرشد اهل زمان  
آسمان در ماتم او خرقه را در نیل زد  
کی توانم نطق زد اندر صفات و ذات او  
پادشاه نقشبندان بود ، آمد زین سبب

مقصود از « مخلص دیگر » در عبارت فوق مولانا محمد صادق  
کشمیری همدانی است که منظومه دیگری نیز از وی در مدح حضرت

خواجه محمد باقی بالله بعد از ارتحالش در کلمات الصادقین (۳۰) وی دیده می شود که برای مزید فایده اینجا نیز نقل می گردد:

واقف سر نهان ، خواجه محمد باقی  
سبب امن و امان، خواجه محمد باقی  
نه فلک دایره نقطه پرگار ویست  
رفته جایی که ملک مانده زهمراهی او  
شیر گردون کند اقرار بروباهی او  
شعله ز آتش وی بود تجلی بر طور  
آرزومند و گرفتار جمالش نبود  
دمدم طالب و خواهان وصالش نبود  
بسته سلسله |حلقه|ازنجیرش نیست  
نیست نقدی به کف دست من از علم و عمل  
غیر او هر که بود کردم ازو قطع امل  
در بغل جام و صراحی به کف دستم کن  
عقل و هوش و خرد بیر از دست مرا  
بر سرمایه خرابات بکن پست مرا  
مرهم آلوده به آن دل که نه مجروح تو شد  
سوی من بنگر و یک لحظه بحالم پرداز  
رحم کن رحم، خلاصم ده و آزادم ساز  
باده لطف خودم بخش و خمارم بربرای  
راه بنمای که آواره ام و گمراهم  
از که جویم مددی چاکرشاهنشاهم  
دست من گیر و برون آر ازین ظلمت چاه  
مطرب بزمگه عیش وصال ناهید  
صد چو من حلقه بگوشان کمال جاوید  
چند آواره و سرگشته هر کو باشم  
لای می در کشم و ساکن میخانه شوم  
رو به صحرا کنم و از همه بیگانه شوم

خواجه زنده دلان ، خواجه محمد باقی  
پادشاه دو جهان، خواجه محمد باقی  
مهر و مه مقتبس از پرتو انوارویست  
از فلک می گذرد کوکبه شاهی او  
جای آنست که از مرتبه جاهی او  
از جمال رخ او شد همه دهلی پرنور  
وای آن دل که در فکر خیالش نبود  
روز و شب در غم و اندوه و ملالش نبود  
خسته بادا جگری کان هدف تیرش نیست  
من که بی حاصلم و رندم و رسوا و دغل  
بنده حلقه بگوش ویم از روز ازل  
یارب از باده مستانه وی مستم کن  
بکن از جرعه خمخانه وی مست مرا  
ساز در حلقه آن سلسله پابست مرا  
ای خوش آنکس که پی تربیتش روح تو شد  
چشم لطفی ز تو دارم طمع ای مایه ناز  
می توانی که نجاتم دهی از سوز و گداز  
یک نگاهی دگر امروز به کارم فرمای  
ای شهنشاه جهان از تو مدد می خواهم  
با که گویم غم خود بنده این درگاهم  
نیست غیر از تو مرا هیچکسی پشت و پناه  
ای چمن برگ گلستان جمالت خورشید  
زایر کعبه درگاه جلالت امید  
تا بکی در بدر و مایل هرسو باشم  
وقت آنست که آشفته و دیوانه شوم  
کنج بگزینم و چون جغد بویرانه شوم

وه که از دست من خسته نمی آید هیچ

از عدم نامدمی ای کاش درین هیچا هیچ

## منابع و مراجع

- ۱- محمد هاشم کشمی، زبدة المقامات، کانپور، ۱۸۹۰م، ص ۶-۵.
- ۲- میر علاء الدوله کامی فزوینی، نفایس المآثر، به نقل از سلا قاطعی هروی، مجمع الشعرائی جهانگیرشاهی، با تصحیح و تعلیق و مقدمه دکتر محمد سلیم اختر، کراچی، ۱۹۷۹م، ص ۲۷۵.
- ۳- امین احمد رازی، تذکره هفت اقلیم، باهتمام جواد فاضل، تهران، جلد دوم، ص ۸۴-۳۸۳. برای مزید اطلاع، نگاه کنید: عبدالقادر بدایونی، منتخب التواریخ، باهتمام احمد علی کبیر الدین و ناسویس، کلکته، ۶۹-۱۸۶۴، ص ۵۶-۲۵۵؛ میرزا نظام الدین احمد، طبقات اکبری، به اهتمام ب. دی، کلکته، ۳۱-۱۹۱۳م، جلد دوم، ص ۴۵۸؛ ابوالفضل علامی، آئین اکبری، ترجمه انگلیسی از بلو خان، دهلی، ۱۹۶۵م، ص ۶۱۰؛ سید حسن علیخان، صبح گلشن، بهوپال، ۱۲۹۵ هجری، ص ۴۲-۲۴۱؛ لجهمی نرائن شفیق، شام غریبان، مرتبه محمد اکبر الدین صدیقی، کراچی، ۱۹۷۷م، ص ۴۹-۱۴۸؛ مجمع الشعرائی جهانگیر شاهی، ص ۹۳: ۷۶-۲۷۵.
- ۴- زبدة المقامات، ص ۱۰.
- ۵- همان کتاب، ص ۷، مقایسه شود با مقاله ایس. بزمی انصاری درباره خواجه باقی بالله در اردو دایرة المعارف اسلامی، به اهتمام دانشگاه پنجاب، لاهور، ۱۹۶۸م، جلد سوم، ص ۹۸۲؛ نیز مقاله همو درباره حضرت خواجه در  
**Encyclopaedia of Islam, New Edn, Leiden, 1960, Vol, I, p. 957.**
- ۶- زبدة المقامات، ص ۷.
- ۷- همان کتاب، ص ۸.
- ۸- همانجا
- ۹- همانجا
- ۱۰- خواجه محمد اعظم شاه، تاریخ کشمیر اعظمی، لاهور، ۱۳۰۲ هجری، ص ۱۱۰.
- ۱۱- زبدة المقامات، ص ۱۳.
- ۱۲- همان، کتاب، ص ۲۰.
- ۱۳- همان کتاب، ص ۲۵.
- ۱۴- همان کتاب، ص ۲۲.
- ۱۵- برای شرح حال وی، نک: محمد صادق دهلوی کشمیری همدانی، کلمات الصادقین، تصحیح و تعلیق و مقدمه انگلیسی از محمد سلیم اختر، اسلام آباد، ۱۹۸۸م، مقدمه مصحح.
- ۱۶- همان کتاب (متن فارسی)، ص ۱۶۲.
- ۱۷- همان کتاب، مقدمه مصحح، ص ۱۶-۱۳؛ و مقاله نگارنده تحت عنوان  
**"An Introduction to the life and Works of Sheikh Abd al-Haqq Muhaddith Dihlawi"**, The Muslim World, Connecticut, USA, Vol. LXVIII, No.3 (July 1978).
- ۱۸- شیخ عبدالحق محدث دهلوی، «کتاب المکاتیب و الرسائل»، مخطوطه مملوکه فقید سعید پرفسور سید وزیر الحسن عابدی، لاهور، ۱۹۷۲م، ص ۱۰۷. برای اطلاع

بیشتر ر.ک مقاله نگارنده تحت عنوان «نگاهی به احوال و آثار و افکار شیخ احمد سرهندی کابلی معروف به مجدد الف ثانی (۹۷۱ - ۱۰۳۴ هجری)، در مجله گوهر، تهران، سال دوم، شماره ۲ اردیبهشت ماه ۱۳۵۲ شمسی، ص ۱۹۴ - ۱۸۶.

۱۹ - شیخ احمد سرهندی، رساله مبدأ و معاد، به نقل از زیادة المقامات، ص ۱۴۹.

۲۰ - برای آشنایی بیشتر با وی، نک: کلمات الصادقین، مقدمه مصحح، ص ۶ - ۴؛ و مقاله نگارنده تحت عنوان

"Maulana Muhammad Sadiq Kashmiri and Maulana Hasan Kashmiri: An Introduction to Two Contemporaries of Shaykh Ahmad Sirhindi", Journal of the Pakistan Historical Society, Vol. XXV, Part III, pp. 157-218.

۲۱ - زیادة المقامات، ص ۳۹ - ۳۸: مکتوبات امام ربانی، چاپ کراچی، ۱۹۷۲م. دفتر اول، مکتوب ۲۷۹: مکتوبات امام ربانی، ترجمه اردو از مولانا قاضی عالم الدین نقشبندی مجددی، لاهور، ۱۹۸۸م، جلد اول، ص ۸۲ - ۵۸۱.

۲۲ - برای کسب اطلاع بیشتر درباره متوسلین وی در تصوف و عرفان، نک: کلمات الصادقین، مقدمه مصحح، ص ۲۴ به بعد.

۲۳ - مخطوطة شماره D.P11580 برگ ۶۹ ب - ۶۶ الف، کتابخانه دیوان هند، گنجینه دهلی.

۲۴ - کلمات الصادقین، متن فارسی، ص ۱۶۳.

۲۵ - برای هرگونه بررسی قضیه اختلاف در باب جانشینی حضرت خواجه محمد باقی بالله پس از ارتحال وی، شایسته است این مطالب نیز در نظر گرفته شود.

۲۶ - فی الاصل: «الصراط المستقیم» (= ۹۸۱)

۲۷ - کذا. مقصود شیخ نورالحق فرزند شیخ عبدالحق محدث دهلوی است. برای اطلاع بیشتر درباره وی، نک: کلمات الصادقین، مقدمه مصحح، ص ۳۶، و میر غلام علی آزاد بلگرامی، مآثر الکرام فی تاریخ بلگرام، لاهور ۱۹۷۱م، ص ۸۹ - ۱۸۸.

۲۸ - کلمات الصادقین، متن فارسی، ص ۱۶۳: «سرتاسر»

۲۹ - این مخطوطة کلیات خواجه محمد باقی بالله در ۸ جمادی الاول ۱۱۹۷ هجری به دست محمد معظم قادری است استکتاب گردید، و مصون از غلطهای املائی و اختلالات عبارات نیست.

۳۰ - کلمات الصادقین، متن فارسی، ص ۱۹۶ - ۱۹۳.





## علامه اقبال؛ حلقه پیوند شعر فارسی و شناخت

### چکیده

شاعر نمی‌تواند بدون شناخت باشد. چیرگی و برتری خیال، در ساختار ذهنی و اندیشه‌ورزی شاعران و هنرمندان، برخی را، واداشته است تا شعر و شناخت را، ناهمسان و ناهمخوان بدانند.

علامه محمد اقبال، فیلسوف و سیاست‌مدار و مصلح اجتماعی و در عین دین‌باور و پای‌بند اسلام و شیفته پیامبر اسلام (ص) بود. او در نیمه اول قرن بیستم، بدون اینکه زبان فارسی گفتاری بداند، نزدیک به نه هزار بیت شعر فارسی از خود به یادگار گذاشت.

علامه اقبال، آشکار و نهان، باورمندی و باورافشانی را، انگیزه واقعی خود، در شاعری می‌دانست و تنها، جامه شعر فارسی را، زینده قامت فکرش، می‌شناخت.

در این مقاله، رگه‌های معرفتی علامه اقبال در شعر فارسی، مورد واکاوی قرار گرفته است. این جنبه از شخصیت علامه اقبال، بسیاری از چهره‌های برجسته ایرانی را، شیفته فکر و فهم و فرهیختگی علامه اقبال، کرده است.

شاید، هر کسی، پس از آشنایی با علامه اقبال، به این نتیجه برسد که برای شعر برتر باید فلسفه خواند و یا باید فیلسوف بود؛ در حالی که ما نشان داده‌ایم، ژرف‌اندیشی علامه اقبال در غرب آشنایی و شرق‌باوری، عامل اصلی اندیشه بخش شعرهای فارسی علامه اقبال است.

علامه اقبال در وادی شناخت، نونگر بود، نونگری و پیوند شعر و شناخت در دیدگاه علامه اقبال، به کلی گویی پایان نیافت؛ بلکه کارکردهای عملی و اجتماعی شعر بیشتر مورد توجه قرار داشت. از مقوله‌ای چون دفاع

<sup>۱</sup> - استادیار دانشگاه تربیت معلم سبزوار - ایران

از طبقه کارگر تا نقد اندیشه فلسفی کسانی چون آگوست کنت، در شعرهای علامه اقبال دیده می‌شود.

### ۱- مقدمه

دست کم دو نظریه را درباره شعر و شناخت می‌توان در نظر داشت. بخشی از فیلسوفان، شعر را نوعی شناخت به شمار نمی‌آورند؛ زیرا زبان در باور آنها، آینه جهان است و زبان شاعر، ساخت ویژه‌ای از زبان را تشکیل می‌دهد. (دینانی: ۱۳۷۸). نظر دوم آن است که شعر و معرفت‌شناسی، پیوندی نزدیک و به هم تنیده دارند؛ به ویژه در شکل‌گیری مکتب‌های ادبی، هسته مکتب رئالیسم ادبی را، در ارتقای شناخت شنوندگان قرار داده‌اند. (سید حسینی، ۱۵۷: ۱۳۷۱) بر اساس همین دیدگاه، ادبیات مشروطه ایران، از چشم انداز شاعران این دوره، توانست شعور سیاسی جامعه را افزایش دهد. (موحد، ۹۱: ۱۳۷)

اگر برخی، عنصر تخیل را حاکم بر شعر می‌دانند و بازدارنده از مبانی معرفتی؛ می‌توان گفت: در تخیل و تقلیدات شاعرانه، هرگز شعر از عالم واقع بی‌نیاز نیست. عالم واقع، نمونه و قالبی است که شاعر، جهان خود را بدان گونه می‌سازد؛ اما جهان شاعر، هرگز تابع اصول و قراردادهای جهان واقع نیست. (زرین کوب، ۳۳۲: ۱۳۸۰) ادراک شاعر، به مدد تقلید و تخیل، واکنش تصویری، مفهومی و واژگانی و موسیقایی از عالم واقع است و شاعر می‌تواند، حالات روشنی از دریافت‌های (درون-جهانی) و (برون-جهانی) خود را به نمایش بگذارد. (همان، ۲۳۰)

در پیوند شعر و شناخت تا آنجا استدلال شده است که تجربه و استدلال در تفکر تجربی و شناخت حسی، برابر نهادة تقلید و تخیل قرار گرفته است؛ یعنی هر دو قوه؛ می‌توانند، به نوعی کارکردی شناخت شناسانه داشته باشند. (همان)

در پاسخ به پرسش شعر چیست، این پاسخ‌ها را در اختیار داریم:  
شعر مانند علم، تفسیر و ترجمه امور این جهان است؛ اما تفسیری که علم به نمایش درمی‌آورد، هرگز آن لطیفه نهانی را که شعر برای ما آشکار

می‌کند؛ در بر ندارد؛ زیرا تفسیر و ترجمه علم، فقط با یکی از قوای نفسانی؛  
قوة عاقله مربوط است؛ ولی شعر با همه قوا سر و کار دارد. (همان، ۳۱۹)  
شعر، آوای پُرهیجان اجرای موسیقی دسته جمعی است که به قول  
هوگو، آواز طبیعت با آواز آدمی و آواز حوادث به هم آمیخته است و تا  
روزی که این آوازهای سه گانه شنیده می‌شود، این مجموعه آواهای  
موسیقی، از نغمه‌سرایی و شورانگیزی باز نخواهد ایستاد. (همان) و یا: شعر  
توصیف هنرمندانه‌ای از حیات است. (همان)

به هر حال، با روی کرد به کهن‌ترین منابع نیز می‌توان، پیوند شعر و  
شناخت را استدلال کرد. شمس قیس رازی درباره تعریف شعر نوشته است:  
بدانکه شعر در اصل لغت، دانش است و ادراک معانی به حدس  
صایب و اندیشه و استدلال است. (المعجم، ۱۹۶: ۱۳۷۳)

با اشاره به تعریف و توصیفی که از شعر ارائه کردیم، بهره‌گیری  
علامه اقبال از شعر، به عنوان مهم‌ترین وسیله آگاهی بخشیدن به مردم، یکی  
از نشانه‌های نونگری اقبال در شعر فارسی است. شعر فارسی برای اقبال،  
مهمترین وسیله‌ای بود که می‌توانست بین افکار هدفدار او و خیل مخاطبان  
فارسی زبان هندی، ایرانی، تاجیکی، افغانی، عثمانی و ... پیوندی عمیق ایجاد  
کند.

از اینکه شعر در خدمت اندیشه درآمد، تغییر راهی بود که اقبال در  
سر راه سبک هندی ایجاد کرد؛ زیرا روح غالب بر شعر سبک هندی و سبک  
بازگشت ادبی در ایران، ایجاد پیوند همه جانبه با زندگی عمومی مردم نبود،  
به عبارتی، صورت‌گرایی محض و به کار گرفته شدن شعر فارسی در حوزه  
امور غیر اجتماعی، در هند، تفکر انتقادی اقبال را برانگیخت تا شعر فارسی  
را در خدمت اندیشه و تفکر و رسالت اجتماعی در بیاورد.

نونگری‌های اقبال در حوزه موضوع شعرهایش، به اندازه جامع‌نگری  
اندیشه اقبال، چشمگیر است و می‌تواند مورد بحث و بررسی قرار بگیرد.  
اقبال با ایجاد پیوندی نزدیک و فراگیر بین شعر و دین و عرفان و فلسفه و

سیاست نظری و علمی، ساختاری نوین از پیوند شعر و معرفت را، سامان بخشید.

پس از بیست و هشت سال دانش‌اندوزی در رشته زبان و ادبیات فارسی، وجه غالب مورد پذیرش برای نگارنده این نوشته، همان است که در سخن بالا آمده است. با چنان باوری، شعر و شخصیت شاعری را پذیرا شده‌ام که سینه شاعر را، همچون «تجلی راز حسن» و خوبی می‌داند و معتقد است که نور بهروزی و بهبودی اوضاع، از سینه «چون طور سینای شاعر» آشکار شده است. نگاه شاعران پایبند ایمان و اعتقاد، از خوب، خوبتر را دنبال می‌کند؛ در نتیجه:

خوف را در سینه او راه نیست      خاطرش مرعوب غیر الله نیست  
(اسرار خودی، ۳۰: ۱۳۸۱)

و نتیجه عملی چنان نگرش این است.

هر که در اقلیم «لا» آباد شد      فارغ از بند زن و اولاد شد  
می‌کند از «ما سوی» قطع نظر      می‌نهد ساطور بر حلق پسر  
(همان، ۱۱۲: ۱۳۸۱)

چهره‌ای که با ویژگی‌های شاعری، فلسفه‌اندیشی، روشن‌فکری، حق‌جویی، استقلال‌طلبی، سیاست‌مداری و دردمندی عالمانه، عاشقانه و عارفانه، در مسیر زندگی نگارنده قرار گرفت؛ کسی جز دکتر محمد اقبال لاهوری نیست.

نزدیک به ۹۶ سال پیش اقبال لاهوری، در شهر مونیخ آلمان، به عشق ایران، شعر ایران، فلسفه ایران، عرفان ایران و اندیشه‌ورزی ایرانی، رساله دکترای خود را نوشت و تقدیم کرد؛ و پس از نزدیک به صد سال، فقیری چون صاحب این قلم، بخش مهمی از پژوهش‌های خود را در این موضوع انجام داده است.

چنین رویکردی را در لابه‌لای بخشی از نوشته‌های خود، درباره اقبال نشان داده‌ام؛ ولی به واقع، این دلیل، در طول زندگی فکری، سیاسی و اجتماعی نگارنده، بیش از دیگر دلایل، مرا تحت تأثیر قرار داد؛ آنجا که زنده‌یاد دکتر علی شریعتی برای نسل ما گفت:

اقبال یک علامت است؛ اقبال عنوان یک فصل است و ما با شناختن اقبال یا سید جمال، وارد متنی می شویم که عنوانش این شخصیت‌ها هستند؛ متنش ما و اندیشه ما ... در عین حال که به عنوان بزرگترین بنیانگذار نهضت اسلامی، بی تردید به سید جمال معتقدم؛ ولی نهضت عظیم و سازنده و آغاز کننده سید جمال، در مسیر تکاملی‌اش به اقبال رسیده است. (شریعتی، ۷۲: بی تا) مطلب را با جمله شکسپیر پایان می‌بریم:

پیوند خوبی‌ها و بزرگی‌ها با انسان، خارج از سه حالت نیست:  
دسته‌ای از انسان‌ها بزرگند؛

دسته‌ای برای کسب بزرگی تلاش می‌کنند؛

دسته‌ای بزرگی را به خود می‌بندند. (الهی قمشه‌ای: ۱۳۸۱)

طرح پایان نامه، براساس آیین‌نامه‌ای که از طرف تحصیلات تکمیلی دانشگاه شیراز، ابلاغ شده، تهیه و تدوین گردیده است. شایسته است از شرح و توضیح درازدامن، در بعضی از قسمت‌ها، پیشاپیش پوزش بخواهم و پس از مددجویی از درگاه خداوند، با راهنمایی استاد بزرگوار جناب آقای دکتر محمد مهدی جعفری و استادان مشاوره‌ای که با راهنمایی ایشان و رئیس محترم بخش و دیگر استادان محترم برگزیده خواهند شد؛ این کار را به سرانجام برسانم.

## ۲- پیشینه پژوهش

یکی از اصول کار پژوهشی پی‌جویی کارهای پیشینیان است. در این پی‌جویی، پژوهشگر وظیفه دارد، ضمن بهره‌جویی از تجربه‌های دیگران، از انجام کار غیر ضروری خودداری کند؛ به عبارتی، پژوهشگر از قدم‌های کوچک، گامی بلند بسازد؛ راه‌های کوچک ناهموار را به راهی فراخ و هموار بدل سازد؛ با درک تازه‌ترین نیازها و پرسش‌های روزآمد، پاسخ‌های مناسب را بیابد.

برای پیشینه این تحقیق مواردی قابل طرح است:

۱- شخصیت اقبال لاهوری دست کم پس از استقلال پاکستان و آزادی هند، مورد توجه ایرانیان قرار گرفت. اقبال شناس برجسته‌ای چون

زنده یاد استاد سید غلامرضا سعیدی، با صداقت، این موضوع را بیان کرده است بخوانیم:

... از جهت آثار اجتماعی و اخلاقی او که آن روزها در هند منعکس بود، همان بود که مرا نیز متأثر کرد و پنهان نکنم که در سنین ۲۵ یا ۲۶ سالگی، یک جوان ایرانی و با غرور، با مقدار سوادى که تازه پیدا کرده و زبان فرانسه آموخته است و به زبان انگلیسی هم آشنایی دارد. مقدمات علوم طبیعی را خوانده و به [با] دنیای تازه‌ای آشنا شده؛ غرور جوانی، غرور مدرسه و غرور ایرانی، هر سه با هم توأم شده بود؛ برایم سخت بود که اقبال را به عنوان یک شخصیت بزرگ تلقی کنم؛ ولی وقتی که در افکارش تا جایی که شایستگی داشتم، دقیق و عمیق شدم؛ دهشت کردم؛ زیرا این شخصیت چیز دیگری بود. من قبلاً از روی تعصب فکر می‌کردم که اگر متفکری باشد؛ باید ایرانی باشد؛ اگر فیلسوفی باشد یا شاعر باشد؛ باید ایرانی باشد و ظهور او را در هندوستان، انتظار نداشتم؛ ولی طولی نکشید که به اشتباهم پی بردم و ... (خسروشاهی، ۳۴۹۰: ۱۳۷۰)

بدون پرده‌پوشی باید عرض کنم که استاد سید غلامرضا سعیدی، یکی از اقبال‌شناسان بزرگ معاصر است. در بخش منابع، برخی از منابع، مربوط به کارهای ایشان است.

۲- اقبال لاهوری، مورد توجه شخصیت‌هایی قرار گرفته است که هر کدام، از جایگاه علمی و اعتقادی ویژه‌ای برخوردارند؛ ضمن نام بردن افراد، سعی می‌کنم، در پاورقی منبع و مناسبت را اشاره کنم.

(۱) علی اکبر دهخدا (سعیدی، مقدمه: ۱۳۳۸)؛ (۲) ملک الشعراء بهار (مینوی، مقدمه: ۱۳۳۷)؛ (۳) سعید نفیسی (عرفانی، مقدمه ۱۳۳۲)؛ (۴) حسین خطیبی (همان)؛ (۵) مجتبی مینوی (موحد: ۱۳۷۷)؛ (۶) پرویز ناتل خانلری<sup>۱</sup>؛ (۷) عبدالحسین زرین کوب (زرین کوب، ۱۳۸۲)؛ (۸) سید غلامرضا سعیدی؛ (۹) سیدهادی خسروشاهی؛ (۱۰) مرتضی مطهری<sup>۲</sup>؛ (۱۱) مهدی بازرگان (بازرگان: بی تا)؛ (۱۲) علی شریعتی<sup>۳</sup>؛ (۱۳) امیر حسین آریان پور<sup>۴</sup> و ...

اقبال لاهوری شخصیتی است که از دیدگاه‌های گوناگون می‌تواند، مورد نقد و بررسی قرار گرفته باشد؛ ولی در جامعه استبداد زده عهد پهلوی دوم، سخن گفتن درباره شخصیت‌های فرامرزی، یکی از روش‌های طرح مباحث فکری، اعتقادی، سیاسی و اجتماعی بود. در نتیجه، مرز مشترک فکری بسیاری از متفکران، اقبال مسلمان، فیلسوف، شاعر، مصلح، خودآگاه، استقلال طلب، آزادی خواه، ضد استعمار و ... بوده است.

۳- در کارهای انجام شده، دست کم، چند همایش را می‌توان نام برد؛ در همه این همایش‌ها و در تنگنای زمانی و مکانی، گوشه‌هایی محدود از زندگی اقبال مورد توجه قرار گرفته است. از جمله در همایش‌های زیر:

۳-۱- همایشی که در سال ۱۳۵۲، در حسینیه ارشاد برگزار گردید و تعدادی مقاله از سخنرانی‌ها، به چاپ رسید. با توجه به نقشی که علی شریعتی، در حسینیه ارشاد داشت؛ در برگزاری همایش نقش مهمی ایفاء کرد.

۳-۲- همایش سال ۱۳۶۴ در تهران، به همت دانشگاه تهران و وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران برگزار گردید و مجموعه مقاله‌های آن به چاپ رسیده است.

۳-۳- همایش علامه اقبال در اسفند ۱۳۷۹ در تهران، به همت و همکاری وزارت علوم و وزارت خارجه برگزار گردید و مجموعه مقاله‌های آن به چاپ رسیده است.

۴- در حوزه پژوهش‌های دانشگاهی، اقبال لاهوری، به شدت مظلوم و ناشناخته باقی مانده است. در سال‌های پیش از انقلاب اسلامی ایران، امکان چنین کاری نبود؛ اما در بین پژوهش‌های انجام شده دانشگاهی، حتی یک مورد پایان نامه دوره دکتری درباره اقبال لاهوری یافت نمی‌شود؛ دست کم نگارنده با پی جویی‌های فراوان هنوز یک مورد پایان‌نامه در دوره دکتری و درباره اقبال ندیده است. در دوره کارشناسی ارشد، دو مورد و در دوره کارشناسی شاید پنج تا شش مورد کار درباره اقبال انجام شده است. تعدادی از این پایان‌نامه‌ها در دوره کارشناسی تنها به کشف ابیات شعرهای اقبال محدود شده است که به جای خود ارزشمند است.<sup>۵</sup>

### ۳ - اقبال حلقه پیوند گذشته و حال

۱- تفکر انتقادی، پشتوانه‌ای جز خرد ورزی ندارد. تفکر انتقادی در حوزه شعر، حاصل تفکر انتقادی در حوزه انسان شناسی، جامعه و حکومت است. از سویی دیگر، شعر فارسی معاصر، با تاریخ معاصر پیوندی نزدیک دارد. پس، نشان دادن سرچشمه‌های تفکر انتقادی و چگونگی پیوند خوردن شعر فارسی معاصر با تاریخ معاصر و پیوند خوردن با تفکر انتقادی، یکی از هدف‌های این پژوهش است.

۲- سرچشمه‌های تفکر انتقادی، چه در حوزه فرامرزی و چه در حوزه درون مرزی، خاستگاه تاریخی و جغرافیایی ویژه‌ای را در بر می‌گیرد. ما در این پژوهش، با تأکید بر محدوده‌های جغرافیایی رواج شعر فارسی و با تأکید بر محدوده تاریخی نیمه دوم قرن ۱۹ و نیمه اول قرن ۲۰، خاستگاه‌های جغرافیایی منتقدان نونگری چون آخوندزاده، ملکم خان، عبدالرحیم طالب اف، زین العابدین مراغه‌ای و اقبال لاهوری و ... را مورد مطالعه قرار خواهیم داد.

۳- ملاک نونگری، نقد و نفی شعر عاشقانه، شعر مدحی و ستایش و شعر صوفیانه و عرفانی بوده است. ما این موضوع را دنبال خواهیم کرد که اقبال لاهوری، در نقد محتوایی شعر کهن فارسی، چه دیدگاه‌هایی دارد.

۴- نونگرها، در نقد و نفی محتوای شعر کهن فارسی، به نقد و نفی قالب‌های کهن شعر فارسی پرداختند؛ اگرچه شاعران مشروطه ایران، همچون ملک الشعراء بهار و فرخی یزدی و عارف قزوینی و دهخدا و ... تلاش کردند، با حفظ قالب‌های کهن، موضوع‌های جدید را بیان کنند، ولی کار اقبال در هند ارزش دیگری داشت و هدف ما، نشان دادن ارزش کار اوست. مرز جدایی‌پذیر و نونگری اقبال لاهوری این است که چون شاعران مشروطه ایران، با بکارگیری قالب‌های کهن شعر فارسی طرح و تبلیغ اندیشه‌های جدید را دنبال و گستره اندیشه‌های دینی و فلسفی و سیاسی و اجتماعی اقبال، جایگاه ویژه‌ای در تاریخ فکر و فرهنگ معاصر شرق برای او ایجاد کرده است.

۵- تأثیرپذیری همه جانبه اقبال از مولوی، به طور چشمگیری در آثار او دیده می‌شود. از جمله؛ پیامد این تأثیرپذیری، به کارگیری قالب



مثنوی است. هدف ما این است که ساختار مثنوی‌های اقبال را مورد مطالعه قرار دهیم. به ویژه، این موضوع را دنبال خواهیم کرد که اقبال لاهوری، چگونه، بدون بهره‌گیری از سنت قصه‌پردازی و داستان‌گویی‌های مثنوی گونه، اندیشه‌های فلسفی، اجتماعی، سیاسی و ... را در قالب مثنوی بیان کرده است.

۶- پیوند شعر اقبال، با زندگی مسلمانان، به ویژه، مردم مسلمان هند، چشمگیر است. پیوند شعر فارسی اقبال با زندگی و سیاست و انقلاب اجتماعی و نونگری اخلاقی و اجتماعی باعث شده است که موسیقی شعر اقبال، پرتپش و حرکت‌زا و پویا باشد. ما در این پژوهش، عناصر موسیقایی و انقلابی شعر اقبال را نشان خواهیم داد.

۷- درون مایه‌های شعری، مرزبندی محتوایی شعر فارسی هر شاعر در طول زمان و عرض زمان است. اقبال لاهوری، موضوع‌هایی نو و به زمان را در شعر مطرح کرده است. موضوع‌هایی چون وحدت مسلمانان، مبارزه با استعمار، نقد و چالش اندیشه‌های فلسفی غرب، نقد و چالش با اندیشه‌های صوفیانه سرزمین هند، جمهوریت، وطن‌گرایی و ملیت‌خواهی تندروانه و ... ما درون مایه‌های شعری اقبال را در این پژوهش دنبال خواهیم کرد.

۸- تفکر انتقادی در حوزه فکری مسلمانان با شرق‌شناسی اروپائیان پیوندی نزدیک دارد. تفکر انتقادی درباره اسلام، در حوزه فکری مسلمانان و درباره مسلمانان و کشورهای اسلامی، یا از سوی غیر مسلمانان، انجام گرفته است و یا توسط خود مسلمانان طرح سرچشمه‌های تفکر اعتقادی مسلمانان درباره اسلام و مسلمانان و جوامع اسلامی، یکی از هدف‌های این پژوهش است.

۹- اقبال لاهوری، چه به دلیل آشنایی با نگرش‌های اروپایی و چه به دلیل آشنایی و تأثیرپذیری از متفکران و منتقدانی همچون سید جمال الدین اسدآبادی، نگاهی نو، در حوزه شناخت ارائه داده است. هدف ما، آشکار کردن و چگونگی شکل‌گیری تفکر انتقادی اقبال در حوزه شناخت است.

۱۰- روش تفکر جدید در دنیای غرب و در بین روشنفکران مسلمان اروپا رفته، نفی مطلق دین باوری و یا آمیزش تسلیم‌پذیری و دین‌باوری با اندیشه مسلط جدید اروپا بوده است. نونگری اقبال، نسبت به دین، باعث شد

تا جهان‌بینی اسلامی و ضرورت احیای تفکر دینی را در دنیای اسلامی دنبال. نظریه پردازی و عملی سازد. بحث و بررسی موضوع یاد شده، یکی دیگر از هدف‌های این پژوهش است.

۱۱- مرزبندی اندیشه نونگری اقبال با دیگران، این است که او متفکر و منتقد و اصلاح‌طلبی درون دینی است. یعنی اقبال ضمن باور همه جانبه به اسلام و رسالت انبیا و پیامبر و قرآن، نگاهی منتقدانه و نو، دارد. از همه مهمتر، این است که نونگری دینی اقبال، از مبانی فلسفی و خرد ورزانه برخوردار است. هدف ما در این پژوهش بحث و بررسی موضوع یاد شده است.

۱۲- از جمله پیامدهای نگاه منفی متفکران منتقد به دین این بود که عرفان و تصوف (اسلامی - هندی) و (اسلامی - ایرانی)، نیز از نظر متفکران معاصر، منفی و ناکارا است. نگاه نو اقبال این است که با الهام عمیق از عرفان (اسلامی - ایرانی) و عرفان مولوی، «اسرار خودی» و «نظریه خودی» را سامان داد. هدف ما این است که نشان دهیم، اقبال لاهوری چگونه عرفانی پویا و کارآمد و کاربردی در تمدن جدید را مطرح کرده است.

۱۳- اقبال لاهوری با واکاوی تمدن ایرانی و اسلامی و با برجسته کردن دانشمندان علوم تجربی تمدن اسلامی و ایرانی، بر این عقیده است که علوم تجربی و نگاه حسی از دنیای اسلام به دنیای غرب منتقل شده است. از سوی دیگر، کارآمدی جهان‌بینی حسی و شناخت تجربی غرب را به عنوان «یک مکتب فکری» مورد نقد قرار داده است. ما در این پژوهش، روند تاریخی و تجربی و کاربردی و ارزشی شناخت حسی را، از نظر اقبال مورد بحث و بررسی قرار خواهیم داد.

۱۴- اقبال یک فیلسوف است. او خرد ورزی را نفی نکرده است؛ ولی از نظر اقبال، فلسفه‌اندیشی یونانی و فلسفه‌اندیشی بدون خدای غرب و نیز فلسفه‌اندیشی بدون عرفان شرقی، هر کدام به نوعی دارای کاهش‌هایی است. اقبال لاهوری تلاش کرده است، از سویی کاستی‌های هر کدام را بیان کند و از سوی دیگر، همچنان فیلسوف، مسلمان و توحید باور و عارف‌منش باقی بماند. بحث و بررسی این محور از پژوهش، یکی دیگر از هدف‌های نگارنده است.

۱۵- دریای عرفان اسلامی و ایرانی و عرفان و تصوف سنایی، عطار و مولوی را در آثار و افکار و اشعار اقبال می‌توان مشاهده کرد. جمع بین فرد نگری‌های عمق و ریشه دار عرفان و تصوف و جامعه نگری‌های اقبال، موجب شده است، او تجربه باطنی را از دیگر امور شناخت تفکیک کند. حال باطنی، اگرچه درونی است و به سرعت برق می‌آید و محو می‌شود؛ ولی احساس قدرت و اعتبار عمیقی برجای می‌گذارد. این احساس قدرت و اعتبار عمیق است که تجربه باطنی و فردی را عینی و اجتماعی می‌کند. هدف ما این است که درجه اعتبار و جایگاه تجربه باطنی را از نظر اقبال روشن کنیم.

۱۶- پایان قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم، عصر تک ساحتی است؛ به عبارتی، صف بندی‌هایی چون کهنه اندیشی و نواندیشی، دینی و غیر دینی، سیاسی و غیر سیاسی، فلسفی و غیر فلسفی، علمی و غیر علمی؛ عرفانی و غیر عرفانی و از این نوع ادبیات، فراوان دیده می‌شود. هدف دیگر ما آن است که نشان دهیم، اقبال لاهوری با مطالعه همه شاخه‌های شناخت، نگاه جدیدی را سامان داده است و آن، «نظریه معرفت ترکیبی» است. یعنی در دنیای جدید، بشر با تک نگری و یک سویگی معرفتی، کاستی‌های منشی و کنشی خواهد داشت. نقد فردی و اجتماعی و نقد تمدن جدید و اروپا ستیزی اقبال و حتی ملاستیزی و صوفی ستیزی و نقد شرق، از نظر اقبال، به جهت میزان قرار گرفتن «نظریه معرفت ترکیبی» است.

## ۴- نونگری، معرفت‌شناسی و اقبال

### ۴-۱- نونگری

نونگری، حاصل خردورزی و فرزاندگی است. بینش نو و پویا داشتن، از نشانه‌های آشکار نونگری است. نونگری، حاصل بازخورد فردی و جمعی با مشکلات و نیازهای موجود است. افزون بر ضرورت بازخورد با مشکلات، موجود آینده‌نگری نیز از منظر نونگران به دور نیست.

ایستایی جامعه‌ها، از سویی ممکن است، حاصل نبود پرسش‌گری باشد و از سوی دیگر، ممکن است، حاصل پاسخ‌های همیشگی و کهنه و از پیش تعیین شده باشد. پس، هدف از نونگری، تحلیل و بازنگری پاسخ‌های

موجود بر اساس نگرش‌ها و نیازهای جدید است، در کلامی دیگر، در نونگری‌ها، پاسخ‌های همیشگی و یا از پیش تعیین شده، از زاویه‌ای دیگر، مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرند.

نتیجه طبیعی نونگری‌ها، تکمیل و یا تغییر پاسخ‌های و یا طرح پرسش‌های جدیدی است که پاسخ‌های جدیدتری را در پی دارد. نونگر تلاش می‌کند با توجه به نیاز زمان، شرایط و امکانات موجود، توسعه دانش و فن‌آوری و ... پاسخ‌ها را جامع کند؛ اگرچه ممکن است، پاسخ جامعه دیروزی. برای فردا، کارکردی عملی نداشته باشد؛ در این صورت، تربیت نسل‌های نونگر، لازمه اش رشد خرد ورزی، فرزاندگی و زمینه‌سازی برای طرح پرسش و نقد و بررسی پاسخ‌ها و سرانجام، پی‌جویی و به کارگیری راهکارهای مناسب است. در این پژوهش، شعر و شناخت اقبال لاهوری، در ترازوی نونگری در نیمه دوم قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم، مورد سنجش قرار گرفته است.

## ۲-۴- نونگری معرفتی

اقبال لاهوری، خردورز، فلسفه اندیش، دیندار و در عین حال، عارف بود. میزانی که برای شخص نونگر، در سخن بالا آوردیم؛ در اشعار فارسی اقبال لاهوری دیده می‌شود.

آنچه که از نظر ما اهمیت دارد، آبشخور نونگری‌های اقبال است. به عبارتی، تفکر انتقادی اقبال، در حوزه باورهای دینی و یا نقد اندیشه‌های پیشین دنیای اسلام و یا نقد عملکرد مسلمانان و آیین‌های اجتماعی؛ همه، حاصل نوعی شناخت جدیدی است که اقبال از آن برخوردار شده است. در عبارت «نونگری معرفتی» چگونگی برخوردار شدن اقبال، از تفکر انتقادی و دست‌یابی به اندیشه کهنه و نو، مورد توجه ما قرار خواهد گرفت.

## ۳-۴- نونگری معرفتی در شعر فارسی اقبال

از جمله نشانه‌های نبوغ، اندیشه‌ورزی، شعر دوستی، ایران دوستی و عرفان‌اندیشی اقبال این است که نه هزار بیت شعر فارسی سروده؛ ولی قدرت به کارگیری زبان فارسی گفتاری و نوشتاری یا نثر فارسی را نداشته

است. در نتیجه، آنچه که از اقبال، در زمینه شعر، در اختیار داریم: پانزده هزار بیت است. نه هزار بیت از این پانزده هزار بیت، به زبان فارسی و بقیه به زبان اردو سروده شده است.

این نه هزار بیت، در قالب چند دیوان یا چند مجموعه مستقل سروده شده و به مرور زمان، به چاپ رسیده‌اند. از جمله عنوان‌هایی که برای این دیوان‌ها، نامگذاری شده‌اند، عبارتند از: اسرار خودی، رموز بیخودی، گلشن راز جدید، پیام مشرق، ارمغان حجاز (بخش فارسی) و ...

نکته دیگر این است که این نه هزار بیت، در فاصله زمانی (۱۹۱۵ تا ۱۹۳۸) سروده شده‌اند؛ یعنی در نیمه اول قرن بیستم میلادی.

نونگري معرفتي در شعر اقبال، از سویی، چگونگی رویکرد اقبال به چهره‌های برجسته ادبی و عرفانی گذشته، همچون مولوی را در بر می‌گیرد و از سوی دیگر، گزینش قالب‌های ادبی گذشته را شامل می‌شود. آنچه که برای ما بیشتر اهمیت دارد، این است که اقبال، ساز سخن را بهانه‌ای قرار داده است تا ملت‌های جهان و مسلمانان مشرق را به آگاهی برساند.

اقبال در اثر ارزشمند «پیام مشرق» پیشگفتاری دارد که آقای دکتر سید محمد اکرم، این چند صفحه را به زبان فارسی ترجمه کرده است. در این پیشگفتار، اقبال، درباره موضوع شعرهای فارسی خود اشاره‌ای دارد:

شرق، بویژه، شرق اسلامی، چشمش را پس از خواب سنگین قرن‌ها باز کرده است؛ اما ملل مشرق، باید این نکته را بدانند که زندگی، نمی‌تواند انقلابی در پیرامون خود بوجود بیاورد؛ مگر اینکه انقلاب، در درون خودش باشد و هیچ دنیای نوی نمی‌تواند بوجود بیاید؛ مگر اینکه وجودش نخست در قلب انسان‌ها صورت بندد... من در آثار فارسی خود سعی کردم، همین حقیقت را در نظر داشته باشم.

آبخور پرسشگری در حوزه شعر فارسی معاصر، حوزه‌های سیاسی و جغرافیایی قفقاز، روسیه و عثمانی بوده است. زمینه‌های این پرسشگری، تفکر انتقادی حاصل از فلسفه اندیشی است. انتقاد از غیر واقع بودن شعر فارسی و رویکرد به واقع‌گرایی و واقع‌گرایی اجتماعی، زمینی شدن شعر، به کارگیری اعتراض، پرخاش و اهانت، نفی شعر عاشقانه، نفی شعر مدحی و ستایشی، نفی شعر صوفیانه و عرفانی، از نشانه‌های نونگری است. به عبارتی،

مردمی شدن شعر و خارج شدن از دربارها و خانقاه‌ها و مدارس سنتی و بهره‌گیری مردم ستم‌زده از شعر فارسی، برای رهایی از بند استبداد و استعمار را، می‌توان بر آن نشانه‌ها افزود.

اقبال، در بسیاری از موارد با نونگری‌های جهانی و شرق و جوامع اسلامی هم فکر است؛ ولی راهکار اقبال در گزینش گنجینه ارزشمند شعر فارسی کهن ایرانی، الگو قرار دادن سنایی و عطار و مولوی و حافظ، برای طرح مسائل جدید دنیای اسلام و ملت‌های استعمار زده، او را از دیگران ممتاز کرده است. در این موضوع، افزودن بر نبوغ فکری و ادبی اقبال، ظرفیت شعر فارسی و قالب‌های کهن، برای پذیرش موضوع‌های جدید نیز مورد نظر ما خواهد بود.

اقبال دارای تفکر انتقادی بود. در روند دگرگونی‌های نیمه دوم قرن ۱۹ و نیمه اول قرن بیستم، نظریات عقلی جایگزین نقل‌اندیشی شد. تمایل به تجدد، اصول تازه‌ای را طلب می‌کرد تا حوزه سیاست و اقتصاد و فرهنگ ادبیات و شعر و هنر جدید را در بر گیرد.

نونگری‌های معرفتی اقبال در شعر فارسی و گزینش گوهر دین، او را در کنار بسیاری از هم‌قطاران فرنگ رفته‌اش، ممتاز کرده است. او در کنار گزینش دین و عرفان و ادب شرقی، از نشانه‌های فکری زیر برخوردار بود: او باور داشت که دانش جدید دنیا را باید پذیرفت و از آن، در راه سعادت انسان‌ها و جامعه‌های جهانی و اسلامی و شرقی، بهره برد؛ او معتقد به نقد حکمت کلاسیک یونانی بود؛ او مبانی فلسفه غرب را مورد نقد قرار داد و او باورهای سنتی اسلامی و عرفانی و تصوف هندی را نقد کرد. او معتقد به اصلاح دین و احیای اسلام و باورمند به پیکار با استعمار مسلط آن روزگار و آرزومند استقلال مسلمانان جهان و هند و مشرق زمین بود.

در حالی که تجددمآبان و دانش‌آموختگان فرنگ رفته و فلسفه خوانده و عالمان تجربی، پشت کردن به باورهای توحیدی و دین و معنویت را، از نشانه‌های روشنفکری می‌شناختند، اقبال لاهوری افزون بر پناه بردن به اسلام، احیای عرفان ایرانی و اسلامی را سرخط کار خویش قرار داد.

اقبال معتقد بود، بینش آن روزگار نسبت به انسان و بر اساس باورهای دینی و اسلامی و عرفانی باید عوض شود؛ زیرا نگاه تمدن جدید اروپایی نسبت به انسان، کامل نبود و نمی‌توانست سعادت ابدی او را حاصل کند.

نگاه نو اقبال موجب شد تا نگاه‌های مرگ‌اندیش و مخالف آرزوهای حیاتمند انسانی را، به نگاهی تبدیل کند که به آرزوهای انسانی و اراده سازنده او احترام می‌گذاشت. اقبال بر اساس عرفان پویای اسلامی، انسان را به کار و تلاش و مبارزه و سازندگی دعوت می‌کرد.

### ۵ - پیوند شعر و شناخت

ادبیات ارزشمند فارسی هرگز زندانی ایران نبوده است؛ نیست و نخواهد بود. پژوهش در حوزه زبان و ادبیات فارسی، خارج از حوزه جغرافیایی ایران امروز، گستره‌ای بس وسیع دارد.<sup>۱</sup> اقبال لاهوری یکی از چهره‌های برتر شعر فارسی در حوزه هند است. پیوند دیرینه تاریخی، فرهنگی و مذهبی ایران و هند، همزمانی سرایش شعرهای اقبال با دوره نونگری ادبی ایران (عهد مشروطه)، زمینه‌های سنجش نونگری در سبک بازگشت ادبی ایران و سبک هندی، از محورهای قابل بحث است؛ اما در یک بخش، اهمیت کار اقبال را، در سنت شکنی‌های ادبی او، در سبک هندی می‌دانیم؛ به عبارتی، رویکرد اقبال به سبک خراسانی و سبک عراقی، از سویی مرز مشترکی بین اقبال و شاعران «سبک بازگشت» ایران ایجاد می‌کند و از سوی دیگر، وسعت فکر، باریک اندیشی، زمان اندیشی، آزادی خواهی، مبارزه با استعمار و ده‌ها مفهوم نوی دیگر او در شعر فارسی، اقبال را در ردیف شاعران برجسته عهد مشروطه قرار می‌دهد. ما برای کوتاه‌نویسی طرح، اهمیت اقبال را، در موارد زیر دنبال می‌کنیم:

۱ - اقبال لاهوری شعر فارسی را از، امپرسیونیسم<sup>۲</sup> سبک هندی به سمبل‌گرایی<sup>۳</sup> عرفانی تبدیل کرد.

۲ - رویکرد اقبال لاهوری به شعر عرفانی، از سویی یادآور شعر سنایی<sup>۹</sup>، عطار<sup>۱۰</sup>، مولوی<sup>۱۱</sup> و حافظ<sup>۱۲</sup> است و از سوی دیگر، آمیزش دهنده مبانی معرفتی سزان عرفان تصوف قدیم ایران و اسلام با هگل<sup>۱۳</sup>، کانت<sup>۱۴</sup>، شوپنهار<sup>۱۵</sup>، نیچه<sup>۱۶</sup> و ... است.

۳ - آشنایی دیرینه اقبال با ایران و فلسفه اسلامی و فلسفه خردورزانه غرب، موجب شد، نظریه آشتی شعور وجدانی و شعور عقلانی در اسرار خودی اقبال شکل بگیرد. افزون بر آشتی شعور وجدانی و شعور عقلانی، نگارنده بر اساس پژوهشی که انجام داده است، «نظریه معرفت ترکیبی» را در نظریه‌های معرفتی اقبال مهم می‌داند.<sup>۱۷</sup> «معرفت ترکیبی» یعنی جمع بین معرفت دینی، تجربی، فلسفی، باطنی یا عرفانی و صوفیانه.

۴ - اقبال لاهوری به شیوه بسیاری از حکیمان گذشته ایرانی و اسلامی، شعر را هدف نمی‌داند، بلکه وسیله می‌شناسد. بخوانیم:

نغمه کجا و من کجا ساز سخن بهانه‌ای      سوی قطار می‌کشم ناقه بی زمام را

(زبور عجم، ۱۳۲: ۱۳۸۱)

رنگ گل رنگین ز مضمون من است،      مصرع من قطره خون من است

(همان)

شعر را مقصودگر آدم گری است      شاعری هم وارث پیغمبری است

(همان)

این نگرش نسبت به شعر فارسی، در اندیشه بلند مولوی و سنایی و نظامی یافت می‌شد؛ ولی در نگرش نونگرانه و واقع‌گرایانه اوایل قرن بیستم، نفی شعر عاشقانه، نفی شعر مدحی و ستایشی و نفی شعر صوفیانه و عرفانی را نیز به همراه داشت. پیشگامان نقد جدید، از جمله، زین العابدین مراغه‌ای، چنین نگرشی را رواج دادند؛<sup>۱۸</sup> به همین دلیل است که در کنار شعر سیاسی مشروطه خواهان، شعر صوفیانه و عرفانی یافت نمی‌شود. پس، از این دیدگاه، اقبال لاهوری در سیر تاریخ تحول شعر فارسی جایگاه ویژه‌ای را به خود، اختصاص داده است.

۵ - زبان و ادب فارسی ظرفیت لازم را برای پرورش معانی دارد.<sup>۱۹</sup>

شعر فارسی توسط اقبال لاهوری نشان داد که می‌تواند جهانی بیندیشد. درست است که اثرگذاری شعر فارسی در حوزه جهانی را در موارد متعددی



می‌توان یاد کرد<sup>۲۰</sup>؛ اما گوته<sup>۲۱</sup> در این موضوع نام‌آور شد. گوته، تحت تأثیر حافظ وارث شرق، دیوان خود را شرقی نام نهاد؛ اقبال لاهوری در پاسخ به دیوان شرقی گوته، پیام مشرق را پیشکش جهانیان کرد. این بخش از بحث در مقاله‌ها و نوشته‌های دربارهٔ اقبال آمده است. برای ما آن بخشی اهمیت دارد که کمتر مورد بحث قرار گرفته است. طرح اقبال در پیام مشرق، به صورت گفت و گوهایی است که میان اهل نظر انجام شده است. درون مایهٔ فکری افرادی چون تولستوی<sup>۲۲</sup>، کارل مارکس<sup>۲۳</sup>، هگل و یا مولوی، مزدک<sup>۲۴</sup> و سید جمال<sup>۲۵</sup> و یا کوهکن<sup>۲۶</sup> و کارگر، در اندیشهٔ اقبال پرورش پیدا کرده و به زبان شعر درآمده است. آنچه که برای ما اهمیت دارد، اندیشه‌ورزی اقبال، سنجش افکار شرق و غرب، طرح مبانی مکتبی (ایدئولوژیکی) است که گویی، تنها اقبال توانسته است، چنین همای سعادت را در آسمان شعر فارسی به پرواز درآورد، به یک نمونه توجه فرمایید:

### صحبت رفتگان در عالم بالا

تولستوی، کارل مارکس، هگل، مزدک و کوهکن باهم در گفتگو می‌باشند.

#### تولستوی:

از پی نان جوین تیغ ستم برکشید  
مردک بیگانه دوست سینهٔ خویشان درید  
جان خدا داد را خواجه به جامی خرید  
(پیام مشرق، ۲۶۲: ۱۳۸۱)

بارکش اهرمن لشکری شهریار  
زشت‌بچشمش نکوست مغز نداند زیوست  
داروی بیهوشی است تاج، کلیسا، وطن

#### کارل مارکس:

آدم از سرمایه داری قاتل آدم شده است

رازدان جزو وکل ازخویش نامحرم شده است

#### هگل

در این هنگام فلسفه «اضداد» را در میان می‌نهد:

عین حقیقت نگر حنظل و انگور را  
خواجه و مزدور را آمر و مأمور را  
(همان)

جلوه دهد باغ و راغ معنی مستور را  
فطرت اضداد خیز لذت پیکار داد

تولستوی دخالت کرده کلامش را قطع می‌کند:

عقل دو رو آفرید فلسفه خودپرست      درس رضا می‌دهی بنده مزدور را  
(همان)

مزدک که به آن حرفها گوش می‌دهد نظریات خود را چنین اظهار می‌دارد:  
دانه‌ایران زکشت و زار قیصر بردمید      مرگ نو میرقصه اندر قصر سلطان و امیر  
مدتی در آتش نمرود میسوزد خلیل      تا تهی گردد حریمش از خداوندان پیر  
دور پرویزی گذشت ای کشته پرویز خیز      نعمت گم گشته خود را زخسرو بازگیر  
(همان)

«کشته پرویز» یعنی کوهکن (فرهاد) که در این مجلس، نماینده طبقه مزدور و محنت‌کش می‌باشد؛ جلو آمده می‌گوید:

نگار من که بسی ساده و کم‌آمیز است      ستیزه‌کیش و ستم‌کوش و فتنه‌انگیز است  
برون او همه بزم و درون او همه رزم      زبان او ز مسیح و دلش ز چنگیز است  
اگرچه تیشه من کوه را زپای در آرد      هنوز گردش گردون به کام پرویز است  
ز خاک تا به فلک هرچه هست ره پیماست      قدم گشای که رفتار کاروان تیز است  
(همان)

اشعار بالا اولین اشاره‌ای است به مسأله مزدور و سرمایه و با آن همه قیود قافیه رنگ تغزل اقبال نمایان است و نظریات متفاوت را شرح شایانی داده است. (عرفانی: ۷۹ تا ۸۷: بی تا)

۶ - در عهد مشروطه، شعر فارسی با دین باوری و مذهب آمیزش پیدا کرد. حضور اجتهاد شیعی، در عهد مشروطه و در ادب مشروطه قابل انکار نیست؛ اما جای خالی فلسفه‌اندیشی و نگاه (فلسفی - اسلامی) به نظام اجتماعی جدید، همچنان قابل طرح است. آنچه که با عنوان متافیزیک سنتی در عهد مشروطه در نقد نوشته‌های فلسفی مورد توجه قرار گرفته است، به طور مطلق، نوعی قرائت شرقی از دین است و در بردارنده اخلاقی انتزاعی،<sup>۲۷</sup> فقه شیعه با مبانی مرجعیت و اجتهاد به سراغ مشروطه آمد، در حالی که ساختار سیاسی و اجتماعی و اقتصادی نظام اجتماعی مشروطه سلطنتی، متأثر از فلسفه جدید بود. سران مشروطه هیچ کدام دانش آموخته مکتب فلسفی قدیم و یا جدید نبودند؛ این موضوع در بین شاعران عهد مشروطه نمود بیشتری دارد، پس با توجه به این مقوله، جایگاه اقبال لاهوری بین مصلحان اجتماعی

نیمه اول قرن بیستم در دنیای اسلامی و برای ما ایرانیان، دارای برترین جایگاه و بسیار ارزشمند است. افزون بر آن، پیوند اندیشه فلسفه اسلامی، انقلابی گری، مبارزه با استعمار، آزادی خواهی و سیاستمداری اقبال با شعر فارسی، بسیاری از کاستی های شعر مشروطه را جبران می کند. یاد کردن دو تن از بزرگان ادب مشروطه درباره اقبال، ذهن نگارنده را به شدت تحت تأثیر قرار داد:

### الف) ملک الشعراء بهار

بیدلی گر رفت اقبالی رسید      بیدلان را نویست حالی رسید  
قرن حاضر خاصه اقبال گشت      واحدی کز صد هزاران برگذشت  
(مینوی: ۱۳۲۷)

### ب) علی اکبر دهخدا

پس از استقلال پاکستان، ایرانیان این راهی شرق؛ یعنی مرحوم اقبال را تا حدی شناختند؛ ولی هنوز چنانچه شاید، شخصیت بزرگ او و خدماتی که برای استقلال پاکستان و نیز زبان فارسی انجام داده است؛ پی نبرده اند. (سعیدی، ۴۰: ۱۳۳۸)

پس از اظهار نظر این دو تن، پشتوانه سخن ما در بند ۶ و نشان دهنده اهمیت اقبال است.

۷ - وطن پرستی، یکی از پربسامدترین درون مایه های شعر مشروطه است.<sup>۲۸</sup> اقبال لاهوری در بحث وطن پرستی، مرز جدایی پذیر و آشکار، با شاعران مشروطه ایرانی دارد. جهان نگرایی اقبال، تبلیغ خاک و خون پرستی و نژادگرایی توسط اروپائیان برای دنیای شرق، در هم تندگی اندیشه اقبال با اسلام و راهکار نهایی نجات مسلمانان و ... از جمله دلایل مرزبندی تفکر اقبال با دیگران است. به همین دلیل او سرود:

قلب ما از هند و روم و شام نیست      مرز و بوم ما به جز اسلام نیست  
مسلم استی دل به اقلیمی مبند      گم مشو اندر جهان چون و چند  
می ننگند مسلم اندر مرز و بوم      در دل او یاوه گردد شام و روم  
(مجموعه مقاله کنگره، ۷۲۰: ۱۳۶۴)

و یا

از حجاز و مصر و ایرانیم ما      شبنم یک صبح خندانیم ما

(اسرار خودی، ۱۶: ۱۳۸۱)

۸ - اهمیت دیگر اقبال، این است که او شاگرد مکتب سید جمال الدین اسدآبادی و رواج دهنده اندیشه اتحاد اسلام است. او در مبارزه سیاسی خود، باورمند به «پان اسلامیزم»، و با اسلامستان بود. اندیشه خلافت اسلامی را کهنه و فرسوده می دانست. سه راه را پیش پای مسلمانان می دید: الف) رهبری واحد را برای دنیای اسلام، شدنی نمی دانست. او واقع گرا بود. جنبه های اختلاف و دشمنی های خانمان برانداز بین مسلمانان، او را به این واقعیت رسانده بود که رهبری واحد برای دنیای اسلام شدنی نیست. ب) اداره کشورهای اسلامی از نوع «فدراسیون» را نیز شدنی نمی دانست. ج) سومین راهکار او در بنای سیاست برای مسلمانان، پیدایش کشورهای مستقلی بود که بتوانند از ابزارهای دنیای جدید بهره ببرند؛ به عبارتی، در پیمان های دسته جمعی جهانی و یا منطقه ای شرکت داشته باشند. در راهکار اقبال، نوعی خود اتکایی و استقلال اقتصادی را می توان مشاهده کرد.

واستان خود را ز دست اهرمن

نقشی از جمعیت خاور فکن

(پس چه باید کرد، ۴۱۱: ۱۳۸۱)

آن فروش و آن بیوش و آن بخور

آنچه از خاک تو رست ای مرد حر

(همان، ۴۱۲)

در زمستان پوستین او مخر

بی نیاز از کارگاه او گذر

(همان)

۹ - اقبال لاهوری با مبانی فلسفی جدید غرب، منتقد تفکر فلسفی یونان بود. او در اسرار خودی، به نقد تفکر افلاطون و در گلشن راز جدید، به نقد تفکر ارسطو دست زده است. منشا روی گردانی از فلسفه یونان، ادب صوفیانه و مبتنی بر شریعت سنایی گونه و یا اشعری اندیشی خاقانی گونه می تواند باشد؛ اما برای ما مهم است که اقبال با نفی و نقد اندیشه یونانی و با دریافت و بهره گیری و نقد فلسفه غرب، به مقام مصطفی و زهرا و علی و حسن و حسین، دل بسته است. او در حالی که قرآن را تنها آیین سعادت ملت می شناسد، به تبع آن، پیامبر اسلام و یارانش، در نظر او راهگشای سعادت ملت هستند تنها عبارت هایی از شعر او را درباره قرآن می آوریم:

... آن کتاب زنده قرآن حکیم  
نوع انسان را پیام آخرین  
گر تو می‌خواهی مسلمان زیستن  
از تلاوت بر تو حق دارد کتاب

حکمت او لایزال است و قدیم  
حامل او رحمت للعالمین ...  
نیست ممکن جر به قرآن زیستن  
تو از او کامی که می‌خواهی بیاب<sup>۳۹</sup>

(رموز بیخودی، ۸۲ و ۸۴، ۱۳۸۱)

## ۶- اقبال؛ جهانی اندیشی و اندیشه جهانی

پدیده جهانی شدن را در دنیای امروز نمی‌توان نادیده گرفت. پدیده جهانی شدن، تجسم جغرافیایی است که در آن، تربیت نیروی انسانی اهمیت پیدا می‌کند. بر اساس برداشتی که بعضی جامعه‌شناسان امروز دارند، جهانی شدن به معنی انتقال زمان و مکان است. انتقال زمان و مکان در جایگاه واکنشی، برای مسلمانان بویژه در بخش واکنش‌های ارزشی، نه تنها بهره‌مندی نداشته است؛ بلکه پیوسته، نوعی محرومیت از ساز و کارهای فرهنگی را موجب شده است. به عبارتی، نیازها و ناسازگاری‌ها را در دو بخش می‌توان مشاهده کرد؛ نیازهای علمی و اقتصادی ما در یک سو و معیارهای ارزشی و فرهنگی ما از سوی دیگر، همچنان دل مشغولی سیاستمداران مشرق زمین و مسلمان شده است. پس، مبنای نظری تربیت نیروی انسانی آگاه به ناسازگاری‌ها و بهره‌مند از ابزار جهانی شدن، از ضرورت‌های دیگر انجام این پایان‌نامه است. به عبارتی، ارزش‌های فرهنگی، بومی، ادبی، هنری باید در جایگاهی کنشی قرار بگیرد. اقبال لاهوری تنها کسی است که از جنبه‌های مختلف اعتقادی، ملی، بومی، منطقه‌ای و جهانی برخوردار است و انجام پژوهش‌های گسترده درباره آثارش ضروری به نظر می‌رسد.

جهانی شدن موجب بازنگری در ساختار آموزشی و برنامه‌ریزی آموزشی جهانی و منطقه‌ای و ملی شده است. شاخه شاخه شدن علوم و دانش‌ها، در قرن بیستم، ضرورت نزدیکی و در هم تنیدگی علوم را ایجاد کرده است. یکپارچگی دانش و بینش و کنش در ذهن یاد گیرنده، این امکان را فراهم می‌سازد تا یاد گیرنده بتواند، آموخته‌های مربوط به حوزه معرفتی مختلف را برای حل مسائل محیط و زندگی، به طور کامل و همه جانبه مورد بهره‌برداری قرار دهد. امروز، الگوی طرح و تدوین برنامه مراکز دانشگاهی

دنیا، به طور کامل تغییر پیدا کرده است. باید توجه داشت که احساس نیاز دانش آموختگان رشته‌های مختلف، اگر جنبه اجتماعی و نظام مند، پیدا کند، رابطه بخش‌های گوناگون تحصیلی در مراکز دانشگاهی، باید، نزدیک‌تر و دوستانه‌تر باشد. بی‌بهره‌گی بسیاری از شاخه‌های علوم انسانی از زبان و ادبیات فارسی و نیز بی‌بهره‌گی بخش‌های زبان و ادبیات فارسی، از رشته‌هایی چون زبان شناسی، جامعه شناسی، فلسفه، علوم اجتماعی، روان شناسی، اقتصاد، مدیریت و ... این رشته را، کم و بیش در انزوا قرار داده است. پایان نامه‌های دوره‌های تحصیلات تکمیلی، کمترین بهانه‌ای است که پیوند علمی و درون سازمانی مراکز دانشگاهی را می‌تواند آسان کند.

اقبال لاهوری، به دلیل دانش آموختگی در فلسفه غرب و شرق و آگاهی از مبانی انسان شناسی قدیم و جدید، یکی از محورهای چنان پیوندی می‌تواند باشد.

در شرایط امروز، برجستگی‌های زمینه‌های پژوهش در رشته زبان و ادبیات فارسی، بیشتر بر مبنای شعور عاطفی، هنری، وجدانی، عاشقانه، اخلاقی و انتزاعی است. رویکرد به شعور عقلانی و خردورزانه، تجربی، کاربردی، فراوان نیست. فاصله گرفتن از اندیشه‌ورزی عقلانی و فلسفی در زبان و ادبیات فارسی، دلایل فراوانی دارد. در عین حال، با وجود چهره‌های برجسته و محدودی چون، حکیم ابوالقاسم فردوسی و ناصر خسرو، دامنه کار محدود است. دورنمای تاریخی و فرهنگی چهره‌های خردورز و شاعر و نویسندگان گذشته با نمادهای تاریخی و فرهنگی جدید، همسانی فراوان ندارد؛ پس گزینش اقبال لاهوری به عنوان در بردارنده دو جلوه از شعور وجدانی و شعور عقلانی و هم بسته با نماهای تاریخی و فرهنگی جدید، ضروری به نظر می‌رسد.

راهکار علم، اقتصاد و قدرت تمدن جدید، نظامی‌گری است. اشعار اقبال لاهوری، واکنشی نسبت به دوره نظامی‌گری غرب در اوایل قرن بیستم است؛ تجربه‌ها و تحریک‌ها و استقلال طلبی‌های ملت هند در قرن بیستم، رهنمودی است برای ملت‌های در بند نظامی‌گری غرب در حال حاضر و به ویژه، برای ملت‌های مسلمان و استقلال طلبی که در برنامه نظامی‌گری غرب به رهبری آمریکا، در قرن بیست و یکم، قرار دارند؛ زیرا کارکرد شعر

فارسی، در محفل‌های ادبی هند و برای قیام مردم، کارکردی آبرومندانه داشته است.

کوتاه سخن، زمان اندیشی، هم دوره بودن دوره حیات اقبال لاهوری با عهد مشروطه ایران، ضرورت انجام پژوهش درباره ادبیات مشروطه و ... از دلایل دیگر انجام این پایان نامه است.

در کنار اقبال، ابوالقاسم لاهوتی و صدرالدین عینی، دو چهره برجسته از شاعران فرامرزی محسوب می‌شوند. گسل اعتقادی و فرهنگی شوروی سابق؛ مسلمانان و فارسی زبانان ایران و منطقه، کاستی‌های گوناگون را، در آثار برجای مانده از آنها بوجود آورده است.

اقبال لاهوری نه تنها در دفاع از طبقه محروم با لاهوتی و عینی، مرز مشترک پیدا می‌کند؛ بلکه در نقد سوسیالیسم و کمونیسم، با آن دو تن تفاوت دارد.<sup>۳۰</sup>

#### یادداشت‌ها

- ۱ - سخن، دوره اول، شماره ۳. در نقد کتاب پیام مشرق اقبال.
- ۲ - مطهری، مرتضی، نهضت‌های صد سال اخیر ایران.
- ۳ - زنده یاد علی شریعتی در بیشتر گفته‌ها و نوشته‌هایش از اقبال یاد کرده است؛ از جمله در اثر ما و اقبال.
- ۴ - امیر حسین آریان پور با ترجمه سیر فلسفه در ایران، از زبان انگلیسی به فارسی، نگاه مثبت خود را نسبت به اقبال بیان کرده است؛ با عنایت به نگرش ایدئولوژیکی و سیاسی ایشان، موضوع جالب به نظر می‌رسد.
- ۵ - پایان نامه‌ها به شرح زیرند:
  - ۱ - ۵ - محبتی، مهدی (۱۳۷۰)، بررسی انسان از دیدگاه علامه اقبال، به راهنمایی محمد جاوید صباغیان، برای دوره کارشناسی ارشد، در دانشگاه فردوسی مشهد.
  - ۲ - ۵ - ادیبی، صالح (۱۳۷۵)، بیدارگری در اشعار فارسی اقبال لاهوری، به راهنمایی احمد احمدی، برای دوره کارشناسی ارشد، در دانشگاه تربیت مدرس.
  - ۳ - ۵ - حماسیان، محمد (۱۳۶۴)، از خود بیگانگی و بازگشت به خویشتن در آثار اقبال و شریعتی، به راهنمایی محمد جعفر یاحقی، برای دوره کارشناسی، در دانشگاه فردوسی مشهد.

- ۶- از جمله پژوهشگرانی که محققان و منتقدان معروف زبان و ادبیات فارسی هند، در قرن بیستم را مورد پژوهش قرار داده است، بانو دکتر آصفه زمانی است. اثر ایشان، در ۱۹۹۳، توسط رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در دهلی نو، به چاپ رسیده است.
- ۷- این تعبیر را استاد سعید نفیسی در مقدمه کتاب خواجه عبدالحمید عرفانی برای سبک هندی به کار گرفته است.
- ۸- ویژه واژگان سمبولیسم نیز توسط سعید نفیسی در مقدمه همان کتاب، برای سبک عرفانی شعر فارسی به کار گرفته شده است.
- ۹- ابوالمجد، محدود بن آدم، شاعر و عارف معروف ایرانی قرن ششم. آرامگاه سنایی در غزنین. زیارتگاه اهل معرفت است. سنایی در دوره دوم زندگی، شعرهای عرفانی خود را، در قالب مثنوی، غزل و قصیده سروده است.
- ۱۰- فرید الدین ابوحامد محمد بن ابوبکر ابراهیم بن اسحاق عطار نیشابوری، شاعر و عارف قرن ۶ و ۷ هجری است. عطار افزون بر خلق اثری چون تذکرة الاولیاء، دارای سخنانی همراه با سوز و شور و عشق است.
- ۱۱- از جمله عارفان ایرانی تبار که بیش از همه، اقبال را تحت تأثیر قرار داده است، جلال الدین محمد بلخی است. اقبال در طرحی هنری، در عالم خیال، با مولوی گفت و گو کرده است و باورهای خود را به خواننده القاء می کند. مولوی از عارفان بزرگ قرن هفتم هجری است.
- ۱۲- شمس الدین محمد حافظ شیرازی، از عارفان قرن هشتم است. غزل‌های حافظ، در مجالس فرقه‌های صوفی مآب، مورد استفاده قرار می گرفت. به همین دلیل اقبال، ابتدا نسبت به حافظ بدبین شد. بعدها، نگرش اقبال اصلاح گردید. برای آگاهی بیشتر به مجموعه مقاله‌های کنگره اقبال در ایران، سال ۱۳۶۴ رجوع شود.
- ۱۳- هگل طبیعی دان و فیلسوف آلمانی بود. دوره تاریخی حیات او از ۱۸۳۴ تا ۱۹۱۹ بود. با توجه به دوره دانش اندوزی اقبال در آلمان، دوره حیات او توسط اقبال درک شده است.
- ۱۴- امانوئل کانت، فیلسوف آلمانی است. دوره زندگی او از ۱۷۲۴ تا ۱۸۰۴ بود. پدر و مادرش هر دو مردمانی مقدس بودند. وی تمام مدت هشتاد سال زندگی، به آموزش و خلق کتاب پرداخت. در آغاز در خانه‌های بزرگان برای امور زندگی به تدریس مشغول شد. بعدها در دانشگاه شهر خود، به دانشیاری و بعد به استادی نائل شد. کانت ازدواج



نکرد؛ ولی در زندگی منظم بود. در بیشتر شاخه‌های عملی کتاب نوشته است؛ ولی برجستگی آثار او در نقادی و فلسفه است.

۱۵- شوپنهاور، فیلسوف بدین آلمانی بود. دوره حیات او از ۱۷۸۸ تا ۱۸۶۰ و او از پدری هلندی و مادری آلمانی زاده شد. پدرش بازرگان و با بضاعت بود. او رغبتی به تجارت نداشت. مادرش نویسنده بود. او به پسرش مهری نداشت و به زودی پسر و مادر جدا شدند. در سال ۱۸۱۳، با نوشتن رساله‌ای در فلسفه، از دانشگاه «نیا» درجه دکتری گرفت.

۱۶- نیچه فیلسوف آلمانی و دوره زندگی او از ۱۸۴۴ تا ۱۹۰۰ بود. در دانشگاه بن و لایپزیک تحصیل کرد. در همان جا با نوشته‌های شوپنهاور آشنا شد. او همه ادیان جهانی را نفی کرد و اصول اخلاقی دنیای قدیم را با آوردن اندیشه «ابرمرد» محکوم کرد. اساس فلسفه نیچه در کتاب چنین گفت زرتشت او آمده است. او یازده سال آخر عمرش را در جنون گذراند.

۱۷- نگارنده پژوهشی در خور توجه، درباره اقبال لاهوری انجام داده است. یک بخش از این مجموعه، با عنوان «تفسیر معرفت در آیین اندیشه اقبال لاهوری» به چاپ رسیده است. در مقاله یاد شده، روش‌های شناخت در اندیشه اقبال به روش شناخت تجربی (علم یا ادراک حسی)، عقل و فلسفه، دین، تجربه باطنی، معرفت ترکیبی و جهان‌بینی تقسیم شده است. این مقاله، در مجموعه مقالات همایش علامه اقبال در ۱۳۸۰ به چاپ رسیده است. این همایش با کوشش اداره کل هماهنگی‌های فرهنگی وزارت خارجه، در ۶ اسفند ۱۳۷۹ برگزار گردید.

۱۸- نظریه پردازان ادبی ایرانی، تحت تأثیر حوزه‌های فرهنگی قفقاز و اندیشه‌های اروپایی، شعارهایی را دنبال کردند. آنها ادبیات زمینی دنیایی، کاربردی و مفید به حال زمان را تبلیغ می‌کردند. قدیمی‌ترین نظریه مطرح شده، از زبان زین العابدین مراغه‌ای است. او شاعر نبود، ولی برای نفی ادب سنتی، چنین گزارشی را می‌توان از زبان او خواند:

... یک نفر از مهمانان که در مجلس جای داشت، به یکی از حضار، خطاب داشته به آواز بلند گفت:

جناب شمس الشعراء به تازگی چیزی انشاد فرموده‌اند؟

گفت: بلی، دیشب چیزی به نواب والا میرزاده نوشتم. فردا جمعه، برده به حضور خواهم خواند. دست کرد به بغل، کاغذی درآورد. بنا کرد به خواندن و در پایان هر بیستی از مستمعین صدای بارک الله، احسنت، احسنت... که بذل می شد...  
آفرین به خیال مبارک شما باد...

پس رو به من کرد که چه طور است، مشهدی؟  
گفتم: بنده از این چیزها نمی فهمم. گفت: چطور نمی فهمی! کلامی است که سراپا روح است.

گفتم هیچ روحی ندارد. این شیوه کهنه شده...  
به بهای این سخنان دروغ، در هیچ جای دنیا، یک دینار نمی دهند. مگر در این ملک... که سبب آن هم، به جز بیکاری و بیماری و بی عملی و غفلت و دنائت نفس نیست؛ که ظالمی را دانسته و فهمیده به عدالت و جاهلی را به سخاوت ستایش کنیم... امروز موی میان در میان نیست؛ کمال ابرو شکسته است؛ چشمان آهو از بیم آن رسته است؛ به جای خال لب، از ذغال معدنی باید سخن گفت... از دامن سیمین بران دست بکش و بر سینه معادن نقره و آهن بیاویز. بساط عیش را برچین. دستگاه قالی باقی را پهن کن. امروز استماع سوت راه آهن در کار است؛ نه نوای عندلیب گلزار؛ حکایت شمع و پروانه کهنه شده، از ایجاد کارخانه شمع سخن ساز کن.

[زین العابدین مراغه‌ای، سیاحت نامه ابراهیم بیگ، ص ۱۵۹، به نقل از تاریخ تحلیلی شعر نو، ص ۳۶، تألیف شمس لنگرودی.]

۱۹- افزون بر زبان فارسی، گویشهای ایرانی از جمله گویش گیلانی، مشهدی، آذربایجانی، ظرفیت لازم را برای طرح مسائل نو و سیاسی و اجتماعی دارند مواردی را می توان در آثار زیر مشاهده کرد:

- دیوان اشعار شیخ احمد بهار
- دیوان اشعار ملک الشعرا بهار
- دیوان اشعار سید اشرف الدین نسیم شمال
- دانشنامه حکیم هیدجی، بخش ترکی.

در زمینه یاد شده، کار قابل توجهی انجام نشده است. هر یک از گویشها و یا تمام گویشها، می تواند، موضوع پژوهشهای جداگانه قرار گیرد.

۲۰- زنده یاد دکتر جواد حدیدی، اثری ارزشمند در بخش ادبیات تطبیقی به جامعه علمی ایران و جهان عرضه کرده است، عنوان کتاب ایشان «از سعدی تا آراگون» نام دارد.

۲۱- گوته از بزرگان نویسندگان و شاعران آلمان است. دوره زندگی او از ۱۷۴۹ تا ۱۸۳۲ بود. گوته بزرگ ترین شخصیت ادبی قرن نوزدهم است. او با شیلر دوستی داشت. دوره دوستی ده ساله او با شیلر دوره شگفتگی ذوق ادبی او بود. گوته افزون بر رشته‌های ادبی در علوم فیزیک، پزشکی و طبیعی نیز مطالعه و تحقیق کرد. او دیوان شرقی خود را تحت تأثیر حافظ سرود. پیام مشرق اقبال واکنش عالمانه‌ای است تا شرق را به اروپائیان بشناساند.

۲۲- لئون تولستوی، نویسنده روسی است. دوره زندگی او از ۱۸۲۸ تا ۱۹۱۰ بود. یک اثر برجسته او، جنگ و صلح است. تولستوی در مجسم کردن اخلاق و آداب و روح روس، مقامی ارجمند دارد. بخشی از زندگی اقبال لاهوری با دوره حیات تولستوی همزمان بوده است.

۲۳- کارل مارکس، فیلسوف و اقتصاددان آلمانی و بنیانگذار مکتب مارکسیسم، سوسیالیسم و کمونیسم علمی بود. دوره زندگی او از ۱۸۱۸ تا ۱۸۸۳ را شامل شده است. مارکس در شهر بن آلمان تحصیل کرد و پس از آن به روزنامه نگاری پرداخت. مارکس توانست سه پایه اساسی کمونیسم، یعنی فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک، اقتصاد و جامعه شناسی را تدوین کند. از سوی دیگر به مطالعه در تاریخ روی آورد و برای گذشته بشر قانونمندی را کشف کرد و برای آینده تاریخ بشر نیز مراحل روشنی و قطعی را پیش بینی کرد. شش دوره قطعی جوامع عبارتند از: اشتراک اولیه، بردگی، فئودالیته، سرمایه داری، سوسیالیسم و کمونیسم.

۲۴- نزدیک به نود سال پیش از اسلام در عربستان، دانشوری گرانمایه از دانشوران ایرانی، نظریه‌ای فلسفی اجتماعی و اقتصادی را بنیان گذاشت. مزدک در عهد قباد پادشاه ایرانی می‌زیست. او توانست قباد را تحت تأثیر قرار دهد تا مردم برای حل مشکل نان اتبار دارندگان و ثروت اندوزان را غارت کنند. این عمل شامل اتبارهای قباد نیز شد. اما دخالت موبدان زرتشتی باعث شد تا پسر قباد یعنی انوشیروان نظر قباد را برگرداند. عاقبت مزدک و مزدکیان از دم تیغ انوشیروان گذشتند. مزدک نشان آشکاری از عدالت خواهی در تاریخ فرهنگ ایرانی قبل از اسلام است. تازه ترین پژوهش نگارنده در این باره، مقاله‌ای است با عنوان: باز گفتمی از مزدک به روایت شاهنامه. این مقاله به دومین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه تربیت مدرس ارائه شده است.

۲۵- جمال الدین اسدآبادی متفکر و مصلح اجتماعی شرق و دوره زندگی او از ۱۲۵۴ تا ۱۳۱۴ هـ. ق. بود. او مردی آزادیخواه و دارای افکار و عقاید فلسفی و سیاسی و اجتماعی

و طرفدار استقرار دموکراسی در سرزمین‌های شرق و معتقد به ایجاد وحدت بین مسلمانان و تشکیل اتحادیه دول اسلامی بود. سید جمال بیشترین تأثیر را در افکار اقبال لاهوری داشت. اگرچه سید جمال، ۴۱ سال پیش از اقبال زاده شد و ۶۰ سال بیشتر عمر نکرد. تاریخ شهادت سید جمال نشان می‌دهد که یک سال پس از ناصر الدین شاه از دنیا رفته است.

۲۶- منظور اقبال فرهاد کوهکن در داستان شیرین و فرهاد نظامی است. در گفت و گوی مورد نظر، کوهکن، نماینده طبقه مزدور یا زحمت کش جامعه است.

۲۷- علی حقدار در کتابی با عنوان فراسوی پسا مدرنیته، آثار فلسفی مسلمانان در عهد مشروطه را مورد نقد و بررسی قرار داده است. او با یادکرد آثاری چون *بدایع الحکم* آقاعلی مدرس زنوزی و *یا اساس التوحید* میرزا مهدی آشتیانی، معتقد است که سرآمدان اندیشه اشراقی و صدرایی نیز نتوانستند فلسفه اسلامی را با فلسفه جدید مورد نقد و سنجش قرار دهند. در حالی که با پیدایش دارالفنون و نهضت ترجمه و ترجمه کتاب *گفتار در روش به کارگیری عقل دکارت*، ایرانیان داخل و خارج تحت تأثیر قرار گرفتند.

۲۸- طرح موضوعهای نو و سیاسی، در شعر ادیب الممالک دیده می‌شود. او مرز مشترکی با شعر پیش از مشروطه و پس از مشروطه دارد. برای رویکرد شاعران مشروطه به وطن نمونه‌ای از ادیب الممالک را می‌خوانیم:

قصه قیس و غصه لیلی	حرف محمود و سرگذشت ایاز
کهنه شد این فسانه یکسر	کن حدیث نبوی ز سر آغاز
بگذر از این فسون و این نیرنگ	دیگر از این سخن فسانه مساز
گر هوای سخن بود به سرت	از وطن بعد ازین سخن گو باز

[دیوان، ۲۸۵ به نقل از ص ۱۴۵ کتاب شعر دوره مشروطه اثر منیب الرحمان]

در شعر شاعران مشروطه، وطن جغرافیایی معین می‌یابد و عشق ورزی و دوستی

وطن در مذار بسته می‌چرخد.

۲۹- اسلام خواهی اقبال و عشق او به پیامبر(ص)، در کنار عشق و ارادت او به یاران نزدیک پیامبر اهمیت اقبال را بیشتر کرده است. حقیقت این است که ستایش عالمانه اقبال از علی (ع) و امام حسین (ع) و زهرا (س)، ... به عنوان مسلمان غیر شیعه برای ما ایرانیان می‌تواند اهمیت داشته باشد. به عبارتی، این گونه ستایش‌های عالمانه و جهت دار و کارکردی، تنها راه ایجاد وحدت بین مسلمانان از شاخه‌های گوناگون مذهبی است.

نگارنده، مقاله‌ای با عنوان علی (ع) در شعر اقبال لاهوری را در سال ۸۱ و در مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز به چاپ رسانده است.

۳۰- مهر علی زاده، پدیده و ناتلی، محمد علی (۱۳۸۱)، مقاله جهانی شدن و پیامدهای آن بر برنامه ریزی آموزشی در دانشگاه‌های ایران، مجله شریف، دوره ۱۸ (مطالبی از آن مقاله دریافت شده است).

### کتاب‌نامه

- ۱ - ابراهیمی دینانی، غلامحسین (۱۳۷۸)، مقاله گستره خیال، روزنامه اطلاعات، ۱۲ آبان، تهران، روزنامه اطلاعات.
- ۲ - اسفندیاری، علی (۱۳۷۰)، مجموعه کامل اشعار نیما یوشیج، گردآوری، نسخه برداری و تدوین سیرویس طاهباز، چاپ اول، تهران، انتشارات نگاه.
- ۳ - اقبال، محمد (۱۳۸۱)، کلیات اشعار مولانا اقبال، با مقدمه احمد سروش، پس چه باید کرد ای اقوام شرق؟، چاپ هشتم، تهران، سنایی.
- ۴ - اقبال، محمد (۱۳۸۱)، کلیات اشعار مولانا اقبال، با مقدمه احمد سروش، پیام مشرق، چاپ هشتم، تهران، سنایی.
- ۵ - اقبال، محمد (۱۳۸۱)، کلیات اشعار مولانا اقبال، با مقدمه احمد سروش، «اسرار خودی»، چاپ هشتم، تهران، سنایی.
- ۶ - اقبال، محمد (۱۳۸۱)، کلیات اشعار مولانا اقبال، با مقدمه احمد سروش، زیور عجم، چاپ هشتم، تهران، سنایی.
- ۷ - اقبال، محمد (۱۳۸۱)، کلیات اشعار مولانا اقبال، با مقدمه احمد سروش، پیام مشرق، چاپ هشتم، تهران، سنایی.
- ۸ - الهی قمشه‌ای، حسین (۱۳۸۱)، سخنرانی در باره حافظ، پنجشنبه ۲۴ بهمن، شبکه چهار سیما.
- ۹ - خانلری، پرویز (بی تا)، سخن، دوره اول، شماره ۳.
- ۱۰ - خسروشاهی، سپهدادی (۱۳۷۰)، اندیشه‌های اقبال لاهوری، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۱۱ - رازی، شمس قیس (۱۳۶۵)، المعجم فی معاییر الاشعار العجم، تصحیح سیرویس شمیسا، تهران، فرودس.
- ۱۲ - زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۰)، نه شرقی؛ نه غربی؛ انسانی، چاپ چهارم، تهران، امیر کبیر.

- ۱۳ - زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۸۲)، نقد ادبی، دو جلد، تهران، امیرکبیر.
- ۱۴ - ستوده، غلامرضا (۱۳۶۴)، در شناخت اقبال، مجموعه مقالات بزرگداشت علامه اقبال، تهران، چاپ دانشگاه تهران و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- ۱۵ - سعیدی، غلامرضا (۱۳۳۸)، اقبال‌شناسی، تهران، چاپخانه اقبال.
- ۱۶ - شریعتی، علی (۱۳۸۰)، ما و اقبال، مجموعه آثار شماره ۵، چاپ هشتم، تهران، شعر الهام و بنیاد فرهنگی علی شریعتی.
- ۱۷ - عرفانی، عبدالحمید (۱۳۳۲)، رومی عصر، شرح احوال و آثار علامه محمد اقبال، تهران، کانون معرفت.
- ۱۸ - موحد ضیاء (۱۳۷۷)، شعر و شناخت، چاپ اول، تهران، مروارید.
- ۱۹ - مینوی، مجتبی (۱۳۲۷)، اقبال لاهوری، شاعر پارسی‌گوی پاکستان، تهران، چاپخانه مجلس.

\*\*\*\*\*

## مختصری دربارهٔ رُمان نگاری در ادبیات فارسی

### اشاره:

نثر فارسی از دورهٔ سامانی تا زمان دودمان قاجاریه به سبک های گوناگون دارای آثار ارزنده ای بوده است. اما رُمان نگاری پدیده ایست نو ظهور که بیش از یک قرن سابقه ندارد. در اولین گروه چهار تن نویسنده نظیر زین العابدین مراغه ای، میرزا عبدالرحیم طالب اف، میرزا علی اکبر خان دهخدا و سید محمد علی جمال زاده پیشقراول نثر جدید محسوب می باشند. کلمهٔ رُمان توصیف و تبیین و انواع رُمان از قبیل پلیسی، تاریخی، احساساتی گری، اعترافی، تبلیغی، روان شناختی، جریان سیال ذهن، ساگا، کمال، ناحیه ای، گوئیک، پیکارسک، سیاسی معرفی و در انواع رُمان اسامی نویسندگان برجستهٔ رُمان های مربوطه با آثار برجستهٔ شان اسم برده شده است. در پایان، تلخیص رُمان «اهل غرق» اقتباس شده است.

\*\*\*

بیش از هزار و صد سال پیش، در زمان سامانیان پایه پای شعر، نثر فارسی نیز رواج پیدا کرد؛ و در عرض صد سال کتب متعدّد در موضوعات مختلف تألیف و ترجمه شد. بسیاری از این کتب بعداً از میان رفت. از میان کتبی که باقی مانده مقدمهٔ شاهنامه ابومنصوری قدیم ترین و تاریخ بلعمی، مهمترین آن هاست.

نثر این دوره، نثر ساده یا مرسل، موجز و روان و از هرگونه تکلف و تصنع خالی بود و خاصه لغات فارسی آن بر لغات تازی سخت فزونی داشته است. این گونه نثر در دورهٔ غزنویان با اندک تفاوت یعنی لغات تازی بیشتر و جملات طویل تر به دست ابوالفضل بیهقی به اوج کمال رسید. در قرن پنجم اولین بار خواجه عبدالله انصاری سجع را وارد نثر کرد و مناجات نامهٔ خود را به نثر سجع مزین ساخت.

۱ - دانشیار و مدیر گروه آموزشی فارسی، دانشگاه ملی زبانهای نوین - اسلام آباد

بعد ازین رفته رفته صنایع بدیعی اعم از سجع و جناس و موازنه و مراعات النظیر و مطابقه و غیره در آثار نویسندگان رواج یافت و به ویژه در مرزبان نامه ورامینی و مقامات حمیدی به بهترین اسلوب به چشم می خورد. قرن ششم را باید قرن نثر فنی نامید. نمونه اعلای آن کلیده و دمنه نصر الله منشی است این نوع نثر تا قرن هفتم (دوره سبک عراقی) ادامه داشت، صرف نظر از گلستان سعدی که در همین زمان نوشته شد بهترین نمونه نثر مسجع و از ارجمندترین متون نثر فارسی به شمار می رود. نثر مصنوع تا قرن سیزدهم ادامه یافت.

در قرن سیزدهم یواش یواش آوازه تمدن و فرهنگ غرب به گوش ایرانیان رسید. عباس میرزا پسر فتح علی شاه از اولین کسانی بود که از پیشرفت فرهنگ و تمدن مغرب زمین آگاهی یافت و با آوردن نخستین چاپخانه در تبریز وسیله طبع کتاب و روزنامه را فراهم آورد و نیز با فرستادن چندتن از ایرانیان از جمله میرزا صالح شیرازی به فرنگ موجب شد که اولین تحصیل کنندگان در باختر با آگاهی و اندیشه های جدید به وطن خویش بازگردند.

ابوالقاسم قائم مقام صدراعظم مقتول پسر میرزا عیسی قائم مقام از جمله مردان بزرگ سیاسی و ادبی ایران بود که قلم و قدم او سخت در هشداد ایرانیان مؤثر افتاد. ظهور مردی یگانه همچون میرزا تقی خان امیر کبیر و افکار بلند او در زمینه اصلاحات مختلف و خاصه تأسیس نخستین مدرسه در ایران به نام «دارالفنون»، که یکی از بزرگ ترین اقدامات او بود، در تحوّل و دگرگونی فضای فکری مردم ایران تأثیر به سزا داشت. کار ترجمه در این عصر بسیار پیشرفت نمود و کتب تاریخی و داستانی به وسیله مترجمین عهد ناصری به تدریج ترجمه و چاپ شد و این امر در تجدید سبک نثر و ساده نویسی بسیار مؤثر واقع گردید. به ویژه ترجمه کتب فرانسه از قبیل تاریخ ناپلئون، تلماک، کنت مونت کریستو، سه تفنگدار و سفرنامه استانلی با توجه به نثر ساده هر کدام، در ساده نویسی نویسندگان ایران تأثیر عمیقی گذاشت.

چهارتن از نویسندگان بزرگ مانند زین العابدین مراغه ای و میرزا عبدالرحیم طالب اف، و میرزا علی اکبر خان دهخدا و سید محمد علی



جمال زاده به وسیلهٔ نوشته های خود نثر امروز (معاصر) را به وجود آوردند. آثار این نویسندگان بزرگ باعث شد که انواع نثر قدیم اندک اندک اهمیت خود را از دست داد و به جای آن، انواع ادبی غرب مانند رمان، داستان کوتاه، نمایش نامه، قصه های کودکان که تا آن زمان در ایران سابقه نداشت، راه را برای استقبال صاحبان ذوق و قریحه از انواع ادبیات جدید باز کند. از میان انواع ادبی جدید «رُمان» را مورد بررسی قرار می دهیم.

### رُمان = Novel

واژهٔ انگلیسی Novel از کلمهٔ ایتالیائی Novella به معنی «کوچک و نو» اقتباس شده است، اما در دیگر زبان های اروپائی به جای کلمهٔ ناول، از کلمهٔ رمان roman واژهٔ زبان فرانسوی استفاده می شود که از کلمهٔ رمانس مشتق است.

رمان در اصطلاح روایتی داستانی و نسبتاً طولانی است که شخصیتها و حضورشان را در سازمان بندی مرتبی از وقایع و صحنه ها تصویر کند. هر رُمان شرح و نقلی است از زندگی و در برگیرندهٔ عواملی چون کشمکش، شخصیت، عمل داستانی، صحنه، پیرنگ و درونمایه است و آن اقسامی دارد، ولی قبل از ذکر انواع رُمان به تعریف موصل آن می پردازیم:

ویلیام هزلت (۱۸۳۰ - ۱۸۷۸) منتقد و مقاله نویس انگلیسی در قرن نوزده، رُمان را چنین تعریف کرده است:

«رمان داستانی است که بر اساس تقلیدی نزدیک به واقعیت، از آدمی و عادات و حالات بشری نوشته شده باشد و به نحوی و انحاء شالودهٔ جامعه را در خود تصویر و منعکس کند.»

تعریف دیگر رُمان که در دایرة المعارف و فرهنگ های اصطلاحات ادبی معتبر برداشته شده اینجا ذکر می شود:

«روایت منثور داستانی با طول شایان توجه که در آن شخصیت ها و اعمال که نمایندهٔ زندگی واقعی اند با پیرنگی که کما بیش پیچیده است، تصویر شده است.» (از فرهنگ کوچک انگلیسی آکسفورد).

«روایت منثور خلاقه ای که معمولاً طولانی و پیچیده است و با تجربهٔ انسانی همراه با تخیل سروکار دارد و از طریق تسوالی حوادث بیان

شود و در آن گروهی از شخصیت‌ها در صحنه مشخصی شرکت دارند. (فرهنگ و بستز)

کتابی طولانی داستانی درباره شخصیت‌های خیالی یا تاریخی، مثل رمان‌های جین اوستین. (فرهنگ پیشرفته لرنر)

روایت منثور داستانی که طول آن بتواند کتابی تشکیل بدهد و شخصیت‌ها و وضعیت و موقعیت‌های زندگی واقعی را تصویر کند (فرهنگ کامل)

«روایت منثور داستانی که نشان‌دهنده تصویر واقعی، مخصوصاً تصویر بحران‌های عاطفی در پیشینه زندگی مردان و زنان است. (فرهنگ قرن بیستم چامبرس)

روایت منثور داستانی که سروکارش با ماجراها و احساسات آدم‌های خیالی و تصویری است به این منظور که از طریق توصیف عمل و فکر گوناگونی‌های زندگی و شخصیت آدمی را تصویر کند (فرهنگ کولین)

«روایت داستانی (معمولاً به نثر) با طول قابل توجه که افراد بشر و اعمال و ماجراها و شور و سوداهایشان را نشان می‌دهد و گوناگونی‌های شخصیت انسانی را مرتبط یا زندگی به نمایش می‌گذارد.» (فرهنگ جهانی زبان انگلیسی ویلد)

## انواع رمان

### ۱- رمان آموزشی (تعلیماتی)

این نوع رمان شامل مطالب عملی، طبیعی و فلسفی باشد.

### ۲- رمان پلیسی:

داستانی حاکی از حوادث مربوط به دزدی جنایت و کشف آن‌ها توسط کارآگاهان زبردست.

### ۳- رمان تاریخی:

داستانی که اساس آن مبتنی بر وقایع تاریخی باشد. اشخاص رمان تاریخی گاه حقیقی و گاه خیالی هستند و صحنه‌های آن واقعی می‌باشند. در این نوع رمان غالباً عصر و دوره‌ای تصویر می‌شود که در آن دو عامل

فرهنگی باهم در کشمکش اند. فرهنگی که در حال مُردن است و فرهنگی که در حال زاده شدن است.

«شمس و طغرا محمد باقر» میرزای خسروی.

«عشق و سلطنت» یا «فتوحات کورش» شیخ موسی کبودر «دام گستران» یا انتقام خواهان مزدک صنعتی زاده کرمانی و از رمان های معاصر «آشیانهٔ عقاب» زین العابدین موتمن شایستهٔ تذکر است.

### رمان احساساتی گری :

این نوع رمان در قرن هجدهم در انگلستان رواج یافت. موضوع این رمان بر این نکته استوار است که پیروی از اخلاق نیکو و حفظ شرافت، در نهایت پاداشی نیکو دارد. در این قسم رمان احساسات و هیجانات عاطفی اشخاص به طرز مبالغه آمیز نشان داده می شود. در داستان نویسی فارسی رمان های «هما» محمد حجازی و «من هم گریه کرده ام» جهانگیر جلیلی از نوع رمان احساساتی گر محسوب می شوند.

### رمان اعترافی :

رمان اعترافی به شیوهٔ اول شخص روایت می شود. از نمونه های آن می توان «سقوط» آلبر کامو و «حرف و سکوت» محمود کیانوش را نام برد.

### رمان تبلیغی :

در این نوع رمان نویسنده به طرح مشکلی اجتماعی، سیاسی یا مذهبی می پردازد و در جریان نشان دادن این مشکلات نظر خاصی را القاء می کند. رمان تبلیغی دو نوع دارد: رمان جامعه شناختی و رمان پرولتاریا، رمان نسیم خاکسار به نام «گام های پیمودن» قابل ذکر است.

### رمان روان شناختی:

رمانی است که نویسنده در آن به بیان جریان های ذهنی و حالات پیچیدهٔ عاطفی و محرک های درونی شخصیتها در انجام اعمالی که از ایشان سر می زند، می پردازد. نویسندگان رمان روان شناختی پیش از آنکه به

شرح نتایج اخلاقی اعمال پردازند، به بررسی و بازگویی انگیزه های درونی آدم ها می پردازند.

### رُمان جریان سیال ذهن :

نوع جدیدتر رُمان روان شناختی رُمان جریان سیال ذهن است که موضوع کار آن سیر بی وقفه ، ناهموار و بی پایان جریان سیال ذهن یک یا چند تن از شخصیت های داستان است در این نوع رمان نویسنده ادراکات و افکار شخصیت های داستان خود را همچون رویدادی به ظاهر بدون هیچ دلیل و غرض و هدف خاصی ، با بی نظمی در کنار هم قرار می دهند و ارائه می کند. از نمونه های برجسته رُمان جریان سیال ذهن رُمان «شازده احتجاب» هوشنگ گلشیری و «خشم و هیاهو» ویلیام فاکنر است.

### رُمان ساگا(رمان فامیلی)

در رُمان تویسی معاصر این کلمه به رُمانی اطلاق می شود که موضوع آن بر محور زندگی فامیلی بزرگ دور می زند . معمولاً این گونه داستان ها از مجموعه چند رُمان تشکیل می شود که همگی به یک دیگر مربوط هستند و موضوع اصلی را دنبال می کنند. مثال عمده رُمان ساگا مجموعه رمانی است با نام «ساگای خاندان فورسایت» از گالزوهائی ، «یوسف و بردارانش تألیف توماس مان در چهار کتاب نمونه دیگری از رُمان ساگا است .

### رُمان کمال :

این اصطلاح به رُمانی اطلاق می شود که محور رشد و کمال شخصیت اصلی داستان دور می زند . به عنوان نمونه رُمان دیویدکاپر فیلد از چارلز دیکنز و کوه سحر آمیز از توماس مان و «دراز نای شب» اثر جمال میر صادقی رُمان های کمال می باشند.

### رمان ناحیه ای :

رمانی است که نویسنده در آن بر گفتار و آداب ناحیه جغرافیائی خاصی تأکید دارد. این تأکید تنها به معنی صیغه ای بومی و محلی نیست بلکه نظر به تأثیری دارد که عوامل ناحیه ای و اقلیمی بر خلق و خوی اشخاص ، طرز فکر ، عواطف و اعمال آنان بر جا می نهد.

در ادبیات فارسی ، رمان «کلیدر» محمود دولت آبادی و «تنگ سیر» صادق چوبک نمونه های رمان ناحیه ای می باشند.

### رمان گوئیک :

اصطلاح گوئیک صفت نسبی قبیله ای آلمانی به نام گوت Goth بوده است . بعدها این واژه به اهالی آلمان اطلاق شد و رفته رفته به معنی آنچه دارای ویژگیهای قرون وسطی است به کار رفت.

در معنی اخیر اصطلاح معماری گوئیک برای توصیف معماری در قرون وسطی رواج یافت. گنبد های نوک تیز و سردابه های تنگ و تاریک و مرموز از ویژگیهای چنین معماری ای بود . این نوع معماری بار دیگر در نیمه دوم قرن هجدهم در اروپا و مخصوصاً در انگلستان احیا شد.

محیط داستانی رمان گوئیک غالباً قلعه ها و قصرهای نیمه تاریک قرون وسطی است . وجود سیاه چال ، راهروهای تاریک زیر زمینی ، درهای متحرک ، عواملی چون روح ، غیبت های مرموز و حوادث غیر طبیعی از مشخصات رمان گوئیک می باشد. از جمله داستانهایی که الهام بخش رمان گوئیک بودند می توان «اسرار ادولفوا» آن رادکیف (۱۷۹۴) و «راهب» مانیو گریگوری لوئیس (۱۷۹۷) را نام برد.

### رمان پیکار سک :

رمانی است که غالباً زندگی طبقه متوسط و بورژوا را بالحنی آمیخته به هجو و طنز و مطایبه تصویر می کند و اغلب شرح زندگی آدم خانه به دوش و بی سرو پا و ماجراجویی از طبقه تهی دست است که با در یوزگی و مسخرگی و کلاهبرداری امرار معاش می کند و از کار جدی و پُر زحمت سرباز می زند.

از نمونه های داستان های نوین فارسی که تقریباً خصلت های داستان های پیکارسک را دارد ، داستان های کوتاه « رُجل سیاسی » و « بیله دیگ بیله چغندر » جمال زاده است . داستان بلند « علویه خانم » هدایت نیز تا حدودی به داستان های پیکارسک شبیه است.

### رُمان سیاسی :

رُمانی است که مستقیماً با جنبه های معینی از زندگی سیاسی سروکار داشته باشد و در آن جنبه های سیاسی از عناصر لازم سازنده اثر باشد نه زمینه فرعی و حاشیه ای آن « نینا » نوشته ثابت رحمان ، نویسنده آذربایجان شوروی سابق ، رُمان سه گانه « ناحیه کلمییا » از جان دوس پاسوس (نویسنده امریکایی ۱۸۹۶ - ۱۹۷۰) و « عنصر نامطلوب » اثر رژه دبره نویسنده فرانسوی از نمونه های این نوع رُمان است . از نمونه های فارسی آن « آتش از آتش » اثر جمال میر صادقی را می توان نام برد.

در زبان فارسی ، چون نویسندگان ایرانی اولین بار به واسطه ترجمه رُمان های فرانسوی به این نوع داستان آشنایی یافتند، لفظ « رُمان » برای آن رایج و معمول شد.

منشاء رُمان ، از جهتی قصه های کوتاه و منثور بوده است که در قرن چهاردهم در ایتالیا رواج داشت و به آن نوول می گفتند. مشهورترین این قصه ها « مجموعه دکامرون » یو کاجیو است.

روایت پیکارسک را سَلَف دیگر رمان دانسته اند. این قسم روایت در قرن شانزدهم در اسپانیا پدید آمد و به سایر نقاط اروپا راه یافت. « دون کیشوت » از سروانتس و « ژیل بلا » از لوساژ از نمونه های درخشان و اولیه روایت پیکارسک می باشند .

دیگر منبع الهام رُمان ، نوع ادبی خاصی است که در قرن هفدهم در انگلستان پدید آمد و به آن **The Character** می گفتند. در این نوع ادبی نویسندگان طرح هائی کلی و قلم انداز از اشخاص مختلف و شیوه های کلی زندگی آنان به قلم می کشیدند.

اما رمان به معنی امروزی و با احراز جنبه های فنی ، از اوایل قرن هجدهم در انگلستان پدید آمد. دانیل دفو در سال ۱۷۱۹ رُمان رابینسون

کروزوئه و در سال ۱۷۲۲ رُمان مول فلاندرز را نوشت. این رُمان ها هر دو از ساختار روایت پیکارسک برخوردارند. اولین کسی که نوشتن رُمان های شخصیت را آغاز کرد، ساموئل ریچاردسون بود که در سال ۱۷۴۰ رُمان پاملا را نوشت.

در زبان فارسی، نویسندگان ایرانی اولین بار با ترجمه رمان های فرانسوی مثل تلماک از فنلن به ترجمه علی خان ناظم حکمت ۱۳۵۴ هـ. ق و رُمان های کنت مونت کریستو، سه تفنگ دار، لوئی چهاردهم از الکساندر دوما ترجمه شاهزاده محمد طاهر میرزا اسکندری با رُمان آشنائی پیدا کردند و بعداً از این طریق رُمان های انگلیسی، آلمانی، ترکی را شناختند.

از نخستین قصه های بلند فارسی سمک عیار و داراب نامه را می توان نام برد. محمد باقر میرزا اولین نویسنده ای است که به روش اروپائیان رُمان نگاری را با نوشتن رُمان تاریخی به نام «شمس و طغرا» آغاز نمود. بعد از او نویسنده ای دیگری شیخ موسی کبودر آهنگی است که رُمان «عشق و سلطنت یا فتوحات کورش کبیر» را در سال ۱۳۳۴ هـ. ق به پایان رسانید. بعد ازین دوتن باید از میرزا حسن خان بدیع نصرت الوزاره با رُمان داستان باستان یا سرگذشت کورش ۱۳۹۹ هـ. ق صنعتی زاده با رُمان های دام گستران یا انتقام خواهان مزدک (۴۴ - ۱۳۳۹ هـ. ق) و رُمان مانی نقاش (۱۳۴۵ هـ. ق) ذکر شود.

رُمان هایی که درین زمان به موضوعات و واقعیات اجتماعی نگاشته شدند عبارت اند از «تهران مخوف» (۱۳۴۱ هـ. ق) به قلم مشفق کاظمی، «روزگار سیاه» (مهر ۱۳۰۳) انتقام (مرداد ۱۳۰۴) انسان (۱۳۰۴) و اسرار شب فروردین ۱۳۰۵ و رمان شهرناز از حاجی میرزا یحیی دولت آبادی، هما، زیبا، آینه و پری چهر از محمد حجازی.

این رُمان های اجتماعی اندک اندک به مفهوم مطلق رُمان اطلاق شد و هرچه زمان گذشت رُمان نویسان از سطح به عمق جامعه توجه کردند. رمان ها حالت گزارش گونگی خود را از دست دادند و تدریجاً میزان آگاهی و پختگی فکر و ذهن نویسندگان را باز نمودند. اکثر نویسندگان پا به پای داستان کوتاه نویسی از نوشتن رُمان و داستان بلند خودداری نمودند.

صادق هدایت در حقیقت سنگ بنای داستان بلند نویسی در « بوف کور » و داستان کوتاه نویسی در زنده به گور را به کار گذاشت.

محمود اعتماد زاده (م. ا. به اذین) مؤلف رُمان به نام « دختر رعیت » پس از رُمانهای اجتماعی اولیه در حقیقت اولین رُمان اجتماعی بود که از تعریف دقیق تر رُمان و از اندیشه و « دید » خاص نویسنده آن حکایت می کند. تقی مدرسی یا رُمان درخشان خود « یکپسا و تنهایی او » در تاریخ رُمان نویسی ایران می تواند نقطه عطفی به حساب آید. سپس بهرام صادقی با نام « ملکوت » رُمانی نوشت و در آن تحت تأثیر نظر و افکار تقی مدرسی به چشم می خورد.

صادق چوبک در دوره دوم زندگی هنری خود رُمان های « تنگ سیر » و « سنگ صبور » را به نگارش درآورد.

« شوهر آهو خانم » رُمان مفصل علی محمد افغانی در همین زمان در آمد و دست اندرکاران را به خود متوجه ساخت. به ویژه به دیگران به نوشتن رُمان تشویق کرد. « شراب خام » رُمان پلیسی جنایی از اسماعیل فصیح و « طوطی » از زکریا هاشمی از این جمله بودند. آن گاه سیمین دانشور رُمان موفق « سووشون » را عرضه کرد و قدرت واقعی خود را نشان داد.

بهمن شعله ور « سفر شب » و محمود کیانوش « مرد گرفتار » را تألیف نمود.

جریانی که در دهه پنجاه خاصه با رُمان منحصر و یگانه « دایی جان ناپلئون » از نویسنده طنز مدار ایرج پزشک زاد آغاز شده بود یا « زندگی دوزخی ایاز » مصطفی رحیمی ، « برمزاری بیدار » امیر حسین روحی « کبودان » حسین دولت آبادی « مادرم بی بی جان » اصغر عبداللهی ، « سال های اصغر » ناصر شاهین پر ، « نسیمی در کویر » مجید دانش آراسته ... ادامه یافت.

بالاخر سه تن از موفق ترین نویسندگان امروز یعنی محمود دولت آبادی، احمد محمود و هوشنگ گل شیری با نوشتن رمان های « کلیدر » ، « همسایه ها » و بره گمشده راعی « به ادب دوستان مژده دادند و تا آستان انقلاب در سال ۱۳۵۷ که رُمان « شب هول » از هرمز شهدادی و در سال ۱۳۵۸ رُمان « جای خالی سلوچ » از محمود دولت آبادی بهترین داستان های



دههٔ پنجاه به چاپ رسیدند. بعد از آن مدتی به سبب بحران انقلاب و جنگ و برخورد گروه های مختلف و غیره نویسندگان را از نوشتن بازداشت و به آنها فرصتی فراهم نمود که دربارهٔ بهتر نوشتن بیندیشند. این وضعیت تا سالهای اول دههٔ شصت به طول انجامید.

احمد محمود با رُمانهای «داستان یک شهر» و «زمین سوخته» این تعطل را شکست. سپس اسماعیل «ثریا در اغما» را نوشت و بعد از آن «زمستان ۶۲» را هم به تأثیر جنگ رقم زد.

دیگر نویسندگان جوان هم به تقلید وی نوشتند ولی بر ذهن ادب دوستان تأثیر خوبی نگذاشتند. به همین اعتبار بود که رضا براهنی «آواز کشتگان» موفق و «چاه در چاه» نیمه موفق را نوشت و آن گاه رُمان مفصل و جسارت آمیز «رازهای سرزمین من» را، و محمود دولت آبادی، مجلّدات رُمان عظیم کلاسیک «کلیدر» را به انجام رساند و عباس معروفی، شهر نوش پارسی پور، منیر و روانی پور و غزاله علی زاده به ترتیب چهار رُمان «سمفونی»، «طوبا و معنای شب»، «اهل غرق» و «خانه ادیسی ها» توفیق یافتند. رُمان های فوق الذکر حاکی از دقت نظر و صمیمیت نگاه همراه بانگرش جدید و آشنایی نویسندگان آن ها با شگردها و قالب ها و ساخت های نو که از لحاظ توجه به درون و ذهنیات خانواده های سستی اعم از متوسط و اشرافی و فضاهای رمز آمیز در تمام جریان سیال ذهن و مکان های خالی و واقعی همراه با گوشهٔ چشمی به «رنالیسم جادویی» و غیره همه و همه از جمله مختصّاتی هستند که در هر یک از این چهار رُمان می توان دید. از میان رُمان های فوق الذکر تلخیص رُمان «اهل غرق» از منیرو روانی پور را به طور مثال بیاوریم.

رمان منیرو روانی پور دور یک روستا به نام جفره که در بوشهر در جنوب ایران کنار خلیج فارس قرار دارد، می گردد.

رُمان دو قسمت دارد:

قسمت اوّل حالت اسطوره ای دارد و قسمت دوم حقایق زندگی را

در بردارد.

مردم جفره بسیار ساده و بیچاره اند. زندگی آن ها پُر از توهّمات و ضعیف الاعتقادی است. به سبب بی سوادی مردم معتقد بودند که «بوسلمه»

خدای دریاست هرگاه او با پری دریایی عروسی می کند یک مروارید گرانبها به اهل زمین می دهد تا ناداری و مفلسی آن ها موقتاً از بین رود . به همین سبب مردم روستا جوان خوبترین خود را به عنوان « نی زن » با رضایت و خشنودی کامل در دریا غرق می کردند .

یکی ازین قربانی ها « مه جمال » بود . ولی او فقط بعد از نه روز به زمین بازگشت زیرا که زندگی دریایی به او خوشش نیامد زیرا که آنجا هر چیز سرد و یخ حتی احساسات و عواطف مغروقین هم بی حس و بی جان شده بودند . در ته دریا مهر و محبت و اخلاص و صمیمیت اصلاً وجود نداشت . باوجود این همه تمام اهل غرق خواهشمند بودند که با احوال و اوضاع مردم زمین آشنا شوند . چون مه جمال به زمین باز آمد . طوفان سختی دهکده را فرا گرفته بود . مردم جفره چون مه جمال را دیدند سبب طوفان را دریافتند و می خواستند که فوری مه جمال را هلاک کنند ولی تصمیم خود را بعداً عملی نکردند .

بالاخر مه جمال با دختر کدخدای دهکده ، حکیم زایر خان عروسی کرد و صاحب فرزندان شد . اولین فرزند مه جمال قبل از تولد به صدای بلند فریاد می زد: دزدا! دزدا! او به مردم جفره هشدار می داد که دزدان و رهنمان اینجا می آیند و دزدی خواهند کرد ، ولی کسی به حرفش گوش نداد .

بعد ازین داستان عوض می شود و به زندگی حقیقی داخل می شود . در یک فصل پاییز یک قایق کوچکی از شهر به روستا آمد . مردم از دیدن قایق ترسیدند ولی آهسته آهسته با آنها آشنا شدند . مردم شهر برای داد و ستد آنجا می آمدند و اشیای خوردنی و هدایای فراوان برای روستائیان می آوردند . بعد از این یک سلسله آمد و رفت مردم شهر به جفره شروع شد . در شهر جلسه های سیاسی تشکیل می شدند . مردم دهکده را هم برای شرکت درین اجلاس سیاسی به شهر بردند . آنجا همه صحبت از « اتحاد و فواید اتحاد و همکاری می شد . « ما فقط با اتحاد می توانیم فقر و گرسنگی و بی آبی خود را نابود کنیم... اتحاد... متأسفانه در یک جلسه سیاسی مه جمال و دیگر افراد دهکده دستگیر شدند . بسیار آزار و اذیت به آنها رسید . زندگی بر ایشان سخت و دردناک شد . به نظر آنها مأمورین دولتی جای بوسلمه را گرفته بودند .

وقتی دولت خواسته بر دریا سد درست کند مردم عکس العمل شدیدی را نشان دادند. به نظر آنها سد آنها را از دریا دور می کند. آهسته آهسته وضعیت دهکده کاملاً عوض شد. خیابان اسفالته ، مدرسه ، برق ، آب از همه تسهیلات زندگی مردم برخوردار شدند. به زودی معلوم شد که زمین جفره چاههای نفت را دارا است. بوی نفت هوای دهکده را طوری سنگین و آلوده کرده بود. که بسیاری مرغان و حیوانات اهلی هلاک شدند. این بوی گاز و نفت باعث آوارگی مردم جفره شد. وقتی دولت خواست گاز را به وسیلهٔ لوله ها به کشور دیگر صادر کند مه جمال لولهٔ گاز را آتش زد و نتیجتاً زندانی شد و بالاخر همان جا فوت شد.

چیمو آخرین کسی بود که دهکدهٔ را ترک کرد ولی به این شرط که روزی به زادگاه خود باز خواهد آمد.

زبان رُمان بسیار ساده و روان است جمله ها کوتاه و از ابهام و صنایع لفظی خالی است. نویسنده کلمات محلی و عامیانه را به کار برده است . چند جا نثر را با ابیات مزین کرده است.

نویسنده در رُمان این نکته را روشن کرده است که خانم ها در همه میدان زندگی دوشا دوش مردان کار می کنند.

شاید نویسنده دهکدهٔ جفره را به سرزمین جهان سوم و دریا را به کشورهای پیشرفته تشبیه کرده است. مردم به خاطر پول و ثروت به کشورهای دور و دراز مسافرت می کنند ، ولی زندگی خود آن ها از احساسات و عواطف خالی می شود. آن برای سر و صورت دادن فامیل خود، وطن و خانه و خانوادهٔ خود را ترک می کنند.

یواش یواش کشورهای ابر قدرت به کشورهای جهان سوم رجوع می کنند و می خواهند که آن ها را تحت سلطهٔ خویش آورده از منابع زیر زمینی این کشورها استفاده کنند.

نویسنده به هم وطنان خود هشدار می کند که باهم متحد و یکدل شوید تا کسی جرأت نکند که شما را ضعیف کرده تحت تسلط خویش آورد. دیگر اینکه کمک و همکاری کشورهای ابر قدرت چه اهدافی را در پی دارند.

## منابع و مأخذ:

- ۱ - ادبیات داستانی ، جمال میر صادقی، چاپ خانه بهمن ، تهران ۱۳۷۶ ش.
- ۲ - ادبیات معاصر ایران ، تألیف دکتر اسماعیل حاکمی ، انتشارات اساطیر ، تهران ۱۳۷۳ هـ ش.
- ۳ - اهل غرق ، منیر و روانی پور ، ناشر خانه آفتاب ، تهران ۱۳۶۹ ش.
- ۴ - صد سال دامستان نویسی ایران، از حسن میر عابدینی (جلد اول و دوم) نشر چشمه تهران ۱۳۸۰ هـ ش.
- ۵ - فرهنگ اصطلاحات ادبی ، تألیف سیما زاد، انتشارات مروارید ، تهران ۱۳۱۵ ش.
- ۶ - فرهنگ معین ، دکتر محمد معین ، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۷۱ ش.
- ۷ - فکر آزادی در ادبیات مشروطیت ایران ، نگارش دکتر مهر نور محمد خان ، ناشر مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان اسلام آباد، ۱۳۸۳ هـ ش.
- ۸ - کتاب ایران ، تاریخ ادب پارسی مولف : دکتر احمد تمیم داری ، ناشر ، مرکز مطالعات فرهنگی - بین المللی ، تهران ۱۳۷۹ هـ ش.
- ۹ - لغت نامه دهخدا ، علی اکبر دهخدا ، انتشارات شورای ملی تهران ، مهر ماه ۱۳۳۶ هـ ش.
- ۱۰ - مروری بر تاریخ ادب و ادبیات امروز ایران (ج ۱ - ۲) مؤلف ، محمد حقوقی ، نشر قطره، ۱۳۷۷ ش.

\*\*\*\*\*

## عبدالرحیم خان خانان و خدمات او به فرهنگ و ادبیات فارسی

### چکیده :

عبدالرحیم خان خانان پسر بیرم خان در چهارم صفر سال ۹۶۴ هـ. ق در لاهور متولد گردید. در هفت سالگی بر اثر منزلت پدرش در دربار اکبری راه یافت. اکبر به تربیت و آموزش های رسمی وی توجه ویژه ای داشت. از استادان ممتاز وی مولانا جلال الدین دوانی، فتح الله شیرازی و حکیم علی گیلانی معروف به جالینوس زمان بودند. در سن بیست و شش سالگی به اتابکی شهزاده سلیم ( جهانگیر شاه آتی ) مفتخر گردید، در مرحله دوم زندگانی مثمر، عبدالرحیم خان خانان به عنوان شخصیت چند بُعدی، نویسنده، مترجم، امیر و سپه سالار سهم شایانی در گسترش دانش عصری، مملکت داری و در فرماندهی لشکرهای سلطنتی در نواحی، سند، گجرات و مناطق جنوبی شبه قاره که معمولاً دکن خوانده می شود، داشته است. ترجمه فارسی توزک بابری خود نوشت ظهیر الدین بابر یکی از کارهای علمی عبدالرحیم محسوب می شود. در دوره جهانگیر نیز برای مدتی شخصیت وی مورد اهمیت بوده اما به عللی مدتی در حبس مهابت خان حاکم کابل، بسر برد. خان خانان به زبانهای فارسی، ترکی جغتایی، عربی، سانسکرت و هندی متداول آشنایی و تسلط داشت. دارای کتابخانه مجهز شخصی بود که برخی از کتابهای ملکی او حتی در حال حاضر در کتابخانه های شبه قاره و ایران موجود است.

\*\*\*

### مقدمه:

دولتمردانی که اهل دانش بودند و سرپرستی ادیبان و شاعران و دانشمندان را در سرزمینهای تحت قلمرو خود بر عهده داشتند، به ویژه در

<sup>۱</sup> - استادیار دانشگاه سیستان و بلوچستان - ایران

دوران سلطنتهای مسلمان و مستقل (۷۴۸-۱۱۱۸ هـ ق) و نیز در دوران تیموریان بزرگ (۹۳۲-۱۱۱۸ هـ ق) و به خصوص در دوره حکمرانی اکبر (۹۶۳-۱۰۱۴ هـ ق) - که به قول صاحب تاریخ نویسی فارسی در هند و پاکستان، دوره طلوع آفتاب علوم و ادبیات فارسی در شبه قاره بود (آفتاب اصغر، ص ۱۱۳) در شبه قاره کم نبودند. دربار اینان محفل و ماوای اهل علم و هنر بود و بعضا خود آنان نیز ادیب یا شاعر بودند. از جمله خان خانان که در نویسندگی و ترجمه ید طولایی داشت و برای گسترش فرهنگ و ادبیات فارسی تلاش بسیاری کرد.

### دوران اول زندگی میرزا عبدالرحیم:

میرزا عبدالرحیم، فرزند بیرم خان، از معروف ترین سپهسالاران و برجسته ترین امرای عهد اکبر (۹۶۳-۱۰۱۴ هـ ق)، و پسرش جهانگیر (۱۰۱۴-۱۰۳۷ هـ ق) است که در روز پنجشنبه چهارم صفر سال ۹۶۴ هـ ق. در شهر لاهور دیده به جهان گشود (۱). مولانا فریدالدین دهلوی تاریخ تولد او را چنین گفته است: "در دریای سعادت آمد" (۲). مادرش دختر امیر جمال خان میواتی از ملاکان معتبر هند و از راجپوتها، یعنی از شجاع ترین اقوام هند، به حساب می آمد که مسلمان شده بودند (۳).

میرزا عبدالرحیم از طایفه بهارلو، از طوایف بزرگ قراقریونلو بود (۴). پیش از آغاز فرمانروایی صفویان، در ابران دو طایفه معروف از ترکمان حکمرانی می کردند که در تاریخ به نام قراقریونلو و آق قویونلو شهرت دارند. این اسم به مناسبت رنگ و خصوصیات پرچم و نشان آنها بود (۵).

میرزا عبدالرحیم در کودکی و در آغاز سال ششم جلوس اکبر، مطابق بانهصد و شصت و نه هجری در آگره، به سبب مقام و منزلت پدرش (بیرام خان) که از امرای بزرگ دربار تیموری بود، به دربار اکبر راه یافت. اکبر با وجود هجوم بدگویان و بداندیشان، آثار نجابت و حقیقت از ناحیه او دریافت و به تربیت و پرورش مخصوص او دستور داد (۶). این اقدام اکبر در واقع جبران مختصری در برابر آن همه خدمت بیرام خان (= بیرم خان) بود که به او

وخصوصاً به خاندان تیموری انجام داده بود(۷). بیرم خان به راستی بنیانگذار تیموریان هند بود و به همین خاطر اکبر دستور داد معروفترین و بهترین معلمان و علمای آن زمان برای تعلیم و تربیت میرزا عبدالرحیم گماشته شوند. به سبب این عطف و سرپرستی و توجه، عبدالرحیم در مدت کوتاهی به مدارج عالی علوم و اخلاق نایل شد و علاوه بر علوم و فنون به رموز سیاست نیز آشنایی یافت.

در باره تربیت عبدالرحیم، مؤلف ذخیره الخواتین می نویسد: "میرابوالفتح (حکیم مسیح الدین ابوالفتح گیلانی متوفی به سال ۹۹۷ هـ. ق. از دانشمندان بنام ایران که در دربار اکبر صدارت یافت) و راجه مان سینگ (راجه مان سینگ شیخاوت، متوفی به سال ۱۰۲۲ هـ. ق. از سرداران معروف دربار اکبر) در پی تربیت او شدند(۸). نیز صاحب مآثر رحیمی در همین رابطه می نویسد: "شان نزول اکثر آیت ها و سوره ها را در اوایل حال در خدمت مولانا محمد امین انداجانی کسب نمود و چندی معلم و مدرس ایشان علامه زمان و دانشمندان دوران غازی خان بدخشی که از اجله اعیان هندوستان است، بود"(۹). نیز نزد مولانا جلال الدین دوانی، فتح اله شیرازی و حکیم علی گیلانی معروف به جالینوس زمان تلمذ کرده است.

مؤلف کتاب طبقات اکبری می نویسد که فتح اله شیرازی، اهل شیراز و از امرای بزرگ دربار اکبری بود که صدارت کل هند هم به او تفویض گردید، وی در سال ۹۹۷ هـ درگذشت(۱۰).

همچنین در خصوص حکیم علی گیلانی می نویسد که وی اصلاً ایرانی و از معروفترین حکمای هند در دربار اکبر بود و در سال ۱۰۱۸ هـ. وفات یافت (همانجا). مؤلف نزهة الخواطر هم در ذکر استادان میرزا عبدالرحیم همین اسامی را یاد آوری کرده می نویسد که بعضی کتب درسی را پیش مولانا محمد امین انداجانی و بعضی را نزد قاضی نظام الدین بدخشی خوانده و از محضر حکیم علی گیلانی و شیخ علامه فتح اله شیرازی هم استفاده زیاد کرده و چون به گجرات رفته در آغاز از محضر شیخ وجیه الدین نصرالله علوی گجراتی استفاده علمی نموده است(۱۱).

میرزا عبدالرحیم به کسب علوم و هنر و دانش توجه و علاقه خاصی مبذول می داشت و وقت خود را بیشتر به تحصیلات و به ملازمت اکبر صرف می کرد و این کار را بر هر چیزی ترجیح می داد. در همان ایام کودکی کارهای بزرگان از او بروز می کرد (۱۲). به همین دلیل اکبر از راه قدردانی و گوهرشناسی، میرزا عبدالرحیم را به خطاب میرزا خان مفتخر ساخت و در آن هنگام او را بیشتر به همین عنوان، خطاب می کرد. شاید به این علت بود که بعضی از تذکره نویسان و تاریخ نگاران دچار اشتباه شده و نام عبدالرحیم را میرزا خان نوشته اند (۱۳).

### مرحله جوانی و ازدواج:

عبدالرحیم در اوان جوانی با دختر شمس الدین محمد آتکه خان ازدواج نمود (۱۴). وی شانزده سال بیشتر نداشت که در سفر گجرات با اکبر همراه شد و طی این مسافرت حکومت شهرستان پتن (Patan) که قبل از احمد آباد مرکز گجرات و قتلگاه پدرش بیرم خان بود (۱۵)، به او تفویض شد (۱۶). در همان سفر، اکبر او را در قلب لشکر جای داد، که جایگاهی مهم و مخصوص امرای بزرگ و با تجربه بود (۱۷). عبدالرحیم در سال ۸۸۴هـ (۱۵۷۶م) از طرف اکبر به صدارت گجرات نایل آمد و در همان سال مأموریت یافته در فتح گوکند و در سال ۸۸۶هـ (۱۵۷۸م) در فتح بکھال میر کمکهای شایسته به اکبر کرد (۱۸). در سال ۸۸۸هـ اکبر برای ابراز اعتماد فراوان نسبت به عبدالرحیم، او را به منصب میرعرض (عرض بیگی) منصوب کرد. این منصب بسیار بزرگی بود که پیش از آن برعهده هفت نفر نهاده شده بود. در سن بیست و شش سالگی یعنی در ۸۹۰هـ، عبدالرحیم به اتابکی شاهزاده سلیم میرزا (جهانگیر شاه) فرزند اکبر، که در آن موقع سیزده ساله بود، مفتخر گردید (۱۹). وی سه کار شایسته دیگر نیز برعهده گرفت: یعنی فتوحات گجرات، سند و دکن - در ناحیه جنوبی هند (۲۰).



### مرحله دوم زندگی؛ امارت و خدمت:

در جنگ گجرات، علیه سلطان مظفر، در سال بیست و سوم از حکومت اکبر، میرزا عبدالرحیم رشادت فراوان از خود نشان داد. در طی سه جنگ متوالی نیروهای مظفر را به کلی درهم شکست و او را منهزم ساخت. چون خبر این فتوحات بزرگ به استحضار اکبر رسید و از تمام جریانات و شرح جنگ و پیروزی وی آگاهی یافت، به پاداش این خدمت و اظهار قدردانی او را به لقب "خان خانان"، که در نزد گورکانیان هند عالی ترین القاب بود و به امرای مهم اختصاص داشت (۲۱) و به شخص عالی شان داده می شد (۲۲)، و پیش از او عنوان پدرش بیرم خان بود، سرافراز و مفتخر ساخت. همچنین او را به اعطای عالی ترین منصب تیموری یعنی پنج هزاری، که در آن زمان بزرگتر از آن منصب نبود، بلند پایه گردانید (۲۲). عبدالرحیم خان خانان در جشن این پیروزی بزرگ، مال و مکننت بسیار و آنچه داشت بین سربازان و افراد سپاه خود تقسیم کرد (۲۳). وی سپس به احمدآباد رفت و به آبادانی کشور و رفاه و بهبود وضعیت مردم پرداخت و در محلی که در نخستین جنگ گجرات سلطان مظفر را شکست داده بود، باغ بسیار زیبایی به نام "فتح باغ" احداث کرد که هنوز آثاری از ساختمانهای آن وجود دارد (۲۴).

خان خانان در سال سی و چهارم از حکومت اکبر (۹۹۷هـ)، کتاب *بابرنامه* را، که به تزک بابری و واقعات بابری هم شهرت دارد، به فارسی ترجمه و به اکبر تقدیم کرد و مورد تحسین و آفرین زیاد او قرار گرفت (۲۵). وی در اواخر در سال ۹۹۸هـ به منصب عالی وکالت نایل شد و به دستور اکبر، جونپور با اقطاع آن به دارایی او منظم گردید (۲۶). سپس در اوایل سال سی و ششم (۹۹۹هـ)، ملتان و بهکر به جای جونپور در تیول او قرار گرفت و به تسخیر تته، (= در ایالت سند، پاکستان امروز) و ولایت سند مأمور شد. تاریخ عزیمت او را به سند با حروف ابجد، "فصد تته = ۹۹۹هـ" یافته اند (۲۷). هنگام عزیمت او به سند، اکبر که در دارالسلطنت لاهور مستقر بود، همراه با ارکان دولت و اعیان سلطنت تا بیرون شهر برای بدرقه خان خانان

حرکت کرد (۲۸). خان خانان بعد از فتح سند، در سال ۱۰۰۲ هـ برای فتح دکن پیشاپیش سپاه حرکت کرد (۲۹).

در سال ۱۰۲۱ هـ خان خانان به دربار فرا خوانده شد و به منصب شش هزاری سرافراز گردید و به اعطای خلعت و شمشیر مرصع و خیل و اسب ایرانی نوازش شد (۳۰) و فرزندانش شاهنواز خان و داراب خان که در لشکرکشی به دکن پدر را همراهی کرده و کارهای مهمی انجام داده بودند، نیز به ترتیب به اعطای منصب سه هزاری و دوهزاری و خلعت و اسب مفتخر شدند (۳۱). خان خانان در اواخر عمر دچار مصیبت شد: در سال هفدهم جهانگیری (۱۰۳۱ هـ) به امر جهانگیر در معیت شاهزاده خرم (که بعدها به شاهجهان شهرت یافت) برای بازپس گرفتن قندهار از سپاه شاه عباس صفوی (در گذشته در ۱۰۳۸ هـ) به دربار فرا خوانده شد، اما پیش از رسیدن به حضور شاه، خبر ولیعهدی شاهزاده پرویز - برادر کوچکتر وی - و مفتخر شدن مهابت خان، از امرا و سرداران آن زمان به عنوان خان خانان، به اطلاع شاهزاده خرم رسید. وی از این خبر آنچنان برآشفته شد که به همراهی عبدالرحیم به برهان پور رهسپار شد (۳۲). این رویداد و وقایع پی در پی آن باعث شد تا خان خانان که برای آشتی دادن شاهزاده خرم و دربار تلاش می کرد (۳۳)، فریب مهابت خان را خورد و به اسارت وی درآمد (۳۴).

### مرحله سوم؛ تغییر سرنوشت:

شاهزاده خرم که گمان می کرد عبدالرحیم با شاهزاده پرویز و مهابت خان سازش کرده، دستور داد داراب خان (پسر عبدالرحیم) را با فرزندانش زندانی کنند (۳۵). دو سال بعد (۱۰۳۳ هـ) داراب خان، پس از آزادی قصد دربار شاهزاده پرویز کرد، اما به دستور وی و توسط مهابت خان سر از تنش جدا گردید. مهابت خان سر بُریده او را درخوان گذاشته به نام هندوانه نزد عبدالرحیم فرستاد. خان خانان چون روپوش را ازخوان برداشت و نگاهش به سربریده داراب خان افتاد، به سختی تکان خورد و گفت: "بلی، هندوانه شهیدی است" (۳۶).

در سال بیستم جهانگیری (۱۰۳۶هـ)، خان خانان، که مدتی از عمرش در حبس مهابت خان گذشته بود (۳۷)، به امر جهانگیر آزاد شد و مجدداً به دربار فراخوانده شد. در آن هنگام مهابت خان لوازم سفر وی را فراهم ساخت و موقع وداع از اعمال بد گذشته خود معذرت خواست و بدین شیوه در زدودن غبار خاطرش تلاش نمود (۳۸). جهانگیر نیز از وی پوزش خواست و گفت که این همه از قضا و قدر سرزده و به اختیار ما و شما نبوده است (۳۹). سپس یک لک (صدهزار) روپیه به وی اعطا و استان قنوج را به عنوان تیول به او واگذار کرد و دوباره او را با عنوان خان خانان خطاب نمود (۴۰).

به زودی مهابت خان به سبب افعال ناشایسته و گستاخانه مورد عقوبت دربار قرار گرفت (۴۱) و این بار خان خانان با احترام زیاد برای دستگیری وی انتخاب گردید (۴۲)، اما پیش از آن که بتواند به تعقیب این مأموریت برود، مریض شد و با این که به سختی خود را از لاهور به دهلی رسانید، ولی اجل مهلتش نداد و این نابغه عصر (۴۳) در سن هفتاد و دو سالگی، در سال ۱۰۳۶ هـ، چشم از جهان فرو بست و جان به جان آفرین تسلیم کرد (۴۴). جسد وی را در دهلی، متصل به مقبره همایون و به نزدیک مقبره نظام الدین اولیا - که یکی از معروف ترین عارفان شبه قاره است - در داخل مقبره ای که برای همسرش ماه بانوبیگم ساخته بود، به خاک سپردند. این مقبره تا امروز پا برجاست و یاد آور شکوه و عظمت خان خانان است (۴۵). ماده تاریخ وفاتش چنین است: خان سپهسالار کو = ۱۰۳۶هـ (۴۶).

### شخصیت و خدمات خان خانان:

وی به زبان عربی تسلط کامل داشت و نامه هایی که از امرای عرب به دربار می رسید به فارسی روان ترجمه می کرد، از جمله نامه ای شریف مکه برای اکبر فرستاده بود که به عربی مشکل و تشریفاتی تحریر شده بود. اکبر آن نامه را برای ترجمه به سه تن از دانشمندان دربار (شیخ ابوالفضل علامی، شاه فتح الله شیرازی و میرزا عبدالرحیم خان خانان) که در آن جلسه

حضور داشتند داد؛ تنها عبدالرحیم بود که در همان موقع در روشنائی شمع، نامه را خواند و چنان ترجمه نمود که گویی به زبان فارسی نوشته شده بود (۴۷).

مؤلف مآثر رحیمی می نویسد: "ودر طرز انشاء به دستوری کوشیده و مهارت بهم رسانیده که کتابت و مناشیر و احکام متنوعه را باقوت و امداد متفکره متخیله می نویسد." (۴۸).

وی به شجاعت و دلیری نیز شهرت داشت (۴۹) و علاوه بر مهارت در علوم و فنون آن زمان، در سپاهیگری و تعلیمات نظامی ورزیده و خوب پرورش یافته بود. همچنین به زیور صنعت و حلم و عفو آراسته بود (۵۰).

خان خانان به احداث باغ ها، ساختمان ها و دیگر بناها مانند حمام، قنات و غیره بسیار علاقه مند بود و این قبیل بناها را در شهرهای مختلف شبه قاره مانند احمد آباد، لاهور، دهلی، آگره و برهان پور ساخت (۵۱)، که در کتابها ذکری از آنها رفته است. در بندرسورت باغ دلگشایی احداث کرد و سه کشتی به نام های رحیمی، کریمی و سالاری به هزینه خود ساخت و در راه خدا برای حجاج بیت الله الحرام و زوار مدینه منوره اختصاص داد و دستور داد تا مخارج ناخدایان و ملاحان و کارکنان و معلمان هر سه کشتی را از دارایی شخصی اش پردازند. وی به کشاورزی نیز علاقه داشت و دستور داد بذر میوه هایی که در هند وجود نداشت از دیگر سرزمینهای وارد کنند؛ مانند خربزه از عراق و خراسان وارد کرده در گجرات که آب و هوایش مناسب بود، کشت کردند. (۵۲).

وی علاوه بر تسلط و آشنایی به زبانهای فارسی، ترکی جغتایی، عربی، سانسکریت و هندی، گویا به توصیفه اکبر زبانهای اروپایی را هم فرا گرفته بود (۵۳). در نویسندگی و شاعری نیز دستی داشت. بایرنامه را ترجمه کرد و اگرچه به نگارش کمتر پرداخت، ولی در همان چند رقعہ ای که از وی باقی مانده، می توان سبک نگارش ویژه و ذوق سلیم و قریحه و دانش و مقام مخاطبان او را دریافت (۵۴). وی شعر فارسی می سرود، غزلها و رباعیات فراوان از او به یادگار مانده است. (۵۵).

وی نویسندگان و شاعران فارسی گوی را سرپرستی می کرد و می نواخت و کتابخانه مجهزی داشت. صاحب مآثر رحیمی می نویسد که شمار کتابهای کتابخانه وی نزدیک به تعداد کتابهای کتابخانه سلطنتی (حدود بیست و چهار هزار نسخه) بود و در آن کتابهای مختلف در رشته های متعدد موجود بود، زیرا عبدالرحیم به تلاوت قرآن مجید و مطالعه کتب علمی علاقه وافر داشت (۵۶). همچنین صدها کتاب به امر وی با تذهیب مخصوص کتابت گردیده که بعضی از آنها هم اکنون در کتابخانه های معتبر شبه قاره و ایران موجود است (۵۷).

با وجود ذکر جمیع فضایل و کمالات و اوصاف و اخلاق نیکو، عموم مؤلفان آن زمان تنها برای او یک عیب نوشته اند: اینکه او دنیا دوست بود (۵۸).

#### نتیجه:

به پایداری دولتمردان اهل علم و هنر دوست و دانش پرور شبه قاره، حضور ده سده فرهنگ و ادب فارسی در سرزمینهای گسترده حوزه تمدن ایرانی مداومت یافت و از پرتو سرپرستی دلسوزانه اینان، نسخه های فراوان فارسی در زمینه های گوناگون ادب و علم به رشته تحریر درآمد. همچنین در سرتاسر سرزمین وسیع شبه قاره آثار و بناهای اسلامی با رنگ و بوی فرهنگ ایرانی سر برآورد و به گواه تاریخ زینت بخش تاریخ و تمدن شبه قاره در همه اعصار شد.

#### باورقی ها:

۱- مآثر رحیمی، ج ۲، ص ۳۲ و شرح احوال و آثار عبدالرحیم، ص ۹۳.

۲- مآثر الامراء، ج ۱، ص ۶۹۴.

۳- شرح احوال و آثار، ص ۹۳.

۴- مآثر الامراء، ج ۱، ص ۳۷۱ و هفت اقلیم، ج ۲، ص ۶۱۰.

۵- طبقات سلاطین اسلام، ص ۲۲۶.

- ۶- مآثر الامراء، ج ۱، ص ۶۹۴.
- ۷- شرح احوال وآثار، ص ۹۵.
- ۸- مآثر الامراء، ج ۱، ص ۶۹۴.
- ۹- مآثر رحيمي، ج ۲، ص ۵۳۹.
- ۱۰- طبقات اكبرى، ج ۲).
- ۱۱- نزهة الخواطر فى بهجة المسامع والنواظر، الجزء الخامس، ص ۲۱۶.
- ۱۲- شرح احوال وآثار، ص ۱۰۱.
- ۱۳- همانجا ودائرة المعارف اسلامى، ج ۱، ص ۸۱.
- ۱۴- شرح احوال وآثار، ص ۱۰۲.
- ۱۵- مرآت احمدى، ص ۲۷.
- ۱۶- شرح احوال وآثار، ص ۱۰۲.
- ۱۷- احسن التواريخ، ص ۴۵۷.
- ۱۸- دائرة المعارف اسلامى، ص ۸۱.
- ۱۹- شرح احوال وآثار، ص ۱۰۲.
- ۲۰- تمدن هند، ص ۴۳، هفت اقليم، ج ۱، صص ۶۳-۶۲، مآثر الامراء، ج ۱، صص ۷۰۱-۶۹۴ وشرح احوال وآثار ص ۱۰۳.
- ۲۱- دائرة المعارف فارسى، ج ۱، ص ۸۷۹.
- ۲۲- فرهنگ نظام، ج ۲، ص ۵۳۸.
- ۲۳- شرح احوال وآثار، ص ۱۱۱.
- ۲۴- همان، ص ۱۱۳.
- ۲۵- مرآت محمدى، ص ۱۵۴.
- ۲۶- شرح احوال وآثار، ص ۱۱۹.
- ۲۷- مآثر الامراء ج ۱، ص ۶۹۷.
- ۲۸- تمدن هند، ص ۳۷۳.
- ۲۹- شرح احوال وآثار، ص ۱۲۰.
- ۳۰- طبقات اكبرى، ج ۲، صص ۲۴-۳۲۳.
- ۳۱- شرح احوال وآثار ص ۱۴۷.

- ۳۲- آئين اكبرى، ص ۳۵۸ و مآثر الامراء، ج ۱، ص ۷۰۶.
- ۳۳- مآثر الامراء، ج ۱، ص ۷۰۶.
- ۳۴- همان، صص ۷۰۶-۷۰۷.
- ۳۵- ذخيرة الخواتين، ج ۱، ص ۵۱.
- ۳۶- شرح احوال و آثار، ص ۱۴۹.
- ۳۷- مآثر الامراء، ج ۲، ص ۱۷ و آئين اكبرى، ص ۳۶۱.
- ۳۸- همانجا و ذخيرة الخواتين، ج ۱، ص ۵۸.
- ۳۹- مآثر الامراء، ج ۱، ص ۷۰۸ و ذخيرة الخواتين، ج ۱، ص ۵۷.
- ۴۰- همانجا و دربار اكبرى خلاصه، ص ۱۴۸.
- ۴۱- همانا و ذخيرة الخواتين، ج ۱، ص ۵۹.
- ۴۲- ذخيرة الخواتين، ج ۱، صص ۶۰-۵۹.
- ۴۳- شرح احوال و آثار، ص ۱۵۲.
- ۴۴- مآثر الامراء، ج ۱، ص ۷۰۹، دربار اكبرى (خلاصه)، ص ۱۴۸. ذخيرة الخواتين، ج ۱، ص ۶۰.
- ۴۵- شرح احوال و آثار، ص ۱۵۲.
- ۴۶- ذخيرة الخواتين، ج ۱، ص ۶۰.
- ۴۷- مقالات شبلي، ج ۴، ص ۷.
- ۴۸- مآثر رحيمي، ج ۲، ص ۵۸۶.
- ۴۹- شرح احوال و آثار، ص ۲۰۰.
- ۵۰- همان، ص ۲۰۱.
- ۵۱- همان، ص ۲۱۳.
- ۵۲- مآثر رحيمي، ج ۲، ص ۶۰۴.
- ۵۳- شرح احوال و آثار، ص ۲۴۳.
- ۵۴- مآثر رحيمي، ج ۲، ص ۵۵۲.
- ۵۵- سفينة خوشگوار (خطي)، ص ۱۳۵، مآثر رحيمي، ج ۲، ص ۵۶۷ و هفت اقليم، ج ۲، ص ۶۱۹.
- ۵۶- مآثر رحيمي، ج ۲، ص ۵۳۹.

۵۷- شرح احوال و آثار ص ۳۲۱.

۵۸- مآثر الامراء، ج ۱، ص ۷۱.

### منابع و مأخذ:

انصاری، قاضی محمد علی، دربار اکبری (خلاصه)، شیخ مبارک علی تاجر کتب، لاهور، ۱۹۴۷ م.

بهکری، شیخ فرید، ذخیره الخواتین، ج ۱، کراچی، ۱۹۶۱ م.

حسن، میرزا محمد، مرآت احمدی (تاریخ گجرات)، کلکته، ۱۹۲۸ م.

حلیم، سید حسین جعفر، شرح احوال و آثار عبدالرحیم خان خانان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۱ ش.

خوشگو، بندرابن، سفینه خوشگو، خطی، کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

داعی الاسلام، محمد علی، فرهنگ نظام، ج ۵، حیدرآباد، ۱۳۵۱ هـ ق.

رازی، امین احمد، هفت اقلیم، انجمن آسیایی بنگال، کلکته، ۱۹۶۳ م.

شبلی، مقالات شبلی، ج ۴، مطبع معارف اعظم گره، ۱۹۳۴ م.

صمصام الدوله، شهنواز خان، مآثر الامراء، کلکته ۹۰-۱۸۸۰ م.

عبدالحمی، نزهه الخواطر فی بهجتہ المسامع و النواظر (عربی) حیدرآباد دکن، ۱۹۵۵ هـ

علامی ابوالفضل، آئین اکبری، به تصحیح بلاخمن، انجمن آسیایی بنگال، کلکته، ۱۸۷۲ م.

غلام محمد، شیخ، مرآت محمدی (اردو)، بمبئی، ۱۳۴۲ هـ ق.

لی بان، گستاو، تمدن هند، ترجمه شمس العلماسید علی بلگرامی (اردو)، ۱۹۱۳ م.

لین پول، استانلی، طبقات سلاطین اسلام، ترجمه عباس اقبال، تهران، ۱۳۱۲ ش.

نظام الدین، خواجه احمد هروی، طبقات اکبری، خطی، تحریر ۱۰۶۰ هـ

نهادندی، عبدالباقی، مآثر رحیمی، کلکته، ۳۱-۱۹۲۴ م.

دائرة المعارف اسلامی.

\*\*\*\*\*



### شمه ای از

## احوال و آثار میر سید علی همدانی و سهم او در انتقال فرهنگ اسلامی و شعر و ادب فارسی به شبه قاره

### چکیده :

امیر کبیر سید علی همدانی در ۱۲ رجب ۷۱۴ هجری در دوره سلطنت محمد خدا بنده اولجایتو در همدان متولد گردید. در طفولیت به کسب علوم متداوله اشتغال داشت. همزمان به حفظ قرآن التفات نمود. هفتصد نفر شخصیت ایرانی همراه وی به کشمیر آمدند که در رشته های گوناگون علمی، فنی و صنعتی سر آمد روزگار و موجب ترویج مهارت و هنرهای خویش در آنسرزمین گردیدند. سید علی همدانی نویسنده کثیر الآثار است و تألیف صد و هفتاد کتاب و رساله به زبان های فارسی و عربی به او نسبت داده شده. ۱۶ اثر در این گفتار مجملاً معرفی شده که ذخیره الملوک از همه معروف تر است. سید علی همدانی بنا به گزارشها به هفت مسافرت مختلف طولانی پرداخت و جمعاً بیست و یک سال در سیر و سیاحت مشغول بود. سه نوبه به سرزمین کشمیر سفر کرد و مدت پنج سال در آن جا اقامت داشت. بر اثر انتقال فرهنگ ایرانی و ادب فارسی توسط سید علی همدانی و همراهان و مریدان او به کشمیر است که آن را «ایران صغیر» می نامند. علامه اقبال در تجلیل وی قطعه شعر معروفی که آغازش با این بیت است سروده :

سید السادات سالار عجم دست او معمار تقدیر امم

وی در ۶ ذی الحجه ۷۸۶ هجری به لقای حق شتافت و در کولاب

( تاجیکستان ) آرامگاهش مرجع خلائق است.

\*\*\*

دین مبین اسلام که کامل کننده ادیان پیشین و برترین شریعت الهی است ، ظلمت ها و تاریکی ها را زدوده، و جهان و جهانیان را به سوی راه روشن زندگانی راهنمون ساخته است. این دین در میان عرب ها ظهور کرده ، اما ابلاغ ، پیام و تعلیم معارف آن ، و گسترده ترین و عمیق ترین فعالیتها را

در مورد تعمیم و اشاعه آن پیام نور ربانی، ایرانیان به عهده داشته اند. به ویژه در سرزمین شبه قاره فرهنگ اسلامی در جامعه فرهنگ ایرانی به نظر می خورد. لغات و اصطلاحات دینی و غیر دینی که از فارسی به زبان های بومی این سرزمین راه یافته عمده ترین نقشی را درین مورد ایرانیان بازی کرده اند.

در شبه قاره، هادیان راه حقیقت و پیروان طریقت احترام و عقیدت زیادی دارند و از مقام و منزلت والایی برخوردارند. چون اینها نه تنها این که در زندگی شخصی شان، آدم های مخلص و صادق بودند، بلکه سعی بلیغ داشته اند تا خودشان هم نمونه کامل از آداب و اخلاق مسلمانان واقعی باشند، عملاً به اثبات رسانده اند که سزاوار الگوشدن اینچنین بندگان خدا بوده اند. نقش این بزرگان، تنها به دوره های حکومت های اسلامی و شهنشاهان مسلمان محدود نیست، بلکه در گذشته های کهن، ملل و نژاد هایی که در شبه قاره ساکن بودند، به دست همین مشایخ و عارفان و صوفیاء به راه حقیقت راهنمون شده اند و وجود پُر برکت عارفان و متصوفان باعث شد که پیروان ادیان مختلف از پرستندگان آفتاب و باران و ستاره و رب النوع های مختلف و بوداییها، به دین مبین اسلام گراییده و این عارفان و عاشقان راه طریقت در زندگانی مردم این منطقه تحولات و تغییراتی به وجود آوردند و نه تنها آنان را به ارزشهای دین اسلام آگاه ساختند، بلکه در زندگی فرهنگی، اخلاقی و سیاسی مردم شبه قاره نیز نفوذ داشته اند. اسوه عملی زندگی این مردم آگاه بود که نیازهای روحی مردم آنسامان را برآورده می ساختند و مشکلات معتقدان و مریدان را نیز حل می کردند. علم و فضیلت و تقوی و درستکاری سرمایه اساسی شان بود و همین صفات بودند که نفوذ شان در قلب های مردم عمیق تر می شد. در میان اینچنین مشایخ کرام، میر سید علی همدانی، معروف به امیر کبیر و شاه همدان، از امتیاز خاصی برخوردار است. و حضور شخصیت میر سید علی همدانی بدون تردید، بر جوامع مختلف کشمیر، هند، پاکستان، افغانستان و حتی امروز هم راجع به حدود و فعالیت و اثر بخشی او، پژوهشگران این کشورها تحقیق و تفحص می نمایند و شخصیت و کارهای میر سید علی همدانی، منبع الهام برای پژوهش گران تازه نفس قرار گرفته است. اگرچه راجع به شخصیت و کارهای میر سید علی همدانی تحقیق و بررسی های زیادی به عمل آورده شده، ما مردم شبه قاره، بالخصوص مردم منطقه پکهلی، مدیون و مرهون آن شخصیت برجسته هستیم که ظلمت های این خاک را باشعاع درخشان آفتاب اسلام، زدوده است.

بنده خودم متعلق به منطقه پکهلی می باشم، لازم دانستم که شمه ای از سهم خود را در مورد ذکر میر سید به حیطة تحریر بیاورم تا حق خدمات گرانقدر میر سید علی ادا نمایم.

### ولادت و زادگاه و نسب میر سید علی همدانی

طبق نوشته تذکره صوفیای سرحد ولادت شیخ امیر کبیر سید علی همدانی بن شهاب الدین ، به تاریخ ۱۲ رجب به روز دوشنبه سال ۷۱۴ هجری (۱۳۱۴م) به اتفاق افتاد (۱). تولد وی در زمان سلطنت محمد خدا بنده اولجایتو (۷۰۳ - ۷۱۶ هـ) یعنی هشتمین پادشاه از سلاطین مغول ایلخانی در همدان روی داده است (۲). از طرف پدر سید علی به هفده واسطه به مولای متقیان حضرت علی می پیوندد. اسم پدرش را سید شهاب الدین حسن نوشته اند. وی از سوی مادر نیز «علوی» بوده. پس نسب نامه سید علی از سادات اصیل علویان حسینی است تذکره نویسان نام او را ، علی ، نوشته اند. همین نام در آثار او ذکر شده و در اشعارش گاهی به همین نام تخلص کرده است. در بیشتر اشعارش تخلص او علایی است. معروف به لقب امیر کبیر ، علی ثانی ، شاه همدان ، و معمولاً به میر (امیر) سید علی همدانی شهرت دارد. پدر وی سید شهاب الدین نام داشت. در مورد لقب شاه همدان و علی ثانی ، قطب زمان ، قطب الاقطاب ، محی العلوم الانبیاء و المرسلین ، افضل المحققین ، اکمل المدققین ، الشیخ الكامل ، العارف المعروف و سلطان السادات و العرفاء نیز نوشته شده است.

پدر میر سید علی ، یعنی سید شهاب الدین را به عنوان حاکم همدان ذکر کرده اند. ولی طبق مآخذ دیگر او حاکم مطلق نبوده، البته شاید معاون حاکم یا صاحب مرتبه ای بوده باشد. پس به نظر می رسد که شهاب الدین مرد مقتدری بوده و با امراء و سلاطین ارتباط داشت. در این مورد خودش می فرماید « در مورد والد التفات نمی کردم بدان سبب که او حاکم بود و مرد دنیا داری بود ، در همدان و ملتفت به سلاطین و امراء » (۵) سید شهاب الدین با وجودی که حاکم و مرد دنیا داری بوده ولی فقرا، دراویش و علماء و فضلاء را دوست می داشته است. و با این گروه ارادت و احترام می گذارده است. خانواده سید علی از دیرباز بسیار محترم و معزز بوده است. سادات علوی همدان از زمان سلاجقه مقتدر و صاحب اثر و نفوذ بوده اند. و

حکومت همدان بیشتر متعلق به افراد این خانواده است. قدرت و حکومت بیشتر دست علویان حسنی بوده اما علویان حسینی هم تا حدی در اقتدار شریک بودند. پدر سید علی حاکم همدان و شوهر خاله اش سید علاء الدوله سمنانی قبل از ورود به وادی عرفان و ترک علایق، حاکم ناحیه سمنان بود (۶). پدرش چندین غلام و برده در اختیار داشت و آنان را گاهی به امرای خود می بخشید. و در تربیت او مادرش فاطمه و شوهر خاله اش سید علاء الدوله سمنانی سعی بسیار کرده اند که در نتیجه آن سید علی به مراتب معنوی دست یافت. علی همدانی سه برادر و دو خواهر داشت. مادر و پدرش برای تعلیم و تربیت او وسایل را فراهم کرده بودند. و او قریحه و ذوق و استعداد فوق العاده ای داشت و از این تحصیلات استفاده وافیه نموده، در این علوم پیشرفت شایانی نموده است. او بیشتر وقت خود را در نوشتن و خواندن کتاب و کسب علم و دانش صرف می نمود. به لهُو لعب و بازی های طفلان التفات نمی کرد. او حافظ قرآن بود. و از علوم متداوله بهره کافی داشت. وی «علی» تخلص می کرد زادگاه میر سید علی، همدان است و همه تذکره نویسان او را همدانی نوشته اند. سید هم در بعضی از رسایل خود را همدانی نوشته است. خودش می گوید:

پرسید عزیزمی که علی اهل کجایی  
تی زان همدانم که ندانند علی را  
گفتم به ولایت علی کز همدانم  
من زان همدانم که علی را همه دانم

### وفات سید علی همدانی

سید علی همدانی در سن ۷۳ سالگی، به تاریخ ذی الحج ۷۸۶ هجری چشم از جهان بر بست. جعفر بدخشی می نویسد «شب چهارشنبه ۶ ذی الحج ۷۸۶ هجری علی همدانی تا نیم شب «یا الله یا رفیق یا حبیب» می گفت و بعد از داعی اجل را لبیک گفت. علی همدانی؛ کلمات «بسم الله الرحمن الرحیم» را به کرات ورد می نمود. و همین کلمات قرآنی در لحظه نزع (جان کنندن) بر زبان سید جاری بود که از روی ابجد سال وفات او می باشد. (۷۸۶ هجری)، مرحوم استاد سعید نفیسی هم تاریخ وفاتش را ۶ ذی الحج ۷۸۶ هجری به اثبات رسانده اند (۷)

### اولاد امیر سید علی همدانی :

از اولاد سید علی یک دختر و یک پسر به نام سید میر محمد همدانی را نام می برند که فرزندان از این ها صاحبان شهرت و کمال بودند. و امروز نیز اخلاف اینها، در کشمیر همدان ، ختلان ، بلخ ، لاهور ، اتک ، پیشاور ، بهاول پور ، کیمبل پور ، علی گره و کان پور آباد می باشند (۸)

### مریدان و رفیقان امیر

هفتصد شخصیت بزرگ که با سید از ایران تشریف آوردند و شخصیت های کشمیری که در ضمن تبلیغ دین با امیر همراه بودند ، بسیاری از آنها در نتیجه عقیدت ، ولایت و علم و فضل ، شهرت خاصی حاصل نمودند که معروف ترین آنها سید تاج الدین همدانی ( پسر عموی میر سید ) میر سید حسین سمنانی ، نورالدین جعفر بدخشی ( مؤلف خلاصه المناقب ) خواجه اسحق ختلانی بهاء الدین گنج بخش ، میر سید حیدر ، سید شمس الدین اندرابی ، سید جلال الدین عطایی میر سید کمال ثانی ، سید جمال الدین محدث ، سید رکن الدین ، سید محمد کاظم ( مشهور به سید قاضی ) سید محمد بیهقی ، فخر الدین ، شیخ محمد قریشی شیخ احمد قریشی ، شیخ سلیمان اول و غیره، مرید و خلیفه های علی همدانی بوده اند (۹)

### سلسله فقر میر سید علی همدانی

شیخ ابونجیب عبدالقادر سهروردی ، شیخ احمد غزالی ، شیخ ابوبکر نساج ، شیخ ابو علی رودباری ، شیخ ابا قاسم جرجانی ، شیخ ابو عثمان مغربی ، شیخ ابو علی کاتب ، شیخ ابوالقاسم جنید بغدادی ، شیخ سری سقطی ، شیخ معروف قرخی ، حضرت امام رضا ، حضرت امام موسی کاظم ، حضرت امام جعفر صادق ، حضرت امام زین العابدین ، حضرت امام حسن ، حضرت امام حسین الشهید ، حضرت امام علی ابن ابی طالب ، پیغمبر اکرم حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم .

### نوشته های میر سید علی همدانی

میر سید علی همدانی، نویسنده کثیر الاثار است و تألیف بیش از صد و هفتاد کتاب و رساله فارسی و عربی را به او نسبت داده اند (۱۰) مهم ترین آثار سید علی و موضوعات آن ها درج ذیل است:

#### ۱- ذخیره الملوك

کتابی است شهره آفاق، که برای هدایت و راهنمایی سلاطین نوشته شده است. در «لوازم قواعد سلطنت صوری و معنوی مبنی بر ذکر احکام و حکومت و ولایت و تحصیل سعادت دنیوی و اخروی» در ده باب .

۱. شرایط و حکم ایمان . ۲. ادای حقوق عبودیت ، ۳- مکارم اخلاق و وجوب تمسک پادشاه و حاکم به سیرت خلفاء . ۴- حقوق والدین و عبید و اقارب و اصحاب ، ۵- احکام سلطنت و ولایت و امارت و حقوق رعایا و شرایط حکومت . ۶- سلطنت معنوی و اسرار خلافت انسانی . ۷- امر به معروف و نهی از منکر ، ۸- شکر نعمت ، ۹- صبر از لوازم سلطنت ، ۱۰- مذمت کبر و غضب، ختم قرآن .

۲- چهل اسرار : مجموعه چهل غزل عارفانه سید است که در ظرف یک شب سروده است.

۳- اوراد فتحیه : مجموعه اوراد و وظایف مختلفی است که امروز نیز در کشمیر با خضوع و خشوع در مجالس و خلوت مردم به ورد آن می پردازند (۱۱)

۴- مودة فی القرب

۵- شرح اسماء الحسنی

۶- مجمع الاحادیث

۷- شرح فصوص الحکم

۸- مرآة النابین

۹- شرح قصیده همزه فارضیه

۱۰- آداب المریدین

۱۱- رساله مکتوبات

۱۲- در معرفت صورت و سیرت انسان

۱۳- در حقایق توبه

علاوه از سیاست عالم ، اوراد و ادعیه و شعر ، سید علی در تصوف ، فقر و فتوت ، قرآن و حدیث ، رسالت ، اسرار و رموز ، اخلاقیات ، طب و صحت و عقل و فراست خیلی کتاب و رساله تألیف نموده که برای سادگی بیان و تأثیر و دلنشینی شاهکار بزرگ زبان های فارسی و عربی شمرده می شوند (۱۲).

۱۴- **نلقینیه** : این رساله به اسم های آداب مبتدی ، و رساله التوبه ، در کتابخانه های مختلف موجود است و برای سالکان مبتدی راه حق نوشته شده است که خودش در مورد آن می نویسد ، « این رساله ای است موجز و عجاله ایست مختصر در بیان آداب مبتدی و طالب ... الخ (۱۳)

۱۵- **همدانیه** : این رساله را در جواب پرسش یک مرید خویش رقم کرده بود. در بیان معنی نام « همدان » و تفسیر « همه دان » به روش عرفانی از آیات قرآن و احادیث شواهد آورده است.

۱۶- **رساله عقبات** : که به نام های قدوسیة و حقیقت ایمان در کتابخانه ها قرار دارد. در آن از حسن اعمال بیان شده است که انسان را با صفات قدوسی متصف می سازند. در آن ذکری از چهار عقبه شده است که به فکر شاه همدان در میان خدا و بنده حایل اند و برای حفظ از آن ها راه های مختلف وجود دارد و مخاطب این نامه ها عبارتند از ۱- سلطان قطب الدین شامیری ، پادشاه معروف کشمیر (۷۷۵-۷۹۶ هـ . ق ) که از مریدان میر سید علی بوده است . ۲- نور الدین جعفر بدخشی (م ۷۹۷ هـ . ق ) یکی از مریدان سید و صاحب خلاصه المناقب ، ۳- مولانا شیخ محمد خوارزمی ، از یاران و همسفران سید ؛ ۴- سلطان طغان شاه ، حاکم ناحیه پکهلی ، متصل به « کنز » (نزدیکی مرز افغانستان و پاکستان ) ۵- سلطان محمد بهرام شاه بن سلطان خان و حاکم ناحیات بلخ و بدخشان ، ۶- سلطان غیاث الدین ، حاکم ناحیه پکهلی ، متصل به کنز ، ۷- ملک شرف الدین خضر شاه ، جانشین سلطان غیاث الدین ، از مریدان سید ، نامه خطاب به وی به عنوان «وصیت نامه » شهرت یافته است . ۸- میرزا میرکا ، از امیر زادگان بلخ و بدخشان .

میر سید علی همدانی در بسیاری از مناطق شبه قاره به ویژه کشمیر مردم را از ظلمت کفر و شرک نجات داده به روشن ترین راه های اسلام گامزن ساخت . به این سرزمین معاشرت تازه و سیاست تازه ای به وجود

آورد. خطابه ها و مواعظ همدانی به فارسی بوده، که در گسترش زبان فارسی و شعر و ادب آن در سرزمین شبه قاره، نقش موثری را ایفا نمود. وی این اهداف را از راه های گوناگون دنبال کرده است. وی نه تنها این که دین مبین اسلام را به اهالیان این خطه آشنا ساخت بلکه در ترویج هنرها و صنایع دستی ایران اعم از قالی بافی، ابریشم بافی، سنگتراشی معماری، و... نیز همراه با هفتصد تن از دوستان خویش که هنرمندان و معماران و سنگ تراشان شامل آن ها بودند، سعی بلیغ نموده است. وی علمبردار علم و معنویت و خدمت خلق بوده و دانش های رسمی ادبیات پارسی و تازی و حکمت عملی اخلاق و سیاست مدنیت و عرفان، کلام، فقه، حدیث، تفسیر و حکمت و غیره را فرا گرفته بود. و همه این علوم را در خطه پهناور شبه قاره، پخش و نشر کرد. وی همراه با عبادت و ذکر و فکر و تصفیه باطن هم بت های درون را شکست و هم به بندگان خدا کمک نمود. وی ریاضت ها کرد و مجاهدت ها نمود. تشنگی ها و گرسنگی ها را تحمل نمود. و در علم و عمل و تقوی به مقام بلندی رسید.

میر سید علی همدانی بیست و یک سال در گوشه و کنار دنیا به سیر و سیاحت پرداخت و دوازده حج به جای آورد. و از مناطق ایران و شبه قاره، ماوراء النهر و افغانستان و غیره دیدار هایی به عمل آورد. این همه مسافرت ها و بازدیدها بی هدف نبوده، و هدف اصلی و اساسی وی تبلیغ و ترویج اسلام، انجام وظیفه الهی و انسانی بود. و این هدفی بود که سید در شبه قاره پیش از همه از آن تعقیب می کرد. و به تدریس معارف اسلامی و تربیت شاگردان پرداخت، طوری که قبلاً ذکر رفت، همدانی با هفتصد نفر هنرمند ایرانی وارد کشمیر شد. او با رفیقان و نزدیکان خود در محله ای بنام علا الدین پوره بر کنار رود خانه جهلم فعلی فرود آمد. این همان جایی است که بعد ها در آن خانقاه بزرگی تأسیس شد که بنام مسجد شاه همدان معروف است. علی همدانی بعد از ادای نماز صبح و ذکر و ورد و ظایف شرعی در مقام بلندی می نشست و به مردم پند و اندرز می کرد. او تعلیمات را با لحنی شیرین و جذاب و به لهجه ای که مردم عادی آن را درک کنند، القاء می کرد. به ظاهر او به زبان فارسی وعظ و اندرز می کرد و گاهی بعضی از دوستانش که چندی پیش از ورود سید به این منطقه وارد شده بودند، و زبان محلی را به خوبی یاد گرفته بودند، برای عموم مردم ترجمه می کردند. سید همدانی پیشوای شریعت و طریقت بوده و در اجرای وظایف فردی و خانوادگی،



اجتماعی ، و انسانی نیز دقت می ورزیده . او در کارهای مفید اقتصادی شرکت فعال داشت. از تنبلی و بیکاری دوری می جست. او برای کسب حلال خودش کار می کرد. توسط پیشه کلاه بافی، معاش خویش را تأمین می کرد. و هزینه زندگی را فراهم می آورد. هدیه هایی از هیچکس نمی پذیرفت بلکه دستمزد خویش را که از راه قالی بافی شال و کلاه دوزی در می یافت ، در راه خدا و برای کمک به مستمندان می داد. قبولیت زن و فرزند نشان می دهد که در نظر او تصوف به معنی ترک دنیا و رهبانیت نیست . در باب چهارم رساله خویش « ذخیره الملوک » بر این امر تأکید می ورزد. وی معتقد است که تکلیف انسان در خانواده خویش بر مبنای فرهنگ اسلامی استوار باشد.

به روایتی ، سید هفت نوبت معموره عالم را گردیده است و هزار و چهار صد و سی و چهار کس از اولیای خدا را دریافته است (۱۶) علی همدانی در منطقه کشمیر به تبلیغ دین پرداخت و مبلغان و واعظان زیادی را تربیت کرد و سپس آنها را به ناحیه های مختلف می فرستاد تا دین اسلام را به مردم بشناسانند و در این کار موفقیت های شایانی به دست آورد. علی همدانی با علماء و مسافران و افرادی از مذاهب دیگر مثل هندوها و بودایی ها مناظره هایی انجام می داد و موفقیت ها در این مناظره ها نصیب وی می شد. در دوران اقامت او در کشمیر سی و هفت هزار تن توسط او مسلمان گردیدند . بنا به نفوذ فوق العاده او ، دین اسلام در آن منطقه گسترش بیشتری یافت. به گفته مولف رساله « مستورات » سید مردم کشمیر را طوری به اسلام شیفته و گرویده ساخته بود که آنان معبد های قبلی را به مسجدها مبدل می ساختند (۱۷) علامه اقبال در « جاوید نامه » تجلیل کم نظیری از میر سید علی ( شاه همدان ) کرده و نشان می دهد که آن مرد بزرگ ، علاوه بر تبلیغ دین اسلام ، فنون و صنایع ایران را نیز به نو مسلمانان کشمیر یاد داده ، تا بدین وسیله بتوانند زندگی آبرومندانه ای پیش گیرند بعد از ورود شاه همدان و هفت صد نفر دیگر از مبلغان اسلامی ایران ، کشمیری ها به سرعت صنایع قالی بافی ، و شال بافی و منبت کاری و ظروف سازی و نقره کاری را فرا گرفتند و در کاغذ سازی ، صحافی و در کتابت خط نستعلیق - نسخ پیش رفتند. صنایع کشمیر در سرتاسر جهان شهرت و معروفیت پیدا نمود (۱۸) پادشاهان معاصر سید علی در کشمیر ( شهاب الدین و قطب الدین ) نسبت به سید احترام زیادی داشتند و فرامین دینی او را بی کم و کاست اجرا می کردند.

استاد حکمت در مورد سید می گوید ، « در ظل حمایت قطب الدین ، پادشاه تازه مسلمان آن سرزمین به تعلیم و تبلیغ دین حنیف پرداخت . و صدها هزار هندوی آن ناحیه را به مذهب اسلام در آورد (۱۹) . هندوان و بودایی ها که در سحر و جادو چیره دست بودند، وقتی تحت تأثیر سید قرار می گرفتند، و کراماتی را از آنجناب مشاهده می کردند، به دین مبین اسلام می گراییدند. و این امر روحیه عموم مردم را تغییر می داد. خانقاه ها و مدرسه هایی در سرزمین کشمیر و مناطق همجوار آن تأسیس شدند که فرهنگ ایران زمین را در این سرزمین زنده ساخته و هنوز هم مرجع خلائق می باشد.

سید علی همدانی در حدود پنج سال در نواحی جامو و کشمیر و گلگت و بلتستان به سیاحت پرداخت و صدای دین مبین اسلام را در آن سرزمین طنین انداز ساخته است . خانقاه ها و مساجد آن سامان را به نام «مساجد امیر» می شناسند . در شگر مسجدی ساخته که سوره مزمل به صورت نقش در کاشی های آن هنوز وجود دارد. می گویند مجموعه « اوراد فتحیه » خود را سید در همان نواحی جمع آوری نموده بود. عصا و تبرکات دیگر او نیز در بلتستان نگهداری شده اند (۲۰) علی همدانی در همه موارد تبلیغ اسلام ، یک مرشد روحانی و عالم ربانی و مبلغ بی نیاز از دربار سلطان به نظر می رسد. بعضی از امراء و پادشاهان نسبت به او ارادت خاصی داشته اند و بیشترشان مرید او بوده اند . امیران از او راهنمایی می خواستند. و حتی در امور کشوری نیز طبق نصیحت های او عمل می کردند. بزرگترین و مهمترین اثر او « ذخیره الملوک » است و این کتاب را بنا به خواهش بعضی از پادشاهان نوشته ولی ذکری از نام آنان نکرده است . سید علی رساله « عقبات » را به نام سلطان کشمیر قطب الدین نوشته است. در مجموعه مکتوبات او نامه هایی به نام پادشاهان و امیران دیده می شود. از روی این مکتوبات سید علی همدانی یک شخصیت فوق العاده با نفوذ به نظر می رسد. با کمال صراحت و به لحن بی باک و نترس به امراء پند و اندرز های دینی می دهد و آنان را به اجرای اوامر و نواهی او می دارد . با میرزاده میرکا، سلطان محمد شاه حاکم بلخ ، سلطان غیاث الدین ، حاکم پکهلی ، سلطان قطب الدین پادشاه کشمیر ، سلطان طغان شاه حاکم کتر ، و سلطان علاء الدین مکاتبه هایی می نمود و اشخاص فوق الذکر را در مورد پاس اوامر و نواهی و ادار می ساخت. سلطان بهرام شاه حوشی ، از مریدان مخلص میر سید علی

همدانی بود ، و از مشاهده کرامت سید علی به اصلاح احوال خود پرداخته و به عنوان یک فرمان روای عادل و متقی امرار حیات نموده است . در روپاء سید علی همدانی وی را تنبیه کرد و در نتیجه به حضور علی همدانی رسیده و بر دست او از اعمال زشت خود تائب شد. از آن به بعد زندگانی را خدا ترسانه می گذرانید. مردم او را، شیخ سلطان می گفتند . این پادشاه زمانی حکومت بلخ و بدخشان را به عهده داشت تنها پادشاه بدخشان بوده است که طبق دستورات علی همدانی برای رفاه مردم خیلی کارهای ارزنده انجام داده است. همین پادشاه رساله و ارادت امیر علی همدانی را خلاصه کرده و ورد می کرد. کتاب « ذخیره الملوک » نیز از نصایح سید معمور است که به حاکمان می کرد. در همین کتاب مکتوبی به نام سلطان علاء الدین (علی الدین) حاکم پکهلی خلاصه شده است که طی آن می فرماید که پادشاه و حاکم اسلام باید به روش خلفای راشدین و پادشاهان نیکدل و متقی اسلام گام بردارند و در امر بالمعروف و نهی عن المنکر بکوشند. نامه ای به نام سلطان طغان شاه نیز بر همین موضوع مشتمل است. در نامه دیگری به نام میرزا میرکا، پند و اندرز مرشدانه ای دارد و در اهمیت توحید و تبلیغ دین از روی سوره عصر اجتهاد کرده است . و در منطقه پکهلی ، به تقاضای سلطان آن منطقه ، غیاث الدین ، علی همدانی در آن حوالی به وعظ و تبلیغ دین اسلام پرداخت . ولی آشوبگران و کفار آن منطقه به سلطان زجرهای زیادی رساندند. حتی سلطان هم در جلوگیری آن آشوب و تأمین نظم و آرامش منطقه ناکام ماند. سید در نامه ای از این وضع شکوه می کند و می فرماید «ای عزیز، خود را به حالی مبتلا کردی که آسمانیان بر حال تو نوحه کردند و زمینیان بر قال تو افسوس داشتند. و جمیع اهل بدعت و ضلالت را شاکردانیدی، و هم یکی از اهل الله و ارباب قلوب را محزون و مخزول کردی و حضرت صمدیت را با جمیع انبیا و ملائکه خصم خود ساختی. می فرماید که مردم این ناحیه نسبت به اهل بیت رسول و سادات احترام نمی گذارند و این امر فساد نیت ایشان و ضعف ایمان آنان را نشان می دهد. البته اگر ایشان به روش سفاکی مزید عمل بکنند، علی همدانی هم به روش حسین ابن علی متمسک است . و اگر جمله زمین آتش گیرد و از آسمان شمشیر بارد ، آنچه حق باشد نپوشد و به جهت مصلحت فانی، دین به دنیا نفروشد .

حاکمان پکهلی یکی بعد از دیگری برای علی همدانی احترام زیادی قایل بودند. و طبق راهنمایی سید، شریعت اسلامی را در قلمرو خود رواج داده اند. حتی روزهای آخر زندگانی را سید در قلمرو سلطان پکهلی حضور داشت. و به اصرار سلطان چند روز مهمانش نیز بوده، و در نزدیکی دارالحکومت او فوت کرده است. روابط سید با حکام آن ناحیه تا روزهای زندگی او ادامه داشته است. در نتیجه کوشش های علمی همدانی و رفیقان او در کشمیر زبان فارسی و عربی برای تدریس علوم دینی و دنیوی جای زبان سانسکرت را گرفت. مردم به زبان و ادبیات زادگاه میر سید علی علاقه خاصی نشان می دادند و در کوتاه ترین مدت، این زبان و فرهنگ و تمدن ایرانی در آن ناحیه گسترش پیدا کرد و این منطقه «ایران صغیر» نامیده شد. شاعر شرق علامه اقبال لاهوری چنین از عظمت و علو مقام میر سید اعتراف می نماید.

سید السادات سالار عجم	دست او معمار تقدیر امم
سید آن کشور مینو نظیر	میر و درویش و سلاطین را مشیر
جمله را آن شاه دریا آستین	داد علم و صنعت و تهذیب و دین
یک نگاه او گشاید صد گره	خیز و تیرش را به دل راهی بده (۲۱)

سید علاوه از تبلیغ دین و کسب حلال بر حسن اداره جامعه نیز نظارت داشته برای اصلاح امور و اجرای احکام الهی در صحنه اجتماع نیز توجه فرموده او حتی درین مورد، به نصایح نرم و ملایم اکتفا نمی کرد، بلکه در برابر قدرتمندان لحنی تند و تیز و آمرانه را به کار می برد. در نامه ای خطاب به یک شاه می نویسد که در روز قیامت، کار پادشاه و حاکم از همه سخت تر است. زیرا هر کسی را از احوال وی پرسند و حاکم را از احوال جهانیان خواهند پرسید. اگر در آن روز توقع عفو و غفران داری از آن حضرت، امروز با بندگان او به عدل و احسان معامله کن. و این وقتی میسر شود که پیران رعایا را چون فرزند باشی، و جوانان را چون برادر و طفلان را چون پدر، و مظلومان را ناصر و ظالمان را قسامع و فاجران را فاصح و تائبان را ناصح و مطیعان را معین و در قول صادق و در عهد واثق و در نعم شاکر و محنت صابر و در عمل مخلص و در رفعت متواضع و در جمال پارسا. ای عزیز پادشاه امین و وکیل خزانه دار حق است، بر تو باد که در خزانه حق به هوای نفس و تسویل شیطان تصرف نکنی و آنچه بگیری به حق گیری و حق به مستحق رسانی تا در عذاب و فضیحت هول اکبر نمانی... ای

عزیز: اگر در ولایت تو یک گرسنه یا برهنه یا ظلم رسیده باشد، و ترا از حال وی خبر نبود، و تفقد حال وی نکنی، ترا از مرتبه اهل تقوی نصیب نیست.

سید علاوه از داشتن مقام علم و عرفان، یک مجاهد است. وی بنیان گذار طریقت و مکتبی است که پیروان و پیش روان آن چه در روزگار وی و چه پس از آن نمونه های عالی دفاع از حق و نبرد با بیداد و ستم بوده اند. و درین راه از فدا کردن مال و جان خویش، هیچ دریغ نورزیده اند. سید همدانی در نظر میلیون ها مسلمان از ملیت ها و مذاهب مختلف، حرمت و تقدسی یافته است که خیلی کمتر از بزرگان اسلام را دست داده - بسیاری از مساجد و خانقاه ها خصوصاً در مناطق کشمیر و جامو و گلگت و بلتستان به نام او نامگذاری شده اند.

صدها هزار افراد، خویش را پیرو طریقت سلسله او می شمردند، هنوز هم بقایای ایشان در پاکستان به نام نور بخشی ها، و در ایران به عنوان ذهبی ها و اویسی ها وجود دارند. پیروان مسالک مختلف (شیعه، حنفی، شافعی، حنبلی) هر کدام او را از خود می دانند. وی از نوادگان علی بوده، و ارادت و دلبستگی شدید او به آن حضرت و سایر اهل بیت و ائمه اطهار از آثار متعدد او که در ذکر مناقب آن بزرگواران نگاشته، آشکار است. در نظر وی امامان بر دیگران برتری و تفوق داشتند. ولی در نوشته های خود، نسبت به پیروان سایر مذاهب اسلامی و پیشوایان آنان احترام لازم را مراعات می کند.

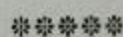
### کرامت های میر سید علی همدانی

بسیاری کرامات را به او نسبت داده اند. استمداد از روحانیت وی امروز نیز در کشمیر متداول است. مثلاً « قایق رانان رودهای کشمیر هرگاه از پارو زدن خسته می شوند از روح بزرگ سید استمداد می طلبند و فریاد بر می دارند. » یا شاه همدان «

### حواشی و منابع

- ۱ - تذکره صوفیای سرحد، اعجاز الحق قدوسی؛ ص ۳۸۹، مرکزی اردو بورد، لاهور، می ۱۹۶۶ م.
- ۲ - مروج اسلام در ایران صغیر، دکتر پرویز اذکابی؛ ص ۱۴، ج اول، همدان ۱۳۷۰ هجری شمسی.

- ۳ - همان مآخذ ، ص ۱۴ ، و خزینة الاصفیا ، ج ۲ ، ص ۲۹۵ ، مفتی غلام سرور چاپ نولکشور.
- ۴ - احوال و آثار و اشعار میر سید علی همدانی ، دکتر محمد ریاض ، ص ۸ ، ج دوم ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ۱۳۷۰ ش / ۱۹۹۱ م.
- ۵ - خلاصه المناقب ، تألیف نور الدین جعفر بدخشی ؛ به تصحیح دکتر سیده اشرف ظفر ، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ، اسلام آباد ، ۱۳۷۴ ش / ۱۹۹۵ م.
- ۶ - مجله آموزش و پرورش ، ش ۲ ؛ ص ۳۰ ، تهران ۱۳۳۸ ش.
- ۷ - تاریخ نظم و نثر فارسی در ایران و در زبان فارسی ، سعید نفیسی ؛ تهران ۱۳۴۴ ش .
- ۸ - شاه همدان ، امیر کبیر ، سید علی همدانی ؛ سید نثار حسین ، ص ۳ ، اشاعت خاص به سلسله کنفرانس بین المللی شاه همدان ، اکتبر ۱۹۸۷ م.
- ۹ - تذکره صوفیای سرحد ، ص ۳۹۰ .
- ۱۰ - شاه همدان ، سید نثار حسین ؛ ص ۴ .
- ۱۱ - همان مآخذ .
- ۱۲ - همان مآخذ .
- ۱۳ - رسایل حضرت شاه همدان ، غلام حسن حسنی نوربخشی ، کیروی سهروردی ؛ اداره معارف سهروردیه اورینتل پبلیکیشنز ، لاهور فوریه ۱۹۹۶ م.
- ۱۴ - مروج اسلام ، ص ۱۲۹ .
- ۱۵ - همان مآخذ ، ص ۱۳۸ ، ۱۳۷ .
- ۱۶ - مروج اسلام ، ص ۳۹ ، به نقل از رساله انیس السالکین .
- ۱۷ - به حواله مستورات ، ص ۴۹ ، فصل پنجم ، احوال و آثار و اشعار میر سید علی همدانی ، از دکتر محمد ریاض ، ج دوم ، انتشارات مرکز تحقیقات ایران و پاکستان ، ۱۹۹۱ م.
- ۱۸ - مروج اسلام در ایران صغیر ، احوال و آثار میر سید علی همدانی ، دکتر پرویز اذکابی ، ص ۱۰۶ .
- ۱۹ - یغما ، ص ۲۴۴ ، ش ۸ سال هفتم ۱۳۳۳ تهران .
- ۲۰ - ماهنامه فکر و نظر ، مقاله از دکتر محمد ریاض ، ژوئیه ۱۹۷۲ ، اسلام آباد .
- ۲۱ - جاوید نامه « کلیات اقبال » احمد سرور ، انتشارات کتاب خانه سنایی ، تهران ۱۳۴۳ ش .



دل گرچه در این بادیه بسیار شتافت  
یک موی ندانست ولی موی شکافت  
اندر دل من هزار خورشید بتافت  
و آخر به کمال ذره بی راه نیافت

ابن سینا

## اخلاق پزشکی و تدبیرهای علمی ابن سینا<sup>۲</sup>

### چکیده:

ابن سینا (م ۴۲۸ هـ . ق) طیب و فیلسوف بلند آوازه از دانشمندانی است که به همهٔ جهانیان تعلق دارند زیرا از نتایج تلاشها و کوششهای آنان، دیگر متفکران و پژوهشگران به سطح جهانی سود جسته اند و نیز نتیجه های زحمات علمی خود را برای همه جهانیان به ارث گذاشته اند. مقام و مرتبه ی ابن سینا و تدبیرهای علمی او در دانش پزشکی و سایر رشته ها بر اساس آثار او درخور توجه است. از ویژگی های بارز ابن سینا ست که از میراث عظیم گذشتگان و تجربیات آنها بهره برگیرد و توانسته در سنین جوانی به تألیف مهم ترین کتاب طبی «قانون» و نیز رساله های فراوانی توفیق یابد. نظامی عروضی سمرقندی در اثر مشهورش چهارمقاله پس از معرفی کتابهای معروف پزشکی آن روزگار می نویسد: «و اگر خواهد که از این همه (کتابهای پزشکی) مستغنی باشد به قانون کفایت کند. دربارهٔ روشمندی و دقت نظر علمی ابن سینا همین بس حتی از مخالفان وی عبدالکریم شهرستانی (م ۵۴۸ هـ . ق) صاحب «الملل و النحل» دربارهٔ او می نویسد:

۱ - استاد دانشگاه علامه طباطبایی - تهران

۲ - متن مقاله که در سمینار علمی در موضوع ابن سینا (م ۴۲۸ هـ) در ازبکستان قرائت گردید، به مناسبت هزارهٔ ارتحال ابن سینا به تقویم قمری به درج در دانش مبادرت ورزیده ایم. «دانش»

« چون طریقه ابو علی نزد عموم از همه حکمای متأخر دقیق تر و نظر او در حقایق عمیق تر است . من به نقل طریقه ی او اکتفا می کنم و از ذکر کلام دیگر حکما اعراض می جویم »

کتاب سوم قانون در ۱۴۷۲ م فقط ۳۶ سال پس از اختراع چاپ به لاتین ترجمه و در اروپا به چاپ رسید . همین طور تاکنون قانون و سایر آثار ابن سینا به دهها زبان زنده جهانی ترجمه و چاپ و منتشر گردیده است .

\*\*\*

نظامی عروضی سمرقندی شاعر و نویسنده بزرگ قرن ششم هجری در کتاب مشهور خود چهار مقاله و در مقاله چهارم که اختصاص به علم طب و هدایت طبیب دارد، درباره ویژگیهای طبیب چنین می نویسد :

« طبیب باید که رقیق الخلق، حکیم النفس ، جید الحدس باشد... و هر طبیب که شرف نفس انسان شناسد رقیق الخلق نبود و تا منطبق نداند حکیم النفس نبود و تا مؤید نبود به تائید الهی جید الحدس نبود و هر که جید الحدس نبود به معرفت علت نرسد » نظامی عروضی سمرقندی در این «هدایت» پزشکان ویژگیهایی را که برای آنها ضرورت داشته و لازم بوده است آنان برای راهیابی به درمانی درست و موفقیت آمیز و همراه با رعایت حال بیماران و رضای حق ، بدانند و امروز به « اخلاق پزشکی » تعبیر می شود بی شک حق مطلب را به درستی ادا کرده است.

در این مقاله تلاش نگارنده بر آن بوده تا با بررسی آثار متعدد ابن سینا و کندوکاو در روشهای درمان و تحقیق این بزرگ طبیب و فیلسوف روزگار خود راز و رمز موفقیت او را در دانش گران قدر پزشکی و ویژگیهای اخلاقی او را در درمان بیماران خود بیان دارد. باشد که پزشکان عزیز روزگار ما را نیز راهگشا باشد و توفیقات بیشتر شان را رهنمون افتد...

پیشاپیش برگزاری این سمینار شکوه مند را درباره ی شیخ الرئيس حجة الحق شرف الملک امام الحکما ابو علی حسین بن حسن بن علی معروف به ابن سینا (تولد افشنه یا خرمنین (۳۷۰ - وفات همدان ۴۲۸ هـ . ق) فیلسوف و طبیب بلند آوازه ی جهان را به برگزار کنندگان سمینار ، ملت و دولت ازبکستان تبریک می گوید و این نکته را یادآوری می کند که اگرچه ابن سینا بخشی از آثار خویش را به زبان پارسی تألیف کرده، اما او و امثال او را نمی توان به ملت یا قومی خاص متعلق دانست. چه این گونه



دانشمندان به همه جهانیان تعلق دارند. زیرا از تلاشها و کوششهای آنان، دیگر متفکران جهان سود جسته اند و نیز نتیجه ی زحمات علمی خود را برای همه ی جهانیان به ارث گذاشته اند.

ابو علی سینا از آن جهت که آثاری ارزشمند به نثر و نظم فارسی آفریده تعلق به نژاد ایرانی دارد و از آن جهت که تألیفات و اشعاری به عربی دارد و آثار او مملو از اندیشه های اسلامی است به تمدن اسلامی و همه مسلمانان جهان تعلق دارد و از این دیدگاه که به پیشرفت علوم و دانشهای بشری خدمات بسیار ارزشمند و ستایش آمیزی کرده به همه ی جهانیان تعلق دارد و بنا بر این همواره مورد تکریم و تجلیل همه مردم جهان بوده و خواهد بود.

مقام و مرتبه ی ابن سینا و تدبیرهای علمی و عالمانه ی او در دانش پزشکی و غیر پزشکی بر اساس آثار او درخور توجه است. طب اسلامی با همت پزشکان جندی شاپور و ترجمه هایی که از یونانی به سُرّیانی و سپس به عربی انجام گرفت، بنیاد نهاده شد. در این مرحله آثار طبّی اطباء مشهور مانند جالینوس (۳)، روفوس (۴) و بقراط (۵) و غیره به عربی برگردانیده شد. و همین ترجمه ها که از یونانی و سُرّیانی به عربی انجام گرفت، اساس کار پزشکان سرزمینهای اسلامی نهاده شد و علاوه بر اینها برخی آثار پزشکان هندی نیز به عربی انتقال یافت و بنا بر این گنجینه ای از تجارب پزشکان یونانی و ایرانی و هندی فراهم آمد که اساس کار اطباء اسلامی قرار گرفت.

پیش از ابو علی سینا، ابوالحسن علی بن سهل بن طبری دبیر مازیار بن قارن (مقتول به سال ۲۲۵) و صاحب کتابهای فردوس الحکمه در طب و کتاب الدین و الدوله و کتاب حفظ الصحه محمد بن زکریای رازی (متوفی به سال ۳۱۳) صاحب کتابهای الحاوی و طب المنصوری و غیره در موضوع علم طب قدمهای استواری برداشته اند و یکی دیگر از پزشکانی که پیش از ابوعلی سینا جزو بزرگترین پزشکان جهان اسلام محسوب می گردد، علی ابن عباس مجوسی اهوازی (وفات حدود سال ۴۰۰ هـ ق) طبیب مخصوص عضدالدوله دیلمی و صاحب کتاب کامل الصناعه و کُنّاس عضدی در طب بوده است که همین کامل الصناعه پیش از تألیف قانون ابن سینا مهمترین کتاب درسی محسوب می شده و ابو علی سینا در تألیف کتاب قانون از آن کتاب بهره ها برده است و این نکته از ویژگی های بارز ابن سینا و تدبیرهای

عالمانه ی او بود که از میراث عظیم گذشتگان و تجربیات آنها بهره برگیرد. و شاید به همین دلیل بوده که توانسته است در روزگار جوانی به تألیف مهمترین کتاب طبّی و نیز رساله های طبّی فراوانی در زمینه ی تمدن اسلامی توفیق یابد.

از تدبیرهای علمی ابن سینا ایجاد نظم منطقی در مسایل طبّی است به این معنا که جنبه ی علمی طب را بر جنبه علمی آن مقدم می دانست. مثلاً در کتاب قانون اصطلاحات طبّی را به صورت منطقی تعریف کرده و همچنین در تقسیم بندی مطالب و موضوع های کتاب نیز این روش را اعمال کرده و کوشیده تا دانش پزشکی را که تا آن زمان بیشتر جنبه ی علمی داشت و از این دیدگاه مورد توجه متخصصان آن قرار می گرفت، به صورت علمی مدّون و مرتب کند؛ و به همین دلیل است که کتاب قانون ابو علی سینا جنبه ی علمی دارد و بدون شرح و توضیح استاد و دقت علمی قابل فهم نیست.

نظامی عروضی سمرقندی در کتاب مشهور خود چهار مقاله مطلبی درخور توجه درباره ی اهمیت کتاب قانون دارد. نظامی پس از معرفی کتابهای مشهور پزشکی آن روزگار می نویسد: «و اگر خواهد که ازین همه (= کتابهای پزشکی) مستغنی باشد، به قانون کفایت کند.»

سید کونین و پیشوای ثقلین می فرماید: «کلّ الصید فی جوف القمرا» (همه شکارها در شکم گورخر است). این همه که گفتیم در قانون یافته شود با بسیاری از زوائد و هر که را مجلد اول از قانون معلوم باشد از اصول طب و کلیات او بر او هیچ پوشیده نماند زیرا که اگر بقراط و جالینوس زنده شوند روا بود که پیش این کتاب سجده کنند (۶)...»

نظامی عروضی سپس نتیجه می گیرد که: «اگر طبیبی مجلد اول از قانون بدانسته باشد و سن او به اربعین کشد اهل اعتماد بود (۷).»

تدبیرهای علمی ابن سینا سبب گردیده تا کتاب قانون بر روشی علمی استوار گردد. هم در بردارنده ی اطلاعات اطّباء پیشین باشد و هم شامل تجربیات علمی ابن سینا و نیز تشخیصهای بخردانه ی او سبب شده تا دانشمندان آن روزگار برای دانشجویان علم طب آموختن قانون را بی نیاز کننده از دیگر کتب مشهور پیش از ابن سینا مانند: مجموعه ی سته عشر جالینوس، کامل الصناعه اهوازی و الحاوی (۸) محمد بن زکریای رازی و کتاب المائه فی الطب ابوسهل مسیحی (۹) که همه از ارکان طب آن زمان

بوده است ، بدانند و به گفته ی نظامی عروضی سمرقندی : « و اگر خواهد که از این همه مستغنی باشد به قانون اکتفا کند (۱۰) »

اتخاذ روشهای علمی وسیله ی ابن سینا در طب و به تبع آن نفوذ و تأثیر عمیق او در جامعه ی خود سبب گردید تا شهرت دیگر عالمان آن روزگار مانند رازی و فارابی (۱۱) و کندی (۱۲) و علی بن عباس اهوازی و غیره تحت الشعاع آوازه بلند او قرار گیرد و کتابها و آثار ابوعلی سینا در همه کشورهای اسلام رواج یابد و شرحها و تفسیرها بر آثار او بنویسند و اظهار نظرهای علمی و تدبیرهایش پس از حکیم ارسطاطالیس دُرست ترین نظریه های علمی و فلسفی شناخته شود و نام نیکش ورد زبانها گردد تا آنجا که حتی شاعران بزرگ و حکیم ادب فارسی او را بستایند و به نیکی یاد کنند . انوری که به قول حکیم شاه محمد قزوینی در ترجمه ی مجالس النفائس (۱۳) « حکیم انوری امام شِعْراست و از جمله متأخرین حکما و دیوان شعر او مشهور است و شعر او یکی از هزار فضیلت اوست و حکیم بی نظیر و فقیه بی عدیل دلپذیر و منجم متورع صادق القول » است درباره ی ابن سینا چنین اظهار نظر می کند:

بود از نور معرفت بینا	دیده ی جان بو علی سینا
تاخت از مشرق و لوشنا	سایه آفتاب حکمت او
به تجلی و شخص او سینا (۱۴)	جان موسی صفات او روشن

و بالاخره عارف بزرگ و نامدار ایران ابوسعید ابی الخیر (۴۴۰ - ۳۷۵ هـ . ق ) بعد از دیداری که با ابن سینا داشت، درباره ی او گفت : « هرچه ما می بینیم او می داند » ( ۲ / ۱۴ )

از خصوصیات بارز و تدبیرهای علمی دیگر ابن سینا پیگیری و تلاش مجدانه و بی وفقه او در راه کسب دانش و علوم زمان خود بود خودش می نویسد که چهل بار کتاب ارسطو را در مابعدالطبیعه خوانده است (۱۵) و در آغاز منطق المشرقین گفته : دویست بار تحقیق و مطالعه خود را تجدید کرده است. ابو عبید الواحد بن محمد جوزجانی یکی از شاگردان ابن سینا می نویسد که ابن سینا المختصر الاصغر را در علم منطق در جرجان نوشت. نسخه ای از آن به شیراز رسیده بود. جمعی از علمای آن دیار درباره ی بعضی مسائل آن کتاب سؤالاتی داشتند ، آن سؤالات را در جزوه ای نوشتند و وسیله ی قاضی شیراز نزد ابوالقاسم کرمانی فرستادند تا به سرای ابوعلی سینا بفرستد و او پاسخ دهد. شیخ ابوالقاسم هنگام آفتاب زرد نزد ابوعلی

سینا رفت و آن جزوه را به او داد. ابوعلی از شاگرد کاغذ خواست و پنج جزوه و هر کدام شامل ده ورق تنظیم کرد. پس از نماز خفتن تا صبح آن جزوها را با خط ریز مُقَرَّمَط (۱۶) به پایان رسانید. بدان گونه که وقتی فرستاده ی ابوالقاسم کرمانی به خانه ی ابوعلی سینا رفت هر پنج جزوه به پایان رسیده بود و ابوعلی نماز بامداد می گزارد.

نیز نوشته اند: بسیاری شبها تا دیرگاه به مطالعه و تألیف آثار خود مشغول بود و حتی در حبس و سفر نیز از این کار باز نمی ایستاد و بدون شک از برکت همین روش بود که در سن هجده سالگی همه ابواب حکمت و فروع آن آنها را تحصیل کرده بود (۱۷).

ابن سینا دانشمندی جامع الاطراف بود و خود را به علمی خاص منحصر نمی کرد. به همین دلیل هم تقریباً در تمام علوم زمان خود تألیفاتی دارد. او علاوه بر طب و فلسفه از آموختن فقه و ادبیات و قرآن و تفسیر و تصوف و علوم شعری و حتی سرودن اشعاری به فارسی و هم تازی نیز بازنمانده بود و در حقیقت باید ابوعلی سینا را از جهت این جامعیت در علوم زمان خود تالی و جانشین ارسطو در تمدن اسلامی محسوب داشت.

پژوهش و کنجکاوی تا کشف حقیقت از ویژگی ها و روشهای علمی ابن سینا بود. صاحب حبیب السیر می نویسد: روزی در مجلس علاء الدوله مسأله ای از علم لغت مذکور شد و شیخ ابوعلی سینا به قدر وقوف در آن باب سخن گفت. ابو منصور که یکی از دانشمندان اصفهان بود و در آن مجلس تشریف داشت شیخ را گفت: «در حکمت و فطانت شما هیچ کس را سخنی نیست اما علم لغت تعلق به سماع دارد و شما تتبع آن فن نکرده اید. شیخ ابوعلی از این سخن متأثر شده آغاز درس کتب لغت کرد و نسخ معتبر که در آن فن نوشته شده بود به دست آورد تا در علم لغت به مرتبه ای رسید که فوق آن درجه متصور نبود بعد از آن سه قصیده مشتمل بر الفاظ غریبه در سلک نظم کشیده فرمود تا آن قصاید را نوشتند و جلد کردند و آن را کهنه ساختند و در خلوتی نزد علاء الدوله بردند و گفت چون ابو منصور به ملازمت آید این قصاید را به وی نموده بگوید که این رساله در روز شکار در صحرا یافتیم می خواهیم که مضمون ابیات آن را معلوم کنیم و علاء الدوله بر این موجب به تقدیم برسانید. ابو منصور هر چند در مطالعه ی ابیات اهتمام کرد هیچ معلوم نتوانست کرد. بعد از آن شیخ به مجلس حاضر گشته هر لغتی که ابو منصور را مشکل بود بیان فرمود که لغت در کدام

کتابست و در کدام فصل. ابو منصور به وفور فراست دانست که آن قصاید خاصه شیخ ابوعلی است لا جرم رسم عذر خواهی به جای آورد. (۱۸)  
 درباره ی روشمندی و دقت نظر علمی ابو علی همین بس که حتی مخالفان او مانند عبدالکریم شهرستانی (۱۹) (۵۴۸ - ۴۷۹ هـ. ق) صاحب کتاب مشهور الممل و النحل نیز به دقیق النظر بودن طریقه ی او در میان حکما اعتراف می کند: شهرستانی درباره ی ابو علی سینا می نویسد: « چون طریقه ی ابو علی نزد عموم از همه حکمای متاخر دقیق تر و نظر او در حقایق عمیق تر است، من به نقل طریقه ی او اکتفا می کنم و از ذکر کلام دیگر حکما اعراض می جویم و کل الصيد فی جوف القرا» (۱۹).

اجماع و تأیید تدبیرها و روشهای علمی ابن سینا تقریباً از سوی همه دانشمندان پس از او در منابع مختلف مسطور است. نظامی عروضی سمرقندی که از نویسندگان و شاعران قرن ششم هجری محسوب می گردد و به قول علامه قزوینی مصحح کتاب او: « در نثر فارسی مقامی بس عالی دارد و گذشته از شیوه ی شاعر و صنعت دبیری در فن طب و نجوم نیز مهارتی به سزا داشته » (۲۰) روش و سیاق ابن سینا را چنین می ستاید:

« چهار هزار سال بود تا حکماء اوائل جانها گداختند و روانها درباختند تا علم حکمت را به جای فرود آرند. نتوانستند تا بعد از این مدت حکیم مطلق و فیلسوف اعظم ارسطاطاليس این نقد را به قطاس منطبق بسخت و به محک حدود نقد کرد و به مکيال قیاس پیمود تا شک و ریب ازو برخاست و منفح و محقق گشت و بعد از و در این هزار و پانصد سال هیچ فیلسوف به کُنه سخن او نرسید و بر جاده سیاق او نگذشت الا افضل المتأخر حکیم المشرق حجة الحق علی الخلق ابو علی الحسین بن عبدالله بن سینا و هر که برین دویزرگ اعتراض کرد، خویش را از زمره ی اهل خرد بیرون آورد و در سبک اهل جنون ترتیب داد و در جمع اهل عته (۲۱) جلوه کرد» (۲۲)

داستانهای بسیار زیاد رایج در میان توده های مردم درباره ی ابو علی سینا از میزان محبوبیت او خبر می دهد و می نمایاند که در زمینه ی اخلاق پزشکی و تدبیرهای علمی و درمانی تا چه اندازه قرین موفقیت بوده است. در چهار مقاله عروضی (تألیف سال ۵۵۰) قدیم ترین مأخذی که داستانهای مربوط به ابو علی سینا در آن آمده، داستانی است که ورزیدگی و مهارت

متفکرانه و مدبرانه ی ابو علی سینا را باز می نمایاند که به عنوان نمونه ی این گونه داستانها در این جا نقل می کنیم :

یکی از بزرگان آل بویه گرفتاری بیماری مالخولیا شد به آن گونه که خود را گاو می پنداشت . هر روز نعره می کرد و این و آن را می گفت که مرا بکشید که از گوشت من هریسه (۲۳) نیکو آید. و کار بدانجا رسید که دیگر غذا هم نمی خورد. اطبا از معالجه ی او عاجز آمدند و ابو علی سینا اندرین حالت وزیر شاهنشاه علاء الدوله محمد بن دشمَنزیار (۲۴) بود چون اطبا از معالجت آن جوان عاجز آمدند پیش شاهنشاه آن حال بگفتند و او را شفیع برانگیخته که خواجه را بگوید تا آن جوان را علاج کند. ابن سینا به اشارت علاء الدوله قبول کرد و پس گفت آن جوان را بشارت دهید که قصاب می آید تا ترا بکشد و جوان شادی همی کرد. خواجه ابو علی کارد بر کارد مالید و مانند قصابان دست بر پهلوی او نهاد پس گفت : وه چه گاو لاغری است ! این را شاید کشتن. علف دهیدش تا فربه شود و برخاست و بیرون آمد، مردم را گفت : دست و پای او بکشاید خوردنی آنچه فرمایم پیش او برید تا فربه می شود . سپس اطبا دست به معالجت او برگشادند چنانکه خواجه ابو علی می فرمود. یک ماه را به صلاح آمد و صحت یافت و همه ی اهل خرد دانند که این چنین معالجت نتوان کرد الا به فضلی کامل و علمی تمام و حدسی راست (۲۵).

همین روشهای علمی ابن سینا و تدبیرهای عالمانه ی او در تألیف قانون و دیگر آثارش سبب گردید تا تألیفات او بارها و بارها در مغرب زمین نیز چاپ و انتشار یابد. پانصد و سی و سه سال پیش یعنی در سال ۱۴۷۲ میلادی ترجمه ی لاتینی کتاب سوم قانون ابن سینا در اروپا به چاپ رسید و این در حالی بود که تا آن تاریخ هنوز فقط ۳۶ سال از اختراع چاپ می گذشت. متن عربی کتاب قانون همراه با کتاب نجات در سال ۱۵۹۳ میلادی در ۱۰۳۰ برگ بزرگ به قطع رحلی در رُم انتشار یافت و کتاب قانون و رساله ابن سینا در اروپا تا بدان درجه شهرت یافت که پژوهشنامه ها و کتابها و رساله هایی در مورد او به زبانهای : آلمانی ، انگلیسی ، اسپانیایی ، پرتغالی ، ایتالیایی ، لهستانی ، اوکراینی ، یونانی ، بلغاری ، مجاری ، یوگسلاوی ، رومانی ، چک ، سوئدی ، روسی ، دانمارکی ، نروژی ، هلندی و فرانسوی و دیگر زبانهایی انتشار یافت (۲۶) و از جمله در همین کشور عزیز ازبکستان که هم اکنون این مراسم باشکوه را برگزار می کند ، پژوهشهایی در مورد ابن سینا انجام

گرفت و به ویژه پس از برگزاری مراسم گسترده نهمصدمین سال درگذشت ابو علی سینا در سال ۱۹۳۸ وسیله ی محافل شوروی سابق ، مقاله ها و تحقیقات ارزشمندی درباره میراث علمی ابن سینا به انجام رسید و در سال ۱۹۴۳ انستیتو خاور شناسی موظف گردید مقدمات انتشار ترجمه کامل مجلات پنج گانه قانون را به زبان روسی همراه با تعلیقات و حواشی علمی فراهم آورد و آن انستیتو کار خود را از آغاز سال ۱۹۵۳ شروع کرد و جهت تهیه متن اصلی قانون و تصحیح انتقادی آن با استفاده از نسخه ی خطی موجود در لنینگراد که ظاهراً در سال ۱۱۷۵ میلادی یعنی ۱۳۰ سال پس از درگذشت ابن سینا تحریر یافته آغاز گردید. ما برای محققان عزیز خطه ی ازبکستان در زمینه پژوهشهای علمی مربوط به دانشمندان جهان آرزوی توفیق بیش از پیش داریم.

#### منابع و مأخذ و پانوشتها:

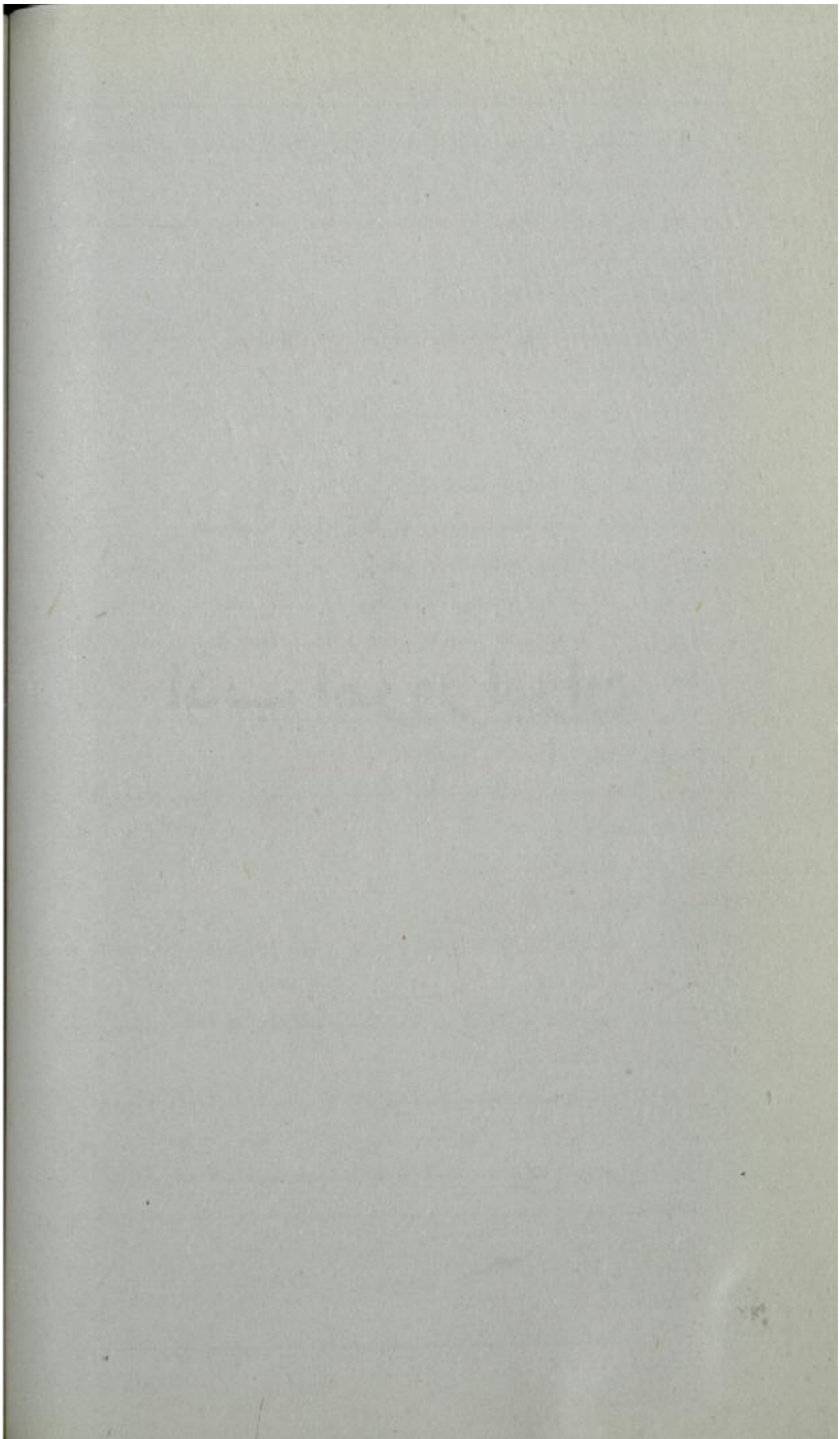
- ۱- تاریخ ادبیات در ایران ، جلد ۱ ، دکتر ذبیح الله صفا ، کتاب فروشی ابن سینا ، ۱۳۳۸ تهران ، ص ۳۰۸
- ۲- چهار مقاله ، به سعی و اهتمام محمد بن عبدالوهاب قزوینی ، مطبعة بریل در لیدن از بلاد هلند ۱۹۰۹ صفحه ۶۸ .
- ۳- طبیب و فیلسوف مشهور سده ی دوم میلادی که تالیفات او وسیله ی حنین ابن اسحاق و دیگر مترجمان به عربی ترجمه شد.
- ۴- طبیب یونانی سده ی اول و اوایل سده ی دوم میلادی
- ۵- طبیب قرن پنجم پیش از میلاد مشهور به « پدر طب »
- ۶- چهار مقاله صفحه ۷۰ - ۷۱ .
- ۷- همان جا .
- ۸- حاوی معروفترین اثر طبی ابو بکر محمد ابن زکریای رازی معروف به جالینوس العرب ( ۲۵۱ - ۳۱۳ هـ . ق ) و از بزرگترین دانشمندان ایرانی و بزرگترین طبیب بالینی اسلام است .
- ۹- ابو سهل عیسی ابن یحی (المسیحی) ( فوت ۳۹۰ یا ۴۰۱ هـ . ق ) طبیب و فیلسوف بغداد و اهل گرگان و معاصر و به قول بعضی استاد ابو علی سینا که اثر مهم او همین کتاب المانه فی الطب است در صد باب که شاید سرمشق ابو علی در تالیف قانون بوده باشد .
- ۱۰- چهار مقاله عروضی سمرقند صفحه ۷۰ .

- ۱۱ - ابو نصر محمد بن محمد فارابی فیلسوف بزرگ اسلام در نیمه دوم سده سوم و نیمه اول سده ی چهارم.
- ۱۲ - یعقوب بن السحاق کندی (فوت ۲۵۸ هـ ق) فیلسوف حکیم، منجم و اشهر اطبای عرب و اسلام است.
- ۱۳ - صفحه های ۳۲۴ و ۳۲۵.
- ۱۴ - دیوان انوری به کوشش سعید نفیسی، مؤسسه مطبوعاتی پیروز، اسفند ۱۳۳۷، صفحه ۳۳۲.
- ۱۴ / ۲ - اسرار التوحید به تصحیح دکتر شفیع کدکنی، انتشارات آگاه ۱۲۶۶، ص جهل و سه.
- ۱۵ - ر.ک: تمه صوان الحکمه صفحه ۴۲.
- ۱۶ - نوعی خط که در آن کلمات را ریزو باریک و نزدیک هم بنویسند.
- ۱۷ - ر.ک: تمه ی صوان الحکمه که نام دیگران آن تاریخ حکماء الاسلام است در بردارنده زندگینامه ی حکمای اسلام و تألیف ابوالحسن، علی ابن زیاد بیهقی (متوفی ۵۶۵) که همراه با ترجمه فارسی آن به اهتمام محمد شفیع در سال ۱۹۳۵ در لاهور به چاپ رسیده است.
- ۱۸ - ر.ک: تاریخ الحکمای قفطی چاپ لیبزیک صفحه ۴۲۳ و ۴۲۲.
- ۱۹ - الملل و النحل چاپ تهران صفحه ۲۲۰.
- ۲۰ - ر.ک: مقدمه ی چهار مقاله به تصحیح محمد بن عبدالوهاب قزوینی چاپ هلند، ۱۹۰۹ صفحه ج).
- ۲۱ - بی عقل و دلشدگی.
- ۲۲ - چهار مقاله صفحه ۷۱.
- ۲۳ - یاهریس: طعامی باشد که از گوشت و حبوب ترتیب دهند و بهترین آن آنست که از گندم و گوشت مرغ پزند.
- ۲۴ - دشمنزیار: ابن کاکویه یکی از بزرگان دیالمه و پسر دایی مجد الدوله دیلمی است.
- ۲۵ - چهار مقاله، صفحه های ۴ - ۸۳.
- ۲۶ - ر.ک: مقاله استاد سعید نفیسی تحت عنوان: «ابن سینا در اروپا» در جلد دوم جشن نامه ابن سینا، انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۳۴ شمسی - تهران.
- یادآوری: علاوه بر منابع یاد شده که به طور مستقیم مورد استفاده قرار گرفته سایر آثار چاپ شده ابن سینا نیز همواره مورد مراجعه نگارنده بوده که در متن مقاله به آنها اشارت رفته است.

\*\*\*\*\*



# ادب امروز ایران



## روح گمشده

سه روز و سه شب است که اینجا به پشت افتاده ام ؛ مثل ماهیهای آکواریوم، وقتی که شکمشان باد می کند و دراز به دراز روی آب می افتند. عجیب آنکه نه باد می کنم و نه دور انداخته می شوم. به پشت افتاده ام و جمله ای در مدار مغزم می چرخد:

- کجا گمش کردم ؟

زنم ساعتها در کنارم می نشیند و تماشا می کند ؛ مثل همه اوقاتی که کنارم می نشست و به آکواریوم زل می زد.

بار اولی که فهمید دیگر نمی توانم از جا بجنبم ، جیغ وحشتناکی کشید و با چشمهایی که پلکهایش را از هم درانده بود، به همان گوشه ای خیره شد که من خیره مانده بودم. بعد کم کم لبخندی روی لبش آمد. رنگ سرپیش برگشت. بلند شد و سیگاری روشن کرد و دودش را حلقه حلقه از بینی بیرون داد. تا وقتی که بچه ها بیایند و صدایش کنند، آتش به آتش سیگار روشن کردم، بعد هم آنها را که در آستانه در ایستاده و بلند بلند حرف می زدند، با یک جمله : « هیس... نمی بینید که خوابیده است؟ » تاراند و خودش هم از پیشان رفت.

من، بی آنکه لازم باشد نگاه برگردانم، او را دیدم که از راهرو گذشت و به اتافی دیگر پا گذاشت و شروع به بافتن ژاکتی کرد که برای تن زنده ام سر انداخته بود. در دل آرزو کردم هرگز این بافتن به انجام نرسد، تا در روزهای گرمی که در پیش بود ، همچنان با یک روانداز دراز بکشم و نور و هوا را بی واسطه لمس کنم. اما او چنان با عجله می بافت که ناامیدم کرد.

سه روز و سه شب است که اینجا به پشت افتاده ام. زنم با ساعت شماطه داری می آید که نوری آبی از صفحه سپیدش جاری است . ساعت را بالای سرم می گذارد و من ، در پناه نور آن ، حشره های کوچکی را می بینم که شاخکهایشان را برایم می جنباند.

او می رود و من از اینکه صبح زود صدای جیغی زنگدار در گوشم پیچید و به یادم آورد که باید برخیزم ، دچار یأس می شوم . برای همین ، به دست جسدیم می گویم که تکمه زنگ را پایین بزند تا یک بار دیگر به

خلاف مسیر آب حرکت کرده باشم؛ کمی بالا و کمی به زیر، بی آنکه بوی گندت کسی را خفه کند یا بتواند که دورت اندازند.

دوست ندارم صبح چشمم به چشم رئیس بیفتد. وقتی که پشت میزش نشسته، گوشی تلفن را به دست دارد و در کنار، پشت سر و روبه رویش هزاران پرونده ای است که تا سقف بالا رفته و توی دهانه گوشی مدام التماس می کند که بیایند و آنها را بردارند. آنجا که به تعداد هر پرونده یک یا چند موش است که خش خش پنجه هایشان نشان از این دارد که گوشه روحی جویده می شود. بیرون از اداره هم صف است؛ صف اتوبوس، صف خرید مواد غذایی و صف ورود به سینما.

از صدای تقه های کفش زخم که از برخورد با سطح صیقلی موزاییکهای چهار گوش آب کف راهرو و آشپزخانه بر می آید، می فهمم که در تقلای بسیار است برای جستجوی عکس تازه انداخته ام، که پیدا نیست در گوشه کدام کمد گمش کرده است.

اما وقتی به دفتر روزنامه ای زنگ می زند تا آن را برای چاپ بدهد، معلوم می شود چندان کم حافظه هم نیست. می آید و بلند بلند حرف می زند. خاطرات مشترکمان را توی هوا فوت می کند؛ در حالی که دنباله روبان مشکی که به سر بسته توی هوا پرپر می زند. شاید می خواهد چند جمله قانع کننده برای مشتاقین دریافت خبر چگونگی گم شدن روحم، در آن سوی سیمها پیدا کند.

بچه ها که می خوابند، می رود و دست در جیبم می کند. کوپنها را بیرون می کشد. پولهایم را می شمارد. لیست چیزهایی را که گفته است خریداری کنم، نگاه می کند. و با اینکه می داند سه روز و سه شب است که مرده ام، سه قلم دیگر برای خرید آنها اضافه می کند.

ماهیهای آکواریوم دایره وار می چرخند. صدفی دهان باز می کند و با چشم و ابرو مروارید خزه بسته ای را نشانم می دهد که در انبوه فضولات و غذاهای تخمیر شده ای که بر ذرات آب نشسته مخفی شده است. خیره خیره نگاه می کنم و ناگاه حس می کنم گوشه چشمم نمناک می شود.

- آیا این همان چیزی نیست که گمش کردم؟

عطسه ای می کنم و از جا بلند می شوم. زخم کاغذ خرید مایحتاج را به دستم می دهد.

## شعر

عزیز الله زیادی<sup>۱</sup>

### مناجات

دیده و دل محو تماشای توست  
این قد و این صورت و بالا کراست  
قدر تو در چشم و دل گوهری است  
روز پُر از روشنی روی توست  
آب که آرامش هستی از اوست  
گل که برو روی بهاران بود  
سبزه که سرمایه زیبایی است  
دامن امواج پر از نور توست  
آینه در آینه گوپایی است  
از تو سخن آمد و آغاز شد  
بی تو کلامی نرود بر لبم  
دامن تو معدن خورشیدهاست  
جنگل و صحرا صدف دست توست  
می شود از درد رها ، راهی ات  
عاشق تو، از خود خود، رسته است  
ساده ساده است غلام شما  
بر سر نی نام تو را دیده ایم  
هر که نشد اهل بلا خام بود

گم شده در ورطه سینای توست  
این همه اسباب تماشا کراست  
روی تو دل برده زهر دلبری است  
صورت مهتاب پر از بوی توست  
با تو در این کوی و گذر روبروست  
از تو همه عیش خماران بود  
از قلم تست تماشایی است  
سینه افلاک پر از شور توست  
از تو چو گویاست تماشایی است  
حنجره ها دامن پرواز شد  
پر شده از چشم تو روز و شبم  
سامری ات سامره شیدهاست  
عطر نسیم سحری مست توست  
در دل دریا ز دل ماهی ات  
آینه ای جاری و وارسته است  
پر شده از نور کلام شما  
راوی پیغام تو را دیده ایم  
دور از آسایش آلام بود

۱ - عزیز الله زیادی ، گزیده ادبیات معاصر ، ناشر: کتاب نیستان ، چاپ اول ، ۱۳۷۸ :

از همه خلق جدا می شوند  
مسجد و محراب سپاس من است  
وای که در سوگ خود آدم نشست  
از خود و از خویش جدا می شوم  
منظره ای پر همه از روی گل  
دیده ام آن صاحب و آن یار من  
خواب مرا یکسره برداشت برد  
حال خوشی در خلواتم بده  
کهنه گلیم دل درویش کن

اهل بلا اهل خدا می شوند  
باغ و چمن درس و کلاس من است  
آدم اگر گفت نه ، در غم نشست  
می روم و می روم و می روم  
منظره ای دیده ام از بوی گل  
خواب نه ، بیدارم و بیدار من  
گریه بسیار بیجامم سپرد  
مردم از این خاک نجاتم بده  
روح مرا آینه خویش کن

نصر الله مردانی<sup>۱</sup>

## دریای نور

تقدیم به پیر شب شکنان ، امام خمینی

صدای خون تو در آیه های قرآن است  
که در نگاه تو دریای نور جوشان است  
بیا که شهد کلامت عصاره جان است  
طنین صاعقه و انفجار طوفان است  
بمان که از تو گریزان سپاه دیوان است  
طلیحه ای است که اسطوره ساز ایمان است  
بهار خرم اندیشه ات گل افشان است  
فرشتگان که پر و بالشان ز باران است  
همیشه نام تو روشن به ذهن دوران است  
به دیدگان تو صد آفتاب پنهان است

دلت کتیبه خورشید روزگاران است  
تو از دیار کدامین ستاره می آیی  
پیام آمدنت را نسیم خون آورد  
قیام سرخ تو در قحط سالی فریاد  
جهان ز جنبش خونین تو به هوش آمد  
کلام معجزه بار تو در غبار قرون  
ز ابر دست تو باران مهر می بارد  
برای دیدنت از آسمان فرود آیند  
چنانکه خون زمان در رگ زمین جاریست  
چه غم که روح سحر در حصار شب فرسود

۱ - نصر الله مردانی ، گزیده ادبیات معاصر ، ناشر: کتاب نیستان؛ چاپ اول ۱۳۷۸ ، ص ۴۸ - ۴۹.

حسین اسرافیلی<sup>۱</sup>

## آتش در گلو

بازوان نوح در امواج توفان گم شده ست  
یادگار از کوه، افرای بلندی داشتیم  
نالہ در زنجیر می پیچد جنون خویش را  
در صفوف شیر مردان اضطراب افتاده است  
شعله می بارد به بالم حسرت پرواز را  
ابر می بارد مرا راه تماشا بسته است؟  
بار بر محل مبندید آسمان توفانی است  
نیستم خاموش، آتش در گلو می پرورم  
شوق تهمت داشتم اما جنونم گل نکرد  
در نماز حیرتم، اما نشان قبله ام

\*\*\*

عبدالجبّار کاکایی<sup>۲</sup>

## عقوبت

باز هم یاری کنید این بار ایمان مرا  
بس که شد پیراهنم آلوده با بوی گناه  
چاره ای سازید وجدان پشیمان مرا -  
بر نمی تابد شفاعت نیز، دامان مرا

۱ - حسین اسرافیلی، گزیده ادبیات معاصر؛ ناشر: کتاب نیستان، چاپ اول ۱۳۷۸،

ص ۳۴ - ۳۵

۲ - عبدالجبّار کاکایی، گزیده ادبیات معاصر، ناشر: کتاب نیستان، چاپ اول ۱۳۷۸، ص ۶۰.

در مسیر پاسداری ، فرق وجدان مرا	کاش تیغ اعتقادی پاک، از هم می شکافت
طعمه شمشیر می کردند چشمان مرا	کاش وقتی چشم وا می کردم از فرط هوس
رشته رشته مویرگهای پریشان مرا	کاش در هنگام مستی می کشیدند از تنم
اعتمادی نیست دیگر بار پیمان مرا	بس که با شدت گسستم رشته پیمان خویش
طفل احساساتی از خود گریزان مرا	بعد از این در کوچه های بی کسی پیدا کنید
گریه ها و سربزیری های پنهان مرا	انتظارم از شما این است تا باور کنید

\*\*\*

سعید یوسف نیا<sup>۱</sup>

## عدم زده

ستاره وار، حضور تو را رقم زده ام	از آن شبی که خیال تو را قلم زده ام
از آن شبی که زانده عشق ، دم زده ام	هزار پنجره در انزوای من روید
چرا نماتم اگر بی قدم ، قدم زده ام ؟	صدای پای مرا تا سکوت خود بردی
مرا که مثل زمان ، خفته ام ، عدم زده ام	مرا رها کن از این بند ، بند ثانیه ها
مرا ببخش اگر لاف بیش و کم زده ام	در این تباهی پنهان که مرگ پرده در است

مرا ببخش که از شوق پر زدن تا خاک

هنوز مانده ام از خود، هنوز غم زده ام

\*\*\*

۱ - سعید یوسف نیا ، گزیده ادبیات معاصر ، ناشر : کتاب نیستان ، چاپ اول ۱۳۷۸ ، ص ۲۹ .



## شوق رهایی

اگرچه عمر تو در انتظار می گذرد  
بهار فرصت خوبی است گل فشانی را  
چه مانده ای به تماشای تیرگی و غبار  
تمام چشمه دلان از کنار ما رفتند  
دلی که شوق رهایی در اوست ای دل من  
دل فقیر من ! این روزگار می گذرد  
به میهمانی گل رو بهار می گذرد  
همیشه هست غبار و سوار می گذرد  
اگر نه سنگ دلی جویبار می گذرد  
بدون وا همه از صد حصار می گذرد

\*\*\*

حسن نیک بخت<sup>۲</sup>

## در دل آینه

چلچراغی ، نور باران کن مرا  
در کویر تشنه ، ابری مانده ام  
در غم لیلای خود افسرده ام  
چون بیابانم به زیر آفتاب  
چاه ذوقم از درون خشکیده است  
رود آرامی به ره افتاده ام  
پر زدم در کوچه باغ خاطرت  
تا ببینم روی تو هر لحظه ای  
چون ستاره گم شدم در کهکشان  
ساغری از عشق مهمان کن مرا  
رعد و برقی زن، تو باران کن مرا  
مثل مجنونی به دوران کن مرا  
با نگاهت سبزه زاران کن مرا  
همچو چشمه، باز جوشان کن مرا  
سیل تادم کن، خروشان کن مرا  
با پر پروانه رقصان کن مرا  
در دل آئینه پنهان کن مرا  
همردیف ماه و کیوان کن مرا

\*\*\*

۱ - سلمان هراتی ، گزیده ادبیات معاصر ، ناشر : کتاب نیستان ، چاپ اول ۱۳۷۸ ، ص ۱۱ .

۲ - سراینده ساکن تهران

محمود شاهرخی<sup>۱</sup>

## اعجاز دل

این نفس سوخته در پرده هم آواز دل است  
 گوش افلاک پُر از زمزمه ساز دل است  
 آری این سیل روان، خنه بر انداز دل است  
 چون قلم با خط خون پرده در راز دل است  
 آه اگر سلسله بندد پر پرواز دل است  
 نیست این شعبده یک جلوه ز اعجاز دل است

نی غریبانه کند ناله چو دمساز دل است  
 نه همین توده خاک است ازین نغمه به جوش  
 همچو دریا شده دامن من از موج سرشک  
 اشک این قطره شوریده ز سرچشمه درد  
 ای که داری سر سیر و سفر منزل دوست  
 هر زمان بشکند این شیشه شود کار درست

شاهرخ تندرو صالح<sup>۲</sup>

## یقین

سراغی از خدای خوب ناپیدا نمی گیرد  
 دلش را زین فریب تلخ و بی معنا نمی گیرد  
 سحر جز با نسیم شرم و شبنم پا نمی گیرد  
 نمی دایم چرا در مستی اش ماوا نمی گیرد  
 یقین کردم که رنج مرگ هم در ما نمی گیرد  
 و جای مرگ او را وحشتی حتی نمی گیرد...

کسی دیگر سراغ خنده گل را نمی گیرد  
 شقایق با غم و خاموشی اش تصویر می سازد  
 فلک بر این کویر تشنه بارانی نمی بارد  
 دل دیوانه ام اینجا و آنجا می رود اما  
 من از تکرار در تکرار در تکرار فرسودن  
 و انسان در سرایشب سقوط خویش می میرد

\*\*\*\*\*

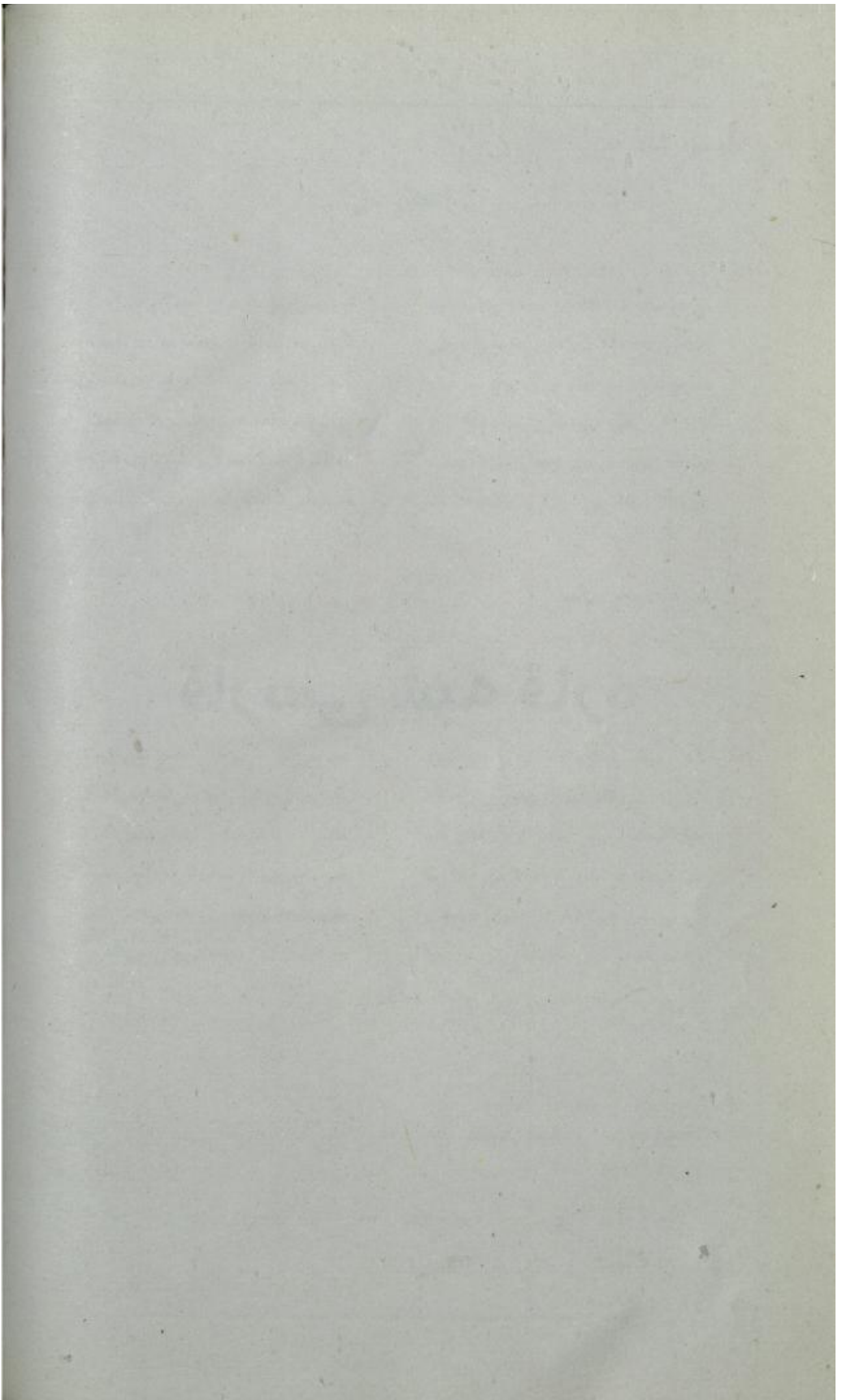
۱ - محمود شاهرخی، گزیده ادبیات معاصر، ناشر: کتاب نیستان، چاپ اول ۱۳۷۸؛

ص ۹۵ - ۹۶.

۲ - شاهرخ تندرو صالح، گزیده ادبیات معاصر، ناشر: کتاب نیستان، چاپ اول ۱۳۷۸؛

ص ۱۲ - ۱۳

# فارسیِ شبهِ قاره



## نگاهی به احوال و آثار « علامه مخدوم محمد معین تتوی »

### چکیده :

مخدوم محمد معین متخلص به تسلیم در سال ۱۰۹۳ هـ. / ۱۶۱۷ م متولد گردید. از استادان نامی وی شیخ عبدالقادر صدیقی (م ۱۱۳۸ هـ) شیخ ابو طاهر کردی (م ۱۱۴۵ هـ) شاه ولی الله، شیخ جلال محمد (م ۱۱۸۰ هـ) و علامه سعد الله پوربی (م ۱۱۳۸ هـ) بوده اند. مخدوم معین در تته مدرسه ای را اداره می کرد که در آن علوم متداوله تدریس می شد از دانش آموختگان مشهور مدرسه وی شامل میر نجم الدین عزلت، مولوی محمد صادق، جعفر شیرازی، شرف الدین علی عارف، میر مرتضی قانع سیوستانی و علامه محمد حیات سندی مدنی را می توان نام برد. مخدوم محمد معین مذهباً اهل تسنن و مسلکاً به ائمه اثنا عشر و اهل بیت اطهار محبت تام می داشت. مخدوم معین با شاه عبداللطیف بهتایی عارف و شاعر نامور سند دوست و دارای صمیمیت بود. مخدوم معین در سال ۱۱۶۱ هـ / ۱۷۴۷ م وفات یافت و در گورستان مکی تته مدفون گردید. میان نعمت الله (م ۱۱۷۹ هـ) استاد میر علی شیر قانع تتوی تاریخ فوتش را این گونه بنظم در آورد :

رحلت آن جان نثار اهل بیت  
باد روحش در جوار اهل بیت  
« وه چه بود او دوستدار اهل بیت »  
۱۱۶۹ هـ

ای دریغ از قصه وحشت اثر  
آن معین الحق و مخدوم الانام  
سال فوتش را چنین گفتا خودش

از دهها کتاب و رساله که در این گفتار به وی نسبت داده شده درباره موضوعات دینی، عقیدتی، ادبی، علمی، عرفان و تصوف می باشد. اثرش « شرحی از دیوان حافظ » نشانگر علاقه عمیق و گسترده او به شعر

فارسی به ویژه دیوان حافظ است. برخی از آثار وی در شبه قاره چاپ و منتشر گردیده است.

\*\*\*

مخدوم محمد معین بن محمد امین بن طالب الله فامیل « لاکهـ دل (۱) » بود. پدرش محمد امین عالم و درویش بوده. مخدوم محمد معین در سال ۱۰۹۳ هـ / ۱۶۱۷ م متولد شد، خانواده اش در علوم (۲) تبحر می داشت. مخدوم معظم درس « فصوص الحکم » کتاب شیخ الاکبر ابوبکر محی الدین محمد بن علی، از شاه علی رضا گیلانی درویش تحصیل (۳) نمود. میر علی شیر « قانع » تتوی می نویسد (۴)

« تسلیم تخلص مخدوم محمد معین تتوی، نواسه فاضل خان میر منشی... جامع علوم معقول و منقول، حاوی معالم فروع و اصول، کاشف حقایق علمی، شارح دقایق صوری و معنوی، علامه عصر، تحریر وقت، مظهر انوار، حقایق ربانی، محیط آثار معارف سبحانی: بیت

آنکه آمد راست بر بلاش تشریف علوم  
ثانیس کس نیست در معقول الا بوعلی  
باوجود این کمال در فقر هم بی مثال و صاحب قال و حال می زیست. اکثر صحبت بافقرا و اغلب مجالس با اهل الله پیش نهاد خاطر آن صاحب ارشاد بوده. دست ارادت مراقبه نقشبندیه به خدمت فیض درجت میان ابوالقاسم نقشبند داده» (مخدوم ابوالقاسم معروف به حضرت نقشبندی، لقب نور الحق، مرید و خلیفه شاه سیف الدین نبیره حضرت مجدد الف ثانی - وفات ۷ شعبان ۱۱۳۸ هـ / ۱۷۲۵ م مدفن مکی، تته سند)

صاحب تکملة « مقالات الشعراء » مخدوم را باین القاب یاد (۵) می کند:  
« عمدة العلماء الربانین وقدة المفسرین و المحدثین مخدوم محمد معین قدس سره »

مخدوم محمد معین اجازت / سند به وسیله مکاتیب از شیخ عبدالقادر صدیقی مفتی مکه المکرمه ( المتوفی ۱۱۳۸ هـ / ۱۷۲۵ م ) و شیخ محمد ابو طاهر کُردی بن شیخ ابراهیم کُردی مدنی ( المتوفی ۱۱۴۵ هـ / ۱۷۳۳ م مدفن جنت البقیع ) یافت (۶) و فلسفه، با الهیات، حدیث و دیگر علوم از حضرت شاه ولی الله بن عبدالرحیم تحصیل کرد و شاه ولی الله گفت (۷). « و من الردیق فقد رکبت غضنفرأ » یقیناً ( در تحقیق علمی ) تو بر شیر سوار هستی. علاوه ازین مخدوم معین از شیخ جلال محمد ککراله ( المتوفی ۱۱۸۰ هـ /

(۱۷۶۶م) و علامه سعد الله پوری (المتوفی ۱۱۳۸ هـ / ۱۷۲۵م) استفاده علوم کرد.

مخدوم معین در بلده تته مدرسه می داشت و مولانا عیید الله سندی مدرسه اش را « نهضت سیاسی شاه ولی الله در سند » می نامد (۸) ولی می بینیم که درین مدرسه تحصیل عربی، فلسفه، الهیات، فارسی، علوم و فنون، فتوی نویسی، تصوف و عرفان مهم بوده و گروه بسیار علماء ازین مدرسه فارغ التحصیل شده، مدرسه های دیگر در قریه و شهرها تشکیل دادند و علوم عربی، فارسی، حدیث، فقه و تصوف را ترویج دادند از قبیل میر نجم الدین «عزلت» (۹) مولوی محمد صادق (۱۰) جعفر (۱۱) شیرازی، شرف الدین علی «عارف» (۱۲) «میر مرتضی» قانع (۱۳) سیوستانی، و علامه محمد حیات (۱۴) سندی مدنی.

علامه مخدوم محمد هاشم تتوی (المتوفی ۱۱۷۴ هـ / ۱۷۶۰م) سند حدیث (۱۵) از ایشان یافتند، ولی اختلاف در بعضی اعتقادات می داشتند، زیرا که مخدوم معین در تصوف و عرفان مائل بوده و به اهل بیت اطهار محبت تام می داشت. خود اهل تسنن تفضیلی بوده و در مسائل مسلک جداگانه می داشت:

۱ - درباره صحابه کرام رضوان الله علیهم، حضرت علی علیه السلام را فضیلت زیاد می داد.

۲ - ماتم و جزع و فزع امام حسین علیه السلام را جایز قرار می داد.

۳ - کشف صوفیا را، مثل شرعی مثل شرعی حجت می پنداشت

۴ - در مقابله حدیث صحیح، تقلید کسی امام یا پیروی آن اهمیت نمی داد.

۵ - عصمت یازده امام و اهل بیت قایل بود.

۶ - مسائل وحدت الوجود را به سخنرانی خود چنان تشریح می داد که دوران تشریح بعضی مردمان ایشان را دهریه می گفتند.

۷ - آن زمان، علماء عمومی ریش را اهمیت زیاد می دادند و کمتر ریش داشتن یا خضاب رامعیوب می دانستند، مخدوم معین خضاب کردن یا ریش کمتر داشتن را جایز قرار می داد.

مخدوم معین، « به شاه عبداللطیف بهتایی قدس سره » معروف به تارک، ساکن بهت بود، دوست می داشت و آن سالک هدایت و ارشاد اکثر در بلده می رسید، و صحبت زمزمه و قال و حال با هم دست می داد، وقت

رحلت هم صاحب لطیف شمع بزم ایشان بوده اند، که روح پر فتوحش پروانه راه دوست حقیقی شد (۱۶).

شاه لطیف بهتائی عارف و شاعر معروف و مقبول و شاعر ملی سند است و به مخدوم معین دوست و همراز بوده و آخرین سفر همه وداع گفت. شاه لطیف در ابیات خود موسوم به «شاه جو رسالو» (رساله شاه لطیف) تاثیر و عرفان مولانا رومی را آشکار کرده است.

مخدوم معین در سال ۱۱۶۱ هـ / ۱۷۴۷ م وفات یافت. در گورستان «مکلی» تته به پهلوی شیخ خود مخدوم ابوالقاسم نقشبندی مدفون گردید (۱۷).

اکثر صاحب سخنان بلده، تواریخ این واقعه هایلله را به زبان حال و قال گفتند. از آنجمله محمد حسن (۱۸) تتوی (المتوفی ۱۱۶۳ هـ / ۱۷۴۹) تاریخ:

عارف دین معین حق مخدوم	آنکه در عشق جمله تن دل شد
نور ذهنش بمشکلات علوم	در شب جهل بدر کامل شد
باکمالات ظاهری از فکر	باطنش مظهر فضائل شد
بنگاهی که کرد شاهد غیب	عین او گشت و سوی منزل شد
لاجرم سال فوت او گفتند	«قطره در ببحر واصل شد»

(۱۱۶۱ هـ)

میان نعمت الله (۱۹) بن میان عبد الجلیل تتوی (المتوفی ۱۱۷۹ هـ / ۱۷۶۵ م) که استاد میر علی شیر «قانع» تتوی بود. این قطعه گفت:

ای دریغ از قصه وحشت اثر	رحلت آن جان نثار اهل بیت
آن معین الحق و مخدوم الانام	باد روحش در جوار اهل بیت
سال فوتش را چنین گفتا خودش	«وه چه بود او دوستدار اهل بیت»

(۱۱۶۱ هـ)

محمد پناه «رجا» (۲۰) تتوی قطعه سال وفاتش نوشت:



مخدوم بس که بود دنیا معین دین  
در ماتمش دل همه مومن حزین اوست  
واحسرتا چه ماتم یک حشر آفت ست  
هر یک جدا جدا دلش اندوهگین اوست  
میسوخت از تب غم می کرد فکر سال  
یعنی دل «رجا» که محبت گزین اوست  
آمد بسال رحلت او این ندا از غیب  
ناجی شد او که آل محمد «ص» معین اوست

(۱۱۶۱ هـ)

مخدوم محمد معین شاعر پُرگویی بود «تسلیم» تخلص می داشت. در  
هندی دوهیره می گفت و تخلص «بیراگی» داشتند. «قانع (۲۱)» می نویسد:  
«هرچه نسبت به کمالات شان، شاعری دون رتبه است. اما بهر  
استجماع فنون کمال، و هم بنابر اقتضا ذکر مقام، چند شعر زاده طبع گرامی  
مثبت گشت. در جواب میر سید محمد عرف میر پهتو رضوی، این غزل (۲۱)  
انشا فرمودند»

علی ولی چو امام مبین ما شده بود  
هرون توسن افلاک زین ما شده بود  
که گفت بادف و نی درس اتما امروز  
که شکل سجده بهر سو جبین ما شده بود  
ببزم میکده راز ازل عیان دیدم  
که چشم ساعی ما دور بین ما شده بود  
جهاز هوش بخود برده آن پری زادی  
سحر که یک دمکی همنشین ما شده بود  
بزور بازوی مستی چو هستیم بشکست  
کرشمه ات کمکی در کمین ما شده بود  
به شهر عشق ز فتوای بریط و تنبور  
برای نقش خوش دین جعفری «تسلیم»  
سجود کوی خرابات دین ما شده بود  
ز جوهر یمن دل نگین ما شده بود

میر علی شیر «قانع» تتوی، تذکره قاضی عطاء الله تخلص «تاجر»  
بغدادی آورده، او در تصوف دسترس بسی اندوخته، «دروادی شعر قدمی  
افراشت و می گوید:»

ز اسباب جهان حاصل همین جنس غمی دارم

خدا افزون کند این جنس را تا من دمی دارم

در تتبع «تاجر» بغدادی مخدوم معین این غزل (۲۳) سرود و در  
مقطع مصرعه «تاجر» تضمین کرده است و می گوید:

چو آهو نافع ریزی از دم مردان دمی دارم

در این بیدادی وحشت تا که قلاجی رمی دارم

خزان کثرت موهوم نتواند خراش من  
 که رخسار گلم کز بحر وحدت شبنمی دارم  
 ز پیچ و تاب کفر زلف ترسا بچه ای شوخی  
 پریشان گاهم کیش در هم برهمی دارم  
 ز فرهاد نهان وفاش دست غمزده پردازی  
 رباب اضطرابم نغمه زیر و بمی دارم  
 بیا دریوزه کن «تسلیم» زان «تاجر» که میگوید  
 ز اسباب جهان حاصل همین جنس غمی دارم»

مخدوم معین تتوی درس و تدریس را ادامه می داد و نیز شغف و  
 دل بستگی به تصنیف و تألیف را توجه خصوصی داده، بسیار کتابهای به فقه،  
 اصول حدیث، فلسفه و منطق، تصوف، فضایل اهل بیت، اسرار باطنیه و  
 بر اثبات صحابه نوشتند و «قانع» (۲۴) نوشته: «در جمیع علوم تصانیف  
 غریبه از ایشان پیادگار مانده و بسیاری به درس و افاده او صاحب مدرسه و  
 فتوی گردیده»

مخدوم محمد معین، علاقه و دوستی با شاه فقیر الله علوی  
 شکارپوری (المتوفی ۱۱۹۵ هـ / ۱۷۸۱ م) می داشتند و از «مکتوبات شاه  
 فقیر الله علوی» معلوم می شود که شاه ولی الله محدث دهلوی مکاتیب (۲۵)  
 به مخدوم محمد معین می نوشت.

در این وقت نامهای تصانیف مخدوم محمد معین که میسر می آیند  
 این طور (۲۶) هستند:

۱ - الحجة الجلیله فی نقص الحکم بالا فضیله : درین رساله فضیلت حضرت  
 علی علیه السلام را برتر از حضرت ابو بکر رضی الله، حضرت عمر رضی  
 الله، حضرت عثمان رضی الله می نماید.

مخدوم محمد هاشم تتوی (المتوفی ۱۱۷۴ هـ / ۱۷۶۰ م) رد این رساله به نام  
 «السنة النبویه فی حقیقة القطع بالا فضیله» نوشت، و مخدوم عبداللطیف  
 تتوی، مخدوم محمد ابراهیم و علامه محمد حیات سندی مدنی همه ردها  
 نوشتند.

۲ - قررة العینین فی البقاء علی الامام حسین علیه السلام : این رساله درباره  
 جواز ماتم امام حسین علیه السلام نوشته شده است. مخدوم محمد معین در  
 عاشوره محرم مجالس عزا و نوحه و ناز روا می داشتند. اما مخدوم محمد

هاشم تتوی در رد این « رساله کشف الغطاء عما يحل و يحرم من النوح و البكاء نوشت.

۳ - مواهب سید البشر فی حدیث الانمه الاثنی عشر:

این رساله بابت فضایل اهل بیت اظهار است.

۴ - رساله فی تحقیق اهل بیت : این رساله مشتمل به تشریح و توضیح (سورة الاحزاب آیه ۳۳) انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا. ( و از خدا و رسولش اطاعت کنید ، خدا فقط می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت ( و خاندان نبوت ) ببرد و شما را از هر عیب پاک گرداند).

۵ - اثبات رفع الیدین فی الصلوة : دو رساله یکی عربی و دیگر فارسی است در بیان اثبات رفع الیدین ( در رکوع و سجود )

۶ - ایقاظ الوسنان : ( در بحث کفأت قریش )

۷ - غایة الفسخ لمسئلة النسخ : ( در بحث نسخ اجتهادی )

۸ - رساله فی بحث حدیث المصراة (در اثبات آنکه این حدیث موافق قیاس است )

۹ - غایة الايضاح فی المحاكمة بین النووی و ابن الصلاح : ( اصول حدیث )

۱۰ - ابراز الضمیر للمنتصف الخبیر : (در بیان آنکه آثار صحابه مقاومت احادیث مرفوعه را نمی کنند).

۱۱ - انوار لوجد من مخ المجد : ( در بحث اسرار باطنه مطابق ذوق صوفیه )

۱۲ - رساله مفردة فی انتقاد الموضحین من فتح القدير : (تنقید بر کتاب کمال الدین بن الهمام « فتح القدير »

۱۳ - رساله فی تحقیق معنی حدیث « لانورث ما ترکنا صدقة»

۱۴ - رساله در اثبات اسلام ابی طالب

۱۵ - رساله فی اثبات التناسخ .

۱۶ - رساله فی الجواب عما تمسک به الامام بن الهمام : ( در بحث تقدیم قراء بر اعلم امامت « مُروا ابابکر فلیصل بالناس » در جواب حافظ کمال الدین ابن همام المتوفی ۸۶۱ هـ / ۵۷ - ۱۴۵۶ م)

۱۷ - الجواهر الثمین : ( بحث فلسفیانہ بوجود آمدن جهان و فنا شدن

۱۸ - الخواطب للتصوف : ( تصوف )

- ۱۹ - رفع العین
- ۲۰ - وحدة الوجود و الموجود ( فلسفه تصوف )
- ۲۱ - رسالة الاعتدالات الاربعة : ( منطق و فلسفه )
- ۲۲ - مطارحات التحقيق في برهان التطبيق ( فلسفه )
- ۲۳ - رفع الاشكال و الزحمة : ( تشریح و توضیح بعضی از اقوالهای شیخ محی الدین ابن عربی )
- ۲۴ - رسالة الكلى الطبعی ( منطق )
- ۲۵ - الحق الصریح : ( دربارہ سماع موتی ، بحث فلسفیانہ )
- ۲۶ - حاشیة شرح زوراء : ( فلسفه و منطق )
- ۲۷ - المدار المديمة على حاشیة القديمة ( علم کلام )
- ۲۸ - رسالة بالاجوبة الفاضلة للاسئلة العشرة الكاملة
- ۲۹ - غاية ما ظهر الاضعف الانام في ان الكلام المتحمل لا يوجب
- ۳۰ - شرح ديوان حافظ
- ۳۱ - مجمع النكات.
- ۳۲ - بهجة النظائر في براءة الابرار : در این رساله جواب اعتراضات مخدوم محمد هاشم تنوی و دیگرها نوشته شده )
- ۳۳ - مجموعه رسائل ( ۱۷ رسائل )
- ۳۴ - همان ( ۱۵ رسائل )
- ۳۵ - شرح رموز عقائد الصوفیه
- میر علی شیر «قانع» تنوی (۲۷) دربارهٔ دیباچه و قطعه تاریخ این کتاب نوشته است که : « اشرف الدین علی « عارف » از همراهیان و مصاحبان نواب مهابت خان و خدمت احتساب داشته ، خیلی مرد پُر کار مستعد فضیلت شعار بوده. از خدمت مخدوم معین استفادۀ علمی می نمود. این رساله به تحریک نواب مهابت خان والی تنه نوشته شد و « عارف » دیباچه و این قطعه مشتمل بر تاریخ آن کتاب نوشت »:

که کند زر بیک گناه زر خاص  
زبدهٔ عارفان خاص الخاص  
آسمان قدر آفتاب دلاص  
منظر اهل فقر از اخلاص  
که بحکمش بود فلک رقاص

کیمیای دلان معین الحق  
قدوةٔ عالمان پاک سرشت  
کرده بر وفق خواهش نواب  
مرجع اهل دولت از مکننت  
خان صفوت نشان مهابت خان

شرح رمز عقاید صوفی      شیخ فیروز آبروی خواص  
سال وی بر زبان «عارف» راند      ملهم غیب «آیت اخلاص»  
(۱۱۲۳ھ)

- ۳۶ - التسليم من السقطات الوهية و القول السقيم :  
(در ردّ این رساله : مخدوم محمد ہاشم تتوی « القسطاس المستقیم » نوشت)  
۳۷ - رساله اویسیہ (۲۸) (فارسی) بحث بر طریقہ اویسیہ .  
(مکتوب شاہ لطیف بہتانی بہ مخدوم محمد معین و جواب آن)  
۳۸ - دراسات اللیب فی الاسوۃ الحسنۃ بالحبیب مطبوعہ - چاپ اول  
لاہور ۱۲۸۴ھ / ۱۸۶۶م - محمد ابراہیم پنجابی سودگران دہلی  
مطبوعہ چاپ دوم سندھی ادبی بورڈ (کراچی) ۱۳۷۶ھ / ۱۹۵۷م.  
(این آخرین تصنیف مخدوم معین است و دوازده دراسات دارد. درباره  
حدیث و فقہ بحث می کند و در مسائل شرعیہ نتیجہ اخذ می کند کہ حدیث  
رسول اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اصل بنیاد و پایہ است و در مقابل این  
تقلید کورانہ جہل است .

#### منابع و مآخذ:

- ۱ - مولانا دین محمد وفانی : تذکرہ مشاہیر سند : (سندی) ص ۱۵۸ سندھی ادبی بورڈ  
حیدرآباد سند ۱۹۷۴م.  
همان (اردو) س - ۱ - ب ۱۹۹۱م حصہ اول (ص ۱۵۲ - ۱۵۸).  
۲ - همان .  
۳ - میر علی شیر «قانع» تتوی : تذکرہ مقالات الشعراء ، ص ۴۵۰ س . ا. ب (کراچی)  
۱۹۵۷م.  
۴ - همان ، ص ۲۲۱.  
۵ - تکملہ مقالات الشعراء: محمد ابراہیم «خلیل» تتوی س. ا. ب (کراچی) ۱۹۵۸م.  
۶ - سہ ماہی «مہران» سالگرہ نمبر ۲۲ نوامبر ۱۹۵۹م. مقالہ : غلام مصطفی قاسمی ، شاہ  
ولی اللہ و علمی تعلق بہ سند « ص ۵۳ (سندی).  
۷ - همان و مخدوم محمد معین تتوی دراسات اللیب فی الاسوۃ الحسنۃ بالحبیب ص ۸  
- س . ا. ب (کراچی) ۱۳۷۶ھ / ۱۹۵۷م.  
۸ - مولانا عبید اللہ سندھی : شاہ ولی اللہ اور ان کی سیاسی تحریک (اردو) سندھ ساگر  
اکیڈمی ، لاہور ۱۹۵۲م.  
۹ - «قانع» تتوی (همان) ص ۴۳۷.

- ۱۰ - همان ص ۳۶۰ .  
 ۱۱ - همان ص ۱۵۰ .  
 ۱۲ - همان ص ۳۸۴ .  
 ۱۳ - همان ص ۵۲۹ .  
 ۱۴ - اعجاز الحق قدوسی : تاریخ سندھ حصہ دوم ص ۵۵۹ ، مرکزی اردو بورڈ ، گلبرگ ، لاہور مئی ۱۹۷۴ م .  
 ۱۵ - مولانا دین محمد وفائی : همان صص ۱۵۹ - ۱۶۰ .  
 ۱۶ - «قانع» همان صص ۱۲۱ - ۱۲۲ .  
 ۱۷ - همان ص ۱۲۳ .  
 ۱۸ - همان ص ۱۲۳ - ۱۲۴ .  
 ۱۹ - همان ص ۱۲۵ .  
 ۲۰ - همان  
 ۲۱ - همان ۱۲۶  
 ۲۲ - همان صص ۱۲۹ - ۱۳۰ .  
 ۲۳ - همان صص ۱۲۶ - ۱۲۷ .  
 ۲۴ - همان ۱۲۲ .  
 ۲۵ - مولانا وفائی : همان صص ۱۶۱ - ۱۶۲ .  
 ۲۶ - همان ص ۱۶۲ تا ۱۶۳ و تکملہ «خلیل» تنوی : همان صص ۲۴۳ - ۲۴۴ .  
 ۲۷ - «قانع» تنوی : همان - صص ۳۸۴ - ۳۸۵ .  
 ۲۸ - مخدوم محمد معین تنوی : «رسالہ اویسیہ» فارسی باستفسار شاہ عبداللطیف بہتانی . (متن فارسی بدون نسخہ خطی ترجمہ ، حواشی و تعلیقات (اردو) مولف داکٹر محمد عبدالمقیت شاکر حلیمی ، زیب ادبی مرکز حیدرآباد سندھ ۲۰۰۲ م .  
 همان - مترجم و حواشی و تعلیقات و بانسخہ خطی : نیاز ہمایونی (سندی) شاہ عبداللطیف - ثقافتی مرکز ، بہت شاہ ۲۰۰۵ / ۱۴۲۶ م .

\*\*\*\*\*

## شعر فارسی امروز شبه قاره

دکتر سید وحید اشرف<sup>۱</sup>

### قصیده نعتیه

از عفو و عدل ظلم و ستم را بریده سر  
مالیده زیر پای همه ظلم و شورو شر  
اویگه جان خود را بینداخت در خطر  
هر یک عدو بخواست که خونش کند بدر  
دشمن بشد به دادن آزار تیز تر  
تبلیغ او بچند زن و مرد کرد اثر  
حق راه خار بوده درین حال پُر خطر  
ایجاد کرد دشمن حق نو به نو ضرر  
بی آب و دانه، خواب و خورش، توشه و ثمر  
سه سال ماندند درین حال مستمر  
از شعب آمدند همه مومنان بدر  
برپا بجای بدر بشد جنگ پُر خطر  
با اسپ و اشتر و زره و نیزه و سپر  
هیچ است در مقابل ما چند صد نفر  
چون آن شکست، بود عکاشه شکسته تر  
افتاده چوب او را بدادند زودتر  
گشتند مومنان کنون بی خوف بیشتر  
در بدر بوده معجزه ها بعد یک دگر  
ز آنان شدند کشته و قیدی و منتشر  
رمضان بود و عید بُده آخرش سحر  
آنها نگاه داشتند اصحاب معتبر  
بوده چه غمگسار و چه همدرد و چاره گر  
دل را نه زخم داد نه تن را کسی ضرر  
خوراندند آن که بُده هرچه خوبتر

خیرالبشر<sup>(ص)</sup>، بکرد عیان رتبه بشر  
تعمیر اجتماع بشد بر بنای عدل  
اعدای دین شدند بمگه بلای جان  
تنها بگفت کلمه حق را میان شان  
الله حکم داد نبی<sup>(ص)</sup>، را که صبر کن  
تبلیغ دین ز حکم خدای او ادامه داد  
رفتن براه حق بُده، رفتن ز جان خود  
چون عده ای قبول بکردند راه حق  
این مؤمنان به شعب ابوطالب ماندند  
بودند گرسنه ضعفا؛ بچه ها، زنان  
آخر نمود معجزه پیغمبر زمان  
تعداد مومنان سه صد و چند چون بشد  
گرد آمدند سیزده صد مرد جان سپار  
گفتند ما کنیم سه صد را مثال گرد  
العون نام خنجر حضرت عکاشه بود  
آمد حضور حضرت خیر الانام<sup>(ص)</sup> او  
شمشیر بُرآن گشت به دست عکاشه چوب  
این واقعه برای مثال است ای رفیق  
خوردند دشمنان دین آخر شکست فاش  
دو سال هجری بود که این واقعه نمود  
در قید آمدند بسی دشمنان دین  
با دشمنان چه کرد نبی<sup>(ص)</sup> یاد کردنی ست  
اصحاب را بداد نبی حکم آنچنان  
اصحاب داشتند همه را چو میهمان

آخر نبی(ص) بگفت دهد فدیة هر کسی بودند چند قیدیان مفلس چنانکه کس چون روشنائی دل انسان ز علم هست آنرا نبی(ص) بگفت به تعلیم بچگان

حالا بکن توجه به روداد مختصر

در مکه آنچه کرد نبی(ص)، یافت چون ظفر

در مکه شد زیاد دغا، مکر و شور و شر بودن به مکه فتنه، بود بس شدید تر شعله شود گذاشته باشی اگر شرر بودند زیر دشمنان، اسلام شد زبر باطل برفت و حق همه جا شد بلندتر وانکس که حق گذاشت بیفتاد در سقر انسان بوده است ز یک مادر و پدر در خاور است یا که بماند بباختر هر یک بشد رها ز همه مرد و زن پسر از جرم شان کسی نتوان کرد درگزر آخر شدند این همه فی النار و السقر

دادند مومنان درین جنگ خیر و شر

جان و متاع و خانه و اموال و سیم و زر

بودند دشمنان دین پیمان شکن هنوز چون فتنه هست اشد من القتل برزمین اول نبی(ص) به مکه سر فتنه قطع کرد بالا شد اکنون قوت اسلام در عرب آخر نبی(ص) برفت به کعبه طواف کرد آنکس که حق گزید سلامت ببرد راه پیغامبر(ص) شکست سرنخوت و بگفت انسان یکی ست فرق نباشد ز نسل و رنگ پیغامبر(ص) بگفت نگیریم انتقام بودند چند قاتل و سفاک در قریش اینان فقط چهار کس از مرد و زن بدند

کشته شدند از اینان چندین پدر، پسر قربان شدند مومنان هم از دل و جگر تا مومنان شدند به پیکار باظفر چون شد شکست مومنان؟ پرسی زمن اگر ممتاز بود هر دو، جدا شد ز یک دگر از دادن تن و جان کنند آن همه حذر انعام حق بود تو اگر یافتی ظفر

از دین حق بداد شهان را نبی(ص) خبر

با نامه ها به آنان فرستاد نامه بر

هم مومنان در ره حق جان باختند خوردن شکست هم چو ز تقدیر می شود گاهی نمود معجزه پیغمبر زمان «ص» من نکته ای بگویمت آنرا شنو ز هوش آمیخته نماید منافق به مومنان آرد صف منافقان در جنگ انتشار اشرف جهاد در ره حق استقامت است



تعظیم کرد و داشته آنرا به چشم و سر  
شد مسلمان صاحب ایمان معتبر  
حاطب ببرد نامه ز حیث پیامبر  
لیکن پیام حق به دل او نکرد اثر  
تا شاه فارس کسری قبولش کند مگر  
در ملک فارس کسر بیفتاد زودتر  
در زیر پای مسلمان با اسپ و شتر و خر  
مانند هودّه<sup>۱</sup>، هرقل<sup>۲</sup> و مُنذر<sup>۳</sup>، ابی شمر<sup>۴</sup>  
بعضی شدند منتظر نامه دگر  
از قتل و جنگ و خون بکرده است او حذر  
خود را دفاع کرد چو شد مورد خطر

تبلیغ داستان دین است ای وحید

با عقل دین بسازد و در دل کند اثر

چون نامه را بیافت نجاشی شه حبش  
دعوت قبول کرد نجاشی شه حبش  
آن وقت شاه مصر مُقوقش لقب بداشت  
خوش آمدید گفت شه مصر مر و را  
ارسال کرد نامه دعوت نبی(ص) به فارس  
کسری بفیظ آمد و تکسیر نامه کرد  
یعنی نبی(ص) بگفت عجم زود می شود  
با نامه ها به شاهان برفتند قاصدان  
کردند بعضی دعوت اسلام را قبول  
تبلیغ دین بکرد نبی(ص) باطریق امن  
لیکن ز دشمنان چو ره امن بسته شد

دکتر محمود احمد غازی<sup>۵</sup>

## جهان من و تو

اگرچه نخل بلند است، برگ و برندهد،<sup>۶</sup>  
اگرچه زیر و بمی می زند شرر ندهد  
حریف ما از سلیمی به جز خبر ندهد  
جهان تو خاک مرده که یک ثمر ندهد  
شود فنا هر شجر، خار و خس ثمر ندهد  
لذیذ تر بستر قز دهد سحر ندهد  
گران کند خستگی، حکمت و نظر ندهد

شهر بسی شوخ و شنگ است بوی بشر ندهد  
نمی دهد خبری از مقام دل مطرب  
نمی خرامد سوئی آن حریم ناز و نیاز  
جهان من به دل زار و بی قرار روشن  
به گلستان خرد چون نمی رسد یم دل  
جهان مغرب همه کور و کر چون شب تاریک  
دراز هست خمار شراب مغربیان

۱ - حاکم یمامه

۲ - قیصر روم

۳ - حاکم بحرین

۴ - حاکم دمشق

۵ - استاد دانشکده شریعه و حقوق، دانشگاه بین المللی اسلامی، اسلام آباد

۶ - مصراع از علامه اقبال (زبور عجم)

دکتر محمد ولی الحق انصاری<sup>۱</sup>

## از چشم حقیقت بین

رفتم به زمین اما معدوم نه خواهم شد  
 هر دست ستم بریان از آتش آهم شد  
 اکلیل جهانبانی خم پیش کلاهم شد  
 در خاک وجود ما آمیخته باهم شد  
 بی پایان چو دریا شد هر چند فنا هم شد  
 گوهر ز خزف کم در ارزش به نگاهم شد  
 توبه زگنه کردم، این نیز گناهم شد  
 بر بادی کردارم زین خواهش جا هم شد  
 چون مایده عیسی از غیب فراهم شد  
 چون شامل حال من تایید خدا هم شد  
 شاداب چو شاخ گل این توده کاهم شد  
 هر درد و غم و حرمان اکنون به پناهم شد  
 از جلوه تو روشن این روز سیاهم شد  
 از پای خران هرگز پامال نه راهم شد

از حادثه مرگم مسدود نه راهم شد  
 هر فتنه گری مسموم از زیر نگاهم شد  
 تسخیر جهان کردم زین خامه که من دارم  
 با نور رخ یزدان بد فطرتی شیطان  
 آن قطره که خود را در دریای عمیق انداخت  
 از چشم حقیقت بین بر آن چو نظر کردم  
 تکیه نه زدم بر عفو این نیز خطایم بود  
 بهر کمک ایشان رفتم به در دونان  
 چو مقصدم عالی بود، هر آنچه طلب کردم  
 هرگز رخ ناکامی دیدم نه به کار خود  
 بر دشت حیاتم چون ابرکرمش بارید  
 بهتر ز دلم جایی دیدند نه در عالم  
 در عالم جانم تو خورشید جهانتابی  
 کج فهمان ز تقلیدم ماندند «ولی» عاجز

عظمی زرین نازیه<sup>۲</sup>

## راز عشق

خبر رسید که با وی نگار می آید  
 مرا صدای خوش سبزوار می آید  
 چو راز عشق بگفتی به دار می آید  
 مریدتان به در و بر مزار می آید  
 غزل شنیدم و هر دم قرار می آید

دلَم شگفته هوای بهار می آید  
 همه هوای اروپا، ایتالیا دارند  
 مگو حدیث دلت بازمان بی پروا  
 بگو به روضه اقدس که ای امام رضا(ع)  
 شنید درد درونم بگفت ای «زرین»

۱ - استاد و رئیس بازنشسته گروه فارسی دانشگاه لکهنو (هند)

۲ - مربی گروه آموزشی فارسی دانشگاه بانوان لاهور - لاهور.

دکتر معین نظامی<sup>۱</sup>

غزالِ غزل

داری به دل خیالِ نگاری هنوز هم  
هستی اگر تو بر سرِ یاری هنوز هم  
بنشسته ام به راهگزاری هنوز هم  
گنجینه ها ز بهرِ نثاری هنوز هم  
خورسند از خلیدنِ خاری هنوز هم  
آن چلچراغِ بوس و کناری هنوز هم  
در دشتِ نجدِ ناقه سواری هنوز هم  
باقی است پیشِ من دوسه تاری هنوز هم  
'بامن به خنده گفت که باری هنوز هم،'  
'رقصد درونِ سینه شراری هنوز هم،'  
کز فکرِ من نیامده کاری هنوز هم  
چون چشمه های کوهی جاری هنوز هم

گفتا به عشقِ حوصله داری هنوز هم  
گفتم که عاشقم به جمالِ تو همچنان  
ای نورِ دیده دل و جانم! به انتظار  
دارم به چشم و دل ز گهرهای گونه گون  
بویِ گلِ امیدی و هستم به یادِ تو  
در خلوتِ خیال به نامِ تو روشن است  
چون گرد بادِ شوق به دنبالِ محمل است  
از خرقة ای که دوش به میخانه پاره شد  
طرحِ غزل ز مصرعِ حدادِ عادل است  
اکرام هم چه نغز به جان آتشم زده است  
ده بیت شعر گفتم و احساس می کنم  
دارم به دلِ خیالِ غزالِ غزل معین

دکتر علی کمیل قزلباش<sup>۲</sup>

چشم و دل به راه

زینهار دل به پای گریبان نه داده ایم  
مثل دلِ حسینِ عیان و گشاده ایم  
تا آسمان می رویم و پا پیاده ایم  
چون خود ز خود کشیده سری، مثل جاده ایم  
کی چشم و دل به راه و دم او نهاده ایم

ما سر به راه و در کفِ مشکل نهاده ایم  
مثل سر یزیدِ نیم سرگران وقت  
پرواز ما اسیر پر و بال نیسیه نیست  
رهر و رجوع می کند از ما که مرجع ایم  
ما بُرده ایم دست به اوجِ بلندِ تاج

۱ - مدیر گروه فارسی، دانشکده خاورشناسی، دانشگاه پنجاب، لاهور

۲ - سراینده ساکن کویت

سید سلمان رضوی<sup>۱</sup>

## دلدار کرد

عشق عقبی بی تدبیر حال من را خوار کرد  
 زیست را با وصف هر مردانگی بیمار کرد  
 تخته ای گل چادری مهتاب خوشبوی حیات  
 گرد و پیشم هرچه خوش بوده همه بی کار کرد  
 من که بوسیدم جبین هر بلائی ناگهان  
 باخوشی ، این تماشای حزین دلدار کرد  
 محتسب آمد تمام میکند برباد شد  
 زاهدان یک نظر گفتند باده خوار کرد  
 هرکه در دربار طلبیده نشد طلبیده بود  
 این تحیر پول دست حاجب دربار کرد  
 هر شبم در آرزویت گشت هجرانم طویل  
 تا دم آخر دمید و اختصار کار کرد  
 زیست کردن امر واجب بود ای مرگ جمیل  
 تو به سلمانیت مذاق کار یک غمخوار کرد

احمد شهریار<sup>۲</sup>

## هست و بود

خلق می گوید که دیشب آن تغافل زاد ما  
 در دل ما محشرستان است، لیکن از ادب  
 ز آن دمی کز آرزوی خنده رو گردانده ایم  
 صد چمن جوش بهار و صد گلستان رنگ و بوست  
 هست و بود این جهان از فکر ما بالیده است  
 با هزاران نوک ناخن یک گره نتوان گشود  
 یاد ما می کرد و ما را می ربود از یاد ما  
 نکهت گل می رسد در گوش ما، فریاد ما  
 لشکر غم می رسد بهر مبارک باد ما!  
 با چه ها ، پهلو زند یک غنچه استعداد ما!  
 بودن صید است عکس حسرت صیاد ما  
 مشکل افتاده است بسکه صنعت ایجاد ما

۱ - سراینده مقیم اسلام آباد

۲ - سراینده ساکن کویته

دکتر فائزه زهرا میرزا<sup>۱</sup>

### انتظار

چشم بینا کور شد از انتظار  
روح من رنجور شد از انتظار  
مقصد جان دور شد از انتظار  
کاسته هر نور شد از انتظار  
گوهری مستور شد از انتظار  
نعره پرزور شد از انتظار  
هر بت من حور شد از انتظار  
تا کلیم طور شد از انتظار  
چون زلیخا بور شد از انتظار  
ختم، شب دیجور شد از انتظار

زندگی پرشور شد از انتظار  
تلخی دوران کرده تلخ کام  
گرچه مطلوب دلم نزدیک بس  
موج غم دل را به غرق خون کرد  
تا نباشد کس ثنا خوان گهر  
بس قرار دل نمی باشد ز عشق  
طاقت جنت نباشد در جهان  
شعله عشقش ربوده جان ز تن  
یوسف قلبم شده محزون و زار  
«فائزه» بشنو نوید روز خوش

دکتر سید قاسم جلال<sup>۲</sup>

### زمزمه ناشنیده

مثل شعاع مهر، سحر آفریده ام  
بشنو! هنوز زمزمه ناشنیده ام  
أفعی! میا قریب که مردم گزیده ام  
نزد تو محض یوسف دامن دریده ام  
پیش زمانه محض غزال رمیده ام  
در جسم قوم صورت قلب تپیده ام  
حالا «جلال» من ثمر ناچشیده ام

نی شمع صبح، نی شب ظلمت چکیده ام  
عصر جدید! سامعه گم کرده ای گجا  
کارتو کرده اند همه دوستان من  
معلوم گن ز قلب زلیخا بهای من  
از راز مُشک نافه شناسانه شد کسی  
آن شاعرم که دشمن افکار جامد است  
دور است دست دهر ز شاخ کلام من

۱ - مرتبی گروه فارسی دانشگاه کراچی، کراچی

۲ - سراینده ساکن بهاولپور

دکتر اسلم انصاری<sup>۱</sup>

## حُسن گفتار

پرسش: بیجاست، گفتم: اینچنین رفتار؟ گفت:  
گفتمش: چونست خوبان را ز گفتن عار؟ گفت:  
عشق ما پیداست از گفتار و از کردار، گفت:  
گفتمش: آنان کیانند؟ آن بت شهکار گفت:  
گفتمش: من هم ازین باده شوم سرشار، گفت:  
گفتمش: بشناس حزنِ خاطرَم در کار، گفت:  
گفتمش: اینک بین این داغ و زخمِ خار، گفت:  
گفتمش: عمریست باشم اندرین گلزار، گفت:  
گفتمش: آحسنِت، بارک الله، خوش گفتار! گفت:  
نرم نرمک آخرش حرفِ وفا صدبار گفت

گفتمش: آخر چرا برهم شدی ای یار! گفت:  
حرف ناهنجار کس کی درخورِ پاسخ بود  
دیدن ما بس بود اهل هوس را، گفتمش:  
جز پی اهل وفا حرفی نریزد نطق ما  
در ره عشق و وفا جمعی رضا جوین دوست  
مستی و سرشاری اهل وفا باشد دگر  
گر وفاداری بیای و داغهای دل نما  
خارزار عشق را گلشن بدان، گر عاشقی  
گر بیائی اندرین ره، بامرادت میرسی  
دامن امید از دست مده، گفتم چه خوب!

جاوید اقبال قزلباش<sup>۲</sup>

## عطار

صاحبان عشق و عرفان را ز آن سردار شد  
پیچ هرکوی دیارش راهنمای یار شد  
مثل گل از بو جدا او همنشین خار شد  
در فراق کوچه جانان شیش هم تار شد  
هر کسی با من بیآمد روح او سرشار شد  
داستان بس مفصل بر دل من بار شد  
حَبْذا امروز پس این دل سوی عطار شد  
دستگیرم بود معشوقم که دشمن خوار شد

هفت شهر عشق را پیمود او عطار شد  
هرکسی در نورگیری زان فلک هشیار شد  
باده خم چشیده رهسپار دار شد  
محو و غرق منظر بازیچه عالم که بُد  
گفت می نوشم ز دست آن محبوب الست  
چرخ نیلی فام بر حالَم ترحم می کند  
موسم گل هم برفت وقته پاییز است  
هفت خوان مشکلم «جاوید» طی کردم چنان

۱ - فارسیگوی مقیم ملتان

۲ - فارسی سرای ساکن راولپندی / اسلام آباد

### شکست واژه دل

ز موج حادثه ویران شود لانه دل  
فسرد و ریخت تمنا به هر نشانه دل  
ز حرف بی تحمل ات خموش خانه دل  
ز سرد مهری مهتر خراب ساحة دل  
از آن غروب محبت شنو فسانه دل  
که تا ابد نشود گرم رودخانه دل  
بین که بسملم اکنون زهر ترانه دل  
تو پا گرفتی و رفتی زهر بهانه دل  
برو که محو نگردی ز هر کرانه دل  
توئی گنج خموشانه در خزانه دل  
رمید حرف مروت شکست واژه دل

ز اشک و آه متاثر شود خانه دل  
تو ای که چشم تمنا به آن قدوم تو بود  
تو آن عظیم و بلند پایه بر دماغ و دلم  
تو آن شکوه بلند عمارتم بودی  
نشاط و سرکش و بی باک به سرزمین طلوع  
چنان شکست دلم، سرد مهر بی رحمت  
نبود حرف مروت که بر زبان زدی  
وجود مهر مرا شست اشک از قلبت  
برو که یاد تو هرگز نمی رود از دل  
اگر ز چشم برفتی ز دل نخواهی رفت  
غبار عشق تمام وجود من افسرد

صدیق تاثیر<sup>۲</sup>

### آشکارم نه حجابم

شاعر حُسن و شبام تنناها یا هو!  
لفظ و معنی نه کتابم تنناها یا هو!  
فارغ از جام شرابم تنناها یا هو!  
دم بدم پا به رکابم تنناها یا هو  
آشکارم نه حجابم تنناها یا هو!  
من که خارم نه گلابم تنناها یا هو  
طبع چون موج چنابم\* تنناها یا هو!

عاشق و مست خرابم تنناها یا هو!  
لوح و قلم نه نگارش نه خیال و مضمون  
نشه فکر دهد لطف فزون از باده  
می دود رخس تمنا به جهان هر طرفی!  
مثل عنقا به جهانی نه مرا دید کسی  
می کنم فکر خزان و نه بهاری طلبم!  
جوش «تاثیر» تراود نه چرا از سخنم؟

۱ - مربی زبان دری در دانشگاه ملی زبان های نوین - اسلام آباد

۲ - سراینده ساکن شیخوپوره پنجاب - پاکستان

\* - چناب اسم یکی از پنج رودخانه که به مناسبت آن اسم استان « پنجاب » است

سمن عزیز<sup>۱</sup>

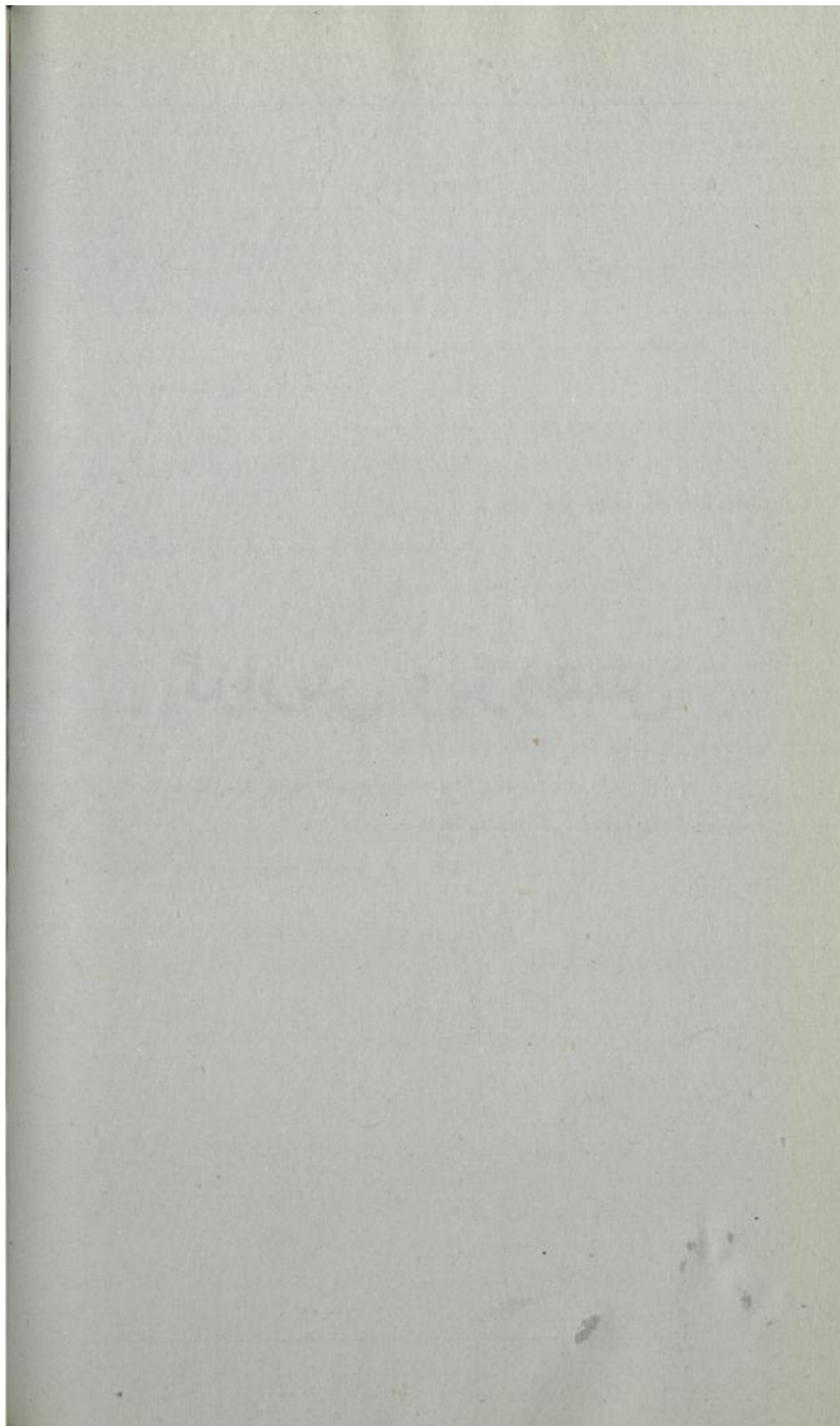
## خوش فهمی

نیامد یار من امروز و فکرش جلوۀ جانان  
صدای او رسد بر گوش و باشد روح را سامان  
نیامد او چرا پیشم، بود بند دل ریشم  
و لیکن با همه زحمت، به دیدارم شده خواهان  
در آنجا بودم آن دم من، چرا او را ندیدم من؟  
همی اندیشه دارم من، خدا همراه او هر آن  
همه دم منتظر باشد، همه ساعت برای من  
هر آن چهره که او بیند، خیال من در او پیچان  
نباشد صبر او اکنون، ز دوستان حال من پرسد  
خدایا بر دلم رحمی، چرا ناید گل دامان  
چو دیگر روز رفتم من، همی دیدم و را بی تاب  
شدم جویا ز استادم، چه گفت دیروز آن خوبان  
زلبخندش به دست آمد که طنز او بود انکار  
همی اندیشه کردم من، که خوش فهمی شده یک آن  
«سمن» پیوسته می گوید: «من آن خوشبو گلم هر جا»  
دل آینه دارم من، همیشه در ره جانان

\*\*\*\*\*



# گزارش و پژوهش



## خدمات استاد حسن انوشه در زمینه ادبیات فارسی

زبان و ادبیات فارسی به فرهنگ و تمدن بشری خدمات ارزنده ای داشته و بزرگانی را پرورده که آوازه جهانی دارند. در جامعه ادب فارسی امروزه نیز شخصیت‌های وجود دارند که زندگانی خودشان را در ترویج و گسترش این زبان صرف کرده اند و یکی از آنان استاد حسن انوشه مرد دانشنامه ادب فارسی است. مرکز دانشنامه ادب فارسی مرکز علم و ادب و تحقیق و پژوهش است که تقریباً ۱۳ سال پیش تأسیس شد و در این مدت کوتاه به سبب تألیفات و خدمات ادبی گرانبهای خود نه تنها در ایران بلکه در خارج از ایران هم شناخت ویژه ای دارد. مرکز دانشنامه ادب فارسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی و مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی برای ما دانشجویان دوره دکتری دانشگاه تهران، آموزشگاه دومی بوده است که در آنها ما کار نوشتار، تحقیق، پژوهش و ترجمه را یاد گرفتیم و تقریباً تا چهار سال به دامن دانشمندان، پژوهشگران و استادان این مراکز وابستگی داشتیم و از آنان کسب فیض کردیم. این مراکز برای ما به هیچ نوع کمتر از دانشگاه تهران نبوده است. علاوه بر بنده، از جمله استادان دانشگاه های پاکستان که به مرکز دانشنامه ادب فارسی وابستگی داشته و مقالاتی نوشته اند می توان جناب دکتر سلیم مظهر، جناب دکتر عارف نوشاهی و جناب دکتر اقبال شاهد را نام برد.

استاد حسن انوشه که مردی است عالم، متواضع، شایسته و علم دوست، در جمع آوری کتاب‌ها و تألیف دانشنامه کوشش و تلاش‌هایی

می نموده است که در حقیقت بی عشق به ادبیات شیرین فارسی مشکل است. امروزه وی از معدود چند افراد ادبی ایران است که در شناخت ادب فارسی پاکستان در ایران خدمات شایانی انجام داده است. استاد انوشه نه تنها در جامعه ادبی کشور خودش فعالیت بسزایی دارد، بلکه با شخصیات علمی و ادبی معاصر شبه قاره پاکستان و هند، افغانستان، آسیای مرکزی، قفقاز و ترکیه آشنایی کامل و روابط احسن دارد. به همین سبب، چون هر فردی از جوامع ادبی فارسی از کشورهای مذکور وارد ایران می شود، از همه اول به استاد تماس می گیرد و به زیارت مرکز به آن اداره حضور پیدا می کند.

استاد حسن انوشه که فارغ التحصیل دانشگاه تهران است، تقریباً ۳۵ سال پیش کار نوشتن را آغاز کرد. مدتی هم با دایرة المعارف تشیع همکاری داشت و تا جلد دهم دایرة المعارف با این مجموعه کار کرد. مقالات وی بسیاری از صفحات دایرة المعارف تشیع را به خود اختصاص داده است. اولین اثرش ترجمه تاریخ غزنویان به بازار فرستاد. «ایران و تمدن ایرانی» مجموعه چهار جلدی «تاریخ ایران» از انتشارات دانشگاه کیمبریج. «ایران در سپیده دم تاریخ» و «فرهنگ زندگی نامه ها» عناوین بخشی از ترجمه های اوست. وی تألیف «دانشنامه ادب فارسی» را به عهده گرفته و تاکنون هفت جلد از این مجموعه را راهی بازار نشر کرده است و جلد های بعدی این اثر سترگ نیز در راه است.

تألیف دانشنامه ادب فارسی تقریباً از اواخر شهریور ۱۳۷۵ هـ. ش شروع شد. در سال ۱۳۷۵ هـ. ش، اولین جلد آن که به آسیای مرکزی اختصاص داشت، چاپ و منتشر شد. و بعد از آن یک جلد فرهنگنامه ادب فارسی ویژه ی اصطلاحات و مبانی و موضوعات ادب فارسی که قطور ترین جلد دانشنامه هم به حساب می آید و در ۱۵۵۰ صفحه فراهم آمد، منتشر شد. جلد بعدی دانشنامه ادب فارسی را به صورت ویژه برای افغانستان منتشر و

بعد از آن در سه جلد « ادب فارسی در شبه قاره » یعنی پاکستان ، هند ، بنگلادش و نواحی مجاور تالیف و تدوین شد. آخرین جلد که جلد هفتم بود، ویژه ای ادب فارسی در قفقاز بود که اخیراً به بازار آمد. جلد بعدی دانشنامه ادب فارسی در آسیای صغیر شامل ترکیه و کشورهای بالکان خواهد بود. در پی اش « دانشنامه زبان فارسی در کشورهای عرب » خواهد آمد. این دو سه جلد که به پایان برساند، استاد تصمیم دارد از سال بعد وارد حوزه ادبیات فارسی در ایران بشود و گمانم چهار پنج جلد هم به ایران اختصاص داده می شود. یک جلد جداگانه به نام « فارسی پژوهان و مراکز فارسی پژوهشی جهان » تالیف و تدوین خواهد شد.

دانشنامه ادب فارسی در شبه قاره مشتمل است بر ۳ جلد. در این کتاب ، شاعران ، نویسندگان، عالمان ، ادیبان ، مؤرخان و کتابهای مهم فارسی این منطقه به تفصیل معرفی شده است. افزون بر این ، موضوعات مهم فارسی شبه قاره نیز در این کتاب به خوبی مورد توجه قرار گرفته است . جنبه جالب و جذاب این دانشنامه ، جنبه ای است که به ادبیات معاصر فارسی شبه قاره اختصاص دارد. به نظر بنده اصلی ترین هدف این دانشنامه، نشان دادن سهم فرهنگ ایرانی و زبان و ادب فارسی در تاریخ و فرهنگ شبه قاره و بررسی اشتراک ها و پیوندهای دیرین این دوسرزمین است.

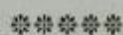
در جامعه ادب فارسی ما، اغلب کارهای بزرگ فرهنگی به صورت انفرادی صورت گرفت. فرهنگ معین، کتاب کوچه شاملو و ده ها اثر دیگر. در اینجا باید به نکته ای اشاره کنیم و استاد هم به آن موضع متوجه است. باوجود اینکه مدت ها از کار و تألیف این مجموعه می گذرد، هنوز موفق نشده اند، تشکیلات این اداره طوری سازند که روی پای خود بایستد و به یک نهاد مستقل فرهنگی تبدیل شود. استاد انوشه نیز در ضمن مصاحبه اش به این نکته اشاره داشته است و می گوید: « اگر روزی من نباشم نمی دانم

تکلیف اش چه خواهد شد. یکی از دلایل شتاب من در پایان بردن کار هم همین است که تا عمر باقی است این مجموعه به سرانجام برسد.

بهرحال باید اعتراف کنیم از زحمات استاد حسن انوشه مرکز دانشنامه از هیچ جا حمایت مادی نشده است. اگر پیشنهادی در این مورد شده، استاد آن را نپذیرفته است. برای اینکه نمی خواهد حرف و حدیثی پشت این دانشنامه درست شود. می دانم مثلاً اخیراً یک نفر از آلمان پیشنهاد حمایت از دانشنامه را دارد که استاد آن را نپذیرفته است. برای اینکه نمی خواهد بودجه خدمت زبان فارسی از راه صدقه تأمین شود. تا به امروز هم دیناری از کسی نگرفته است فقط به کمک وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بسنده کرده است. بعد نه هیچ حق التالیفی می گیرد و نه حتی حق حروف چینی. حق نمونه خوانی و ویراستاری هم نمی گیرد. فقط با مختصر بودجه ای که برای کتاب می دهند، سعی دارد دانشنامه را به پایان برساند.

در خارج از ایران، در آسیای مرکزی، در افغانستان و شبه قاره از این دانشنامه بسیار استقبال شده است. این دانشنامه در کشور و در دانشگاه ما با استقبال خوبی رو به رو شده است. دانشجویان، استادان و محققان از نسخه های این دانشنامه که در کتابخانه دانشکده ما وجود دارد، چنان به کثرت مورد مطالعه و تحقیق قرار داده اند که آن نسخه چندین بار صحافی شده است.

این دانشنامه در آمریکا به صورت افست تکثیر شده و در میان فارسی زبانان توزیع شده است. در پایان ما تشکر می کنیم از استاد حسن انوشه که برای ما کتابی مرجع تألیف کرده و بر گردن ما منت بزرگی گذاشته است.



## رده‌بندی علمی در نسخه‌شناسی

(نقدی بر طبقات موضوعی جاری)

«فهرست»ها خواه از اشیاء و یا اسماء هم از دیرباز بر دو نوع - یعنی - مبنی بر دوگونه طبقه‌بندی بوده است: الفبایی و موضوعی؛ دانسته است که فهرست‌های الفبایی، بیشتر در ترتیب حروف اسامی (اشخاص و کتب) و مفردات لغات و فرهنگها و واژه‌نامه‌ها کارآمد است، و فهرست‌های موضوعی در تبویب اشیاء مجرد و اسامی مرکب و عناوین ذی‌محتوی، همچون علوم و فنون و کتب و مانند اینها به کار آید. چنان‌که جالینوس در «پیناکس» (=فهرست / سیاهه) آثار خویش بنا به ترجمه حنین بن اسحاق، کتابهای خود را اولاً در دو مقوله کلی رده‌بندی کرده؛ گوید در مقاله اول، کتابهای طبّی و در مقاله دوم، کتابهای منطق و فلسفه و بلاغت را آورده؛ و ثانیاً ترتیب کتابهای هر مقاله کلی نیز تا حدّی به موجب تفریع موضوعی است، چنان‌که حتی یک گفتار به عنوان «فی مراتب القراءة» داشته، که به خواننده توصیه می‌کند کتابهایش را به ترتیبی که آورده «کتاباً بعد کتاب» از اول تا آخر بخواند.

حنین گوید که من این گفتار را ترجمه نکردم، بلکه پسر اسحاق آن را برای بُختیشوع ترجمه کرده است (رسالة حنین / ۴) و به هر حال، ملاحظه می‌شود که جالینوس کتابهای طبّی خود را تقریباً به قاعده امروز بر حسب «کلیت متنازل» رده‌بندی نموده (اشکال فنی در کار وی «ترکیب متزاید» است). اما کلیات موضوعی از «قرّ» یا مکاتب طبّی (که خود بر سه قسم است) و «صناعت طبّی» آغاز می‌شود، سپس کتابهایی را که در اجزاء این صنعت نوشته، به فهرست می‌آورد.

باری، دانسته است که ابن ندیم (ح ۳۷۷ هـ) در الفهرست خود تقریباً مانند کتابنامه نویسان معاصر، در ذیل هر طبقه موضوعی که «فن» نامیده، نخست نام نویسنده را (حسب اسم شهر) آورده، سپس به ذکر آثار او

پرداخته، البته با این تفاوت که هیچ کدام - اسامی مؤلفان و عناوین آثار - ترتیب الفبایی ندارند.

ماروش شیخ طوسی (م ۴۶۰ هـ) در *الفهرست خود* - که البته کتابی رجالی است - مبنی بر تقدّم نام نویسندگان، به ترتیب الفبایی، منتها نه به صورت اسم اشهر آنهاست. *فهرست شیخ منتجب الدین رازی*، و *معالم ابن شهر آشوب* (سده ۶) تقریباً همین طور است. *ولی کشف الظنون حاجی خلیفه* (سده ۱۱) و *الذریعه شیخ آقا بزرگ* (سده ۱۴) مبنی بر تقدّم نام کتابها بر نویسندگان، یعنی شناسه آوری یا کلمه مدخلی (Entry Word) با عناوین آثار به ترتیب الفبایی آنهاست.

*فهرست* یا کتابشناسی موضوعی پس از این ندیم که سراغ داریم، و اگر از روی بی اطلاعی، اشتباه نکنم تا عصر حاضر، نمونه منحصر به فرد می باشد، آن هم از یک مرد «علم» منحصر به فرد و عالم کبیر ایران، ابوریحان بیرونی که دو *فهرست مشهور*، یکی برای کتابهای حکیم محمد بن زکریای رازی، و دیگری که از برای کتابهای خودش ترتیب داده است، هر دو اصلاً و فرعاً موضوعی اند؛ چنان که طبقات اصلیه (۱۲ رده) در *فهرست کتب رازی* عبارت است از: کتابهای پزشکی، طبیعیات، منطقیات، ریاضیات و نجومیات، تفاسیر و تلخیصات، فلسفیات، مابعد طبیعی، الاهیات، کیمیائیات، کفریات و متفرقات؛ و اما بیرونی کتابهای خودش را در هفت رده طبقه بندی موضوعی کرده است: ریاضیات (که خود شامل ۵ زیر رده است: حساب، هندسه، مثلثات، رسم فنی، مساحی)، نجومیات (که نیز شامل ۵ زیر رده یا بهر است: هیئت، آثار جوئی، ابزارها، احکام نجوم و گیتی شناسی)، جغرافیا و زمین سنجی، فیزیک و علوم طبیعی، تاریخ و گاه شناسی، ادبیات و فلسفه، اعتقادات و ادیان.

بدیهی است که نباید از ما ایراد بگیرند چرا به *احصاء العلوم* ها و *فهرست العلوم* ها و *مفاتیح العلوم* ها اشارتی نمی رود، چه دانسته است که مبحث این گونه آثار در مقوله حکمی «تقسیم بندی علم» می گنجد، نه در اصول نظری *فهرست نگاری* که اینک مطلب ماست. البته طبقه بندی علوم با طبقه بندی کتب، مجانست دارد، زیرا کتب حاوی علوم اند که در حکم ظرف و مظروف است؛ به عبارت دیگر، کتاب را «علم مکتوب» گفته اند، چنان که دانش مدوّن (Recorded Knowledge) هم خوانند. پس اگر حکیمی علوم را طبقه بندی کرد، در حقیقت کتب یا علوم مکتوب را رده بندی کرده؛ و



بالعکس اگر کتابشناسی، کتب را رده بندی نمود، در واقع محتوای علمی و فکری آنها را که «موضوعات» باشد، طبقه بندی کرده است.

اینک باید دید که «مراتب علوم» چگونه بوده باشد - یعنی - ترتیب (Order) طبقات موضوعی یا تقدم و تأخر آنها (Systematic Schedule) به لحاظ معرفت شناسی، کدام صواب و منطقی و طبیعی تواند بود. دانسته است که دانش ها مرتبت هایی از «معرفت» اند و سیر معرفت آدمی هم علی التحقیق از «عین» (Object) به طرف «ذهن» (Subject) بوده باشد، صرف نظر از این که در روند «شناخت» تأثیر متقابل دارند.

فلسفه و مذهب، بی تفاوت، معارفی ذهنی هستند؛ زیرا که با مقولات انتزاعی و مجردات سر و کارشان باشد، پس طبیعی، و هم منطقی چنان خواهد بود که در رده بندی دانش ها هم از مبادی عینی ابتداء شود؛ و بالمره با تنازل کلیت عینی (یا عینیت ها) به مبانی ذهنی اقتراب گردد. جالب توجه است که حکم قرآن مجید مصرح است به این که «سنرېهم آیاتنا فی الافاق وَ فی انْفُسهم» (فصلت / ۴۱، ۵۳) - یعنی نخست عوالم عینی (- آفا) و سپس بدایع حکمت یا عوالم ذهنی (- انفس) شایسته نگرش است. به عبارت دیگر، حکم قرآنی نیز قائل به سیر معرفت اندوژی، نخست، از مبادی عینی به طرف مفاهیم ذهنی است؛ مثلاً از حیث مصداتی توان گفت که اول «جغرافی» سپس «تاریخ» بایستی مطمح نظر باشد.

ولی متأسفانه چنان که دانسته است، یکی از طبقه بندی های رایج کتابداری در ایران، معروف به روش دهدهی یا دیویی که هم بدبختانه در تدوین کتاب شناسی های ما اثر مخرب ضد علمی داشته، نظر به آن که واضع آن چارلز «کاتر» کشیش خیالباف آمریکایی، دانشهای آدمی را تنگ نظرانه و ابلهانه در ده طبقه کلی محدود نموده، سوار بر ابرهای پندارآمیز مسیحی گری، یکسره از آسمان به زمین می نگرند، و به سختی با نردبان ده پله ای اش پای بر این خاکدان می نهد. چه از جمله در این طبقه بندی «جغرافیا» - یعنی زمین پیمایی و طبیعت نگری که دانش بخش بزرگی از عالم عین است، در آخرین رده، جزو تاریخ قرار گرفته (دانسته است که وی در اولین رده ها فلسفه و مذهب را نهاده) و آنگاه تراجم احوال رجال را هم سفیهانه جزو زیر رده های جغرافیا بر شمار آورده است.

ارسطو صاحب المنطق، معلم اول، و استاد بزرگ رده بندی علم در سراسر اعصار هم در طبقه بندی مقولات عشر (قسطیغو ریاس) که با

«جوهر» آغاز نموده، عین را مقدم داشته، سپس أعراض را (- حسب تعبیر خود) به ترتیب تنازل درجه عینیت آنها مقوله‌بندی کرده است. مرحوم دیوبی که وسواس عجیبی به دهدهی کردن دانشها ابراز نموده، اگر منطقی بود، سعی می‌کرد طبقات اصلی خود را برگزیده و گرده همان مقولات دهگانه ارسطویی بنا کند، که یکی از طبیعی‌ترین و منطقی‌ترین دانش‌شناسی‌ها را پدید می‌آورد. هم‌چنین ارسطو در تقسیم حکمت (- علم) همان «طبیعت» (= فیزیک) - یعنی عالم عین را مقدم بر ما بعد طبیعت (= متافیزیک) یا عالم ذهن آورده است.

معلم ثانی، حکیم ابونصر فارابی ایرانی هم در «منطقیات» و هم در «احیاء العلوم» (= رده‌بندی دانشها) و جز اینها همه جا، طبیعت را بر ما بعد طبیعت - یعنی - عینیات را بر ذهنیات مقدم داشته است. فرانسیس بیکن (۱۵۶۱ - ۱۶۲۶ م.) صاحب الاستقراء، ضد حکمت مشاء و ارسطو سستیز مشهور انگلیسی نیز در طبقه‌بندی خود از علم، اگرچه ناقص و ناجور، باز «طبیعی» و «مدنی» و «تاریخ» را مقدم یاد کرده، علوم منسوب به عقل را مؤخر از همه آورده است. معروف است که رده‌بندی‌های کاتر و دیوبی، درست برعکس طبقه‌بندی این بشیر و نذیر علمی مغرب زمین است و همانا «خلاف رأی اولوالالباب».

طبقه‌بندی‌های علم، توسط حکمای فرانسوی سده‌های ۱۸ و ۱۹، مانند «آمپر» و «کنت» که معقول‌ترین و منطقی‌ترین طبقه‌بندی‌هاست، اساساً بر شالوده دو مقوله «عینی» و «ذهنی» تقدم دانشهای آن یک و تاخر دانشهای این یک بنا گردیده است. ولی طبقه‌بندی‌های مورد استعمال کتاب‌شناسی و فهرست‌نویسی در جهان اسلام، به تبع از الگوهای «یهودی» مآب یا «سنت» آیین، هیچ‌بویی از آن روایح علمی فرانسوی نشنیده‌اند؛ از این روست که با اطمینان می‌توان گفت رده‌بندی‌های مزبور در فهرست‌نگاری‌های کتاب‌شناخت، با هیچ‌یک از طبقه‌بندی‌های حکیمانه و مقبول علم مطابقت ندارد. مثال اعلیٰ و گواه درست در این خصوص کتاب عظیم و شهیر

استاد فؤاد سزگین است، با عنوان «تاریخ نوشتارهای عربی» *Geschichte des Arabischen Schrifttums* Leiden Brill, b.I(1967) - b.XII (2002).

که تاکنون در ده مجلد (۱۳ جلد) به زبان آلمانی تألیف گردیده، چهار مجلد از آن در ایران به فارسی ترجمه و طبع و نشر شده است. ایراد و اشکال اساسی به استاد سزگین در تدوین این کتاب سترگ، راجع است به

«طبقه بندی موضوعی» (Subject Classification) نوشتارهای عربی، که در واقع این اشکال به خود سزگین بر نمی گردد، بلکه به «الگو» (Model / Pattern) یا الگوهای وی مربوط است؛ و گرچه او کوشیده تا شاید خود را از «شر» الگوی کارش برهاند، متأسفانه اصلاً توفیقی نیافته ای بسا در آینده هم کسی (فهرست نگار دیگری) نخواهد یافت، مگر با کار بست علم و فنی که سزااست بدان عطف توجه بلیغ و عنایت محققانه شود.

باید دانست مراد ما از طبقه بندی موضوعی صرفاً ناظر به طرح کلی (Scheme General) و ترتیب (Order) طبقه های [اصلی] (Main Class) یا «بخش» (Division) است، فعلاً کاری به طبقه های [فرعی] (Sub-Class) یا «بهره» (Subdivision) ها نداریم؛ و از این منظر گوییم که طبقه بندی موضوعی (طبقات اصلی) کتاب سزگین همان طبقه بندی کتاب بروکلیمان، یعنی الگوی تدوین او همان است. بروکلیمان مطالب کتاب خود را به ترتیب زمان و امکان، یعنی بر حسب ادوار تاریخی و هر دوره بر حسب موضوعی نوشتارها (در جلد یکم) و نیز بر حسب ادوار تاریخی و هر دوره بر حسب سرزمینها و سپس موضوع نوشتارها (در جلد دوم) مرتب کرده است. طبقات اصلی وی در ترتیب ادواری از این قرار است: ۱. علوم قرآنی، ۲. شعر، ۳. تاریخ، ۴. ادب، ۵. حدیث، ۶. فقه، ۷. مذاهب؛ و در ترتیب ثانوی: ۷. علوم قرآنی، ۲. تفسیر، ۳. عقاید، ۴. تصوف، ۵. فلسفه، ۶. ریاضیات، ۷. نجوم، ۸. جغرافیا، ۹. طب، ۱۰. طبیعیات... (سپس با تکریر بنا تفریع: شعر، نثر، لغت...). اگر گمان آرد که وی از طبقات اصلی الفهرست ابن ندیم (یعنی «ده مقاله» موضوعی) الگو برگرفته اصلاً چنین نیست؛ چله طرح وی به ترتیب از این قرار است: ۱. خط و زبان (از جمله علوم قرآنی)، ۲. دستور زبان، ۳. تاریخ و اخبار، ۴. شعر و شاعران، ۵. کلام و عقاید، ۶. فقه و حدیث، ۷. فلسفه و علوم، ۸. داستان و فنون، ۹. ملسل و نحل، ۱۰. کیمیا و صنعت.

سزگین نوشتارهای عربی را تا سال ۴۳۰ هـ. ق. حسب موضوع، و هر طبقه موضوعی را حسب ترتیب سال وفات مؤلفان آنها سامان داده (هم بمانند بروکلیمان) و در باب هر موضوع نخست مقدمه ای راجع به سابقه تحقیقات مربوط می آورد (هم بمانند بروکلیمان) و در موضوعات راجع به تاریخ علوم (جلدهای ۳، ۴، ۵، ۶ و ۷) فصلی هم به عنوان منابع در بیان سرچشمه های کهن می پیوندد [ص ۱۴]. اینک نمودن طبقات اصلی کتاب

عظیم وی (پیش از انتقاد آن) سزاست: ۱. علوم قرآنی، ۲. حدیث، ۳. تاریخ، ۴. فقه، ۵. عقاید، ۶. تصوّف، ۷. شعر، ۸. پزشکی، ۹. داروسازی، ۱۰. جانورشناسی، ۱۱. دامپزشکی، ۱۲. کیمیا / شیمی، ۱۳. گیاهشناسی، ۱۴. کشاورزی، ۱۵. ریاضیات، ۱۶. نجوم، ۱۷. احکام نجوم، ۱۸. فرهنگ نگاری، ۱۹. دستور زبان، ۲۰. جغرافیا و نقشه. خود سزگین در انتقاد از کتاب بروکلیمان - که گوید «اکنون دیگر اثری کلاسیک شده» از جمله اظهار می‌دارد که وی نتواند نظرهای خود را دربارهٔ مناسب‌ترین روش تنظیم کاملاً عملی سازد (روشی که جز در جریان کار نیز به روشنی آشکار نمی‌شود) و غالباً باید کار خود را به ارائهٔ مواد موجود محدود کند. [مراد وی که ما خواننده را بدان توجه می‌دهیم، اینک اشکال اساسی بر سر «تعدد موضوعات» یک اثر است] و علاوه بر این، ترتیب تازه دادن به مطالب، وقت بسیاری می‌طلبد...؛ وانگهی اصرار بر دست یافتن به شکلی آرمانی در ترتیب کتاب - که در جای خود دست نیافتنی است - این مشکل را (هم) پیش می‌آورد که احتمالاً مطالب جلدهای دیگر را به علت انبوهی آنها با گذشت زمان، دیگر به هیچ رو نتوان عرضه کرد [ ۲۹ - IX / ۳۰ X ].

«نمایهٔ موضوعی که جای آن در جلد حاضر [ یکم ] خالی است، در پایان جلد دوم خواهد آمد...» [ ۳۰ X ] که ویراستار گوید این نمایهٔ موضوعی تاکنون در هیچ یک از جلدهای این اثر چاپ نشده است [ ص ۳۱ ]. هم اینجا بگویم که نمایهٔ موضوعی (حتی به ترتیب الفبایی) خود در اصل ناشی از یک «طبقه‌بندی موضوعی» علمی و قانونمند است، که کتاب سزگین و الگوش (بروکلیمان) و نظایر آن هم یکسره با آن روش بیگانه‌اند.

آنگاه سزگین در مقدمهٔ جلد سوم کتاب گوید: «اندکی پس از چاپ نخستین جلد از کتاب... تصمیم گرفتیم که در ترتیب اختیار شده تغییر بدیم و در سایر جلدها، دیگر مانند گذشته، آثار دانشمندانی را که در چند رشته تألیفاتی داشته‌اند منحصراً در یک جا ذکر نکنم، بلکه هر کدام از آنها را در فصلهای مربوط به آن رشته قرار دهم. به کار بستن این طرح تازه پس از آشنایی بیشتر با موضوع و نگاهی جامع‌تر به حجم کاری که در پی داشتم میسر گردید...» [ ۳، ۲۵ X ]. چند کلمه‌ای هم دربارهٔ عرضهٔ مواد در این دو جلد حاضر باید گفت. همان‌طور که پیش از این یاد کردیم، آثار نویسندگانی که در رشته‌های گوناگون کار کرده‌اند در فصلهای مربوط به آن رشته‌ها خواهد آمد؛ اما شرح زندگی مفصل همواره در فصلی ذکر خواهد

شد که نویسنده در آن عرصه برجستگی بیشتری دارد. ولی برای من میسر نبود آثاری را که از یک مؤلف ذکر کرده‌ام مبتنی بر اصلی دقیق مرتب کنم؛ چنین کاری را هم در وضع فعلی این رشته و وظیفه‌ای فوری و فوری نمی‌دانم، صرف نظر از خلاف ترتیبی که در مضامین مختلف آنها [پیش] می‌آید» [XVI] ۲۶.

اعترافات خود سزگین دربارهٔ نبود «اصلی دقیق» از برای طبقه‌بندی مواد کتاب (که آن را وظیفه‌ای فوری ندانسته؟! ) [از این کار فوری و ضروری تر نباشد] و اشکال اساسی دیگر در «تعدد موضوعات» آثار، ناتوانی در طرح اندازی نمایهٔ موضوعی (طبقات موضوعی) که خود ناشی از فقدان همان «اصل دقیق» علمی قانونمند است، و خلاصه دست نیافتن به یک «شکل آرمانی» طبقه‌بندی (که آن را هم دست نیافتنی دانسته) و جز اینها بالجمله حاکم بدین قول ماست که اینان همگی - با آن همه دعاوی - یکسره از اصول نظری (حکمی - علمی) فهرست‌نگاری پیاده‌اند، یعنی همان طور که پیشتر اشاره کردیم طرح کلی همهٔ آنها غیر علمی و فاقد اساس «معرفت‌شناسی» واقعی (Factual) است؛ در یک کلمه، صواب و صحیح نیست، بلکه سنیانه و یهودی مآب است.

طرح طبقه‌بندی بروکلیمان و استوری و سزگین «سنیانه» است، و به قول مینورسکی با «ادبیات قرآنی» آغاز می‌شود (حسب مشهود). به قول یو. برگل یهودی روسی، این کار چند دلیل دارد: نخست آنکه قرآن مانند انجیل در جهان غرب، تأثیر کلی در سُنن مسلمانان داشته است...؛ ولیکن باید گفت که تورات برای تاریخ نویسان سده‌های میانه، پیوسته سرمشق و دائرةالمعارف شواهد تاریخی بوده، و این امر حسب آیین اهل سنت ادامهٔ کلمهٔ الله. در روی زمین است [ادبیات فارسی (برگل)، ص ۱۳]. کتاب ادبیات فارسی استوری (یعنی: نوشتارهای فارسی) با اندک اختلافی در تبویب طبقهٔ «تاریخ»، همانا در ترتیب طبقات اصلی با روش بروکلیمان تفاوت بینی ندارد (۱. دربارهٔ قرآن، ۲. تاریخ عمومی، ۳. تاریخ پیامبران و صدراسلام، ۴ - ۵. تاریخ ایران و هند، ۶. ریاضیات و مقادیر ستاره‌شناسی و جغرافیا) [ادبیات فارسی (یو.برگل)، ج ۱، تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۰]. باید گفت این طبقه‌بندی انگلیسی هم که «بی‌منطق» است و کلودکاهن ضمن مخالفت شدید با روش بروکلیمان آن را بر این ترجیح نهاده، می‌گوید که «استوری برخلاف وی موضوع کتابها را پایهٔ تقسیم قرار داده، بروکلیمان بیشتر



راهیان ابدیت

### استاد دکتر ریاض الاسلام

#### مورخ ایران شناس پاکستان به لقای حق شنافت

پرفسور دکتر ریاض الاسلام، استاد و رئیس اسبق گروه تاریخ عمومی دانشگاه کراچی و دبیر کل انستیتو مطالعات آسیای میانه و غربی آن دانشگاه، روز دوشنبه ۱۳ اوت ۲۰۰۷م در کراچی بدرود حیات گفت. دکتر ریاض الاسلام دارای آثار متعدد به موضوع ایران شناسی و تاریخ بوده است. موضوع پایان نامه تحقیقی دومین دکترای او که در سال ۱۹۵۶م در دانشگاه کامبریج با موفقیت گذرانده «مناسبات و روابط میان هند و ایران» بوده است.

دکتر ریاض الاسلام در ۳۰ دسامبر ۱۹۱۹م در رامپور (هند فعلی) چشم به جهان گشود. تحصیلات خود را در رشته تاریخ تا دوره دکتری در ۱۹۴۶م در دانشگاه اسلامی علیگره بتکمیل رسانید. استاد نام آور تاریخ پرفسور شیخ عبدالرشید در دانشگاه علیگره مشوق وی بوده است. پس از استقلال به پاکستان منتقل گردید و در سالهای اولیه در اداره باستانشناسی و موزه های دولت، دارای مسئولیتهایی ممتاز بوده و در ۱۹۵۳م به گروه تاریخ دانشگاه کراچی با سمت دانشیار پیوست. در سالهای دهه ۶۰ و ۷۰ میلادی سمت ریاست گروه و ریاست دانشکده ادبیات و علوم انسانی را به عهده داشت. در همین اثنا در دانشگاه کراچی انستیتو مطالعات آسیای میانه و غربی در ۱۹۶۸م تأسیس گردید که ریاست آن را دکتر اشتیاق حسین قریشی مدتها به عهده داشت. با این موسسه پژوهشی دکتر ریاض الاسلام بالغ بر سه دهه همکاری نزدیک داشت و در حدود ۲۲ کتاب تحقیقی بزبانهای انگلیسی، اردو، فارسی، سندهی چاپ و منتشر کرد. برخی از آثار دکتر ریاض الاسلام غیر از پایان نامه فوق چاپ بنیاد فرهنگ ایران تهران شامل «تقسیم استاد مناسبات و روابط هند و ایران (در دو مجلد به انگلیسی) آسیای میانه، تاریخ، سیاست و فرهنگ (به انگلیسی) با همکاری دو محقق دیگر، نامه های شاملو (فارسی / انگلیسی) به موضوع مکاتبات دیپلماتیک ایران، سفرنامه آسیای جنوبی از امیر ولی بحر الاسرار (فارسی / انگلیسی) می باشند. در انتشارات انستیتو فوق نیز دو اثر از پرفسور انه ماری شیمیل، دو اثر از استاد ایرج افشار و چندین اثر از دانشمندان آسیای میانه، هند، پاکستان و سایر

کشورها بر اثر زحمات شبانه روزی آن فقید سعید چاپ و در دسترس همگان قرار دارد. نقش دکتر ریاض الاسلام در ترویج پژوهش و تحقیق در رشته های تحقیقی با ارتباط به زبان فارسی چشمگیر بوده است. در دانشگاه کراچی که از لحاظ تعداد شاگردان و شمارگان اعضای هیأت علمی بزرگترین دانشگاه پاکستان بشمار می رود، دکتر ریاض الاسلام پس از تقاعد مادام الحیات سمت استاد ممتاز را عهده داشت. درگذشت استاد فقید را به خانواده محترم، همکاران دانشگاهی، شاگردان ایشان صمیمانه تسلیت می گوئیم.

## ۲- درگذشت دکتر محمد کلیم سهرامی استاد متقاعد فارسی بنگلادش

باکمال تأسف کسب اطلاع شد که دکتر محمد کلیم سهرامی استاد و مدیر اسبق گروه زبان فارسی دانشگاه راجشاهی، بنگلادش در ۲۸ نوامبر ۲۰۰۶م به دارالبقا شتافت. دکتر سهرامی در اولین دهه نشر فصلنامه دانش بافواصل مقاله های علمی و ادبی جهت چاپ ارسال می داشت و از شماره پیاپی ۵ تا ۳۹ جمعاً یازده مقاله از وی در «دانش» منتشر گردیده است.

دکتر سهرامی از سال ۱۹۶۲م در بخش زبانهای اردو و فارسی در دانشگاه راجشاهی به تدریس پرداخت در ۱۹۶۵م جهت تحصیلات عالی به وارد دانشگاه تهران گردید. موضوع پایان نامه وی «فرق تصوف اسلامی و نفوذ و تأثیر آن در بنگال (تا قرن دوازدهم هـ ق)» بوده است. در ۱۹۷۰م پس از اخذ دانشنامه بموطن خود مراجعه و به امر تدریس مشغول گردید. در تهیه مقالات پژوهشی نیز دکتر سهرامی بیشتر به موضوعات زبان و ادب فارسی در بنگال، عرفان و تصوف در بنگال و ترجمه های فارسی به زبان بنگالا توجه داشته است. دکتر سهرامی از پاکستان شرقی وقت اولین کسی بود که فرصت دانش آموختگی با کسب بورس سازمان همکاریهای عمران منطقه ای سابق بدست آورد و جهت ترویج زبان فارسی در جناح شرقی کشور و سپس از ۱۹۷۲ به این طرف در بنگلادش کنونی خدمات پژوهشی و آموزشی را به نحو احسن انجام داده است. ما ارتحال دکتر سهرامی را به قاطبه استادان فارسی در دانشگاه های بنگلادش، اعضای انجمن فارسی داکا، و دوستان دانشگاهی وی در پاکستان و همچنین به افراد خانواده اش صمیمانه تسلیت می گوئیم. روانش شاد!



## کتابهای تازه

### کتابها

۱ - **بلوچستان : چند پهلو ( جنبه های چند )** (اردو) دکتر انعام الحق کوثر ، اداره تصنیف و تحقیق بلوچستان کویته ، شمارگان ۵۰۰ نسخه ، بها ۱۲۰ روپیه ، ۹۷ ص ، ۲۰۰۵ م ، شامل ۱۱ مقاله است که برخی از آنان به زبان و ادب فارسی و اردو ارتباط مستقیم دارد نظیر فارسی در بلوچستان ، اردو در بلوچستان ، شعر حمدیه در بلوچستان ، بلوچستان در آینه شعر.

۲ - **بلوچستان مین تذکره اقبال ( تذکره اقبال در بلوچستان )** (اردو) تألیف دکتر انعام الحق کوثر، ناشر اداره تصنیف و تحقیق بلوچستان کویته ، شمارگان ۵۰۰ ، بها ۱۰۰ روپیه ، ۱۱۶ ص ، چاپ ۲۰۰۵ م ، در این اثر پژوهشی استادان و محققانی که طی هفتاد سال اخیر در زمینه اقبال شناسی خدماتی انجام داده اند ، مجملاً خدمات آنان بر شمرده شده است. در پیشگفتار اقتباساتی از فائداعظم درباره افکار و فلسفه حریت آموز اقبال درج شده است.

### ۳ - ترجمه انگلیسی « شکوه ، جواب شکوه » اقبال

Shikwa, Jawab-i-Shikwa : Representation and Reply

ترجمه و تألیف سلطان ظهور اختر ، ناشر اکادمی اقبال پاکستان ، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه ، بها ۲۵۰ روپیه ، ۱۳۸ ص با پیشگفتار دکتر جاوید اقبال و معرفی دکتر وحید قریشی و مقدمه مترجم . غیر از متن اردو به خط نیاکانی ، آنرا مترجم به خط لاتین هم فراهم نموده است.



**۷ - سفرنامه سند**، «کراچی تا شهر خاموشان» (فارسی) تألیف دکتر قاسم صافی، ناشر انتشارات دانشگاه تهران، تهران، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه، بها ۱۶۵۰۰ ریال، ۱۳۸۵ ش، ۱۹۲ ص. در مقدمه کوتاه (صص ۴ - ۱۰) تصریح شده «در پژوهش حاضر مشخصات کلی و تاریخچه مختصری از سرزمین سند آورده می شود و سپس وضعیت فعلی فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و دینی این منطقه و کیفیت فضای شهرها و مظاهر زندگی تشریح می گردد، بخشهای دیگر کتاب با عناوین وجه تسمیه و موقعیت جغرافیایی سند، به سوی سرزمین سند، دیدار از کراچی، ورود به حیدرآباد، میرپور خاص و بدین، بهت شاه، هاله، رانی پور، درازه شریف، موهنجودارو، سهون شریف به سوی شهر خاموشان و تته ادامه دارد. در ضمن تبیین مشاهدات خود، نویسنده غیر از اماکن تاریخی و باستانی، به مقابر و آرامگاههای عارفان و متصوفان، مراسم جشن و عزاداری نیز پرداخته است. در قسمت آخر نیز خلاصه سه داستان عشقی سرزمین، داستان نوری و جام تماچی، داستان عمر و ماروی و قصه مومل و رانو به میان آورده است. شایسته تذکر است که گورستان مکلی که بالای شهر تته قرار دارد به خاطر قدمت باستانی و تاریخی شهرت جهانی دارد، «شهر خاموشان» نامیده شده است.

**۸ - شاهنامه و ادبیات قزاقی** (فارسی) تألیف بولاک بک باتیر خان، ناشر سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، موسسه ترجمه و نشر، شمارگان ۱۵۰۰ نسخه، چاپ اول ۱۳۸۳، جمعاً ۲۰۰۰ تومان، ۲۳۹ ص. این کتاب سودمند حاوی یک مقدمه و چهار فصل با عنوان ۱ - آشنایی با ادبیات قزاقی و قزاقستان، ۲ - شاهنامه در ایران و جهان، ۳ - شاهنامه و ادبیات حماسی قزاقی، ۴ - شاهنامه و ادبیات قزاقی. از مطالعه این اثر مفید به این نتیجه می رسیم که شاهنامه فردوسی به عنوان شناسنامه حماسی، تاریخی و ادبی ایران در ادبیات قزاقی تأثیر به سزایی داشته. شاعران قزاقی به داستان «رستم» شاهنامه توجه بیشتری نموده اند و دلیل آن شباهت روح و نقش شجاعت های دلاورانه پهلوان

اصلی شاهنامه یعنی رستم به پهلوانان آثار حماسی ، سنت های شعری قزاق ها می باشد. همچنین در می یابیم که « رستم نامه های قزاقی » در اواخر سده نوزدهم و آغاز سده بیستم به وجود آمده است . در روایت های قزاقی رستم تجسم عملی ایده آل های ملی است. به گفته نویسنده این اثر ترجمه خلاصه داستان آلیامس و شاهنامه های قزاقی و منظومه های آبیای به نثر برای اولین بار در ایران به زبان فارسی انجام می گیرد.

### ۹- شرح حال خود نوشت آنه ماری شیمل باعنوان

#### **Orient and Occident: My life in East and West**

(انگلیسی) مترجم Karin Mittamann ، ناشر اکادمی اقبال پاکستان لاهور ، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه ، بهای ۲۵۰ روپیه ، ۳۱۰ ص ، خاورشناس و ایران شناس معروف قرن بیستم میلادی در هفت باب داستان زندگانی فردی و اجتماعی خود را برای خوانندگان علاقه مند برملا ساخته است. در تبیین سرگذشت خود پرفسور شیمل مسافرتهاى مکرر خود را به کشورهای مهم دنیا اهمیت ویژه ای داده . مسافرتهاى متعدد به ایران به خصوص در سالهای ۱۹۶۳ ، ۱۹۶۶ ، ۱۹۷۱ ، ۱۹۸۸ م را مشروحاً درج نموده و چگونگی دیدارهای خود را با شخصیت های ایرانی و خارجی که جهت شرکت در سمینارهایی به ایران آمده بودند ، بیان کرده است . در ضمن تذکر از دکتر نصر فاش نموده که تاریخ و ماه تولد هر دوی ما بجز سال یکی است. در ضمن تبیین دیدارهای مکرر از پاکستان خاطر نشان ساخته است که اولین مسافرت وی در سال ۱۹۵۸ م بوده . در ضمن تذکر از شبه قاره توجه دکتر شیمل بیشتر به زبان و ادب فارسی که در شبه قاره گسترش پیدا کرد و فرهنگ اسلامی و اقبال شناسی بوده است. به یکی از خاورشناسان اروپایی در همین عقب نما ، شیمل گفته بود و در این کتاب متذکر گردیده « از قرن یازدهم میلادی به این طرف حجم ادب فارسی که در شبه قاره به وجود آمد، نسبت به خود ایران چند برابر است ! » خود نوشت خانم شیمل دارای هفت باب است که بر اساس مدتها و ادوار زندگانی تقسیم گردیده و گاهی اقامت در کشور یا قاره

خاصی نیز ملاک بوده است. حجم هر باب هم متفاوت است به این معنی که از حداقل هفت صفحه تا هفتاد صفحه را مفصل ترین باب احتواء می کند. می توان از مطالب مندرج در این کتاب جهان بینی پرفسور شیمل را مقیاس نمود.

### ۱۰ - مادر ملت : توضیحی کتابیات و تأثرات (اردو)

تألیف دکتر انعام الحق کوثر، ناشر سیرت اکادمی بلوچستان کوئته ، شمارگان ۱۰۰۰ نسخه ، بها ۲۰۰ روپیه ، ۱۹۰ + ۵۲ ص ، دارای ۳ باب به ترتیب کتابیات توضیحی ، مشخصات مجله و روزنامه ها و تأثرات (شخصیتهای اجتماعی ، علمی و ادبی) به مناسبت سال مادر ملت تهیه و تدوین گردیده است .

### ۱۱ - مجموعه مقالات سمینار زبان و ادبیات فارسی در سند ( از آغاز

دوره کلهوران تا پایان دوره تالپوران ) فارسی / اردو / انگلیسی ، به کوشش دکتر محمد مهدی توسلی، ناشر اکادمی ادبیات پاکستان - استان سند ، کراچی ، شمارگان ۵۰۰ نسخه ، فروردین ۱۳۸۶ ، ۴۰۷ ص .

خانه فرهنگ ج.ا.ایران کراچی با همکاری گروه فارسی، دانشگاه کراچی طی دو سال اخیر سومین و چهارمین همایش « زبان و ادبیات فارسی در سند » را با ارتباط به دوره کلهوران و تالپوران در تالار دانشکده ادبیات دانشگاه کراچی برگزار نمود که استادان ، محققان و پژوهشگرانی از ایران و پاکستان مقالات پژوهشی درباره موضوع اختصاصی ارائه دادند. موجب خوشوقتی است که در همایش سوم سخنان ایراد شده رئیس دانشگاه کراچی آقای دکتر پیرزاده قاسم در برنامه افتتاحیه نیز در این کتاب منعکس گردیده است . این مجموعه با پیشگفتارهای روسای موسسه های آموزشی و پژوهشی و انتشاراتی میهماندار مزین و دارای ۴۳ مقاله علمی که دو سوم آن به فارسی و بقیه یک سوم به اردو و انگلیسی، مندرج است . این امر جالب توجه است که غیر از استادان و مربیان فارسی دانشگاه ها و دانشکده ها ،

اساتیدی در رشته های تاریخ اسلامی، تاریخ عمومی و پژوهشگران سایر رشته ها نیز با علاقه فراوانی مقاله های علمی را تهیه و ارائه کردند. در همایشهای فوق آثار مثنوی و منظوم فارسی از سال ۱۱۳۱ هـ / ۱۷۱۸ م تا ۱۲۵۹ هـ / ۱۸۴۳ م مورد بررسی و تحلیل و تجزیه قرار گرفته است. شایسته یاد آوری است که در تاریخ موخر الذکر ارتش استعماری انگلیس (استان فعلی) سند را به سرنیزه گشود و آن را به بقیه شیهه قساره مستعمره منضم ساخت.

## ۱۲ - مشفق من خواجه من (نوشته های تعزیتی و نظرات جمعی با ارتباط

به مشفق خواجه مرحوم) (اردو) تألیف محمد عالم مختار حق، ناشر بک مین لاهور و بیت الحکمت لاهور. بها ۱۵۰ روپیه، ۲۰۰۶ م، ۲۱۶ ص. خواجه عبدالحی معروف به مشفق خواجه (م ۲۰۰۵) یکی از پژوهشگران برجسته نیمه دوم قرن بیستم در پاکستان محسوب است. در حین تحصیل در دوره کارشناسی ارشد در رشته زبان و ادب اردو در دانشگاه کراچی در سردفتر انجمن ترقی اردو پاکستان مشغول کارهای پژوهشی و مطبوعاتی گردیده، و تا اوت ۱۹۶۱ م که مولوی عبدالحق معروف به بابای اردو بقید حیات بود، در سایه عاطفت وی قرار داشت. دوازده سال دیگر هم در همان سازمان به مدیریت نشریه ها، تصحیح متون و سایر کارهای علمی پرداخت. از ۱۹۷۳ تا پایان زندگانی متمرکز در نوشتن ستوتهای ادبی در نشریه های معتبر با اسم قلمی «خامه بگوش» گفتارهای رادیویی، اداره کتابخانه معظم شخصی تصحیح و چاپ آثار ادبی فعالانه کوشید. بر طبق یکی از دانشمندان با ۴۰ هزار مجلد کتاب و ۶۰ هزار مجلد نشریه و مجله های معتبر، کتابخانه شخصی مشفق خواجه وعده گاه محققان و پژوهشگران داخل و خارج از کشور بوده است. مرتب این کتاب بذل همت کرده ۵۲ مقاله تعزیتی که توسط استادان دانشگاه ها، نویسندگان و منتقدان سراسر کشور در مطبوعات منتشر گردیده را جمع آوری نموده، نقش مشفق خواجه را در رشته تحقیق و پژوهش مبرهن ساخته است. یکی از خدمات ارزنده وی راهنمایی صد ها



در باب اول شرح احوال پیر نصیر گیلانی و شمه ای از احوال نیاکان از جمله پیر سید غلام محی الدین گیلانی و پیر سید مهر علی شاه گیلانی و آثار منظوم و منثور نصیر گیلانی بر شمرده شده . در باب دوم ویژگیهای شعری و بررسی مجموعه شعری « عرش ناز » به میان آمده . در باب سوم نظرات برخی از شخصیت‌های علمی و دانشگاهی درباره مقام و منزلت پیر نصیر گیلانی از جمله دکتر سید عبدالله ، حافظ محمد افضل فقیر ، دکتر سید محمد اکرم و دکتر معین نظامی گردآوری شده است . پیر نصیر در اغلب اصناف سخن غزل ، قصیده ، رباعی ، قطعه ، مثنوی آثاری ارزنده دارد . در شعر وی به مضامین تصوف و عرفان ، نعت پیغمبر ، وحده الوجود ، عشق حقیقی و مجازی بر می خوریم . در به کار بردن صنایع شعری نظیر تشبیه ، استعاره ، تلمیح و مراعات النظیر هم چیرگی خود را نشان داده است . توفیق مولف عزیز را که هم اکنون در دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب مشغول تحصیل در دوره پیش دکتري می باشد ، از درگاه علیم و خیر خواهانیم .

**۱۵ - نقوش بلوچستان** (اردو) تألیف دکتر انعام الحق کوثر ، ناشر اداره تصنیف و تحقیق بلوچستان کوئته ، شمارگان ۵۰۰ ، بها ۲۵۰ روپیه ، ۱۹۰ ص ، چاپ ۲۰۰۵ م ، شامل ۱۱ مقاله که اغلب آن راساً یا به طور غیر مستقیم به زبان و ادب فارسی در بلوچستان مرتبط است نظیر تذکره نویسی فارسی در سند و بلوچستان ، رابعه قزداري ، علامه عبدالعلی آخوندزاده ، ناطق مکرانی ، یوسف عزیز مگسی وغیره .

\*\*\*\*\*



# نامه ها

له مهك

## پاسخ به نامه ها

اشاره :

ده ها نامه مهرآمیز از خوانندگان دانش دوست فصلنامه، بر حسب معمول طی چند ماه اخیر به دفتر دانش واصل گردید. از این که دوستان گرامی به ارزیابی مقاله های علمی پژوهشی و سایر مطالب منتشر شده، توجه می فرمایند، نشانگر درک اهمیت میراث مشترک فرهنگی و ادبی کشورهای فارسی دان منطقه می باشد. نظر سنجی های مخلصانه و خالصانه دوستداران دور و نزدیک در بهبود سطح مطالب شماره های در دست تدوین مؤثر می افتد. اینک اقتباساتی چند از، چنین نامه های محبت آمیز و پاسخ کوتاهی به هر یک از آنها:

۱ - آقای پرفسور محمد عبد السبحان ، استاد متقاعد گروه فارسی « مدرسه عالی » کولکنه ( هند ) در نامه محبت آمیزی مرقوم داشتند:

« شماره ۸۶ فصلنامه دانش به دستم رسید. صمیمانه تشکر میکنم . از مطالعه خیلی خوشوقت شدم. همه نوشته های تحقیقی و ادبی بر موضوعات گوناگون ، فارسی دانان و پژوهشگران را دعوت فکر و نظر می دهد. هم چنین قصائد نعتیه و اشعار شیرین و دل نشین روح را تازگی می بخشد. شکی نیست که دانش را از حیث پژوهش و فرهنگی یکی از بهترین فصلنامه علمی و ادبی شبه قاره می توان گفت . خدمات علمی مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان لایق ستایش است. دعاگو هستم که خداوند متعال این مجله را از نظر بد محفوظ و مصون دارد. نیز از نمونه های خطاطی و نقاشی خیلی محظوظ شدم.»

خوشوقتیم که نظر سنجی کتبی جنابعالی را دریافت نمودیم. چنان که استحضار دارید در گوشه و کنار شبه قاره طی قرنهای متمادی آثاری ارزنده منظوم و منثور به سلک نگارش درآمده که در قرن نوزدهم میلادی به

این طرف صدی چند آن از حلیه طبع آراسته گردیده و بسیاری از آثار نیز تاکنون احیاء نگردیده. پس فصلنامه دانش کوشاست که سخنوران فارسی سرا و نویسندگان فارسی نویس را در شماره های مختلف معرفی و برخی از آثار ارزنده آنان را نقد و بررسی کند. همچنین این مجله فرصتی فراهم می نماید که استادان فارسی نویس و فارسیگویان معاصر شبه قاره آثار پژوهشی را تدوین، تهیه و عرضه بدارند. سرزمین بنگاله در تخلیق آثار فارسی حداقل شش قرن فعالانه سهم بوده و پس از ورود صنعت چاپ در نشر آثار فارسی پیشگام بوده است. از پژوهشگران فارسی نویس کشورهای منطقه جهت غنی ساختن مطالب منتشره انتظار همکاری داریم.

## ۲- آقای دکتر گل حسن لغاری استاد زبان فارسی و رئیس اسبق دانشکده دولتی تندوجام (سند) طی نامه مفصلی مطالب علمی چهار شماره مختلف را اگر چه با کمی تأخیر ارزیابی کرده اند که جهت افاده عموم خوانندگان به درج آن مبادرت می ورزیم.

«فصلنامه دانش» ۸۳ زمستان ۱۳۸۴ واصل شده بود، ولی در کارهای فامیلی فرصت نیافتم که مطالعه کنم. اکنون مطالعه کرده ام و می بینم که زیر ادارت جناب عالی واقعاً این شماره پر ارزش برای فارسی زبانان است و کاوش شما قابل تحسین و ستایش است.

این شماره مشتمل به ویژه مقاله های سمینار احیای متون فارسی در شبه قاره است و فرهنگ، زبان فارسی و تمدن اسلامی را روشن می کند. دانشمندان و پژوهش گران و فهرست نگاران زحمت بسیار کشیده و برای محققان و خوانندگان، ازین مقاله هایی تشویق و راهنمایی می شود. اگر بگوئیم که این شماره یکی از بایهای «دایرة المعارف» است که کتابهای علمی و فرهنگی، متون فارسی و آثار نویسندگان بزرگ و معروف را نشان می دهد روا و مناسب است.

مقاله ی آقای دکتر عارف نوشاهی در زمینه «مجموعه فارسی علی اکبر باخرزی (قرن ۱۱ هـ)» مطالعه و بررسی نسخه خطی پژوهش دقیق دانشمند است که آثار مؤلف را با تفصیل متعارف نموده.

در مقاله ای آقای اکبر ایرانی « مرکز نشر میراث مکتوب و افقهای پیش رو و ضرورت حفظ میراث مشترک » تاکید کرده است که « ماهم ناگزیریم از پژوهش های شبه قاره شناسی از خلال متون فارسی ، تا هم تاریخ زبان و سیر تحول و تطور آن را بکاویم و هم میراث مشترکمان توجه عمیق داشته باشیم ، ازین روست که ضرورت پژوهش روی متون کهن موجود در کشورهای یاد شده ، آشکار می شود .

« گنجینه نسخه های خطی میراث مشترک ایران پاکستان » از جناب استاد و دانشمند آقای دکتر نعمت الله ایران زاده ، با تفصیل اما مختصر و جامع پیش کرده است.

مقاله ای آقای دکتر پرویز اذکایی (سپیتمان ) « کتابهای علمی مطبوع دائرة المعارف عثمانیه » که قدیم ترین انتشارات مجلس دائرة المعارف عثمانیه « حیدرآباد دکن هند است که حوزه اسلام شناسی تا امروز شمرده می شود ، و استاد و محقق تصویب می دهد که در این زمان ضرورت و احتیاج طبع جدید آنها است .

آقای دکتر انعام الحق کوثر در بلوچستان ، به زبان و ادب فارسی و فرهنگ و نقوش اسلامی کار بسیار کرده است. پژوهشگر و دانشمند پُرپین است مقاله ای که : « آثار نویسندگان برجسته شبه قاره بالخصوص بلوچستان پاکستان » سهم این خطه را به ترویج فارسی و نقوش اسلامی آشکار می کند.

« گفت و گو با مصحح کشف المحجوب » مقاله ای از آقای دکتر محمود عابدی است و این به تصوف و عرفان را بامقایسه طبقات الصوفیه ( تألیف ابو عبدالرحمان سلمی م ۴۱۲ ) و رساله قشیریه ( تألیف ابوالقاسم قشیری : ۴۶۵ ) می کند. و می بینیم که دراین مقاله برای خواننده تربیت پاکیزگی و روحانیت فراهم است.

محترمه خانم دکتر صغری بانو شگفته در مقاله خود « خواجه کرمانی شاعر نامور قرن هشتم » آثار این شاعر نامور را مطالعه دقیق و وسیع کرده ، سبک و افکارش را به خوبی توصیف و تشریح نموده است و این مقاله واقعاً برای خوانندگان شعر و ادب فارسی تشویق می دهد و آثار

خواجو کرمانی را باکمال مهارت یک جا سفته است. فکر ابدی که خواجو کرمانی گفته مقام اصلی زندگی انسان را آشکار می کند:

خواجو اگر بقا طلبی از فنا مترس چون بنگری فنای تو عین بقای تست  
مقاله ای از جناب آقای دکتر محمد مهدی توسلی «چار منار، نمونه ای از معماری اسلامی در شبه قاره» سبک معماری ویژه اسلامی را می نماید. حیدرآباد (دکن) پایتخت ایالت جنوب هند چار منار معماری ویژه دارد که یکی از بناهای جالبی است که سرتاسر جهان شهرت دارد و این فرهنگ اسلامی را آشکار می کند و بسیار پسندیده و پُر از آگاهی است.

فصلنامه «دانش» ۸۵ - ۸۴ بهار و تابستان ۱۳۸۵، این شماره ویژه اقبال و حافظ است و درباره این شعراء، مقاله های تحقیقی و پُر از معنی و افکار مملو است. در این شماره، مقاله ای از آقای دکتر محمد سلیم اختر به عنوان «اکبر اله آبادی، شاعر طنز سرای و منتقد اجتماعی» است که احاطه کلی شعر و ادب و طنز و مزاح و اصلاح اجتماعی را با تحقیق و تفحص کرده است. واقعاً این مقاله با مطالعه عمیق نوشته شده است و قابل تحسین است.

مقاله ی جناب آقای سید مرتضی موسوی، درباره «زبان و ادب فارسی در قرن بیستم در پاکستان» مهم است و بسیار نویسندگان این قرن را معرفی نموده است و برای پژوهشگران و محققان معلومات را یکجا جمع کرده است.

شماره ۸۶ «ویژه ادبیات فارسی در دوره کلهورا» مطالب، علمی و ادبی و تاریخی را احاطه می کند و زبان و ادب فارسی را روشن می کند و برای پژوهشگران مقاله های علمی و ادبی و ثقافتی جهت استفاده جمع آوری گردیده است.

مقاله ی استاد دکتر رضا مصطفوی سبزواری، «فهرست نویسی در دوره اسلامی» از کتابخانه های شخصی علما و دانشمندان دوره اسلامی و دیگر کتابخانه ها، مختصر و جامع تشریح کرده است.

مقاله ی دکتر محمد بقائی ماکان، به عنوان «سید اشرف و غرب اندیشی» پُر مغز و دارای اطلاعاتی تاریخی از ادب و شعر فارسی، درباره فرنگ و فرنگی مآبی است.

برای کلمات تشویق آمیزی که جنابعالی در ضمن اعلام نظرات خود نسبت به نویسندگان محترم دانش نوشته اید موظفیم از طرف یکایک آن صمیمانه سپاسگزاری کنیم. ناگفته نماند که در شماره های بعدی از مقاله های پژوهشی تان نیز استفاده کرده ایم و این گونه همکاری به امید خدا در سالهای آینده خواهد یافت. در شماره های مختلف بذل سعی می شود که دومین و سومین نسل از مربیان و استادیاران فارسی به فارسی نویسی و تهیه مقالات در سطح علمی روی بیاورند که در پیشرفت و ارتقاء مقام هیأت علمی آنان نیز ارتباط مستقیم دارد. از استادان ارشد مثل جنابعالی انتظار داریم که شاگردان شایسته خود را در صحنه تحقیق و پژوهش راهنمایی فرمایند.

### ۳ - خانم انجم طاهره، مربی گروه آموزش فارسی دانشگاه بانوان لاهور کالج، لاهور در ضمن نامه ای نوشته اند:

«اولین بار جرأت نوشتن این نامه به شما می کنم نه جهت اعلام وصول «دانش» چون هیچ وقت این مجله پژوهشی به من نفرستادید بلکه این نامه یک استدعای عاجزانه است که مرا هم در ردیف گیرندگان مجله شامل بکنید، یک جهان ممنون می شوم. من از ده سال پیش خواننده «دانش» هستم زیرا در کتابخانه پدر بزرگوار من (آقای محمد رفیق استاد فارسی دانشگاه جی.سی لاهور) در حدود چهل تا مجله دانش از دوره اول (۱۳۶۴ش) تا دوره بیست و دوم (۱۳۸۵ش) موجود است. مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان با چاپ این فصلنامه در ترویج زبان و ادبیات فارسی خدمات جلیله ای انجام می دهد و مقاله های بسیار جالب پژوهشی و در زمینه نقد ادبی را در بردارد و کاوش نویسندگان سرایندهان دانشمند مثل دکتر عبدالشکور احسن، دکتر محمد اکرم اکرام، دکتر محمد بقایی ماکان، دکتر صغری بانو شکفته، دکتر سعید بزرگ بیگدلی، دکتر ایران زاده، دکتر علی رضا نقوی، دکتر محمد حسین تسبیحی، دکتر معین نظامی و غیره بسیار ارزنده است. تمام بخشهای علمی دانش دامن دل می کشد ولی «معرفی متن منتشر نشده»، و «معرفی انتشارات» بسیار جالب است»

از این که همت کردید، مقاله تان در شماره قبل و ترقیمه گلایه آمیزی در شماره کنونی به چاپ رسید. با داشتن شغل آموزش و تدریس فارسی مطالعه مجله های فارسی زبان از جمله دانش در تقویت دقایق زبان و توسعه اطلاعات شعر و ادب مؤثر خواهد بود. در ضمن سوابق بیست و دو ساله فصلنامه دانش نوشته اید که در حدود چهل شماره از دانش موجود است. اگر تعداد دقیق را خواستید بدانید تا شماره ۸۸ با احتساب شماره های منفرد و شماره های مشترک جمعاً ۶۵ جلد از دانش چاپ و منتشر شده است. از شماره ۸۳ دانش را در وب سایت <http://ipips.ir> نیز می توان مطالعه نمود. به شاگردان و علاقه مندان می توانید در این زمینه راهنمایی کنید.

**۴ - آقای محمد سعید نقوی، مسئول کتابخانه جامعه امامیه تنظیم المکاتب لکهنو (هند) در نامه ای نوشته اند:**

« بااحترام از عنایات خاص جناب عالی در مورد ارسال مجله دانش شماره ۸۶ به کتابخانه جامعه امامیه تنظیم المکاتب لکهنو (هند) تقدیر و تشکر عرض می نمائیم. ما برای کتابخانه نیاز به فیزیک مجله داریم، امیدواریم که در آینده هم این عنایت ادامه خواهد داشت.»

در ضمن ارسال شماره ۸۶ از گیرندگان دانش در خارج از پاکستان درخواست شده بود که اگر چنانچه از این پس نیاز به فیزیک مجله دارند کتباً آگاه کنند زیرا استفاده از فصلنامه به وسیله وب سایت مجله نیز میسر است. مجدداً توجه دوستانی را که تاکنون به این موضوع التفات ننموده اند به این امر معطوف داریم، تا در ارسال مرتب فصلنامه مانعی در پیش نیاید. جهت بذل توجه تان سپاسگزاریم.

**۵ - آقای حسن داداشی آرانی از دانشگاه پیام نور استان اصفهان لطف نموده نوشته اند:**

« از شما تشکر می کنم که شماره ۸۷ ( زمستان ۱۳۸۵ ش ) فصلنامه ارزشمند دانش برای اینجانب ارسال داشتید. دانش مجموعه ای



از مطالب علمی و فرهنگی است و زمینه ای مناسب برای جویندگان علم و فرهنگ را فراهم می کند. موفقیت شما را خواستاریم.»  
 به دلیل این که از چندین کشور منطقه ادب شناسان و فارسی نویسانی با مدیریت فصلنامه همگامی و تشریک مساعی می نمایند، ما در تهیه مطالب پژوهشی درخور استفاده علمی موفق می شویم. ما به نوبه خودمان به چنین استادان علاقه مند مدیونیم.

**۶ - آقای دکتر رفیب الدین احمد، رئیس گروه آموزشی فارسی دانشگاه گوهاتی استان آسام (هند) در نامه تشویق آمیزی نوشته اند:**

«اول سلام عرض می کنم. من نسخه ای از شماره ۸۶ دانش را دریافت و مقاله های مختلف آن را مطالعه کرده ام. این مجله واقعاً فصلنامه بسیار خوبست و مقاله هایی که در شماره حاضر درج است در مطالعات زبان و ادب فارسی و همچنین تاریخ خیلی حایز اهمیت می باشند. در نظر دارم که مقاله ای با عنوان «فارسی به عنوان منبع پژوهش تاریخ آسام» در فصلنامه دانش منتشر نمایم. اگر چنانچه اجازه دهید مقاله را با چکیده انگلیسی برایتان بفرستم. این مقاله اطلاعاتی در زمینه تاریخی، اجتماعی و سیاسی آسام که در تاریخ و اسناد فارسی تذکرش آمده، در برخواهد داشت»

برای ارسال نامه گرامی ممنونیم. از جهت کلمات تمجید آمیز برای فصلنامه صمیمانه سپاسگزاریم. مقاله مورد نظر را هرگاه تهیه فرمائید، التفات کنید. با کسب نظر مساعد شورای علمی نتیجه در اسرع وقت اعلام خواهیم کرد.

**۷ - آقای محمد ساجد نظامی از مکهد شریف بخش اتک (پنجاب) در نامه مهر آمیزی نوشته اند: (ترجمه)**

«مثل همیشه این دفعه هم شماره ۸۷ دانش بسان نسیم باد بهاری بوده است. مزین با روی جلد قشنگ و به طور مرقع زیبای مقاله های علمی با خاطره های خوب از سوی اسلام آباد به صوب مکهد واصل می شود و در داستانهای جاودانی محبت، یک فصل جدیدی مضاف می گردد، امیدوارم

این گونه محبت ها مداوم بماند. یک نسخه از « محراب دعا » مجموعه شعر فارسی و پنجابی مولانا محمد علی مکهدی قبلاً به « دانش » اهدا کرده بودم اینک نسخه ای دیگر به کتابخانه گنج بخش تقدیم می گردد.»

باسپاس باید متذکر گردید که شماره ای دیگر از فصلنامه ماه قبل ارسال شده، امیدواریم از لحاظ دوستاناران دانش گذشته باشد. شایسته است که گیرندگان محترم اعم از کتابخانه های معتبر عمومی و دانشگاهی، مؤسسه های پژوهشی و شخصیتهایی در جهان فارسی، اعلام وصول نسخه های فصلنامه را مرتباً ارسال نمایند. همین طور اداره های تحقیقاتی و انتشاراتی، کتابها و نشریه های خود را به عنوان مبادله به دانش ارسال کنند تا در کتابخانه گنج بخش مرکز، ثبت و مورد استفاده مراجعان علاقه مند قرار گیرد. مجموعه شعر مولانا محمد علی مکهدی شامل ۹ قطعه شعر فارسی آن فقید سعید را نیز در بردارد که در خور استفاده می باشد.

#### ۸ - آقای دکتر غلام محمد لاکهو دانشیار گروه تاریخ دانشگاه سند جامشورو (سندھ) طی نامه ای ابراز لطف نموده، نوشته اند: (ترجمه)

«شماره ۸۸ « دانش » واصل گردید. برای عنایت همیشگی سپاسگزارم. مدیر محترم فصلنامه برای بالا بردن سطح مطالب مندرج شماره های مختلف زحمات فراوانی را دارند متحمل می شوند. خداوند متعال حفظ شان کند. از این که آقای پیر حسام الدین راشدی مرحوم برای ترویج علم و ادب فارسی خدمات ارزنده ای نموده بودند. شایسته است که در آینده فصلنامه دانش جهت بزرگداشت خاطره آن فقید سعید ویژه ای تدارک بیند»

آقای پیر حسام الدین راشدی مرحوم بالغ بر چهار دهه در تحقیق تصحیح، تحشیه، نشر و اشاعه آثار منظوم و منثور تذکره، متون، شعر و ادب که در سرزمین سندھ به سلک نگارش در آمده اشتغال داشته است. اغلب آثار علمی پیر راشدی توسط هیأت ادبی سند کراچی / حیدرآباد سند چاپ و منتشر گردیده. پیشنهاد جنابعالی را ارج می گذاریم. از فارسی نویسان محترمی که در پژوهشهای دانشگاهی در کشورهای منطقه از آثار متنوع علمی و ادبی ایشان بهره هایی فراوان برده اند، تمنا داریم که ابتکار

بخرج داده، مقاله های تحقیقی در ارزیابی کارهای تحقیقی پیراشدی طی دو ماه آینده به دفتر دانش ارسال نمایند. تا در آینده نزدیک «ویژه راشدی» فصلنامه دانش صورت تحقق بخود گیرد. شایسته است محققان ارجمندی که در تأدیة این دین همکاری می فرمایند آمادگی و موضوع مقاله را در اسرع وقت کتباً اعلام نموده، موجبات مزید تشکر را فراهم فرمایند. از این که کلمات تمجید آمیزی نسبت به سهم مدیریت مجله درج کرده اید، مراتب تشکرات ما را پذیرا باشید.

۹- آقای حق نواز خان از پیرزنی براه سامان بخش اتک (پنجاب) طی نامه مهر آمیز مرقوم داشته اند:

«شماره ۸۸ از فصلنامه دانش را دریافت داشتم. لطف و مهربانی تانست که دانش همواره می رسد. بسیار ممنون و متشکرم که بر کسالت بنده نگران هستید. کسالت بنده رفع شده است و حالم خوبست. الحمدلله دانش در دامن خود مقاله های گران بها دارد. سائر مقاله ها خوب و جالب توجه و موجب استفاده قاریان می باشد. ویژه مولانا رومی را خواندم. «معنوی نامه» تسبیحی و «بهار نامه» تسبیحی را خواندم و در یاد یار مهربان دکتر محمد حسین تسبیحی افتادم. وی بر حال بنده خیلی مهربان بود و بنده زیر بار احسانات او هستم.»

در مقاله تان «شخصیت ملک الشعراء بهار ازنگرشی تازه» معلومات مفید را گردآورده اید. «سبک شناسی» «تاریخ تطوّر نثر» در سه دفتر نوشته بود و پس ازین به «آرایش تاریخ تطوّر نظم پرداخت و می خواست که این اثر را نیز چون سبک شناسی نثر در سه دفتر به اتمام رساند ولی این کار بزرگ نا تمام ماند و با درگذشت بهار این بوستان پُر گل را خزان رسید و آن گلهای شاداب پژمرده گشت». آقای علی قلی محمودی بختیاری اوراق پراکنده کتاب ناتمام سبک شناسی نظم را از وزارت فرهنگ فراهم آورد و به نام بخش یکم دفتر چهارم سبک شناسی را به سرمایه علی اکبر علمی از تهران در خرداد ماه ۱۳۴۲ چاپ کرد. «پیشگفتار» از صفحه یک تا صفحه شش است و «سرگذشت شادروان بهار از صفحه هفت تا بیست و چهار صفحه است.

از اینکه دانش بر مشکلات که بر سر راه انتشار آن وجود داشت ،  
فایق آمده است و در نوبتهای زمانی خود انتشار می یابد، بر مسرت و  
شادمانی بنده افزوده است».

برای نظرات صائب تان در مورد ویژه مولانا و ویژه بهار  
سیاسگزاریم . به مناسبت هشتصدمین سال مولانا ویژه بعدی را در همین  
شماره ملاحظه می کنید. مدتی بود که ویژه ملک الشعرا بهار را در نظر  
داشتیم منتشر نمائیم که بحمده در شماره ۸۸ توفیق آن را نیز یافتیم . از قرن  
چهاردهم به بعد محمد تقی بهار ملک الشعرا بدون تردید در صحنه پژوهش ،  
نگارش و سرابندگی همواره به عنوان شخصیت برجسته ای محسوب خواهد  
شد.

#### ۱۰- آقای خواجه منظر حسن از کراچی با لطف خاصی این گونه نوشته اند :

« شکر گزارم و احسان مندم که مجله گرامی دانش (شماره ۸۸)  
رسید و (من) تشنه ادب فارسی را سیراب کرده . اگرچه به زبان فارسی  
عبور کامل ندارم اما مقاله های شیرین این زبان را به دل قریب دارم و می خواهم  
که این جریده پیش بها سر وقت برسند»

خوشحالیم که اعلام وصول را به فارسی نوشتید در حالی که طی  
سالهای اخیر اغلب به اردو می نوشتید . شما با مطالعه دقیق آثار فارسی از  
جمله فصلنامه دانش به ویژه بخش پاسخ به نامه ها می توانید در نوشتن نامه هایی  
به زبان فارسی استعداد کافی به دست بیاورید. در این سرزمین کلیه  
دوستان شعر و ادب در مرحله اول از علاقه مندان شعر و ادب فارسی به  
شمار می روند، زیرا نفوذ تربیتی زبان و ادب فارسی در کلیه السنه این مرز و  
بوم مشهود است .

#### ۱۱- آقای شاهد اسرار از لاهور صوابی (استان مرزی شمالغربی) نوشته است:

«دو سه شماره دانش پیپی دریافت نموده ام اما قبلاً نتوانستم  
نامه بنویسم . من از اینکه پشتو زبان هستم برای خطایا در نامه پیشاپیش  
خواستار معافی هستم شماره (۸۸) بهار مشتمل بر مقاله هایی چند درباره



مورد پسندیدگی است و کار مهم تحقیقی و ادبی انجام شده است. مسموع شده آقای دکتر نعمت الله ایران زاده به میهن عزیز خود مراجعت کردند:

بهار رفت و نچیدم گل از گل روی

خدمات ایشان در ایران و پاکستان در زمینه فرهنگ گرانقدر است مؤفق باشند.»

عنایتی که به مطالب مندرج در شماره های مختلف فصلنامه مبذول می فرمائید، موجب امتنان است. کوشش می کنیم که فارسی نویسان نسبتاً جوانتر را تشویق کنیم که با تربیت پژوهشی که به دست آورده اند مقاله هایی درباره موضوعات ابتکار آمیزی تهیه نمایند.

۱۴ - سرکار خانم عظمی زرین نازیه، عضو هیأت علمی گروه فارسی دانشگاه بانوان لاهور کالج و فارسیگوی همکار طی نامه ای از لاهور مرقوم نمود:

« شماره های «دانش» مرتب به دستم می رسند، از این باب تشکر می کنم. من برای دوره دانش افزایی سه ماهه به ایران رفته بودم بدین سبب سروده هایم را با تأخیر دارم می فرستم که به تازگی در حین اقامت در ایران سرودم. انشاء الله مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان و فصلنامه دانش همچنان روز بروز در حال رشد و ارتقا خواهد بود.»

برخی از سروده ها مورد استفاده قرار گرفته و بقیه نیز به امید خدا به تدریج منتشر خواهد شد. حتماً شعرهای هدف آمیز مخصوصاً از ناحیه سرایندگان نسل جدید کشورهای منطقه در تشیید مناسبات مودت آمیز سهم بسزایی خواهد داشت.

۱۵ - آقای دکتر طارق رحمن استاد ممتاز و مدیر موسسه مطالعات پاکستان دانشگاه قائداعظم، اسلام آباد طی نامه ای محبت آمیز نوشته اند: (ترجمه)

«از این که بذل عنایت نموده شماره ۸۸ فصلنامه دانش را به اینجانب ارسال داشته اید، صمیمانه سپاسگزاری می کند. با داشتن عالیترین سطح مطالب و شامل مقالات پژوهشی سودمند می باشند. نسخه مزبور را به کتابخانه موسسه ارسال داشته ام تا اعضای هیأت علمی و دانشجویان موسسه نیز بهره برداری نمایند»

اسم و نشانی مؤسسه جنابعالی در فهرست گیرندگان دانش منعکس است و امیدواریم در آینده نیز فصلنامه مرتب ارسال خواهد شد. برای کلمات تشویق آمیز تان سپاسگزاریم.

همچنین بابت مراتب امتنان، نامه های محبت آمیز، پیام های الکترونیکی و گاهی مکرر برخی از خوانندگان ارجمند به شرح زیر به دفتر دانش رسید:

### ایران :

**ارومیه :** دکتر حسین رضایی، مدیر کل خدمات علمی و فناوری اطلاعات دانشگاه ارومیه.

**اهواز :** آقای نجفعلی رضایی، رئیس کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید چمران اهواز.

**تهران :** آقای حسن سید عرب کتابخانه و مرکز اطلاع رسانی بنیاد دایرة المعارف اسلامی تهران، دکتر بهناز پیامی عضو هیأت علمی دانشگاه پیام نور تهران واحد پاکدشت.

**زاهدان :** مجله گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه سیستان و بلوچستان.

**قم :** سید محمود مرعشی نجفی، متولی و رئیس کتابخانه بزرگ آیت الله العظمی مرعشی نجفی و گنجینه جهانی مخطوطات اسلامی، کتابخانه آستانه مقدسه قم.

**کرمان :** دکتر سید حمید رضا علوی، دانشیار دانشگاه شهیدباهنر کرمان.

**مشهد :** علی اکبر دستجردی، کتابخانه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دکتر شریعتی، دانشگاه فردوسی.

**یزد :** دکتر سید محمد باقر کمال الدینی.

## پاکستان

**ایبٹ آباد :** محمد حسین قیصرانی .

**لاہور :** حافظ عبدالرحمن نعیم، پیرزادہ اقبال احمد فاروقی ، محمد تاج  
کتابدار کتابخانہ قائداعظم .

**پیشاور :** دکتر نصرت جهان .

**تندو جام :** دکتر گل حسن لغاری .

**دادو :** محمد ملوک لُند .

**کراچی :** آقای مسعود محمد زمانی سرکنسول محترم ج.ا.ایران .

**کوہات :** شہزاد تیر .

**کوئٹہ :** احمد شہربار، دکتر علی کمال قزلباش .

**محمد آباد ، صادق آباد :** سید انیس شاہ جیلانی .

## ہند

**علیگرہ :** شکیل احمد خان کتابدار کتابخانہ مرکزی دانشگاه اسلامی ، دکتر  
رئیس احمد نعمانی .

**دہلی نو :** محمد جواد مرادی، مدیر سازمان صدا و سیما ج.ا. ایران دہلی نو .

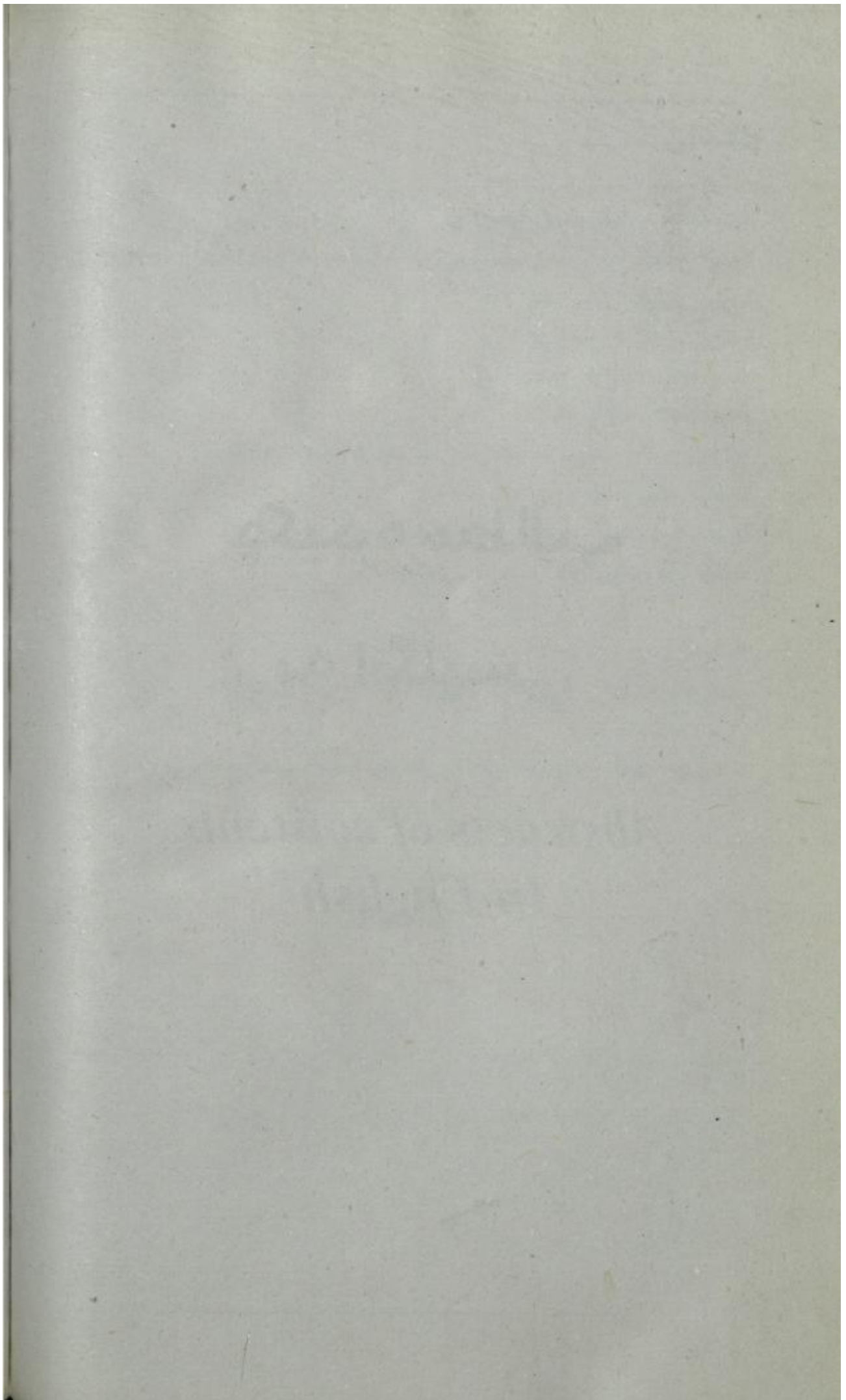
\*\*\*\*\*



چکیده مطالب

به انگلیسی

*Abstracts of contents  
In English*



Sadiq, Jaafar Shirazi, Sharfuddin Ali Arif, Mir Murtaza Qane Sivastani, Allama Mohammed Hayat Sindhi Madani. Makhdoom Mohammed Moeen was **Ahl-e-Sunnat** but with full attachment to **Ahl-e-Bait Atthar** and 12 Imams. Makhdoom Moeen had sincere and friendly ties with Shah Abdul Lateef Bhitai – Sindh's great poet and Mystic. Makhdoom Moeen died in 1161 A.H/ 1747 A.D and was buried in Thattas' Makli graveyard . Mian Nematullah (D.1179 A.H) a teacher of Mir Ali Shir Qane Tatavi , has composed Moeen's date of death as under:

رحلت آن جان نثار اهل بیت	ای دریغ از قصه وحشت اثر
باد روحش در جوار اهل بیت	آن معین الحق و مخدوم الانام
«وہ چه بود او دوستدار اهل بیت»	سال فوتش را چنین گفتا خودش

From tens of books and Treatises compiled and introduced in this write up deal with the fields of religion, faith, literature, mysticism and knowledge . His work, Explanations of Divan-e-Hafiz, indicate his deep interest in Persian Poetry particularly Divan-e-Hafiz. A number of his works have already been published in the Sub-Continent.

*Syed Murtaza Moosvi*

Avicenna is his writing of many top ranking books and treatises " The Canon" being recognized as superior medical work. Nizami Aroozi Samarqandi, in his book "*Chahar Maqala*" after introducing important medical books of that period writes: " If some one wants to do without other medical books he should opt for " The Canon" for its scientific depth and insight. Abdul Kareem Shahrestani (D. 448A.H) writes in *Al Melalwan- Nahal* " As the method of Avicenna is termed by all physicians of our times as minute and his opinion in various facts in depth, I only quote his method and I would not avail the quotations from other physicians. The Third volume of Canon was published in 1472A.D only 36 years after invention of printing press after translation into Latin till now the Canon and other works of Avicenna have been translated and published in many world languages.

**12 – A Peep into Life and Works of Allama Makhdoom Mohammed Moeen Tatavi.**

**Dr. Gul Hasan Leghari**

Makhdoom Mohammed Moeen with nom de plume of " Tasleem " was born in 1093 A.H/ 1617 A.D. From his famous teachers Sheikh Abdul Qader Siddiqui (D. 1138 A.H) Sheikh Abu Taher Kurdi(D.1145) Shah Waliullah, Sheikh Jalal Mohammed (D.1180 A.H) and Allama Saadullah Poorbi (D. 1138 A.H) can be named. Makhdoom Moin used to administer an educational institution in Thatta where all contemporary subjects were being taught. His prominent pupil graduates include Mir Najmuddin Ozlat, Maulvi Mohammed

to Kashmir along with him and were instrumental in extension of all above sciences and artisan Works. Syed Ali Hamadani was a prolific writer and about 170 books and treatises in Persian and Arabic languages are being considered as his works. 16 works have been briefly introduced in this write up " Zakhiratul Malook " being most famous . According to various references , Syed Ali Hamadani had undertaken seven long journeys and in all he spent 21 years in tours and travels . He visited Kashmir thrice and stayed there for 5 years . Due to transfer of Iranian culture and Persian literature to Kashmir through him and his companians and disciples Kashmir is termed as " Iran Minor" Allama Iqbal has praised him in a poem and its 1st couplet being:

سید السادات سالارِ عجم      دستِ او معمارِ تقدیرِ اُمم

He died on 6<sup>th</sup> Zilhajjeh 786 and his mausoleum is regularly being visited by his admirers in Kulab in Tajikistan.

### **11 – Physician's code of ethics and Scientific dealings of Avicenna**

**Prof. Dr. Reza Mostafavi Sabzavari**

Avicenna (D. 428 A.H) a Physician and Philosopher of high repute , is one of those great intellectuals, who have guided Researchers and Thinkers throughout the world and their scientific works are heritage of mankind The place and stature of Avicenna in medicine and many other fields and his important works carry universal acclaim. One of the peculiarities of

Dawani, Fathullah Shirazi and Hakim Ali Gilani known as Jaleenoos-e-zaman, were some of his prominent teachers . In the age of 26 he was appointed Tutor of Prince Saleem (Jahangir of future). In the 2<sup>nd</sup> part of his fruitful life, Abdur Rahim Khan -e- Khanan's multi-dimensional personality had roles as writer, Translator, Administrator, Commander hence he worked for expansion of current knowledge, governance , and commanded imperial armies' expeditions to Sindh, Gujrat and South India, normally named as Deccan. One of his academic achievement is translation of Zaheer-ud-Din Babar's autobiography from Turkish into Persian. During the reign of Jahangir his personality was considered prominent but due to some reasons he was imprisoned by Mahabat Khan, Governor of Kabul . Khane-e- Khanan had full command on Persian , Turkish, Arabic, Sanskrit and contemporary Hindi languages. He had well stocked personal library and some of his books are available in present libraries of repute in Iran and South Asia .

**10 – Mir Syed Ali Hamadani: A glance on his life , works and role in transfer of Islamic Culture and Persian Poetry and Literture to the Sub-Continent.**

**Dr. Rashida Hasan**

Mir Syed Ali Hamadani was born on 12<sup>th</sup> Rajab 714 A.H at Hamadan during the reign of Mohammed Khuda Banda Ouljaitu. In childhood he acquired the current subjects of knowledge. Simultaneously, he memorized Holy Quran. Seven hundred Iranian persons, who were experts in scientific, technical, and industrial fields came

considered. In the category as defense against the working class as well as criticizing the philosophical thoughts like August Kont's is observed in the poems of Allameh Iqbal.

### **8 – Novel writing in Persian Literature: A Brief Survey.**

**Dr. Tahera Parveen**

Persian Prose from Samanid Period to Qajar era has many works in various styles of writing to its credit . But Novel writing is a new field of writing which has background of only 100 years in Persian Language . The first group of four such writers include Zain-ol- Abedeen Meraghaie, Mirza Abdur Rahim Talebov, Mirza Ali Akbar Khan Dehkhoda, and Syed Mohammed Ali Jamal – zadeh, are considered leading lights of modern Persian Prose. Novels are normally divided in many branches including Policy, Historical, Passion oriented, confessional, Propagative , Psychological, Political, Regional etc. The writers of various types of novels have been named under the heading their writings belong. In the end a brief of Novel «اهل غرق» has been quoted .

### **9 – Abdur Rahim Khan-e- Khanan and his Services to Persian Culture and Literature.**

**Dr. Mohmmmed Mehdi Tavassoli**

Abdur Rahim Khan-e- Khanan S/o Bairum Khan was born on 4<sup>th</sup> Safar 964 A.H. at Lahore . Due to his father's high place, he entered Akber's Court when he was only seven years old. Akber attached special importance to his early and highr education. Maulana Jalaluddin

mental structure and the contemplation of the poets and artists, have made some people to regard the poetry and the epistemology , inconsistent and different from each other .

Allameh Iqbal , a philosopher and a politician as well as a social reformist and meanwhile pious and keen on Islam and bewitched by Holy Prophet of Islam . At the first half of the twentieth century, without knowing the spoken Persian, he handed down about nine thousand couplets of Persian poems.

Allameh Iqbal, overtly and covertly, is a believer and a faithful person. He seeks his true inspiration in poetry and only regards Persian poetry as a graceful garment for his thoughts. In this paper, various epistemological layers of Allameh Iqbal in the Persian poetry, has been scrutinized. This facet of the personality of Allameh Iqbal, has infatuated many of the prominent Iranian figures with the wisdom and understanding and sophistication of Allameh Iqbal.

Maybe, any body after getting to know with Allameh Iqbal , concludes that for being a superior poet you should study philosophy or should be a philosopher , while we have indicated that deep contemplation of Allameh Iqbal through knowing the west and east , is the main factor of his reflection in parts of his Persian poems .

Allameh Iqbal in the arena of epistemology, was a modernist. The modernism and the link between the poetry and epistemology in view of Allameh Iqbal was not a general point to be mentioned , but the practical and social functions of the poetry have also been



**6 – Development and completion of personality of Khawaja Mohammed Baqi Billah Naqshbandi Kabuli Dehlavi and his contribution in expansion of Naqshbandia Chain in the Sub-Continent.**

**Dr. Mohammed Saleem Akhtar**

Khawaja Mohammed Baqi Billah was born on 25<sup>th</sup> Zilhajjeh 971 A.H at Kabul . He first travelled to Transoxiana and then to the Sub-Continent . At the first instance his father and then Maulana Sadiq Halwaie guided him in pursuing formal education. According to Mohammed Hashim Kashmi, Khawaja Mohammed Baqi Billah faced a lot of impediments and difficulties on mystic path but he remained steadfast. During a journey of Kahsmir at the place of Dervesh Baba wali, he strengthened his bonds with Naqshbandia Chain. On his return from Kashmir , he stayed in Lahore for one year. In the meantime he travelled to Transoxiana and as directed by his mentor Khawaja Gi Imkengi he returned to Lahore from Samarqand and engaged himself in distributing his inner blessings, The first witness Sheikh Abdul Haq Mohaddis Dehlavi and 2<sup>nd</sup> witness Sheikh Ahmed Sarhandi Mojadded Alif Sani, whose disciples are living in many parts of the world, this matter reflect in their letters. Khawaja Mohammed Baqi Billah died when he was only 40 years old on 25<sup>th</sup> Jamadi-us-Sani 1012 A.H. Some couplets have also been quoted depicting date of his death.

**7 – Allameh Iqbal: The Connecting link between Persian Poetry and Epistemology.**

**Dr. Zolfaghar Rahnamai Khorrami**

The poet can not be free of epistemology. The dominance and superior power of imagination in the

**5 – Influence of Works and Thoughts of Maulana in literature particularly in the Sub-Continent.**

**Syed Murtaza Moosvi**

Current year, if accounted by solar Calender, is 800<sup>th</sup> year of the birth of Maulana. Prominent poetic work of Maulavi, Kulliat-e- Shams carry about fifty thousand couplets and those of Mathnavi above 26 thousand and quatrains and also Fieh Ma Fieh , Majalis –e- Sabbah and Makateeb –e- Maulana have vast influence in the world of Persian culture. In the sub-Continent also during last seven and half centuries , It has deep impact of Maulana on Persian and also the literatures of other regional languages . One of the manifestations of Literary and educational circles to Mathnavi-e- Maanavi from 8<sup>th</sup> to 14<sup>th</sup> century A.H is greater number of translations done here in comparison of Gulistan-e- Saadi – most popular work of Saadi in this land – Divan –e- Hafiz Shirazi and quatrains of Omer Khayyam done Separately. Moreover, the influence of Mathnavi in Bu-Ali Qualandar Panipatis' Mathnavi, who was contemporary of Maulana, reflects quick sway of Mathnavi in the Sub-Continent, one of the factors in transfer of Maulana's thoughts to Multan during lifetime of Maulana, was Iraqi Hamadanis' travel to Multan and his stay there for twenty five years, who also enjoyed close contacts with Maulana . Due to various aspects-educational , thoughtfulness and tutorial – need for compiling explanations was felt in the Sub-Continent during past centuries. Some of the influence of Mathnavi and its explanations written up to 14<sup>th</sup> Century A.H has also been narrated briefly.

Maulana describes weeping of worshipper before Allah.

من که باشم که بگویم عفو کن  
من کیم تا پیشت اعلامی کنم  
ای تو سلطان و خلاصه امر کن  
یا که وایادت دهم شرط کرم

Regarding Human being's future, guidance has been provided not only in religious books but also in the books of Persian literature. Mathnavi of Maulana is one of the rich sources:

از عدم دادی به هستی ارتقا  
ای خدا احسان تو اندر شمار  
من گنه آرم تو ستاری کنی  
جرمها بینی و خشمم ناوری  
زان سپس ایمان و نور اهتدا  
کی توانم با زبان صد هزار  
جرم من دارم تو معذاری کنی  
ای بقربانت چه نیکو داوری

#### 4 – Knowledge and Episteme from Viewpoint of Maulana, Saadi and Hafiz and its comparison, with Amirul Momeneen Ali's.

Dr. Syed Hameed Reza Alavi

The main goal of this paper, is identification and investigation of the ideas of Maulavi, Saadi and Hafiz and their comparison with each other and with Hazrat Ali's views concerning knowledge and episteme, The subject surveyed are: the goal of knowledge and episteme, and their value, the role of soul purification in acquiring knowledge and episteme, the necessity of thinking and comprehensiveness in knowledge and episteme.

A glance of the results of the research show that there are many similarities among the views investigated.

**3 - Maulana's Standpoint regarding "from where we have come and where we shall go " in the light of Holy Book's lines!**

A pride is noticed in human beings – may be for their capturing of the moon and probably for some contact with Mars in future . But by enjoying such might which has been gifted by Allah, he doesn't know from where he has come and where he shall go ? As We learn from various Surahs of Holy Quran in beginning three kind of creatures were created with perception i.e Angels, Jinnis and human beings. Regarding creation of Adam relevant lines have been quoted from Holy Quran , Holy Prophet's sayings and *Nahjul Balagha* . Then respectful prostration by angels to Adam and declining of Satan to God's order has been referred. The life of humans starts from a drop and as and when He wants He takes back it and it is named as death and all of them shall assemble before Him on day of Judgement.

در حدیث آمد که روز رستخیز                      امر آید هر یکی تن را که خیز

The views of Maulana about creation of humans, their life and their return to Creator and Day of Judgement have been narrated by quoting Mathnavi and Kulliat –e-Shams' couplets and also lines of Holy Quran, and Prophet's tradition and Innocents' sayings. When anyone confesses his sins as per Maulavi:

بودم امیدى بمحض لطف تو                      از وراى راست باشى يا عتو  
بخشش محضى ز لطف بى عوض                      بودم امید ای کریم بى غرض

religion. After his meeting with Shams Tabrizi a change occurred in his condition and he entered the realm of love from circle of piety and this upheaval was offspring of treasure of love:

زین دو هزاران من و ما ای عجا من چه منم  
 گوش بنه عربده را دست منه بر دهنم  
 دست برم هر نفسی سوی گریبان بتی  
 تا بخراشد رخ من تا بدرد پیرهنم

Based on this thinking he distanced from pantheism and changes mortality to eternity. Hence he considers a complete human being so elevated that he is enable to hunt not only angels, but also prophet and *Yazdan*:

به زیر کنگره کبریاش مردانند      فرشته صید، پیمبر شکار و یزدان گیر

From Maulana's viewpoint a faithful person can write blank chart of destiny by his own pen, as he desires. Therefore, from Maulavi's view God loves humans and their love to God is strengthened through all beautiful things:

مذهب عاشق ز مذهبها جداست      عاشقان را مذهب و ملت خداست

A thinking about direct contact with God is a topic which has been discussed by him in detail. In present day interpretation, Maulavi can be termed "Moderate cum Religious" In all instances Maulavi mixes religion with love and terms it very near to heart.

آتشی از عشق در جان برافروز      سر به سر فکر و عبارت را بسوز

## *A Glimpse of Contents of this Issue*

### **1 – Two Treatises as documents of " Mossafeha".**

**Dr. Arif Naushahi**

Usually " Mossafeha" is meant for handshake while meeting each other but Narrators of traditions avail this term for document referring to highly reliable sources of Holy Prophets' sayings . Hafiz Sultan Ali Obehi, is compiler of first treatise on " Mossafeha" and its manuscript is being kept in Pakistan's National Museum at Karachi. While compiler of 2<sup>nd</sup> treatise is Mohammed al-Baqi bin Hashem Balkhi Palasposh who penned it in 1003 A.H in Kabul and this scribe had seen it in January 2002 in Lahore and its owner late Khalil ur Rehman Dawoodi had given its photocopy as a literary gesture. In addition to introduction of two compilers , lineages of both " Mossafeha" various documentary evidences and texts of both the treatises have been given in this paper. Moreover, relevant footnotes and useful information about Mir Syed Abdullah Borzeshabadi, Abu Abdullah Hasan bin Haider Isfahani, Shamsuddin Mohammed al-Tabadakani, Syed Jamaluddin Mohaddis Heravi, Khawaja Ishaq Khetlani, Haji Mohammed Khabooshani, Sheikh Imaduddin Fazlullah Borzeshabadi has been provided.

### **2 – Exalted Maulavi and his *Istelaie* Thoughts.**

**Dr. Mohammed Baqaie Makan**

Maulavis' Preponderant Thought which has vast friction with traditional meaning of God in sphere of

## *Note*

On the front page we are giving a 'resume' of the contents of the current issue of DANESH for the information of the English knowing Librarians, Cataloguers and particularly Research Scholars to enable them to get a brief knowledge of the subject of articles of their interest and subsequently get them translated by themselves – Editor.

# DANESH

*Quarterly Journal*

*President & Editor-in-Chief: Dr. Mehrdad Rakhshandeh*

*Editor:*

*Syed Murtaza Moosvi*



**Address:**

*IRAN PAKISTAN INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES*

*House No.4, Street 47, Sector F-8/1*

*Islamabad 44000, PAKISTAN*

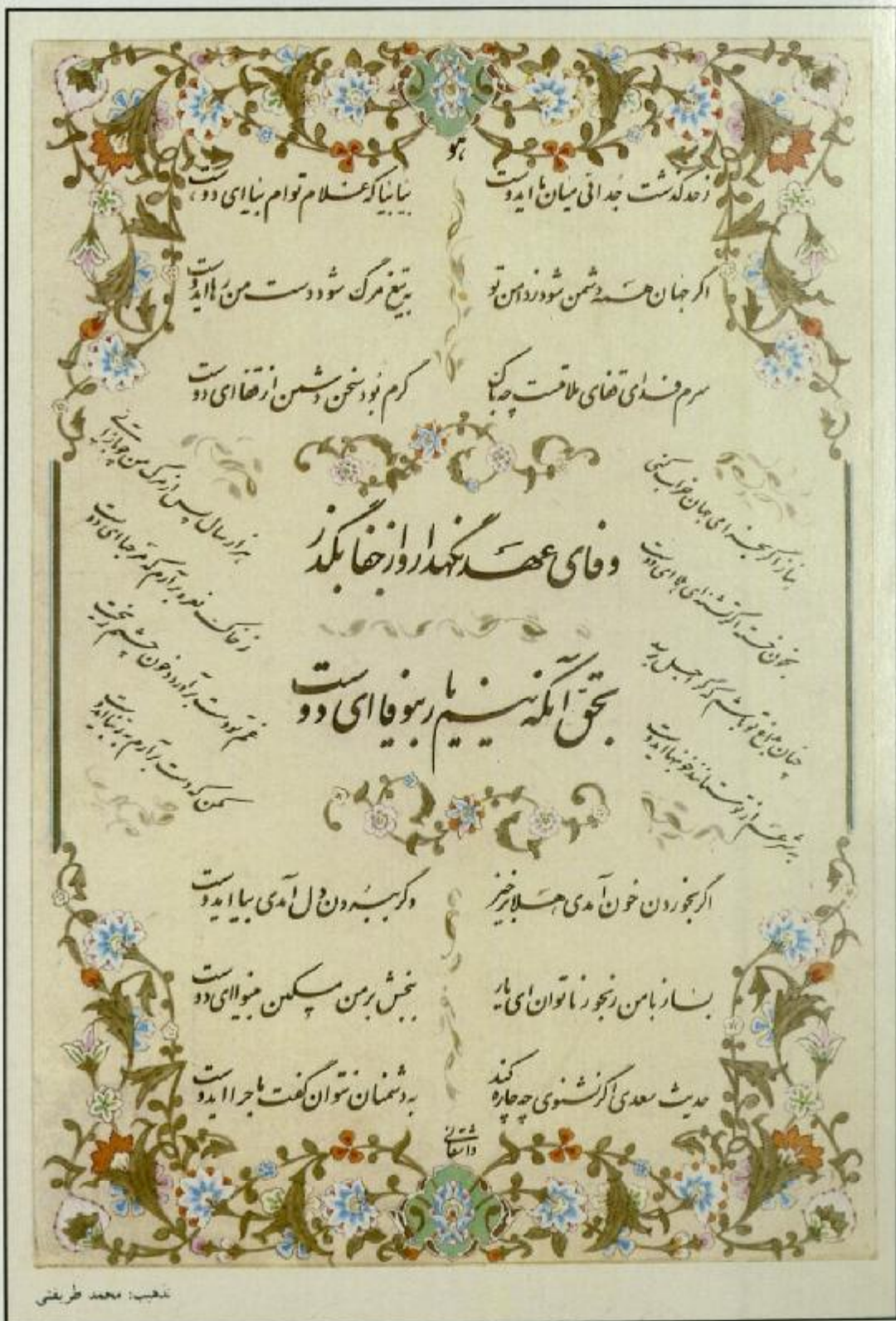
*Ph: 2816074-2816076*

*Fax: 2816075*

*Email: [daneshper@yahoo.com](mailto:daneshper@yahoo.com)*

*<http://ipips.ir>*





غزلی از سعدی  
 به خط آقای داشغانی، خوشنویس معاصر ایران  
 و تذهیب آقای محمد طریقی

ISSN : 1018-1873  
(International Centre - Paris)



# **DANESH**

*Quarterly Journal*  
*of the*  
**IRAN PAKISTAN**  
**INSTITUTE OF PERSIAN STUDIES,**  
**ISLAMABAD**

**SUMMER 2007**  
**( SERIAL No. 89 )**

**A Collecton of Research articles**  
**With background of Persian Language**  
**and Literature and common cultural heritage of**  
**Iran, Central Asia, Afghanistan and Indo-Pak Subcontinent**